یا علی

بس

هر که این ابیات را بر پشت کتب بنویسد هر چه خاند فراموش نکند

اللهم دار السلام عند ولیهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون

یا امیر المؤمنین

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۱۵۹۹۹
رده‌بندی دیویی	۱۲۸۶ م ج / ص ۸۸۵ الف ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع ☐
سرشناسه:	انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق.
عنوان قراردادی:	صراط النجاة. حاشیه
عنوان:	رساله مسئله به ضمیمه رساله نجاة العباد
شرح پدیدآور:	
کاتب:	احمد بن درویش عبدالله — تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی جا] — ناشر: [بی نا] — تاریخ نشر: ۱۲۸۶ ق.
صفحه شمار:	اج. (شماره گذاری گوناگون) مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی — ابعاد: ۲۲ x ۱۷ — نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف:	نامعلوم — تاریخ ثبت: اردیبهشت ۱۳۶۶
یادداشتها:	رساله مسئله شیخ انصاری معلق به حواشی مطابق با فتاوای میرزای محمد شیرازی (نامعلوم الآخر) صحافی شده با رساله نجاة العباد / صاحب جواهر معلق به حواشی میرزای شیرازی
موضوع(ها):	۱. فقه جعفری - رساله عملیه.
شناسه(های) افزوده:	الف. میرزای شیرازی، محمد حسن بن محمود، ۱۲۳۰ - ۱۳۱۲ ق.، محشی. ب. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ۱۲۰۰؟ - ۱۲۶۶ ق.، نجاة العباد فی یوم المعاد. ج. احمد بن درویش عبدالله، کاتب. د. عنوان. هـ. عنوان: صراط النجاة. حاشیه. و. عنوان: نجاة العباد.
فهرستگار:	[signature] — تاریخ فهرستگاری: شهریور ۸۸

یا علی

هر که این آیه را بر
پشت کتب بنویسد
هر چه خواند فراموش نکند

اللهم دار السلام عند
ربهم وهو وليهم بما كانوا
يعملون

یا امیر المؤمنین

گر ترحم می کنی ...

ض: نجات العباد، شش بر حیض، نفاس، استحاضه و صلوة و طهارت
مؤلفه شیخ محمد حسن بن باقر معروف به صاحب جواهر

آستان قدس

۸۶/۱۱/۲۴

کتابخانه آستانقدس رساله عملیه ۴۹۴۲۷

اسم کتاب صراط النجات ۲۹۷/۳۴۲۲

مصنف محمد علی یزدی طبق فتاوی شیخ مرتضی انصاری

مؤلف

خطی تهران ۱۲۸۶ ق

چاپی

سال چاپ یا تحریر ______ عدد اوراق ______

جزء کتب ______ شماره خصوصی ______

شماره عمومی ۱۸۸۹۹ شماره قبض ______

واقف ______ تاریخ وقف ______

طول ۲۲ عرض ۱۷ شماره صفحات ۱۸۶

کتابخانه آستان قدس رضوی
(ویژه کتاب)

بسم الله الرحمن الرحیم
لا بأس بالعمل
بهذه
النسخة
محل مهر شریف
حاج سید
حسین

بسم الله الرحمن الرحیم
عمل بر سالهٔ مسئله
با حواشی که حقیر بر آن نوشته‌ام
ان شاء الله مجزی و صحیح است و عامل ان شاء
معذور است و در موارد اشکال
تأمل و احتیاط رجوع بغیر با رعایت
الاعلم فالاعلم توان نمود

ان شاء الله تعالی
حرره الاحقر
محمد حسن
الحسینی
محل مهر شریف
میرزا

شماره ثبت ۴۹۷۵

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** چون مرجع احکام شرف انام در این ایام میمنت فرجام سرکار حجة الاسلام نخبة العلماء العظام والفقهاء الکرام والمجتهد الفخام مرتضی الامام وخلیفته بالحق علی کافة الانام فی جمیع احکام الحلال والحرام مرجع الخواص والعوام کهف الحاج علم التقی حاج شیخ مرتضی الانصاری دام ظله العالی بود وجناب مستطاب قدوسی القاب عوارف آداب حاج محمد علی یزدی بشرف حضور باهر النور سرکار ایشان مدتی مشرف بوده و از ایشان مسائل مهمه از حلال و حرام در حق مقلدان از عوام از عبادات و عقود و ایقاعات اخذ و ثبت نموده و انها را بنظر کیمیا اثر ایشان رسانیده و حکم بصحت و جواز عمل بانها فرموده و بخط و مهر شریف خود انرا مزین فرموده تا آنکه بانها عمل نمایند و خود را از ورطهٔ هلاکت بسر منزل نجات رسانند پس جمعی از ارباب تقوی و پرهیزکاری بدستیاری یکدیگر انرا بچاپ در آوردند تا منفعت ان عام و طریق نجات انام از سخط و غضب خداوند علام و وسیلهٔ شفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمهٔ کرام گردد و بصراط النجاة مسمی گردید و مرتب شد بمقدمه و چند فصل و خاتمه **اما مقدمه** در بیان مسائل متعلقه بتقلید است چونکه باب نجات از برای ما مفتوح میشود بتقلید مجتهد عمل عامی ملتفت غیر محتاط بی تقلید باطل است **بدانکه** معنی تقلید اگرچه عمل است لکن کفایت میکند یاد گرفتن فتوای مجتهد که در وقت حاجت بان عمل نماید **مسئله** اقوی جایز نبودن بقاء بر تقلید میت است مطلقا پس اگر ممکن شود تقلید مجتهد اعلم حی مقدم است تقلید او بر غیر اعلم والا تقلید غیر اعلم کند با رعایت الاعلم فالاعلم و معین نیست بر مکلف تقلید بلکه جایز است که باحتیاط عمل کند و اگر احتیاط را نداند بپرسد از عدلین یا از عدل واحد که عارف باحتیاط باشد **مسئله** مراد از اعلم

یعنی استادتر در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادلهٔ شرعیه و در شناختن اعلم و وجوب رجوع باو کفایت میکند بخبر دادن عدل واحد از اهل خبره که از قول ایشان ظن حاصل شود **مسئله** شناختن مجتهد باید بخبر عدلین از اهل خبره یا جمعی از اهل خبره باشد **مسئله** هرگاه شخص با عدم قدرت از اعلم تقلید غیر اعلم کرد بعد از آنکه قدرت باعلم واجب است عدول باعلم **مسئله** عدول از حی بحی جایز نیست مگر باعلم **مسئله** هرگاه دو مجتهد مساوی باشند در فقاهت یا اعلم بتفاوت ایشان بهم نرسانند بعد از فحص مخیر است در تقلید هر یک و اگر علم یا مظنه باورعیت یکی هم رسانند تقلید اورع احوط است بلکه خالی از قوت نیست **مسئله** اگر یکی از آن دو مجتهد مساوی اوثق در فتوی باشد اوثق مقدم است و همچنین اعلم عادل مقدم است بر اعدل عالم **مسئله** هرگاه شخص مقلد در مسئلهٔ بقاء بر تقلید میت تقلید مجتهد حی را کرد که بقا را جایز یا واجب میدانست بعد از فوت این مجتهد باید در این مسئله نیز رجوع بمجتهد حی اعلم نماید **مسئله** رجوع بغیر اعلم در مسئله که اعلم فتوی نمیدهد واجب است هرگاه غیر اعلم فتوی داده باشد و احتیاط ممکن نباشد با امکان احتیاط مخیر است در عمل باحتیاط و رجوع بغیر اعلم چنانچه گذشت **مسئله** ماذون نیست کسی مخالفت احوطهای مطلق کند بلی جایز است در آنها رجوع بنابر مجتهدین احیا با رعایت الاعلم فالاعلم اگرچه عمل هم کرده باشد **مسئله** ظاهر کلمات علما اینست که تقلید اعلم واجب مطلق است نه مشروط باین معنی که باید تحصیل کند و بفهمد که اعلم کیست **مسئله** جاهل قاصر هرگاه عملی کند مثل نماز بقصد قربت و صحیح بداند و مطابق هم اتفاق افتاده باشد یعنی موافق رای مجتهدی که تکلیفش در ان زمان رجوع باو است شده باشد صحیح است والا باطل است **مسئله** جاهل مقصر عباداتش اگرچه مطابق واقع باشد هرگاه فرض شود که قصد قربت کرده باشد صحیح است **مسئله** هرگاه در بین نماز مسئلهٔ روداد بسبب جهل یا نسیان و مردد شد شخص مصلی در صحت و فساد نمازش جایز نیست در آن حالت عمل کند بقول میت پس اگر عارف باحتیاط هست باحتیاط عمل کند والا نماز را قطع کند با تمکن از سؤال و وسعت وقت والا عمل بمظنهٔ خود نماید و اگر مظنه ممکن نشود باحتمال عمل کند بقصد سؤال که اگر مخالف برآید و وقت باقی باشد اعاده کند و هرگاه بعد از وقت باشد قضا کند پس بعد از نماز سؤال کند اگر موافق برآمد عملش صحیح است والا اعاده یا قضا کند **مسئله** اگر پیش از نماز ملتفت باشد جهل یا نسیان خود را و بدون عذر تحصیل مسئله نکرد و مشغول نماز شد نمازش باطل است بجهت تردد و تزلزل بودن و اما در مسئلهٔ جهر و اخفات در صورت التفات بجهل در حکم جهر و اخفات هم لازم است تحصیل آن و تنبیه غافل و ارشاد جاهل نیز لازم است بر عالم والله العالم

جایز نیست عمل کردن بقول مشهور مگر در وقتیکه موافق با احتیاط باشد یا آنکه فتوای مجتهد حی بدست نیاید و احتیاط هم ممکن نباشد در اینصورت عمل بمشهور جایز است مسئله تقلید در مسائل ضروریه لازم نیست و اگر کسی قوه تحصیل اجماع داشته باشد بطوریکه علما تحصیل میکنند در اینمسئله نیز تقلید بر او لازم نیست و در غیر ضروریه که برای او مجهول است یا مسئله خلافیست و احتیاط ممکن نیست تقلید لازم است مطلقا مسئله در مسائل تقلید اخذ اجمالی کفایت نمیکند بلکه اخذ تفصیلی ضرور است در تحقق تقلید مسئله تقلید غیر اعلم در مسئله که علم داری بموافقت او با اعلم جایز است و در صورت عدم علم بمخالفت هم جایز است مگر آنکه علم اجمالی داشته باشی بمخالفتشان در بسیاری از مسائل نیز در اینصورت جواز تقلید غیر اعلم مشروط است بفحص تا علم بموافقت ایشان حاصل شود مسئله اگر دو مجتهد مسلم الاجتهاد باشند شخص یکی را اعلم دانست و تقلید کرد و جمعی دیگر ادعای اجتهاد کنند و اجتهادشان محل شک باشد فحص و تشخیص اجتهاد ایشان لازم نیست بلکه معین است تقلید همان اعلم مسئله هرگاه عارض شود مجتهد را جنون یا فسق یا موت یا عدول کند از مسئله و مقلد عالم نشود و بهمان فتوی عمل کند عملش صحیح است و احوط الحاق اوست بجاهل قاصر یعنی اعاده است در صورت مخالفت آن با واقع مسئله نیت تقلید شرط صحت عمل نیست مسئله هرگاه شخص شک کند بعد از عمل که تقلید داشته ام یا نه عملش صحیح است و اگر قبل از عمل باشد تقلید کند و اگر در بین عمل باشد مثل نماز اقوی اعاده است با تقلید مسئله هرگاه مجتهد در مسئله از رای سابقش برگردد و مقلد بهمه عمل گذشته مقلدینش صحیح است و واجب نیست بر ایشان عدول اما احکام گذشته ایشان مثل طهارت و نجاست و حلیت و حرمت بر هم میخورد اما در مثل عقود و ایقاعات خلاف و اشکال است و همچنین حکم خود مجتهد مسئله عامی بعقل خود در احکام فرعیه عمل نمیتواند کرد بلکه اخذ از مجتهد جامع الشرایط کند مسئله هرگاه شخص با قدرت بر تقلید مجتهد حی بالغ باشد بتقلید میت یا بدون تقلید مجتهد حی اعلم عبادت کند عباداتش باطل است مسئله اگر کسی تقلید کرد غیر اعلم را با علم بمطابق بودن با اعلم یا عدم علم بمخالف بودن ایشان بعد معلوم شد مخالف بودنشان واجبست عدول باعلم و احوط اعاده عمل گذشته است مسئله اگر تقلید کرد اعلم را در رجوع بغیر اعلم جایز است تقلید او که تقلید او تقلید اعلم است مسئله نایب و قیم مجتهد که ولایت طفل یا وقف یا غیره دارد بموت و جنون و فسق مجتهدش معزول میشود مسئله اگر شخص تقلید کرد کسیرا که اخذ بکتاب مجتهد را تقلید

دانسته

دانست بعد از وفات مجتهد حی اعلم تقلید میت را اجازه میداند و اخذ کند کتاب مجتهد حی را بجهة تقلید ضرر ندارد اگرچه این مجتهد اخذ کتاب را تقلید نداند پس این در حقیقت تقلید حی است و واجب نیست که مقلد بداند مذهب مجتهدش را در معنی تقلید مگر بقاء بر تقلید که باید مذهب مجتهد حی اعلم را بداند مسئله هرگاه شخص تقلید کرد اعلم را و حکم مسئله را بعد فراموش کرد و تقلید دیگری کرد با اعتقاد مجتهد خودش و حال آنکه خلاف قول مجتهدش بود بعد که فهمید لازمست عدول بمجتهد اول و عملش صحیح است آنچه گذشته مسئله هرگاه شخص خرید چیزی را بآن قسم که مجتهدش صحیح میدانست و فروشنده باطل میدانست از برای مشتری عیب ندارد و از برای آن فروشنده باطل است اگر مختلف باشد وکیل با اجتهادش یا موکل با علم بآن باید وکیل موافق تکلیف موکل عمل کند و اگر جاهل باشد بحال موکلش بحال خودش عمل کند و واجب نیست استفسار بحال موکلش بخلاف وصی که عمل میکند بتقلید یا اجتهاد خود مطلقا مسئله اگر شخص تقلید کند شخص معینی را بخیال آنکه زید است بعد معلوم شود که عمرو است ضرر ندارد مسئله جایز است تقلید دو مجتهد با مساوی بودن ایشان بشرط اینکه مسئله که تقلید کرد عدول نکند بدیگری و اگر مثلا یکی چهار فرسخ را سفر بداند و روزه مستحبی را در سفر حرام بداند و یکی چهار فرسخ را سفر بداند و روزه مستحبی را در سفر جایز بداند و شخص چهار فرسخ برود و روزه مستحبی بگیرد ضرر ندارد و در اینصورت تقلید هر دو مجتهد شده است مسئله طریقه اخذ مسائل سه قسم است اول از مجتهد شنیدن دویم از عدلین یا عدل واحد شنیدن که راوی باشد از قول مجتهد سیم اخذ از کتاب فتوای مجتهد بشرط آنکه سالم و مامون باشد از غلط یقینا یا بحسب ظن علی الاقوی و اگر دو عادل بر خلاف یکدیگر خبر بدهند فتوای مجتهد را اولی توقف و عمل باحتیاط کردنست مسئله بدانکه عدالت ملکه است نه حسن ظاهر بلکه حسن ظاهر کاشفست ملکه را بشرط حصول ظن بملکه مسئله هرگاه خلاف واقع شود میان کتاب و شنیدن از مجتهد شنیدن را مقدم بدارند و اما در تعارض ناقل با کتاب ناقل را مقدم بدارند و اگر از مجتهد مختلف بشنوی یا کتابش مختلف به بینی عمل بموخر نمایی در فهمیدن از کتاب بمظنه کفایت میتوان کرد و شنیدن هم چنین است اکتفا میتوان کرد بمظنه مسئله هرگاه شخص دستش بمجتهد و یا کتابش و یا ناقل عادل نرسد اصلا واجبست باحتیاط عمل کند اگر موجب عسر و حرج نشود و اگر تقصیر نماید در عمل کردن باحتیاط لازم است بر او اعاده یا قضا و اگر ممکن نباشد احتیاط واجبست هجرت از آن

عمل اگر عسر و حرج نباشد و الا اخذ بقول مشهور و احتیاط میکند ثم الاشهر فالاشهر بلی باید رجوع کند بموثق خبیر از
شهر بدون مسامحه و اگر متعدد باشد بجمیع اهل متتبعان رجوع کند با وثوق اموات در فتوی و الا رجوع کند بمظنون
خود و اگر ظن ندارد باحتمال عمل کند و تکلیف ساقط نمیشود در هیچیک از احوال المزبوره مسئله فتوای علما
چه حی و چه میت که موافق احتیاط باشد یا ضروری یا اجماعی شیعه باشد عمل کند ضرر ندارد اگرچه قدرت بر اعلم هم
داشته باشد مسئله هرگاه مقلد بتفاصیل مسائل مجتهدش را احاطه ندارد اما قطع دارد باینکه عملیکه میکند
اجزا و شرایط آن محقق و موجود و منافیات مفقود است اقوی صحت است اگرچه احوط اعاده است مسئله
شخص بی تقلید بقصد قربت عمل کرد و تقلید بعد نمود است و عملش بی عیب اتفاق افتاد صحیح است مسئله آنکه
اعتبار اعلمیت در وقتی است که مجتهد استنباط میکند نه در وقتی است که فتوی میدهد فصل در نجاسات است و
عدد آن دوازده است بول و غایط حیوان حرام گوشت که خون جهنده داشته باشد و خون و منی و میته از حیوانیکه
خون جهنده داشته باشد و سگ و خوک صحرائی نه دریائی و کافر و شراب و آب انگور جوش آمده و مسکرات
مایع بالتحقیق است و فقاع و عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال و احوط اجتناب از عرق هر حیوان جلال است
فصل مطهرات یازده چیز است آب و زمین و آفتاب و استحاله و انقلاب و اسلام و برطرف شدن نجاست
از بدن حیوان با احتمال طهارت بنابر احتیاط و برطرف شدن نجاست از باطن مسلما و گذشتن خون مذبح حیوان
و انفصال غساله و استبراء جلال و سنگ و کهنه استنجا و غیر آنها و غایب شدن مسلم با احتمال تطهیر با علم بر
نجاست و استعمال بکر شرعا یا عرفا اما وراثت طهارت نیست بنابر احوط و تبعیت و نقص فصل در باب نجاسات
مسئله چیزیکه مشتبه بنجس باشد اگرچه منحصر باشد اگر چیز طاهری با رطوبت بآن ملاقات کند آنچیز طاهر
بسبب این ملاقات نجس نمیشود مسئله لباس نجس بعد از تطهیرش اگر خورده اشنان و نخوان در آن مانده
باشد پاکست مگر آنکه آب نجس در جوف آن رفته باشد ظاهرش پاک و جوفش نجس است مسئله لباس نجس
هرگاه وکیل تطهیرش کند و اطمینان باو داشته باشی پاکست و الا حکم بطهارتش مشکل است مسئله
آب گود یکه صدق چاه نمیکند در حال جوشیدن از چشمهایش اگر نجاستی بآن برسد نجس نمیشود و الا
نجس میشود اگر کر نباشد و اما پاک شدنش قسمیکه آب از آن جوششهایش بیاید و ممزوج بآن شود
پاک میشود مسئله هرگاه دست نجس مثلا آب قلیل بر آن جاری شود همینکه گذشت از آن موضع در
دفعه ثانی پاکست اگرچه غساله اش از موضع دیگر از سر انگشت مثلا نگذشته باشد مسئله اطراف

منجس

منجس که صدق محل واحد کند سرایت غساله بنجس نمیشود یعنی بپاک شدن محل پاک میشود اما غیر اطراف
آن بغساله آن موضع که نجس میشود و احتیاطا دو مرتبه بشوید باب قلیل مسئله غساله منفصله محل نجاست
نجس است در مرتبه اولی و در مرتبه ثانیه احوط اجتنابست مگر غساله استنجا با شروطش مسئله از عرق
جنب از وطی حائض و نحو آن احوط اجتنابست مسئله فضله طیور هرگاه شک داشته باشد که از حرام گوشت یا حلال
گوشت است پاکست فضله شپره نجس است مسئله ناخن مثلا سنگ بر روی آن خورد و خون در زیر
مرد بعد فرجه هم رسید اگر خون آن استحاله شده است پاکست و اگر صدق خون میکند نجس است و همچنین است
غیر ناخن مسئله هرگاه غذائی لای دندان باشد و از دهان خون بیاید و بآن غذا برسد با دهان پاک نمی
شود بنابر احتیاط بلی اگر خون بآن نرسد پاکست نجس هم نشده مسئله حنای نجس هرگاه بسر ببندند اگر
جزئی از عین حنا بماند بعد از شستن نجس است و الا بعد از تطهیر رنگ آن پاکست مسئله زمین بازار
و غیره تا علم بنجاستش ندارد پاکست در صورت مظنه نزدیک بعلم احوط اجتنابست هر خون مشتبه بنجس پاکست
مسئله اگر دانه انگوری در غوره باشد که آنرا بگیرند و مستهلک شود بجوش آمدن نجس نمیشود هرگاه مویز
نارس بجوشد در طبخ ضرر ندارد مسئله زمین یا دیوار یا فرش یا لباس شخص نجس باشد با رطوبت سرایت
کننده و دیگری بر او وارد شود و بر آنها بنشیند مثلا بر صاحب خانه لازم نیست که او را اعلام کند مسئله
جمعی مثلا طعام میخورند یکی فضله موش مثلا در آن دید واجب نیست دیگران را اعلام کند اما خود نخورد
بلی اگر بعد معاشرت با ایشان دارد اعلام کند که هرچه نجس است تطهیر کنند مسئله پشه و نحو آن
که خون از بدن میخورند هرگاه او را بکشند اگر خونش عرفا جزء او حسا شود پاکست و الا نجس است مسئله
حرام است نجس کردن مسجد و فرش آن و طاهر کردنش با قدرت واجبست و طرف بیرون از دیوار مسجد نیز
حکم مسجد دارد بنابر احوط مسئله آب چاه حکم آب کر دارد در نجس نشدن بملاقات نجاست اگرچه کمتر از
کر باشد مسئله هرگاه تطهیر کرد شخص لباس متنجس را بعد دید عین نجاست باقی مانده در آن هر جا که
علم دارد که غساله بآن موضع رسیده است نجس است و باقی دیگر پاکست مسئله نمد و مثل آن هرگاه
تطهیر شرعی شده باشد بعد از آن آبی از آن بیاید پاکست مسئله غساله نجس هرگاه بجای دیگر برسد دو
مرتبه باب قلیل شستن لازم است و باب کر یا جاری یکمرتبه تطهیر میکند و همچنین است غساله بعد هم
اگر بجائی برسد مسئله آب انگور اگر در آفتاب جوش بیاید بعد قوام بیاید پاکست اگر بعد در طبخ جوش

اید نجس میشود و هرگاه با آتش جوش آید و یا با آفتاب ثلثان شود پاکست و احوط اجتنابست مسئله من نجس
وشبه آن اگر هرگاه آب کنند وگداخته شود دیگر قابل تطهیر نیست مگر ظاهر آن بعد از شستن مسئله
تنور هرگاه نجس شود بآب قلیل و آتش پاک نمیشود مسئله هیمه نجس هرگاه بسوزد از آتش او بیش از اجتناب کنند
بنابر احتیاط و همچنین از زغال آن اما خاکستر آن پاکست مسئله آب نجس مثلا هرگاه سرایت در مبال مسجد
کرده و ازاله از برای آنها عسر و حرج باشد شخصیکه بداند یا باعث شده باشد لازم نیست تطهیر طرفی آنها
مگر آنکه یقین کند و ممکن باشد تطهیر پس تطهیر کند مسئله آب قلیل که در جدول مثلا میرود اگر شیب
به نسبتی یعنی از بالا به پائین ریختن نیست نجاست بفوقش سرایت میکند و الا فلا مسئله زمین گل بعضی
از آن نجس و بعضی از آن پاک شخص راه رفت رطوبت ته کفش او سرایت کرد بپایش پاکست مگر علم بنجاست آن
رطوبت بهم رساند مسئله از دو ظرف یکی سرکه و یکی شیره مثلا برداشت و مخلوط کرد پس فضله موش
در آن دید و نمیداند که از کدام بوده از هر دو اجتناب کند مسئله هرگاه مو از بدن کنده شود و ریشه
آن با رطوبت باشد یا پوستی روح از بدن کنده شود اگرچه الی هم از کندن آن ببدن برسد نجس نیست
مسئله هرگاه چیزی را شخصی عاریه گرفت و نجس کرد بعد که پس میدهد اگر چیزیست که عادت با
رطوبت استعمال میشود مثل ظرف باید اعلام کند و الا مثل فرش واجب نیست و بهتر اعلام کردنست مسئله
دود روغن نجس و شعله آتش هیمه نجس نجس نیست مسئله هرگاه مثلا طعام متنجس را جماعتی خوردند
و ممکن نیست تطهیر اوضاع و اسباب ایشان و شخص میزبان مطلع است لازم نیست اعلام کند ایشانرا
و اگر عالم هم شوند هر جا را که یقین بنجاستش ندارند و ممکنست تطهیر آن باید تطهیر کنند و همچنین
میزبان نسبت باوضاع خودش مسئله هرگاه منقار مرغی مثلا نجس شود و احتمال تطهیر ندهی بعد
از زوال عین در آب قلیل زند احوط اجتنابست از این آب قلیل مسئله چاه هرگاه نجس شود برنگ یا بوی
یا مزه نجاست بکشیدن آب آن تا تغیر برطرف شود پاک میشود اما حاشیه چاه و اعضای آبکش بالتبع پاک نمیشود
اما در غیر صورت تغیر که احتیاطا بعد مذکوره در اخبار باید کشید آنها بالتبع پاک میشود مسئله احوط در
استبراء حیوان جلال بعد از زوال اسم جلال گذشتن آن قدر زمانیست که قرار داد شارع است از جهة استبراء
آن فصل در بعضی چیزهائیکه مستحبست آب بر آن بپاشند هرگاه چیزی برسد باعضاء سگ و خنزیر
و کافر با عدم رطوبت مثل بول و پشکل گوسفند و شتر و آنچه از در صاحب بو اسیر بیاید و بول و پشکل گوسفند و شتر و آنچه

مشکوک

مشکوک باشد میگیرند بر آن بول اسب و مادیان و قاطر و الاغ اما اگر معلوم باشد مستحبست شستن آن و آنچه
مشکوک باشد رسیدن بول یا خون و منی بآن و بیع که معبد یهود است و کنایس که معبد نصاراست و مسکن
مجوس و لباس او و هرگاه خواهد نماز گذارد در آنها مستحب است که آب بر آنها بپاشند و خشک شود هرگاه
نجس نداند او را و موش زنده که با رطوبت چیزی را ملاقات کند که اثرش ظاهر نباشد آب بپاشند بر آن
و اگر اثر رطوبتش ظاهر باشد مستحبست شستن آن مسئله هرگاه دست بکلب یا خنزیر برسد بیرطوبت
یا با اهل کتاب مصافحه کند مستحب است که بخاک باید بمالد دست را فصل در ازاله نجاسات است
مسئله واجبست ازالة النجاسات از جامه و بدن بجهة نماز و طواف واجب و از مشاهد و مساجد و ضرایح
ائمه ع و اسماء خدا و انبیا و ائمه و سایر ظروف بجهة خوردن چیزی در آنها با رطوبت و محل سجده نماز و غیره مسئله
هرگاه چیز طاهری برسد بچیز نجس یا متنجس با رطوبت سرایت کند متنجس میشود قطعا مسئله ترشح زمین
نجس هر چیز برسد نجس میشود مسئله نجاست ثابت میشود بعلم یا خبر دو عادل بلکه یک عادل علی الاحوط
یا خبر دادن آنکسیکه مال در تصرف او باشد اما بشک و مظنه ثابت نمیشود و در مظنه نزدیک بعلم احوط
و اولی اجتنابست مسئله شی متنجس طاهر نمیشود مگر با علم بتطهیر آن یا خبر عدلین یا قول کسیکه در دست
اوست مسئله هرگاه چیز نجس در میان چند چیز طاهر مشتبه شده باشد با رطوبت هر کدام که ملاقات شود
ضرر ندارد اما ضرر نماز کردن بهر یک از آنها جایز نیست هرگاه ممکن شود غیر از آنها و هرگاه ممکن نشود
غیر از آنها نماز کند با هر یک از آنها یکدفعه و هرگاه آنهم ممکن نشود عریانا نماز کند و در صورت عدم امکان از
عریان شدن با یکی از آنها نماز کند مسئله تطهیر متنجس هرگاه مثل لباس باشد دو مرتبه باید فشار دهند
علی الاحوط هر دفعه بقسمیکه غالب آبش بیرون رود بلی در کر و جاری یک دفعه دویم بلکه دفعه اول هم از باب
احتیاطست مگر بول که در آب جاری یکدفعه فشار کفایت میکند و در زیر آب هم هرگاه فشار دهند کفایت
میکند مسئله هرگاه در زیر آب یا بیرون آب چیزهای بزرگ مثل فرش مثلا لگد کنند یکفشار حساب
میشود مسئله بدن در زیر آب کر یا جاری دو دفعه دست بر روی آن گذارد دو شستن حساب میشود اما با آب
قلیل در هر دفعه باید صبر کرد تا قطرات که مشرف بریختن است بریزد مسئله غساله نجس است در غسل
اولی اما در غسل ثانیه احتیاط است مگر غساله مخرج غایط که تعدی نکرده است و نجاست دیگر بمخرج نرسیده
و تغییر رنگ و بو و مزه نجاست بهم نرسانده و خورده نجاست در او معلوم نشود پاکست و مخرج هم پاکست

بیهما پاک شدن اول مخرج بول را دو مرتبه باید شست و همچنین مخرج غایط بقسمیکه غساله اش نجس باشد
دو مرتبه باید شست مسئله ظرفی را هرگاه سگ بظرفی بان خود نجس کند یکمرتبه باید خاک پاک برا او
مالید و دو دفعه دیگر باب باید شست و اگر ظرفی باشد که خاک نتوان بر او مالید پاک نمیشود و هرگاه موش
بظرفی بان ظرف را نجس کند کمتر از هفت مرتبه اگر بشویند پاک نمیشود علی الاحوط و در سگ هم هفت مرتبه احوط و
اولیست و نجاسات دیگر سه مرتبه باب قلیل اگرچه هر دفعه اب بران بریزند و بگردانند و بریزند و همچنین چب
یعنی خم یا ظرفهای بزرگ یا حوض اب در اطراف ان جاری کنند و در ته ان ابی جمع شده بظرف پاکی هر دفعه بیرون
اورند و اخر ان ابکهنه پاکی بگیرند دفعه دوم و سیم هم چنین کنند اگر ته ان سوراخ باشد که در هر دفعه غساله
ان بیرون رود تماماً یا بتوان ظرف را کج کرد و غساله ازان بیرون رود هر دفعه پاک میشود مسئله هرگاه ظرفی اب
نجس در ان باشد اب کر یا جاری بان ممزوج شود بیکدفعه پاک میشود اگرچه اب جاری هنوز بحد کر هم نرسیده
قطع شود تعدد هم نمیخواهد و لکن احوط است و همچنین هرگاه باران بان ممزوج شود بقدریکه بر روی زمین صلب
جریان حاصل شده باشد علی الاحوط مسئله ظرف نجس و هرچه فشار احتیاج ندارد بجریان بارش بر او
پاک میشود مگر انچه فشار میخواهد بباریدن بارش بران بفشار دن تعدد پاک نمیشود علی الاحوط
مسئله زمین نجس بمجرد فرو کرفتن اب کر یا جاری یا بارش بقسم مذکور پاک میشود اما باب قلیل هرگاه
صلب باشد زمین مثل سنگ و اجر و شستن که هر دفعه غساله ازان برود یا باکهنه پاکی مثلا بگیرند پاک
میشود و اگر زمین رخوه باشد مثل گل پاک نمیشود مگر گوشت و دنبه و پنیر نیز هرگاه نجس شوند بدو شستن
پاک میشوند اگرچه باب قلیل باشد مسئله ظرف و دست مثلا هرگاه چرب شده باشد بچربی غلیظی
که مانع باشد از رسیدن اب باینچیز باید چربی را برطرف کرد تا اب بان چیز برسد پاک میشود و الا مشکل است
خواه روی نجاست چرب شده باشد یا روی چربی نجس شده باشد مسئله چربی مایع نجس اگر در اب کر
بریزند پاک نمیشود مسئله متنجسی که غساله اش مضاف بیرون اید پاک نمیشود مگر انکه اب مطلق رنگین
باشد غساله اش ضرر ندارد و پاک میشود مگر رنگ نجاست باشد مثل خون که باینحالت پاک نمیشود
مسئله چیزیکه اب نجس در ان نفوذ کرده باشد باید خشکانیده از اب بقسمیکه دو دفعه اب کر یا جاری در
ان نفوذ کند بنا بر احتیاط و اگر اب در ان نفوذ نکند باطنش پاک نمیشود تمّ هرگاه آتش بگیرد چیز نجس را
پاک نمیکند مگر انکه خاکستر یا دود یا بخار کند انوقت پاک است و در پاک بودن زغالش هم اشکال است

مسئله هرگاه شخص تقلید کند مجتهد را که غساله را پاک میداند و دیگری مجتهد را که نجس میداند
باید اجتناب کند انکه نجس میداند هر چیزی که علم دارد که ملوث بغساله نجس است و با عدم علم معاشرت
با ان شخص ضرر ندارد مسئله هرگاه صورت شخص مثلا نجس باشد و فراموش کند ازاله اثر او و وضو
بخاطرش بیاید هر جا که علم دارد که از رطوبت موضع وضو بان رسیده یا موضع وضو نشوید و وضو را اعاده
کند مسئله گوشت و دنبه مثلا که روغنش گداخته نشده باشد نجس شود پاک میشود بدو شستن اگر
چه باب قلیل هم باشد مسئله بول پسر شیرخواره که هنوز غذا خوار نشده و شیر خنزیر و کافر نخورده
و نجاست دیگر بان نرسیده بریختن اب بران پاک میشود لکن بیکدفعه مشکل است بلکه اعتبار تعدد اقوی است
و هر دفعه جدا شدن غساله اش احوط است مسئله خون کمی مثلا بدست باشد شخص بمالد در زمین
یا غیر زمین که خون ازاله شود پاک نیست بلکه باید باب شست و همچنین است چیزهای صیقلی مثل
شیشه مسئله اگر خون در اب گوشت که میجوشد بریزد نجس میکند هرچند قلیل باشد و اما باب دهن
اگر خون را از جای ازاله کند پاک نمیشود مسئله اب خون یا ابیکه بخون نجس شده مثل خود خون عفو نیست
با نماز گذاردن هر ذره خون اگر در اب کمتر از کر برسد دفعه نجس میشود مسئله حتی مثلا نجس شده و گل را
ان باشد در اب کر یا جاری بریزند که اب در ان نفوذ کند دو مرتبه بنا بر احتیاط و مضاف نشود ان اب پاک میشود
مسئله هرگاه نمک یا نبات مثلا نجس شود پاک میشود اگرچه باب قلیل بشویند مسئله اب ابالّه
هرگاه برگردد و تغییر برنگ و بو و مزه نجاست نداشته باشد و خورده نجاست در ان نباشد نجس نیست
پس ناقض وضو هم نخواهد بود مسئله دست غسل دهنده میت بعد از سه غسل بالتبع پاک است
مسئله هرگاه چرک زیر ناخن باشد شخص ازاله نجاست کند دست که پاک شد انهم پاک میشود
مگر انکه یقین کند که اب نجس نفوذ کرده بران چرک بر این تقدیر پاک نخواهد بود مسئله هر نجسی هر
ابی دو مرتبه باید شست علی الاحوط الاظهر فکه باب قلیل سه مرتبه باید شست و بول در اب جاری یکمرتبه
کفایت میکند مسئله بوریائیکه ریسمان دارد هرگاه نجس شود باید بهر قسم که ممکن شود فشار دهند
دو دفعه و لو بلگد کردن تا پاک شود تمّ کشمش هرگاه مغز ان جوش بخورد احتیاط دارد مگر انکه در دو
ابش تمام شود یا ثلثان شود دیگر در هر طبخی کنند بهر قسم ضرر ندارد و همچنین خرما مسئله اب خرما
که جوش اید بنا بر احتیاط ثلثان کم میشود پاک میشود و همچنین هرگاه سرکه شود و همچنین اب انگور

براقوی مسئله غذای پای دندان هرگاه نجس شود و دو دفعه دهانرا از براب کر یا جاری کنند یا دو دفعه مضمضه کنند پاك میشود مسئله اب کر هرگاه ممزوج با نجس شود و گر علو داشته باشد و اب نجس هم تقدیر کر رسد

قطع شود پاك میشود م زمین نجس که اب کر انرا فرا گیرد پاك است تعدد نمیخواهد مسئله خون در دندانها

یا در دهان مستهلك شود فرو بردنش حرام نیست بلکه مفطر روزه هم نیست احوط فرو نبردنست مسئله

غذا در دندانها هرگاه خون بان برسد فرو بردنش جایز نیست م چیزی متنجس در ظرفی باشد اب قلیل در ان

بریزند اگر فشار بردار هست ظرف را کج کنند مثلاً و بفشارند و غساله اش را جدا کنند و دیگر اب بر او بریزند تا

سه دفعه همچنین کنند پاك میشود حتی برنج در صورت عدم نفوذ اب نجس در ان گوشت و مثل ان هم چنین است

مسئله هرگاه فشار ندهی انچه را که فشار میخواهد بخودی خود غساله از او برود اگرچه خشك هم نشود پاك

نیست بنابر احتیاط مسئله هر ظرف نجس که باران بران ببارد و جاری شود پاك میشود الا ولوغ کلب بلکه در خنزیر

هم احوط تعدد غسل و ما لیدن خاکست م در اب کر و جاری هر دفعه که همان موضع نجس مثل دست از اب فرو رود

یك دفعه حساب میشود مسئله افتاب بر زمین نجس با رطوبت بتابد و خشك کند قدری زیر ان هم خشك شود

که متصل است پاك میشود و حصیر نی و ریسمان و بوریا را هم افتاب پاك میکند اگرچه از خوص خرما باشد مسئله

اب نجس در ظرف باشد یا ظرف نجس اب در ان کنند فرق ندارد که بارش بران ببارد بقدر یکه روی زمین صلب جریان

اب بارش حاصل شود پاك میشود م هرگاه طفلی مثلاً دستش نجس باشد و ولی او علم داشته باشد و با

ولیش در یکظرف مشغول بخوردن طعام باشد با رطوبت مسریه محکوم بطهارتست در حق غیر باحتمال التطهیر

مسئله خون کمتر از درهم که عفو است در لباس در بدن نیز عفو است م دلو چاه هرگاه نجس شود مثل

ظرفهای دیگر است تطهیر ان مسئله برنج یا چیز یکه اب در مغز ان میرود که فشار بر نمیدارد هرگاه رطوبت

نجاست سرایت کرده در ان خشك کنند و دفعه علی الاحوط و هر دفعه در اب کر یا جاری فرو برند که اب سرایت

کند در ان پاك میشود و اگر ظاهرش نجس شده باشد با اب قلیل هم پاك میشود یا ظرفش سه مرتبه بنابر احتیاط

مسئله بارش بر هر چیز یکه فشار لازم دارد ببارد دو مرتبه فشار میخواهد بنابر احتیاط مگر بول که یك

فشار کفایت میکند مسئله هرگاه در اب دلو نجاست یا لا امدو اب دلو یا طراف چاه ریخته بطاهر کردن دلو

اطراف چاه پاك نمیشود و حکم تبعیت ندارد مسئله چرك پای دندان که نجس شود بپاك شدن دهن پاك

میشود نه غذائیکه پای دندان باشد فصل در مسایل و شرایط وضو است م هرگاه گوشتی در موضع

در علو بروجه تسنیم تأمل است میرزا

وضو یا غسل روئیده باشد باید شست بجهة وضو یا غسل مسئله چرك زیر ناخن واجب نیست ازاله ان بخلاف

ناخنیکه از حد گذشته که چرك زیر انچه بلند است باید شست بجهة وضو یا غسل و همان چرك زیر ناخن که واجب

نیست ازاله ان هرگاه ناخن را گرفتی البته باید پاك کرد که اب به بشره برسد م هرگاه زن حضور مرد نامحرم

وضو بسازد مثلاً معصیت کرده است لکن وضوی او باطل نیست م هر یك از انگشتهای پا را میتوان مسح کرد

اگرچه انگشت کوچك باشد تا برآمدگی پا بکند مسح ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص بیکدست مسح سر

و هر دو پا بکند میتواند احوط مسح سر و پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ بلکه هر دو پا را همراه

مسح میتوان کرد م هرگاه ممکن نشود کفش پا و نخواهد انرا از پا بیرون اورد بلکه روی انرا مسح کنند لازم نیست

موضع مسح شستن و مسح خشك باشد بلی شرطست که تری موضع مسح زیاده بر تری دست نباشد بلکه تری کف دست

که ماسح است غالب باشد که مسح بان تری عمل اید م هرگاه شخص مادة یا زخمی در بدن داشته باشد و

ممکن شود او را وضو یا غسل جبیره واجب شود اگرچه بخرجهت اب یا گرم کردن یا از حمام و غیر انها یا معیز

گرفتن باشد یا وسعت وقت مسئله هرگاه ترك کند غسل یا وضو را و تیمم کند تیممش باطل و نماز

و روزه اش بان تیمم باطلست بلکه در بعضی صور کفاره هم بر او واجب میشود بجهة ترك غسل مسئله

هرگاه عذر برطرف شد وضو یا غسل جبیره یا تقیه را مثلاً بجهة عبادت بعد باید اعاده کند م هرگاه

در مقام تقیه پنهان شود شخص و وضوی صحیح بسازد و بعد یا انوقت ضرری بران مترتب نشود صحیح است م

شخص نماز قضا در ذمه دارد و خواهد پیش از وقت وضو بسازد و بنا قضا کردن ندارد به نیت قربت بسازد

بقصد بودن بر طهارت مسئله هرگاه شخص متصل بولش میچکد از برای هر نمازی وضو بسازد و

بتعجیل مشغول نماز بشود و واجبست حفظ کند خود را بچیزی مثل کیسه مثلاً که تجاوز نکند بول از ان

کیسه بجای دیگر و از برای هر نمازی بدل کردن ان لازم نیست اگرچه احوطست م هرگاه در وقت معتنی

قطع میشود بولش نماز را در ان وقت بجا بیاورد و اگر اول واجب نماز هم ممکن شود یکنماز کند بعد یکنماز دیگر

بکند احتیاطاً و هرجا که بول خارج شود وضو بسازد و از همان جا بگیرد و تمام کند اگر عسر و حرج نشود و هم

چنین است مبطون در اینحکم م ابی که نمك داخل ان کنند مثل اب شور است میتوان دفع حدث و خبث

هر دو بان کرد ماداميکه از اطلاق بیرون نرود م غسل جنابت کفایت از غسل جمعه هم میکند نه بقسمیکه

قصد تداخل باشد همین قدر که بدانی امضایش شرعاً چنین است کفایت میکند و اگر نداند کفایت نمیکند

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
(ویژه کتاب)

مسئله هرگاه بجهت معالجه مرضی مثل درد و اثقل کهنه او بخوان شخص بر سر انداخته باشد و چند روز هم
باید باشد مسح بر روی آن بکشد در وضو و غسل ترتیبی بر روی آن مسح کند اما بعد از برطرف شدن عذر اعاده
کند غسل و وضو را از برای نماز بعد علی الاحوط و نمازهای گذشته اش صحیح است مسئله بعد از وضو
یا غسل رطوبت مشتبه به بیند و شک دارد که استبرا از بول کرده یا نه مطهر بحر است و ناقض وضو و غسل
مسئله هرگاه محدث شک دارد که وضو ساخته یا نه محدث است و اگر با وضو است و شک دارد که حدث
سر زد یا نه با وضو است و اگر یقین وضو و حدث هر دو دارد و شک در تقدیم هر یک دارد محدث است م
وضوئیکه از برای رفع حدث باشد مثل زیارت و تلاوت قران و بودن بر طهارت و غیر اینها نماز میتوان کرد
با نوضوح واجبی و چه سنتی م هرگاه در بین غسل حدث اصغر سر زد غسل را از سر گیرد تمام کند و وضو
بسازد از برای عبادتش و احوط اعاده غسل است قبل از وضو مسئله هرگاه شخص قصد تمام اجره
حمامی را بقسم متعارف ندارد و علم برضا بودن او هم ندارد و غسل کند غسلش باطل است اگر چه بعد
هم او را راضی کند مسئله جبیره در موضع مسح هم مثل موضع غسل است یعنی برطوبت دست باید مسح
کرد بخلاف غسل که لازم نیست برطوبت دست باشد بلکه میشود که دست را مثل خز و صحیح بر آن کشد و مشو
یا بحد بدنها لکه مسئله خون قروح و جروح که نتوان شستن اطرافش را که پاک است بجهت وضو یا غسل
بشوید و چیز پاکی بر روی آن بگذارد و مسح کند و احتیاطا تیمم کند نماز کند مسئله هرگاه آب نا شسته شخص
باشد مثلا آبش غسل کند و زیر آب رود کفایت میکند در غسل م هرگاه شخص نذر کند که صد صلوات
بفرستد با طهارت پس آن وضو را بنیت نذر واجب بسازد هر نماز واجب و هر عبادتی دیگر را با نوضو میتوان
کرد م هرگاه شخص عمدا نشست که قدری باطن دماغ را بجهت مقدار باید شست و زمان گذشته را نمی
داند که شسته شده باطن دماغ یا نه وضو و عبادت گذشته اش صحیح است م هرگاه رطوبت کف دست
کفایت نکند مسح را از موضع دیگر بگیرد رطوبتی او مسح کند سر گرفتن وضو لازم نیست مسئله پیش از
وقت وضو تهیا مستحب نیست هرگاه بداند که اگر تاخیر کند نماز را در اول وقت از او فوت میشود و اگر صبر
کند و بعد از دخول وقت وضو بسازد احوط است م هرگاه سهوا شخص با آب غصبی وضو ساخت صحیح است
بلی قیمة آب بر ذمه اش تعلق میگیرد م استنجا بسنگ یا شبه آن باید عددش سه باشد و هرگاه از سه بر
طرف نشد زیاد کند تا پاک شود مسئله خون بواسیر اگر مشقت در تطهیرش باشد عفو است مثلا

قروح

قروح و جروح مسئله شخص بعد از وضو یا غسل مانعی در بدن دید و شک دارد که پیش بوده یا بعد هم سبب
مشکلست یا نغسل یا وضو اکتفا کند مگر آنکه مظنه حاصل کند که بعد شده مسئله یقین در وضو و حدث
و شک در تقدیم هر یک اگر پیش از نماز است وضو بسازد و اگر در بین نماز است نماز را قطع کند و وضو بسازد
و بعد از نماز نماز گذشته اش صحیح است از برای نماز بعد وضو بسازد فصل در تیمم است مسئله تیمم بدل
از غسل یا وضو و ضربه دست باید زد بنا بر احتیاط ضربه اول از برای پیشانی و جبینین و ابروها علی الاحوط
و ضربت دوم از برای پشت دستها مسئله هرگاه شخص بکند نشش عاجز باشد برای تیمم معین بگیرد بجای
عاجز و اگر ممکن نشود بیکدست تیمم کند و پشت دست صحیح را بر زمین بمالد و اگر از هر دو دست عاجز باشد از معین
گرفتن هم عاجز باشد بذراع تیمم کند و اگر از آنهم عاجز باشد پیشانیرا بر زمین بکشد مسئله هرگاه اسباب
تیمم از خاک و نحو آن ممکن نشود حتی برف که اقل غسل حاصل شود بجهت وضویش برف مسح کند موضع وضو را
اولی اینست که یک تیمم بر برف هم بکند و نماز کند و بعد قضا کند نماز را مسئله هرگاه کسی را در مکان
غصبی حبس کرده باشند بناحق بقسم خاصی که بطور مختار نماز نتواند بکند و آب و خاک هر دو غصبی باشد
بر خاک تیمم کند و نماز کند بجهت نماز چیزی از غصب تصرف نکند و اگر بقسم خاص حبس نباشد بطور مختار
نماز کند و اما اگر کسی در مکان غصبی باشد و نتواند بیرون رود برود و در ضیق وقت در خاک غصبی تیمم کند
اگر ممکن بجهت تیمم نشود و الا نماز را اثنا قطعست یعنی مشخص است در همان حالت راه رفتن نماز کند و بعد قضا کند
مسئله بر شش چیز تیمم میتوان کرد خاک و زمین و رمل و سنگ و غبار و گل و اما تا خاک ممکن شود بر خاک
باید تیمم کرد و بعد زمین و بعد ریگ و بعد سنگ و بعد غبار و آخر همه گلست و اگر نتوان خشک کرد آنرا
و در آنحال بر گچ و آجر هم جایز است و باید آنچه تیمم بر آن میکند نجس و غصبی و مضاف نباشد و حایل میانه آنچیز و دست
و پیشانی نباشد و خود مباشر باشد با قدرت و با نیت باشد تا آخر و ترتیب و موالات باشد و پیش از وقت نباشد
و در وسعت وقت هم با امید بر طرف شدن عذر نباشد و هر دو دست با هم باید زد و ابتدا با علی کند مسئله
تیمم بغبار مختص بغبار ثوب نیست بلکه هر چه غبار خاک در آن باشد جایز است و باید غبار را جمع کند اگر
ممکن شود و الا بر همان چیز تیمم کند مسئله شخص با تیمم بود که مغرب شد مثلا هرگاه بداند که تا آخر وقت
اگر صبر کند عذرش برطرف میشود باید صبر کند بعد از رفع عذر وضو بسازد یا غسل کند مسئله بجهت
تیمم باید تمام ممسوح مسح شود که جبهه و جبینین و ظاهر کفین است بباطن کف مسئله شخص جنب یا حایض

که تکلیفش تیمم است هرگاه تیمم کند از برای نماز مثلاً مکث در مسجد میتواند کرد لکن احوط واولی ترکست وچیزها
که بر او حرام بود مباح میشود و سورهای سجده احوط و اولی ترک خواندن آنهاست مسئله سنگ آهک
پیش از پختن تیمم بر آن جایز است و بر سنگ و کلوخ گچ مشکل است مسئله هرگاه شخص در بین تیمم یا
وضو شک در اجزا کند و بداند که این وهم شیطانست یا وسواس است اعتنا نکند فصل در غسل جنابت
است م هرگاه مردیکه مریض نباشد رطوبتی از خود ببیند که یکی از آن چهار علامت در آن باشد که جهندگی
و شهوه و سستی بدن و بوی شکوفه خرماست و علم به منی بودن یا قیر اندارد غسل کند بلی اگر همین بوی تنها باشد
و آن سه علامت نباشد احوط اینست که غسل کند و بشکند و وضو بسازد و اما مریض و زن کافیست شهوه و سستی
در اینجا بیرون میاید مسئله هرگاه شخص منی در جامه خود ببیند و نداند کی جنب شده غسل کند و اعاده
یا قضا کند نماز برا که یقین دارد با جنابت شده وجوباً و آنچه احتمال میدهد که با جنابت بوده احتیاطاً اعاده یا
قضا کند م هرگاه شخص رطوبتی در جامه خود ببیند و یقین کند که منیست غسل کند و اگر مظنه کند
یا علم بمنی حاصل کند و نداند که پیش از غسل بوده یا بعد از غسل شده احتیاطاً غسل کند و بشکند بنا بر احوط
و اولی و وضو بسازد از برای عبادتش مسئله واطی و موطوئه حیوان احتیاطاً غسل کند و اما واطی و
موطوئه میت غسل بر او واجبست بنا بر اقوی مسئله در غسل بیرون از آب بودن و عورت پوشیدن شرط
صحت غسل نیست اگرچه احوطست م هرگاه دندان یا گوشت کنده شود مس آن موجب غسل نمیشود و غسل
و دفن لازم ندارد بخلاف اعضاء دیگر که از آدمی جدا شود مسئله هرگاه روی زخم یا جبیره را نتوان مسح
کرد غسل یا وضو بسازد هر قدر که میتواند اطراف آن شوید بنا بر احتیاط و تیمم هم بکند مسئله موی نازک
در بدن احتیاطاً بجهة غسل شسته شود و اگر بعد از غسل معلوم شود که آن مو شسته نشده احتیاطاً اعاده
غسل کند مسئله هرگاه موضع غسل یا وضو را شخص نجس میدانست بعد از وضو یا غسل شک دارد
که آیا آب کرده یا نه وضو و غسلش صحیح است و از برای بعد تطهیر کند آن موضع را یا هر جائی که علم دارد که ملوث
شده برطوبت آن موضع و احوط اینست که همین وضو یا غسل را اعاده کند و اگر نماز هم کرده با این طهارت
احوطست اعاده کند مسئله هرگاه شخص پیش از وقت غسل کرد بقصد واجب خواه عالم باشد بوقت
یا جاهل بحکم باشد یا مشکوک بوقت احتیاطاً اعاده غسل و نماز است اگر بجا آورده باشد نماز را م
آب حوض و خزینه که در آن استنجا کنند از غساله استنجا اجتناب نمیشود مسئله چرم و پشم در آب و مثل

در وضو و غسل مضر نیست هرگاه مانع از وصول آب مطلق نشود مسئله آب مشتبه بغصب یعنی بگمان
آنکه غصبیست مثلاً و یکی مباح است و نمیداند که کدام مباح است با هیچ یک وضو و غسل نمیتوان کرد
اما اگر ازاله نجاست کند پاک میشود و گناه کار است و ضامن قیمت آن و اگر مشتبه بمضاف باشد هر دو
را استعمال کند یعنی دو وضو بسازد و اگر مشتبه بنجس باشد در وضو و غسل اصلاً استعمال نمیتوان کرد
اما اگر یکی از این دو آب مشتبه بجای دیگر بریزد نجس نمیکند فصل در حال تخلی واجبست عورة خود را از ناظر محترم پوشیدن
و حرام است رو و پشت بقبله بودن بلکه در حال استنجا و استبراء هم و واجبست انحراف از جهة قبله و
مخرج بول را دو دفعه باید شست و اولی سه دفعه است مطلقاً چه زن و چه مرد و اگر مرد بعد از بول استبرا کرد
و کیفیت استبرا از بول آنست که سه مرتبه از اصل مقعد تا بیخ خصیتین را با انگشت بقوه مسح کند و سه مرتبه
از آنجا تا سر ذکر را بدو انگشت یا زیاده مسح نماید و سه مرتبه سر عورت را بفشارد مسئله اگر طهارة کرفت
پس رطوبتی دید و نداند که بولست یا چیز دیگر پاکست وضو و غسل را نمیشکند و زن اگر استبراء بولی نکرده
باشد رطوبتش پاکست و شکننده نیست م زن اگر خواب بیند که منی از او خارج شد و بعد چیزی ندید یا
منی مرد از او خارج شود غسل بر او واجب نیست مگر آنکه یقین کند که منی خودش خارج شده اگرچه با احتلام
باشد واجبست غسل کند مسئله بدخول تمام حشفه بدون خروج منی غسل بر هر دو واجب میشود
م مردیکه منی از او خارج شده بول نکرده و بعد رطوبتی مشتبه بمنی دید باید غسل کند و اگر ندید چیزی تا
بول کرد بعد از غسل بجنبی بر او نیست و اگر قبل از استبرا غسل کرد و بعد از آن بول کرد و شک کند که با بول
چیزی از منی خارج شده احوط غسل است فصل در احکام حیض و استحاضه و نفاس است مسئله
علامة خون حیض سیاه و گرم و جهنده و با سوزش خارج میشود در غالب اوقات و گاهی خلاف اینها هم
میشود م هرگاه ضعیفه دو مرتبه در اول ماه تا پنج روز مثلاً خون ببیند صاحب عادة عددیه و وقتیه
میشود و اگر یکدفعه اول ماه پنج روز و یکدفعه هفت روز مثلاً ببیند اینها صاحب عادة وقتیه است و بس و اگر یکدفعه
در اول ماه ببیند پنج روز مثلاً و یکدفعه آخر ماه مثلاً نیز پنج روز این صاحب عادة عددیه است و بس مسئله
هرگاه عادت قرار گرفت و بعد تغییر یافت و غیر عادت اول قرار گرفت عادة بعد معتبر است نه اول م
هرگاه شک کند که خون از او خارج شده یا نه حکم کند که خارج نشده مسئله هرگاه چیزی از او خارج
شد شک دارد که خونست یا نه چیزی بر او نیست مادامیکه علم بهم رساند که بولست یا منی پاکست مسئله

هرگاه خونی بجامهٔ خود ببیند و نداند که از رحم آمده یا جای دیگر نجس است لکن غسل بر او نیست م اگر خون
مشتبه بنفاس شود مثل اینکه چیزی بیرون آید که شک کند که انسانست یا مبدأ انسان یا غیر آن حکم بحیض
شود در صورت تحقق شرایط حیض خصوصاً اگر در ایام عادتش باشد مسئله خون قبل از نه سال حیض نیست
استحاضه است اگر موجب غسل باشد چون بتکلیف رسید غسل بر او واجب میشود برای عبادتش مسئله
اگر شک در بلوغ داشته باشد و خون بصفت حیض باشد و شرایط حیض در آن موجود باشد آن خون حیض
است و این علامت سبق بلوغ است و اگر شک در یائس داشته باشد محکوم بحیض است تا شرایطش م
اگر خون مشتبه بیرون بیاید امتحان کند بنحوی که خواهد ذکر شد و اگر امتحان ممکن نباشد آنچه حال سابقش
بوده عمل کند چه حیض و چه قروح و چه استحاضه و اگر حال سابقش معلوم نباشد بجز مراعات احتیاط نیست
باین نحو که آنچه بر حایض واجبست ترک آن را ترک کند و عمل مستحاضه را نیز بجا آورد و اگر با تمکن اختبار
تشخیص نکرده نماز کرد نمازش باطل است اگرچه معلوم شود که خون حیض نبوده مگر آنکه ترک اختبار بجهت
نسیان و غفلت و نحو آن باشد در این صورت بر فرضیکه معلوم شود حیض نبوده نماز و روزه اش صحیح است
مسئله باید خون حیض سه روز متصل باشد باینمعنی که اگر هر وقت پنبه بر دارد و لحظه صبر کند و بیرون
آورد خون آلوده باشد اگرچه بیرون نیاید خون و اگر پاک باشد پنبه حیض نیست مسئله شب اول و
شب چهارم خارج از سه روز است همچنین شب یازدهم م حیض کمتر از سه روز و زیاده از ده روز
نمیشود و نفاس یک لحظه میشود و زیاده از ده روز نمیشود و استحاضه اقل و اکثری ندارد مسئله هرگاه
زن سه روز متفرقه در بین ده روز خون ببیند حیض نیست م هرگاه زنی ظهر مثلاً خون ببیند تا
ظهر روز چهارم کفایت میکند در حایض بودن او و احوط عمل باحتیاط است مگر آنکه از روز تا شب خون
باقی باشد مسئله هرگاه زن سه روز مستمر خون دید و قطع شد پیش از ده روز یا روز دهم باز ببیند
و قطع شود تماماً حیض است با ایام پاکیش مسئله هرگاه سه روز متصل خون دید و قطع شد دیگر
روز دهم و یازدهم باز خون دید این دومی استحاضه است م هرگاه ما بین دو خون که محکوم بحیض
باشد ده روز فاصله شود دوم را حیض دیگر قرار دهد مسئله صاحب عادة وقتیه بمجرد دیدن
خون در وقت عادة ترک عبادت نکند اگرچه بصفت حیض نباشد و اگرچه یک روز یا دو روز پیش از عادت
هم باشد مگر آنکه یقین کند که حیض نیست م در ذات عادة عددیه فقط در ترک عبادت بمجرد دیدن

خون

خون در وقت عادة ترک عبادة کند اگرچه بصفت حیض نباشد و اگرچه یک روز یا دو روز پیش از عادت هم
باشد مگر آنکه یقین کند که حیض نیست مسئله در ذات عادة عددیه فقط در ترک عبادت بمجرد دیدن
خون خلافست احوط جمع است میان افعال مستحاضه و تروک حایض تا معلوم شود چنانچه سابق اشاره
شد خصوصاً هرگاه بصفت حیض نباشد مگر آنکه یقین کند که حیض است مسئله هرگاه خون از
عادة بگذرد تا ده روز صبر کند تا معلوم شود پاکی نیست و اگر بعد از یک روز یا دو روز که صبر کرد بعد عبادت
کند مستحب است مسئله هرگاه بغیر متعارف مذکور پیش از عادة خون ببیند و صفت حیض داشته
باشد ترک عبادت کند و اگر بصفت حیض نباشد احوط جمع است میان تروک حایض و افعال مستحاضه
تا معلوم شود و همچنین زنیکه عادتش قرار نگرفته و یا مبتدئه است مسئله هرگاه از سه روز کمتر
خون قطع شد و بعد دو سه روز مستمر دید دوم حیض است و اول استحاضه اگرچه در اول در زمان عادتش
هم بوده باشد و ثانی در غیر زمان عادت مسئله هرگاه پیش از عادت خون دید و از عادت گذشت
و بعد هم دید و تمام از ده گذشت طرفین عادت استحاضه است و عادت حیض اوست مسئله صاحب عادة
ده روز هرگاه پیش از عادت خون دید و از ده گذشت همان قدر پیش را استحاضه قرار دهد و عادتش
را حیض مسئله هرگاه در اول و آخر عادت خون دید و تمام با طهرش از ده روز تجاوز است هر یک
که بصفت و شرایط حیض بوده حیض قرار دهد و هرگاه هر دو مثل هم بوده اول را حیض قرار دهد و آخرش را
استحاضه مسئله صاحب عادة عددی هرگاه خونش از ده بگذرد و تمیزش موافق عدد باشد همان را
حیض حساب کند و اگر کمتر باشد عدد را تمام کند بغیر تمیز و اگر زیادتر باشد از زاید را استحاضه حساب کند
و احوط جمع است در زاید مسئله اگر اصلاً تمیز ندارد اول خون عددش را حیض قرار دهد در هر ماه
بنا بر احوط و احوط دیگر جمع است میان تروک حایض و افعال مستحاضه مسئله هرگاه صاحب عادة
وقتیه از ده بگذرد خونش رجوع بعادة زنان خویشانش کند و اگر ممکن نباشد ده روز قرار دهد مگر آنکه
یقین کند که حیضش به ده روز نمیرسد و هر قدر بر آنکه یقین بخلافش ندارد آن قدر را حیض قرار دهد و
تتمه را استحاضه مسئله هرگاه عادة وقتی از ده بگذرد اما در عادتش خون صفت حیض ندارد
و بعد صفت دارد عادتش را حیض قرار دهد اگرچه بصفت حیض نباشد م بر زن واجبست استبراء
رحم از خون تا خاطر جمع شود باین طریق که پنبه بر دارد و قدری صبر کند و بعد ببیند اگر آلوده نیست

اکثر اکرچه بطنه عود را داشته باشد و اکر عادت عود دارد پیش از ده روز صبر کند تا پاکی نیست اکرچه احوط
غسل و عبادتست **مسئله** هرگاه مبتدی خون بصفت حیض ده روز تمام بصفت استحاضه ببیند هر دو
حیض است و آن ده روز استحاضه است **م** فرق نیست میان خون حیض سیاه و یا سرخ بودنش بلکه هر دو
صفت حیض است **مسئله** زنیکه باید بعادت خویشانش رجوع کند هرگاه مختلف باشند خویشان غالب را
اعتبار کند و هرگاه ممکن نشود اطلاع بحال خویشان احوط آنستکه بروایات هفت روز عمل کنند **م** هرگاه
عدد را بداند و زمان را فراموش کند عدد را در اول ماه قرار دهد بنا بر احوط **مسئله** حرامست بر حایض داخل
شدن در هر عبادتیکه مشروط بطهارتست و صحیح نیست از او **م** حرام است وطی در قبل حایض با علم و موجب
فسق هم هست بلکه حلال شمردنش موجب کفر است علی المشهور و اما در جواز وطی در دبر حایض اشکال
است احوط اجتناب است **مسئله** کفاره وطی در قبل حایض بر مرد است نه بر زن و در اول حیض هم
امر هیجده نخود و در وسط آن نه نخود و در آخر آن چهار نخود و نیم طلای مسکوک است اما قیمتش هم کفایت
میکند بنا بر اقوی **مسئله** قول زن در حایض بودن و یا پاک شدنش مسموع است **م** بعد از وطی هرگاه
شخص خلاف اعتقادش ظاهر شد باول یا وسط یا آخر حیض مدار بهر چه مشخص است که بوده است و همچنین
بگمان حره و امه بودن بجهة کفاره **مسئله** کسیکه عاجز از کفاره باشد انتظار وسعت بکشد و بهتر
در زمان عجز توبه است و اما مسقط کفاره نیست علی الاحوط **مسئله** زن حایض مدخول بها و لو بدبر
و شوهرش حاضر یا در حکم حاضر باشد و حمل نداشته باشد طلاق او صحیح نیست **م** هرگاه باعتقاد حیض
بودن طلاق داد بعد معلوم شد که پاک بوده است صحیح و عکس آن باطل است **مسئله** وضو پیش از
غسل ساختن شرط نیست اما افضل بلکه احوطست غیر از غسل جنابت که با او وضو جایز نیست **مسئله**
هرگاه زن پاک شد پیش از غسل وطی با او جایز است با کراهت و اکر فرج خود را بشوید کراهت کمتر میشود
مسئله احوط بر حایض اکر نکوئیم اقوی قضا نماز نیست که نذر واجب شده هم چنین روزه معین که
نذر باشد بر او واجب شده باشد **مسئله** هرگاه از اول وقت بکذرد بقدر اقل افراد نماز از
طهارت و غیره و اقل واجب نماز و مخیر میان قصر و اتمام بقدر قصر از اول وقت بکذرد و حایض شود قضا بر
او واجب است **مسئله** هرگاه باعتقاد آنکه بقدر پنج رکعت وقت باقیست اول نماز ظهر را کرد بعد معلوم
شد که وقت باقی نبوده باطل است نمازش هر دو را قضا کند اما فوراً واجب نیست اکرچه احوطست **م**

هرگاه

۲۲

هرگاه اعتقاد داشت که وقت بقدر یک نماز دو نیم است نماز کرد بعد معلوم شد که بقدر نماز اول هم بوده نماز
ظهر را در آن وقت بکند بقصد قربة نه متعرض ادا شود و نه قضا بنا بر احوط **مسئله** سنتست از برای حایض
که در وقت نماز با وضو در موضع پاکی یا مکان نمازش بنشیند و مشغول شود بتسبیح و تهلیل و حمد خداوند
و صلوات و بسمها ازبع و تلاوت اربع قران اکرچه در غیر اینوقت کراهت دارد یعنی ثواب تلاوت کمتر میباشد
مسئله مکروهست از برای حایض خضاب کردن و قران همراه داشتن **فصل** در احکام نفاس است
مسئله هرگاه ضعیفه بعد از وضع یا سقط طفل اکرچه مضغه یا علقه باشد تا ده روز هر وقت خون
به بیند و قطع شود نفاس است اکرچه کم و لحظه هم باشد **مسئله** اکر شک در ولادت دارد نفاس نیست
و فحص در تشخیص هم واجب نیست **م** خون قبل از ولادت حیض میشود بدو شرط شرط دوم متوالی و دیگر
با نفاس ده روز فاصله باشد و الا حیض نیست **مسئله** اکر بعد از دیدن خون نفاس ده روز بگذرد و بیاید
خون دیگری بشرایط حیض به بیند حیض است **م** هرگاه در ابتدا خروج طفل خون خارج شود نفاس است
اما تمام طفل که متولد شد ابتداء ده روز نفاس است اکرچه بیرون آمدن طفل بطول انجامیده باشد **م**
هرگاه ضعیفه در وقت تولد طفل خون دید و پاک شد باز روز دهم خون دید و پاک شد تمام ده روز
نفاس بوده و هرگاه اول مثلاً خون ندید و روز پنجم دید و روز دهم قطع شد پنج روز اول پاک بوده و پنج
روز آخر را نفاس حساب کند **مسئله** هرگاه خون نفاس بعد از تولد تمام طفل تا ده روز قطع شد هر جا
قطع شد نفاسش همانست و هرگاه از ده روز تجاوز کند غیر صاحب عادة عددیه ده روز بگیرد نفاسش را و
صاحب عادة عددیه عادتش را بگیرد و احوط تا ده روز است و احوط دیگر قضا کردن نماز بعد از عادتش است
مسئله هرگاه خون نفاس در بین ده روز قطع شد و ضعیفه غسل کرد و روزه گرفت در بین ده روز باز
خون دید معین است بر او افطار خواه صاحب عادة باشد و قبل از انقضاء عادتش باشد یا غیر ذات العادة باشد
و اکر بعد از عادتش باشد احوط تمام صوم است و بعد قضا کند و هم چنین است حکم نمازش **مسئله**
منتهای نفاس ده روز است اکرچه اولی در غایت احتیاط است تا هیجده روز جمع نمودن احکام استحاضه و نفاس
مسئله هرگاه زن دو طفل بزاید بعد از تولد طفل دویم اول اعتبار ده روز نفاس آن طفل است و ممکن
میشود که هرگاه زن سه طفل بزاید هر یک بفاصله ده روز نفاس و سی روز باشد **م** اقل ایام طهر
میان دو نفاس معتبر نیست **مسئله** هرگاه صاحب عادة هفت روز باشد مثلاً و بعد از تولد طفل

بابد

خون نه بیند تا هشتم و روز هشتم خون نه بیند تا دهم بگذرد از نفاس نیست بنا بر اقوی اگرچه احوط آنست که
هشتم و نهم و دهم آنچه نفسا باید ترک کند ترک کند و آنچه مستحاضه را باید عمل کند عمل کند بعد روزه
اش قضا بگیرد م هرگاه صاحب عادهٔ هفت روز بعد از تولد خون نه بیند تا روز چهاردهم و روز چهاردهم خون
نه بیند و از ده بگذرد هفت روز را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه و هم چنین هرگاه روز هفتم خون
نه بیند و از ده روز بگذرد چهار روز نفاس و باقی استحاضه است مسئله هرگاه روز اول خون دید
و قطع شد باز روز هفتم دید و از ده گذشت تا هفتم را نفاس قرار دهد و باقی را استحاضه مسئله
هرگاه روز اول خون دید و قطع شد و دیگر ندید تا هفتم عادتش گذشت و روز هشتم باز دید تا از ده گذشت
همان روز اول نفاس و هشتم با ما بعدش استحاضه است و احوط اینست که بعد از عادتش تا ده روز باحتیاط
عمل کند بتروک حایض و عمل استحاضه تا معلوم شود که از ده میگذرد یا بده قطع خواهد شد م در جمیع
صور لازم است از برای نفسا استبراء تا معلوم شود قطع شدن خون از باطن رحم و واجبست غسل از برای
انقطاع حقیقی نفاس مسئله آنچه بر حایض حرام است بر نفسا هم حرام است از وطی یا و مس کتابت قرآن
و غیره و عبادة و قرائة سور عزایم و مکث در مساجد و صحیح نبودن طلاق و دخول در مسجدین مسئله مکروه
است بر زوج آن تمتع بردن از ما بین ناف تا زانو و خضاب و تلاوة قرآن م مستحبست که نفسا در وقت نماز
وضو بسازد و مشغول ذکر شود مثل حایض فصل در احکام استحاضه است مسئله خون استحاضه
در غالب اوقات فاسد است و رقیق و زرد و سرد و صاف بسستی خارج میشود بدون سوزش بخلاف خون حیض
و بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه اما قلیله آنست که خون تا کی به پنبه برسد که پنبه را سوراخ نه کند
که فرو رود و متوسطه آنست که خون پنبه را سوراخ کند و فرو رود اگرچه از یکطرف سوراخ کرده باشد و کثیره
آنستکه خون از پنبه فرو رود و بگذرد و مقدار پنبه بر داشتن بعادهٔ زنانست بنا بر اختلاف ایشان مسئله
خون استحاضه همینکه بیاید در باطن که تواند بیرون آورد ضعیفه مستحاضه است همینکه بیرون آید
هر قسم هر چند کم باشد ناقض است مسئله هرگاه باختبار و امتحان معلوم نشود غیر استحاضه ان استحاضه منه
است و اگر معلوم باشد یا معلوم شود بنا که هست عمل کند مسئله واجبست از برای هر نمازی
وضو خواه واجب باشد خواه مستحب یا تغییر پنبه در صور ثلثه استمرار خون بلی نمازهای احتیاطیه و اجزاء منسیه
و سجدهٔ سهو بوضوء اصل نماز آنها را بجا میتوان آورد م هرگاه بعد از نماز صبح متوسطه شود از برای

نماز

نماز ظهر و عصر یکغسل بکند احتیاطاً و اگر بعد از نماز عصر متوسطه شود از برای نماز مغرب و عشا یکغسل کند احتیاطاً م
هرگاه کثیره یا متوسطه بعد از نماز قطع شود از برای نماز آینده اش غسل کند مسئله جایز نیست که مستحاضه
کثیره زیاده از دو نماز بیکغسل جمع کند مثل ظهر و عصر مثلا مسئله جایز است از برای هر نماز یکغسل
هرگاه فاصله عرفی نشود و الا واجبست غسل هرگاه فاصله شود بچیزیکه در حکم نماز نباشد مسئله
هرگاه بعد از شروع در غسل یا وضو دیگر خونی از ضعیفه خارج نشود تا آخر نماز بعد بآن غسل یا وضو ضرر
ندارد مادامیکه خون دیگر نیاید غسل و وضو از برای خون سابق لازم نیست م اگر بعد از غسل و پیش
از نماز خون استحاضه در ظاهر و باطن قطع شود غسل رفع حدث استحاضه میکند مسئله اگر در ظاهر
قطع شود نه در باطن و زمان فرصت طهارت و نماز داشته باشد که خون در آن زمان از باطن نیز قطع شود
لازمست اعادهٔ طهارت نماید و اگر وقت تنگ باشد بر او چیزی نیست و نماز میکند و همچنین اگر شک دارد در
وسعت وقت و تنگی آن اگرچه احتمال بدهد که در باطن رحم قطع شده است مسئله اگر بعد معلوم شود که
در باطن قطع شده بود اعادهٔ طهارت و نماز میکند مسئله هرگاه در اثنا نماز خون منقطع شود با علم
بوسعت وقت نماز را قطع کند و اعادهٔ طهارت و نماز کند اگرچه احوط اتمام نماز و اعاده است و همچنین اگر خون
آرام بگیرد بقدر اعادهٔ طهارت و نماز مسئله اگر خون در اثنا نماز آرام گرفت و ندانست که در باطن قطع شده
بعد از نماز معلوم شده بود اعادهٔ طهارت و نماز نماید م اگر زن یقین کند آرام گرفتن خون را در زمانیکه
گنجایش طهارت و نماز دارد واجبست انتظار آن زمان با امکان و عدم مشقت زیاد مسئله هرگاه استحاضه
متوسطه رو دهد در شب پیش از نماز مغرب و عشا تا پیش از نماز صبح غسل از برای نماز صبح بلا اشکال است
و هرگاه بعد از نماز صبح رو دهد و خون قطع شود از برای نماز ظهر احوط غسل است مسئله واجب است
که ضعیفه حفظ کند خود را بقدر امکان که خون از او خارج نشود و اگر تقصیر کرد و خون در بین نماز خارج شد
اعادهٔ نماز نماید بلکه غسل هم بنا بر احوط اگر نگوئیم اقوی و اگر بجهة غلبهٔ خون خارج شود خون ضرر ندارد م
هرگاه در بین نماز صبح قلیله متوسطه شود نماز باطل است باید غسل کند و نماز را اعاده کند و اگر وقت تنگ
باشد تیمم کند و هرگاه کثیره شود لازم است تجدید غسل و وضو کند بجهة کثیره مسئله ضعیفه مستحاضه
هرگاه غسل کند و وضو بسازد و خود را از خون بشوید بنا بر احتیاط وطی با او ضرر ندارد مسئله هرگاه
مستحاضه کثیره بیش از هر نمازی خون او قطع شود باز نه بیند شبانه روزی پنج غسل بر او واجب میشود

اگر در بین غسل حدث اصغر از او سر زند غسلش را تمام کند صحیح است ولکن باید از جهت عبادت مشروطه بطهارت
وضو دهد بازد و اگر حدث اکبر باشد و همان حدث باشد که رفع آن را میکند غسل را اعاده کند غیر از استحاضه
که امر از خون آن در اثنا غسل موجب اعاده آن نیست **فصل** در احکام اموات است **مسئله** هرگاه
غسل داده شود میت یا نماز کرده شود بجماعت بی اذن ولی باطل است ولازم است اعاده غسل و نماز
جایز نیست غسل و نماز و کفن و دفن مگر باذن ولی میت و اولی بولایت اولی بارث است **مسئله** اولی بمیت
بعد شوهر مادر و بعد اولاد بالغ ذکور و بعد اولاد اناث و بعد جد و بعد جده و بعد برادر و بعد خواهر و بعد
اعمام و بعد اخوال ذکورشان مقدمند و بعد مولا عتق و بعد ضامن جریره و بعد احوط حاکم شرع است و بعد
عدول مؤمنین اند اما شوهر بر زوجه دایمه مقدم است بر همه اما ادر منقطعه اشکال است در رعایت
احتیاط مطلوب است و همچنین مالک بانسبت بمملوکش مقدم است بر دیگران **مسئله** باید غسل دهنده
میت مثل میت باشد در ذکور و اناث بودن مگر محارم و طفل سه ساله **مسئله** واجب است غسل دادن
شیعه اثنا عشریه و در حکم میت است سینه در جمیع احکام یا قطعه که در آن سینه باشد و اما قطعه
که با استخوان باشد چه از میت و چه از زنده جدا شده باشد نماز ندارد اگرچه در حکم میت است در سایر
احکام و نماز بر قطعه جدا شده از زنده که با استخوان باشد احوط است و همچنین است طفلی که چهار ماهه شده
هرگاه سقط شود مگر نماز که ندارد **مسئله** هرگاه طفل زنده باشد در شکم زن میته و نتوان او را بیرون
آورد پهلوی چپ او را بشکافند و او را بیرون آورند و اگر بدوزند بهتر است و دفن کنند و هرگاه شک در حیاتش
دارند حرام است شکافتن پهلوی او و واجب است صبر کنند تا معلوم شود حال طفل **مسئله** واجب است
غسل دادن میت اول بآب سدر و بعد بآب کافور و بعد بآب قراح کفایت میکند این اغسال اگرچه جنب یا حایض
هم باشد و میتوان میت را بطریق غسل ارتماسی غسل داد اگرچه احوط ترتیبی است **مسئله** هرگاه ممکن
نشود غسل یک تیمم بدل از سه غسل کفایت میکند و احوط سه تیمم **مسئله** مخلوط کردن سدر و کافور در
آب باید بقدری باشد که آب را مضاف نکند و در کمی بقدر مسمی کافیست **مسئله** پیش از غسل شرط است
تطهیر بدن میت **مسئله** هرگاه در بین غسل یا بعد نجس شود بدن او غسل اعاده نمیخواهد و همچنین
اگر حدث سر زند از او اگرچه حدث اکبر باشد و واجب است ازاله آن با امکان اگرچه در قبر هم گذاشته باشند او را
مسئله هرگاه آب کفایت سه غسل نکند اولی هست بترتیب غسل دهند و بجهت باقی دیگر تیمم بدل آن دهند

وهرگاه سدر و کافور ممکن نشود بآب خالص بدل هریک غسل دهند بار عایت ترتیب هم هرگاه میت محرم باشد
واجب است عوض آب کافور بآب خالص او را غسل دهند و ترک کافور در حنوطش کنند و همچنین بوی خوش
دیگر **مسئله** هرگاه همجنسی یا محرمی از برای میت نباشد و ممکن نشود بدون لمس و نظر او را غسل دهند
ساقط است غسل دادنش و اگر ممکن باشد که غاسل در پس پرده مثلاً یا کیسه در دست کند و میت را غسل دهد
چنین کند علی الاحوط **مسئله** مکروه است چیدن ناخن میت اگرچه بسیار بلند باشد و همچنین موی او
هرگاه جدا شود از او واجب است در کفن او با او دفن کنند و احوط آنست که از او هم غسل بدهند **مسئله** کفن سه
پارچه واجب است پیراهن و لنگ و لفافه است که سرتا سری میگویند و پیراهن از شانه تا نصف ساق و
لنگ میان ناف و زانو و اگر بهتر دو سرتا سری از طول بتوان بست و از عرض بر روی هم بپیچند و اگر سه پارچه ممکن
نشود هرچه ممکن شود بآن اکتفا کنند اگرچه همان ستر عورت باشد باید کفن غصبی و نجس نباشد و حریر و پوست
نباشد **مسئله** مستحب است که خوش نما باشد و صاحب قیمت باشد و زیاده از قدر واجب اذن وارث کبیر
از مال صغیر بر ندارند **مسئله** جایز است در حال تعذر بلکه وجوبش خالی از قوت نیست تکفین و ستر عورت
بمتنجس و چیزهایی که جایز نبود در حال اختیار مگر غصبی **مسئله** سه پارچه کفن را از اصل مال میت
بر میدارند اگرچه مدیون هم باشد و کفن زن بر شوهر است اگرچه در عده رجعیه هم باشد مگر شوهر فقیر
باشد یا موتشان مقارن اتفاق افتد **مسئله** کفن مملوک بر مالک است مگر چیزی از او آزاد باشد در
آن صورت بقدر ملکیه با مولی است و باقی زاید بر آن هم اقوی آنست که بدل سدر و کافور و آب غسل واجب است بر
کسیکه واجب است بر او کفن **مسئله** اقوی وجوب حنوط نمودن است بعد از غسل و پیش از تکفین مگر محرم
را بلی اگر بعد از طواف عمره جایز است **مسئله** خاک تربت امام حسین علیه السلام را با حنوط مخلوط کردن مستحب است
بشرطیکه بجایی که هتک حرمت میشود نرسد **مسئله** وضع جریدتین با میت مستحب مؤکد است و باید
تر باشد و روایت است مادامیکه تر هست میت را عذاب نمیکنند و از درخت خرما و انار و بید و غیر آنها و
تربت شهادتین بر او بنویسند **مسئله** جایز است حمل میت بر دابه خصوص در وقتیکه مسافت بعید
باشد یا در نقلش بدون آن مشقتی باشد بر حاملین او هم نماز واجب است بر شیعه اثنا عشریه بواجب کفایه
مطلوب حتی طفلیکه شش سال تمام کرده باشد و کمتر از شش ساله مستحب است اگر زنده تولد شده و اگر مرده سقط

شده باشد احوط نماز نکردن است بر او مسئله هرگاه یک نفر زن منفرداً بر میت نماز کند از دیگران ساقط
میشود و اگر حایض باشند بعضی زنان مستحب است که در صفی جدا بایستند مسئله در نماز میت
شرط نیست طهارت از حدث و خبث و ستر عورت اگرچه ستر احوط است بلکه اولی رفع خبث است مسئله
مستحب است تیمم بجهة نماز میت اگر نخواهد غسل کند یا وضو بسازد مسئله شرائط نماز میت استقبال
قبله است و قیام با تمکن و نیت و باید سر جنازه جانب راست امام باشد و میت را بر پشت خوابانده
و اباحه مکان و ترک ماحی صورت صلوة و بسیار دور از جنازه نبودن و بعد از غسل و کفن و حنوط بودن
مسئله نماز موافق مشهور همین است که بعد از تکبیر اول بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشیراً وَ نَذیراً بَیْنَ یَدَیِ السّاعَةِ اَللّٰهُ
اَکْبَرُ بعد بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بارِکْ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ
کَاَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ وَ بارَکْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلیٰ اِبْرٰهیمَ وَ آلِ اِبْرٰهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَ صَلِّ عَلیٰ جَمیعِ الْاَنْبِیاءِ
وَ الْمُرْسَلینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصِّدّیقینَ وَ جَمیعِ عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحینَ اَللّٰهُ اَکْبَرُ بعد بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِلْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمینَ وَ الْمُسْلِماتِ الْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَ الْاَمْواتِ تابِعْ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ بِالْخَیْراتِ اِنَّکَ
مُجیبُ الدَّعَواتِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ اَللّٰهُ اَکْبَرُ بعد بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ
وَ ابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنْتَ خَیْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلّا خَیْراً وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَ
مُحْسِناً فَزِدْ فی اِحْسانِهِ وَ اِنْ کانَ مُسیئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَ اغْفِرْ لَهُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَکَ فی اَعْلیٰ عِلِّیّینَ وَ
اخْلُفْ عَلیٰ اَهْلِهِ فِی الْغابِرینَ وَ ارْحَمْهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اَللّٰهُ اَکْبَرُ و اما اگر زن باشد ضمیرها که
راجع بمیت است مؤنث می آورند اما اگر طفل مؤمن باشد در دعاء آخر بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَ لَنا
سَلَفاً وَ فَرَطاً وَ اَجْراً مسئله در نماز میت عدالت امام شرط نیست باید ماموین امام را عادل بدانند
مسئله بی اذن ولی بفرادا هم مشکل است نماز مسئله بعد از نماز واجب نماز بر میت مستحب است اما
اقل واجب نماز میت پنج تکبیر است بجماعت هم میتوان کرد بعد از نیت و تکبیر میگویند اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ ثم اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ
وَ الْمُؤْمِناتِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ و اگر زن باشد میت اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَیِّتَةِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ کفایت
میکند مسئله ماموم به هر تکبیر که رسید تکبیر بگوید و تکبیر اول خود قرار دهد و دعا اول را هم

بخواند

بخواند و همچنین دعا دوم و سیم را و اگر بذکری مشغول شود بعد از دعا تا امام تکبیر بگوید ضرر ندارد
و هرچه تکبیر ماند که میت را بردارند که نرسی دعا بخوانی بی دعا بگو تکبیر را ضرر ندارد فصل در احکام
نماز است مسئله نماز واجب یازده قسم است نماز یومیه و نماز جمعه و نماز آیات و نماز طواف و نماز عیدین
و نماز استیجار و نماز والدین که بر پسر بزرگ است و نماز نذر و نماز عهد و نماز یمین و نماز میت مسئله مقدمات نماز
شش است اول طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم دوم ازاله نجاست سیم ستر عورت چهارم وقت شناختن
ششم مکان غصبی نباشد و جای سجده پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بکلفتی خشتی مسئله وضو
دو شستن و دو مسح کردن است و شرایط وضو چهارده چیز است نیت و ترتیب و موالات و مباشرت بانمعنی
که مکلف میباید با دست خود وضو بسازد و اباحه آب وضو و طهارت و اطلاق آن بانمعنی که غصبی و
نجس و مشتبه بغصبی و نجس نباشد و مضاف هم نباشد و غساله استنجا نباشد و خوف ضرر نباشد و مکان
غصبی نباشد و موضع وضو پاک باشد و محل ریختن آب وضو و ظرف آب وضو اگر منحصر است غصبی نباشد
مسئله شرایط غسل هم چنین است مگر موالات که ندارد و ترتیب در غسل ارتماسی نیست فصل در ستر
عورت است مسئله مرد باید عورتش را بپوشد و زن جمیع بدن را الا صورت و کفین و قدمین بلی کف پا را
هم بنابر احوط بپوشد مسئله باید لباس مصلی نجس نباشد و غصبی و اجزاء حرام گوشت و میته نباشد
و از برای مردان حریر محض و طلا باف نباشد و مشتبه بحریر و طلا باف هم نباشد و مشتبه بغصب و مشتبه
بنجس هم نباشد با انحصار بانمعنی که شبهه محصوره نباشد مسئله وقت نماز چهار عنوان دارد وقت
مختص و وقت مشترک و وقت فضیلت و وقت اجزاء مسئله مقارنات نماز یازده است قیام و نیت
و تکبیرة الاحرام و قراءت و رکوع و سجود و تشهد و سلام و ذکر و ترتیب و موالاة مسئله رکن اجزای
نماز چهار است قیام و تکبیرة الاحرام و رکوع و دو سجده از یک رکعت فصل در احکام و شرایط نماز است
مسئله جاهل بحکم قبله اگر نمازش مابین یمین و یسار قبله هم واقع شود اعاده کند و اگر در مابین نماز
نفهمد احوط اینست که تمام کند و بعد اعاده کند مسئله هرگاه شخص از نماز شکسته و تمام هر دو قضا دارد
اما نمیداند کدام مقدم بوده هرگاه ممکن شود تقسیم کند که ترتیب حاصل شود و الا مخیر است هر یک را
که خواهد مقدم دارد مسئله هرگاه پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح نیست قرار گرفت و میتواند مهر
و مثل آن از زیر پیشانی او دور و پیشانی را بآن وصل کند و بکشد بروی آن و قرار دهد باید چنین کند مسئله

شخص در حال قیام شک کند که شک سابقش چه شکی بود بشک همین حالتش عمل کند و اگر در همین حالت
هم حیران است نمازش باطل است مسئله اگر شخص در سجده است مثلا و شک در دو رکعت دارد و میداند
که بعد از سجده معلومش میشود که رکعت چندم است بقصد قربت سجده را بجا آورد و سر بردارد تا معلوم
شود اگر امام است ضرر ندارد و اگر منفرد است اعتبار بهمان حالت شک است نه زمان سجده پس تروی کند
واما منفرد هرگاه سجده کند بقصد قربت احوط اعاده نماز است در صورت مفروضه ماموم تابع امام است
مسئله شخص در حال رکوع زیادتر از حد رکوع خم شود ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص قصد
تسبیح اربع داشت سهوا حمد را شروع کرد و ملتفت شد قطع کند و از سر گیرد حمد را یا تسبیح اربع را بخواند
و بعد از نماز احتیاطا دو سجده سهو کند و اگر وقتی که برخواست بنماز تسبیح در نظرش و عادتش نبود همان
حمد را تمام کند ضرر ندارد مسئله اذان و اقامه که در مسجد ساقط است سقوطش عزیمت است اما در
مسجد یکه چند جماعت بتعاقب یکدیگر میشود که امام راتبی ندارد گفتنش ضرر ندارد مسئله نماز قضا
شد اهنوز امام تمام نکرده دیگری از برای نماز بعد اقامه بگوید ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص سهوا
نماز عشا را در وقت مشترک شروع کرد پیش از نماز مغرب و شک سه و چهار کرد در شک بود و یقین کرد که
نماز مغرب را نکرده اگر برکوع رسیده همان نماز را تمام کند بقصد عشا و تلافیش را بجا آورد یعنی بحکم شک
مذکور عمل کند و بعد نماز مغرب را بکند و اگر برکوع نرسیده است فرو نشیند و تمام کند بمغرب و احتیاطا مغرب را
اعاده کند و بعد عشا را بکند مسئله موی اسب و قاطر و الاغ همراه نماز گذار باشد نماز صحیح است
مسئله رطوبات حرام گوشت هرگاه در لباس مصلی خشک شده باشد احوط ازاله اثر است مسئله
هرگاه آب انگور جوش آمده پیش از آنکه دو ثلثان برود در لباس مصلی خشک شده باشد احتیاطا در شستن است
مسئله هرگاه شخص السلام علیکم را واجب قصد داشت و آخر قرار داد و تخییر را نفهمیده بود ضرر ندارد
مسئله هرگاه جاهل مقصر هر سه سلام را قصد واجب گفت احوط اینست که نماز را اعاده کند مسئله هرگاه
سه سلام را داد و تعیین واجب را نکرد ضرر ندارد مسئله هرگاه در حال تشهد یا ذکر یا قرائت دست
یا انگشتهای پا را مثلا حرکت دهد ضرر ندارد و احوط ترکست مسئله نماز میت هرگاه دعا همه یا بعضش
غلط خوانده شود بقسمیکه بکلام آدمیین نرسد یا بعض از آنرا نخواند ضرر ندارد مسئله حمل نجاست
در دهان هم مثل ظاهر است از روی عمد لحوط اعاده نماز است نه از روی سهو و نسیان اما اگر از

واجب نیست

خود

خود باطن باشد مثل خون خود دهن ضرر ندارد مسئله حمل اجزاء حرام گوشت و متنجس عمدا
نماز باطل است بنابر احتیاط و سهوا ضرر ندارد مسئله زن در نماز محاذی مرد یا پیش از مرد باشد
که نمازشان مقارن بسته شود اگرچه محرم هم باشند احتیاط ترکست و هرگاه حجابی درمیانشان باشد
که در هیچ حالت یکدیگر را نه بینند یا ده زرع از هم دور باشند ضرر ندارد مسئله هرگاه شخص در بین نماز
فهمید که سلام نماز سابق را نداده آن نماز را قطع کند اگر منافی بعد از سلام سر نزده و سلام نماز
سابق را بدهد و احتیاطا سجده سهو بجا آورد و احتیاطا نماز سابق را اعاده کند مسئله کفش در پای
نماز گذار باشد و ساق را پوشیده باشد سر انگشت شصت در حال سجده بزمین بگیرد ضرر ندارد
مسئله هرگاه نماز قضا بر ذمه شخص باشد نماز نافله را بر خود واجب کند مشکل است هرگاه بر خود واجب
کرد احتیاطا بجا آورد مسئله موم همراه نماز گذار یا در لباسش باشد ضرر ندارد مسئله هرگاه چیزی
مثل لقطه همراه خود نگاه دارد که صاحبش را پیدا کند از برای نماز ضرر ندارد مسئله شخص غفلته
قبله نماز کرد بعد معلوم شد که در بین مشرق و یا مغرب بوده اگر تقصیر در تحصیل علم نکرده بجهت قبله
صحیح است نمازش مسئله شخص مدتی در حمد مثلا الصراط المستقیم بکسر گفت بدون التفات باعتقاد
آنکه مضاف الیه است اقوی اعاده نماز یا قضا آنست چه نماز خود و چه نماز استیجار مسئله بعد
از تمام کردن سوره قل هو الله سه مرتبه کذلک الله ربی گفتن مستحب نیست بلکه دو مرتبه و یک مرتبه هم وارد
شده است مسئله مد در قرائت بقدر دو الف کفایه میکند و زیادتر بقدر یکه از حد قرائت بیرون
نرود ضرر ندارد مسئله ادغام با غنه یعنی که صدا در خیشوم بپیچد مثل اللهم صل علی محمد و آل محمد احوط
است و اظهار تنوین محمد را هم اذن میدهند اما وقف بر محمد صحیح است مسئله دیوار یا سقف
خانه هرگاه غصبی باشد نماز در آنخانه صحیح است اما فرش غصبی بر روی زمین مباح نماز در آن باطل
است اگرچه بواسطه باشد مسئله نماز وحشت در رکعت اول بجای آیه الکرسی سهوا قل هو الله احد
خواند فورا ملتفت شد آیه الکرسی را بخواند و هرگاه رکوع رفت بعد بخاطرش آمد آن نماز را اعاده کند و
آیه الکرسی تا هم فیها خالدون است بنابر احتیاط مسئله اگر اصل نماز وحشت را فراموش کرد پولش را بصاحبش
رد کند و اگر ممکن نشود از برای صاحبش بصدق بفقراء دهد مسئله عدول نماز سابق بلاحق
جایز نیست و لاحق بسابق جایز است بلکه بعضی جاها واجب است و اگر سهوا شروع بنماز عشا کرد پیش

ازادا کردن مغرب در رکعت چهارم هنوز برکوع نرفته متذکر شد منهدم سازد رکعت را و عدول
کند بمغرب اگر وقت مختص مغرب بوده بعد از اتمام احوط اینست که اعاده کند مغرب را و اما اگر برکوع
رسیده باشد همان نماز عشا را تمام کند و بعد مغرب را بجا آورد بلی اگر وقت مختص نماز مغرب بوده احتیاط
میباید بعد از مغرب اعاده کند عشا را و همچنین عدول عصر را بظهر در وقت مختص بظهر اعاده کند
ظهر را مسئله هرگاه شخص قنوت را فراموش کرد و برکوع رفت بعد از رکوع بخواند و بسجده رود و
اگر آنهم فراموش کرد بعد از نماز قضا بش بخواند مسئله هرگاه بعد از نماز فراموش کرد نماز
احتیاط را و بنماز بعد مشغول شد در بین نماز بخاطرش آمد نماز را قطع کند و نماز احتیاط را بجا آورد و
اصل نماز را هم اعاده کند بنا بر احتیاط مسئله اقوال مستحبی را هرگاه عمداً بی طمانینه و اختیاراً
بقصد خصوصیت بجا آورند احتیاطاً آن نماز را اعاده کند مسئله نماز در زمین و فرش و لباس
غصبی از روی نسیان و جهل بموضوع که غصب بودن باشد صحیح است هرگاه جبهه بمهر رسید بی اختیار
بلند شد اگر میتواند نگاه دارد و سجده اول حساب کند و راست بنشیند و بعد بسجده دوم برود و اگر دوباره
بی اختیار بر مهر قرار گرفت ذکر سجده را قربة الی الله بگوید و سجده اول حساب کند مسئله الله اکبر را
هرگاه وصل بخوانند در اذکار همزه اش را ساقط کنند و هرگاه بوقف بخوانند ثابت بگذارند و همچنین
الحمد لله را اما تکبیرة الاحرام پس چیزی باو وصل نکند تا همزه اش ساقط نشود مسئله با مطالبه
و قدرت بر اداء دین واجب فوریت اداء آن و اگر نداد و راضی نکرد طلبکار را و در آنحال نماز کرد بعد
از رضا طلبکار یا اداء آن آنچه نماز در وسعت وقت کرده قضا کند بنا بر احتیاط همچنین است در ادا
نکردن خمس و زکوة هم مسئله اسم پیغمبر صلعم شنیدن فوراً صلوات فرستادن مستحب است اگرچه در
نماز هم باشد مسئله جواب سلام طفل ممیز در نماز واجب است مسئله سلام کننده بسلام تنها اگر
کسی است که خبر را انقدر گرفته است جوابش واجب است و کفایت میکند سلام علیک مسئله دعاء
بفارسی کردن در نماز احتیاطاً ترک کند مسئله زن در نماز جهریه قرائت را آهسته بخواند بنا بر احتیاط
اگرچه نامحرم هم نشنود صدای او را مسئله هرگاه حرفی از قرائت را غلط گفته باشد کلمه را اعاده کند
اگر الف و لام ندارد و اگر دارد کلمه پیش از آنرا بگیرد و مراد از این عبارت آن است که آن کلمه را با الف و لام اعاده
کند مسئله هرگاه در بین نماز ما یصح السجود گم شد اگر وقت وسعت دارد قطع کند نماز را و الا بسجد

کند بر ثوب پنبه یا کتان و اگر نباشد بر معادن مثل عقیق و فیروزج و مانند آنها و اگر نباشد بر پشت دست
سجده کند مسئله حمل نجس در نماز احوط اجتناب است اما اجزاء حرام گوشت قوی بر اجتناب است و
حمل آن بجهل یا بسهو یا فراموشی ضرر ندارد بلی اگر در بین نماز متذکر شود از خود دور کند و نماز را تمام
کند مسئله نجاست در لباس اگر فراموش شده باشد تا نماز تمام شود اعاده یا قضا کند و اگر در بین
نماز بخاطرش آمد قطع کند نماز را در وسعت وقت و اگر وقت تنگ باشد از خود دور کند و الا بهمان
حالت نماز را تمام کند احوط و اولی قضا آنست مسئله اگر در بین نماز عالم شد که نجاست پیش از نماز
بوده با وسعت وقت قطع کند و اگر در بین نماز شده باشد و میتواند بی منافی نماز از خود دور کند و
تمام کند و اگر نمیتواند قطع کند و نماز را در ضیق وقت بقسم مذکور تمام کند و اگر بعد از نماز عالم شود
نجاست نمازش صحیح است و اولی اعاده است در وسعت وقت مسئله باید سر انگشت بزرگ پا در
سجده بر زمین رسد و گوشت اگر زیاد از ناخن باشد ضرر ندارد و سر انگشت را بر زمین بگذارد و اگر
ناخن زیاد از گوشت باشد احتیاط بگیرند آنرا و از برای مسح بلندی ناخن ضرر ندارد و اما از برای غسل اگر
چرک در زیر آن باشد ضرر ندارد مسئله از گوشت سر انگشت مسح کنی و بکنار انگشت یا لا ابری ضرر
ندارد احوط دوباره روی انگشتها را مسح کشیدنست هم بر روی تسبیح نپخته سجده صحیح است هم
هرگاه پیشانی بمهر نرسیده مظنه کرد که طمانینه بعد از رکوع را بجا نیاورده برگردد بجا آورد و بعد بسجده
رود و همچنین هرگاه شک داشته باشد احتیاطاً برگردد مسئله شخص نماز قضا یقینی که بر ذمه
دارد نماز مستحبی را ترک کند بنا بر احتیاط اگرچه با اختیار در حالت راه رفتن یا نشسته یا سواره باشد هم
اگر روزه واجب شخص بر ذمه دارد روزه مستحبی را نگیرد اگرچه در سفر باشد یا آنکه بعد از زوال نیت
کند فصل در عدول است هم نماز ظهر بعصر و مغرب بعشا و مختص عشا بمغرب و قضا باداء و قضا
که ترتیب او را اصلاً نمیداند بقضا و مستحب بواجب و مستحبی بمستحبی و واجبی بمستحبی جایز نیست عدول مگر
آنکه خواهی درک جماعت کنی یا نماز ظهر جمعه یا نماز جمعه که میخواستی سوره جمعه یا منافقین بخوانی سهواً
سوره دیگر بنا کردی میتوانی عدول کنی بمستحبی واجبی را هم نماز فرادا را بجماعت عدول میتوان کرد مطلقاً
مسئله نماز عصر بظهر و عشا بمغرب ادا بقضا و قضائیکه ترتیبش را بداند بقضا سابق و جماعت بفرادا
عدول میتوان کرد هم هرگاه نماز کرده بود و سهواً دیگر بنیت ظهر کرد باطل است و عدول نمیتوان کرد

احتیاط وجوب معلوم نیست

مسئله هرگاه شخص ابتدا بقصد نماز معینی خواه واجبی خواه مستحبی و سهواً در دلش گذشت یا بر زبانش جاری شد نمازی دیگر چون ملتفت شد باکی نیست همان نماز بنیت که قصد داشت در اول عدول نمیخواهد مسئله اگر اول قصد نمازی کرد و تکبیر گفت و بعد بخیال نماز دیگر تمام کرد که اول قصد داشت حسابش اگر بعد موافق باشد م انگشتر متنجس در غیر دست و شبه آن ممنوع نیست براحتیاط از برای نماز گذار اما فرو خفتن جایز است و احوط اعلام است مسئله هرگاه شخص در نماز حرکت کرد اما بقسمیکه از صورت نماز نیفتاد بعد که قرار گرفت ذکر یا قرائتی که در آن حالت خوانده قربة الی الله اعاده کند ضرر ندارد مسئله قرائت جهریه که آخرهای کلمه بعضی جاها آهسته خوانده میشود که صدا در خیشوم می افتد ضرر ندارد مسئله فرش زیر مریض حکم لحاف دوش دارد که باید پاک باشد بجهة نماز مسئله معفو نیست عرق بیت طفل یا قدرت بر شستن جامه اش یا عاریه و اجاره کردن بدون مشقت مسئله خون انسان و حیوان حلال گوشت در جامه و بدن مصلی کمتر از درهم معفو است هر چند غلظت هم داشته باشد اما اگر از جامه سرایت کرده هر طرفی را مستقلا برآورد کند و از خون غیر هم اگر مصلی باشد و لباس یا در جامه احوط اجتناب است مسئله ذکر کبیر در رکوع و سجود هرگاه سه مرتبه باشد بتعیین یک مرتبه واجب و لازم نیست بقصد قربت کفایت میکند م هرگاه مال البر خمس نداده از عین آن مال لباس بخرند و بپوشند و نماز کنند غصبیست و نمازشان باطل است مسئله هرگاه نماز استیجاری باشد موسع بر ذمه شخص باشد نماز مستحبی را میتواند کرد مسئله در نماز مستحبی شخص نمیداند که رکعت سیم است یا آنکه سلام داده است و بر خواست این رکعت اول نماز بعد است فرو نشیند و سلام نماز پیش را بدهد مسئله هرگاه شخص بداند یک نخ غصبی در جامه اش هست و نماز کند نمازش باطل است م هرگاه محمول غصبی داشته باشد که با فعال نماز متحرک شود اگر یکسوزنی هم باشد نمازش باطل است مسئله هرگاه شخص بسجده رسید و خاطرش آمد که از رکعت پیش یک سجده نکرده و رکوع این رکعت را هم فراموش کرده این سجده را از رکعت پیش قرار دهد و اگر هنوز بسجده نرسیده راست بنشیند اگر بعد از آن سجده راست ننشسته و قرار بگیرد و برود بسجده و بعد از نماز سجده سهو برای هر زیادتی احتیاطا بجا آورد مسئله جورابیکه ساق پا را بپوشاند چه مرد و چه زن نماز با آن نکنند بنا بر احوط اگر چه چیز دیگر روی آنهم بپوشانند و همچنین غیر جوراب هم همین حکم دارد مسئله نماز مستحبی هرگاه طمأنینه و شرایطش

را از روی عمد بجا نیاورد باطل است مسئله هرگاه ببینی که شخص طمأنینه و شرایط نماز را درست بجا نمی آورد اگر جاهل است واجب است او را ارشاد کنی و اگر عالم است او را امر بمعروف کنی با شرایطش مسئله وطن فعلی زیاد از دو وطن مشکل است م هرگاه هجرت کند شخص از وطن بدیگر قصد شش ماه ماندن در آنجا نداشته باشد و ملکی داشته باشد در عود بآنجا احتیاطا نمازش را جمع کند مگر آنکه قصد اقامه کند مسئله نماز غفیله بعد از نماز مغرب بقصد دو رکعت نافله مغرب میتوان کرد م هرگاه شخص نماز کرد بقصد اداء بعد معلوم شد که قضا بوده صحیح است احوط اینست که دو دفعه بنیت قضا آن را بعمل آورد و همچنین است عکس مسئله هرگاه مقام تقیه باشد و شخص میتواند مثلا بر بوریا سجده کند یا امن از ضرر باید سجده کند بر آن و همچنین است وضوی تقیه ساختن در خفا مسئله هرگاه شخص نافله صبح را نکرده نماز صبح را کرد هنوز وقت نافله باقی است نافله را بقصد قربت مطلق بجا آورد ضرر ندارد و همچنین نافله ظهر و عصر را مسئله هرگاه در قرائت مثلا حرفی را غلط گفت سهواً بعد تا رکوع نرفته ملتفت شد اگر الف و لام دارد از کلمه پیشتر او بگیرد مراد از کلمه پیشتر آن کلمه میباشد که وصل شده باشد بکلمه که الف و لام دارد مثل المغضوب پس در صورت اعاده باید غیر را هم اعاده کند و بگوید غیر المغضوب و اکتفا نکند باعاده المغضوب و اگر ندارد همان را با ما بعدش بخواند بعد سجده سهو از برای زیادی احتیاطا بجا بیاورد مسئله هرگاه شک دارد که پنج رکعت بغروب مانده یا نه اول نماز ظهر را بجا آورد اما در وقت غیر مختص بعصر اگر در نماز شک کند که این نماز ظهر است یا عصر نماز ظهر قرار دهد مسئله در سجده بعض کف دست و لو بعض انگشت بر زمین برسد کفایت میکند احوط تمام کف گذاشتن است م حروف قرائت و غیره را بمخرج گفتن کفایت میکند و بنحو کمال گفتن احوطست مسئله هرگاه شخص نماز مغرب را در دو رکعت سلام داد بهمان و بنماز عشا مشغول شد در رکعت اول بخاطرش آمد احتیاطا همان رکعت سیم مغرب قرار دهد و اگر در سوره باشد قطع کند و بهمان حمد اکتفا کند و تمام کند و اگر در رکعت دویم باشد تا رکوع نرسیده فرو نشیند و تمام کند و اگر برکوع رسیده باطل است این نماز و اگر آن رکعت ناتمام را که ترک کرده بود بجا بیاورد و بعد از آن در همه صورتها اعاده نماز است بعد از آنکه یک رکعت ناقص تسبیحات اربع بجا بیاورد و سجده سهو را بجهة سلامهای بی موقع بکند و همچنین ظهر و عصر را مسئله هرگاه شخص پیشانیش بمهر نرسیده بخاطرش آمد که

رکوع را بجا نیاورده برخیزد و راست بایستد و برود برکوع و بعد احتیاطا نمازش را اعاده کند اگر در اثنا
خم شدن رکوع را فراموش کرد مسئله هرگاه بقدر چهار رکعت با سوره وقت مانده باخر وقت و پنج
رکعت بی سوره آن وقت مختص بعصر است و بعد ظهر را قضا کند و بعد عصر را هم احتیاطا قضا کند م
شخص نماز شب را برخود واجب کرد پیش از نصف شب نمیتواند کرد اگرچه خوف بیدار نشدن هم داشته باشد
و اگر چنان میدانست که وقت تنگ است تیمم کرد و نماز کرد و بعد معلوم شد که وقت باقیست احوط اینست که
اعاده کند و اگر چهار رکعت کرده بود مثلا صبح شد باقی دیگر را تمام کند باکی نیست مسئله هرگاه
ضعیفه جز لباس نجس پوشیدن چاره ندارد و نامحرم حاضر است با همان لباس نماز کند م قطع نماز
بجهة دفع غیبت یا غنا یا حرامی دیگر یا قدر حاجت جایز است و بجهة ضرر کلی مالی واجبست و بجهة ضرر جزئی جایز
است مسئله هرگاه شخص شك کند که این نماز مغربست یا عشا اگر در رکعت چهارم است برکوع
نرفته منهدم سازد و مغرب را تمام کند و الا همان عشا را تمام کند و احتیاطا هر دو را اعاده کند م هرگاه
کلمه مثلا از حمد یا سوره غلط خوانده شود و بتکرارش منجر بوسواس شود آنقدر تکرار کند که تا بشك برسد
در آن وقت دیگر تکرار نکند و اگر تکرارش وسواس باشد بهمان قسم اکتفا کند و بگذرد مسئله شخص ذکر
رکوع را در سجده گفت بخیال رکوع بودن پس بخاطرش آمد که در سجده است ذکر سجده را بگوید و بعد دو سجده
سهو احتیاطا بجا بیاورد و همچنین است در رکوع ذکر سجده گفتن را و اگر بشیعو بر زبانش جاری شد سجده
سهو نمیخواهد مسئله مسافر مثلا هفت فرسخ رفت در یک روز و یک فرسخ برگشت و شب را آنجا ماند نماز
را شکسته کند و اما اگر یک فرسخ برود و هفت فرسخ برگردد تمام کند م هرگاه شخص اهمال کند در شرایط و
اجزاء و طمانینه نماز در عقاب مثل تارك الصلوة است اما در حکم تارك الصلوة نیست مسئله هرگاه
شخص بعد از نماز شك دارد که نجاستی که در بدنش بود شسته است یا نه نمازش صحیح است از برای نماز بعد
ازاله کند احوط و اولی اینست آن نماز را اعاده کند مسئله شخص عقب گرنجه رفت مثلا بقصد مسافت
و تمام کرد نماز را و در جائیکه قصدش مسافت باشد تا انجاست نماز را تمام کند وقتیکه روانه شد و مراجعت
کرد شکسته کند و در مراجعت گذشتن از حد ترخص شرط نیست م جائیکه شخص احتیاطا باید نمازش را
اعاده کند اگر وقت نماز بعد تنگ باشد اول نماز بعد را بجا بیاورد و احتیاطا آنرا قضا کند و اگر بقدر پنج رکعت
وقت باشد هر دو را ادا کند و همچنین است نماز احتیاط از برای شك مسئله شخص جائیکه نمازش را باید

اعاده

اعاده کند با احتیاط عدم فوری هرگاه عمداً اعاده نکند با وسعت وقت نماز بعد را بجا آورد هر دو را اعاده
کند بنا بر احتیاط مسئله در نماز آیات ماموم فهمید که امام بعضی از سوره که بنا داشت بخواند
فراموش کرد و در رکوع رفت ماموم قصد فرادا کند و خود حمد و سوره را بخواند و تمام کند م ماموم در
رکوع اول هر رکعتی از دو رکعت نماز آیات با امام اگر برسد درك جماعت کرده و الا فلا مسئله پیش
از هر رکوع و بعد از هر رکوع تکبیر مستحبست مگر بعد از رکوع پنجم که سمع الله بالکبیر مستحبست م در نماز گریه
بر حضرت امام حسین ع اختیارا ضرر ندارد اما با اختیار در آن محتاج است بتامل مسئله لباس غیر ساتر
عورت هرگاه جای خودش باشد و نجس باشد بنجاست غیر حرام گوشت نماز با آن صحیح است م هرگاه شخص
رفت بسجده هنوز پیشانیش بمهر نرسیده شك کرد که طمانینه بعد از رکوع جا آورده ام یا نه احتیاطا برگردد
و بجا آورد مسئله هرگاه بعد از نماز دوم یقین کرد که یک رکعت از این دو نمازش کم شده و نمیداند از کدام
نمازش هست اگر بعد از نماز دوم منافی بجا نیاورده باشد احتیاطا یک رکعت دیگر را بقصد ما فی الذمه بجا
آورد و نماز اول را اعاده کند مسئله بعد از نماز احتیاط یقین کرد نقص نمازش را و مخالف هم اتفاق افتاد
احتیاطا آن نقص را بجا آورد و نمازش را اعاده کند مسئله اذان که میان دو نماز ساقط است در صورت
عدم فاصله است و نافله کردن فاصله است و ساقط نیست م در آخر وقت اگر شخص وضو یا غسل کند
یک رکعت نماز درك میکند و اگر تیمم کند چهار رکعت را باید وضو یا غسل کند و یک رکعت را درك کند مسئله در
سجده دوم نماز یقین کرد که یک سجده از رکعت پیش و رکوع این رکعت را هم نکرده سر بردارد و آن یک سجده را از سجده
پیش حساب کند و بعد از نماز احتیاطا نماز را اعاده کند مسئله هرگاه شخص اجیر شود نماز از برای میت
بشرط آنکه اذان و اقامه بگوید از برای هر نمازی و بعضی را هم بجماعت ماذون باشد بجا آورد این شرط را اعتبار ندارد
مسئله هرگاه شخص در رکعت چهارم یا سیم را بخیال رکعت اول یا دوم مثلا حمد شروع کرد در بین
حمد ملتفت شد قطع کند حمد را و تسبیح یا حمد بخواند و بعد دو سجده سهو از برای زیادتی حمد بجا احتیاطا
بجا آورد م هرگاه شخص بسم الله را بقصد سوره گفت سهوا سوره دیگر شروع کرد در بین ملتفت شد رجوع
کند بهمان سوره و اگر موالات بهم خورده بسم الله را دوباره بگوید م بدانکه موالات هر فعلی بالنسبه بخود
آن فعل است مثل تکبیر و حمد و سوره و تشهد و سلام و تسبیح و هرگاه نسیانا موالات آن فوت شود ضرر
ندارد بشرط تدارك آن بخلاف موالات اصل نماز که اگر هر قسم فوت شود عمدا و سهوا نماز باطل بشود و اما

اکر مثلا این کلمه را عمداً مقدم بدارد ... نمازش باطل میشود مسئله نماز جمعه واجب تخییری است نه
عینی و احوط جمع است فصل در نیت مسئله هرگاه شخص بداند که چه نماز است که اراده دارد
بجا آورد بقصد قربت کفایت میکند و لازم نیست تفصیل اجزاء نماز را بداند و تصور کند بلکه کفایت میکند
تصور اجمالی مسئله اگر شخص اصل نماز را قصد واجب کند و اجزاء آنرا که نمیداند واجب یا مستحب است بقصد
قربت بجا آورد ضرر ندارد مسئله اگر خود هم نداند بعضی از افعال صلوة را و کسی او را تعلیم کند و او متابعت
کند صحیح است نمازش و نیت بلفظ آوردن جایز است و احوط ترک است مسئله با قصد ریا چه قبل از نماز و چه در
بین نماز و چه در اجزاء و چه در ارکان و چه در واجبات و چه در اقوال مستحبه آن باطل است نماز اگرچه تابع قربت
هم باشد و اگرچه در اوصاف صلوة هم باشد مثل در مسجد یا بجماعت بودن مسئله هرگاه اصل قصد قربت باشد
در ذکر یا در قرائت مثلاً صدا را بلند کند بقصد تنبیه و اعلام غیر خصوص در چیزی که رجحان داشته باشد
ضرر ندارد مسئله اگر در نماز مثلاً برخیزی یا بنشینی بجهت تعظیم غیر و بقصد اجزاء نماز نماز باطل است
مسئله عجب بعد از نماز مبطل نماز نیست لکن حرام است مسئله هرگاه شخص قصد کند قطع نماز را و پیش
از بجا آوردن فعلی از صلوة یا منافی از قصدش برگشت یا مردد شد یا معلق کرد خروج نماز را بامری مثل
آنکه اگر فلان آمد یا در زمان بعد منافی بکند بجا می آورم و عود کرد پیش از فعل منافی و بجا آوردن فعلی از نماز
احتیاطاً بعد از اتمام اعاده آن نماز کند فصل در قیام است مسئله قیام واجب رکنی در دو جا می باشد
یکی در حال تکبیرة الاحرام و دیگری متصل برکوع و قیام واجب غیر رکن در سه جا می باشد در حال قرائت و بعد
از رکوع و در حال تسبیحات اربع مسئله هر اقوال مستحبه نماز که در حال قیام باید بجا آورد قیامش مستحب
و مابین وقف کلمات و آیات و باید بر قد بود واجب قیامش مباح است مسئله مراد از قیام راست ایستادن است روی
دو پا و قرار داشتن بدن در حال اختیار و اما در حال اضطرار تکیه کند بچوب و غیره بجوریکه قیام صدق کند و الا
اقرب مقدم داشتن شبیه ترین حالتی است بقیام بر نشستن و اگر میتواند بنشیند و اگر درست نتواند بنشیند
تکیه کند و اگر نتواند بدست راست بخوابد رو بقبله و اگر نتواند بدست چپ بخوابد رو بقبله و اگر نتواند به پشت
بخوابد پا بقبله مسئله اگر امر مردد شود میان ایستادن بدون قرار و نشستن با قرار باید ایستادن را مقدم
دارد مسئله هرگاه قیام براه رفتن را میتواند و نشستن بقرار نشستن را اختیار کند مسئله اگر بعضی
نمازش را ایستاده میتواند بکند ایستاده را مقدم دارد هر جا که عاجز شد بنشیند و اگر در بین قرائت باشد

ساکن

ساکن شود وقتیکه نشست و قرار گرفت از همانجا شروع کند بخواندن و همچنین اگر نشسته باشد و بتواند بر
خیزد و اگر قرائت را تمام کرده باشد قیام را بجا آورد و برکوع رود از ایستادن که مرتبه اعلی است اگر عجز حاصل شود
تنزل کند بمرتبه ادنی بالنسبه بخودش تا به پشت خوابیدن و از آخر مرتبه ادنی که پشت خوابیدن است هرگاه قدرت
بهم رساند باعلی باید تا به ایستادن و اگر در هر مقام بتکلیف خود عمل نکند نمازش باطل است مسئله در تکبیرة
الاحرام چونکه رکن است کم و زیاد شدنش بهر قسم که بقصد تکبیرة الاحرام گفته شود نماز باطل است و اگر بقصد
نماز دیگر گفته شود سهواً احتیاطاً اعاده نماز است بعد از اتمام مسئله باید با قدرت الله اکبر بگوید
بدون اشباع و حروفش را بمخرج و اعرابش درست بگوید و بترتیب و موالات باشد و همزه اکبر را ثابت و
الله را مشدد کند و احوط تفخیم کردن لام و راء و مد ندادن لام الله است اگرچه جایز است بقانون عرب
نزد عرب باشد و واجب است قیام تام در او بلکه پیش از او هم بجهت ذی المقدمه و کسیکه درست نمیداند
واجب است یاد بگیرد و جایز نیست نماز کند پیش از ضیق وقت بامید یاد گرفتن الله اکبر فصل در قرائت است
مسئله واجب است در دو رکعت اول فریضه حمد و یکسوره تمام غیر از چهار سوره سجده و سوره طولانی
که نماز بان سبب از وقت خارج شود مسئله کاهی واجب میشود سقوط سوره مثل تنگی وقت و خوف مسئله
جایز است خواندن سوره سجده در نماز مستحبی و بعد از آیه سجده سجده کند و نماز را تمام کند اما در نماز فریضه
اگر گوش کند آیه سجده واجب است بعد از نماز سجده کند اما احوط آنست که در نماز ایما کند و بعد نماز را اعاده
کند بعد از سجده کردن مسئله سوره والضحی و الم نشرح یکسوره است همچنین الم تر و لایلاف و
بسم الله جزء سوره است مگر سوره برائه و باید در حال بسم الله معین باشد سوره و اگر سوره متعدد
منظورش باشد یا غیر سوره معینه بخواند نمازش باطل است مگر آنکه سهواً سوره دیگر شروع کند چون
متذکر شد برگردد اگر موالات باقیست همان سوره را بخواند و الا بسم الله را دوباره بگوید بقصد هر
سوره که میخواهد بلی اگر در بین سوره ملتفت شود تعیین نکردن سوره را در حال بسم الله بجهت غفلت
ضرر ندارد همان را تمام کند مسئله جایز است عدول از سوره بسوره تا از نصف نگذشته مگر سوره
جحد و توحید بلی در حال اضطرار مثل آنکه کلمه یا آیه فراموش کند میتواند عدول کند مطلقا عدول بسوره
جمعه و منافقین هم میتواند کرد بنابر تفصیلی که دارد در محل خود مسئله واجب است بر مرد جهر خواندن
حمد و سوره در نماز صبح و در دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و در غیر از اینها باید آهسته خواند حتی تسبیح

اربع را چه مرد و چه زن بلکه زنها هم در جهریه احوط اخفات خواندنست اگرچه نامحرم صوتشان را نشنود
مسئله در نماز جماعت که باید بخواند قرائت را واجبست اخفات بخواند اگرچه نماز جهریه بخواند مسئله
جهر ظاهر شدن صوتست و اخفات ظاهر نشدن صوتست اگرچه دیگران بشنوند پستی صوت را و اگر شخص
نسیانا جهر یا اخفات را خلاف خواند هر جا که خاطرش آمد بحال خود بخواند گذشته اش ضرر ندارد و اگر عمداً
جهر را اخفات بخواند یا عکس نماز را اعاده کند مگر کسی که جاهل بحکم باشد نه موضوع و متنبه بسؤال هم
نباشد عفو است از برای او مسئله مستحبست جهر خواندن قرائت نماز جمعه را و بسم الله حمد و سوره در دو
رکعت اول ظهر و عصر را مسئله در دو رکعت یا دو رکعت آخر شخص اختیار دارد میان خواندن تسبیحات
اربع و حمد تنها و اما تسبیحات افضل است و سه مرتبه باید خواند بنا بر احتیاط و عدول نکردن از هر یک که
شروع کردی بدیگری خالی از قوه نیست مگر آنکه بخیال دو رکعت اول مثلا شروع بحمد کرده باشی یا بخیال تسبیح
بوده و حمد بر زبانت جاری شد عدول کن بتسبیح یا حمد دیگر و احتیاطا بعد از نماز دو سجده سهو بجا بیاورد
فصل در شرایط قرائت و سایر اجزاء نماز است مسئله اگر شخص اخلال کند در صلوة بحرفی یا حرکت
بنائی یا اعرابی یا تشدیدی یا بدل کند حرفی را مثل آنکه ذال را زا یا آنکه صاد را سین بگوید یا حرفی را از غیر مخرجش
بگوید یا همزه وصل را ثابت کند و همزه قطع را ساقط کند یا اخلال بموالات و ترتیب کند میان آیات و کلمات
و حروف باطل میشود نماز بلکه اقوی و احوط اجتناب وقف بحرکه و وصل بسکونست و واجب نیست مراعات آنچه
از محسنات قرائه است مثل تفخیم و ترقیق و مد نیست و غیر اینها مسئله ادغام کردن تنوین و نون ساکنه بحروف
یرملون احوطست خصوص با غنه اش در واو و یا و کسیکه قرائت درست نداند واجبست یاد بگیرد نزد اهلش
اگرچه بجماعت ممکن شود نمازش مگر کسیکه ممکن نشود او را درست کردن مثل لال اما اگر میتواند درست کند
و وقت تنگ شده باشد و درست نشده احوط اقتدا کردنست و اگر ممکن نشود بدل بیاورد از هر آیه دیگر که بدل
یا ذکری بخواند بتفصیلی که در مقام خودش ثابت است فصل در رکوع است و مراد از رکوع خم شدنست بقسمی
که چیزی از کف دست بر سر زانو برسد با قدرت و هر گاه شخص نتواند خم شود بقدریکه کف دست اگرچه
بعض از آنهم باشد بزانو برسد تکیه بچیزی کند و اگر آنهم نتواند بسر اشاره کند و اگر آنهم نتواند بچشم اشاره
کند مسئله ذکر رکوع تکبیره سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله با طمأنینه کفایت میکند
مگر در ضرورت یا تنگی وقت که یکی سبحان الله کفایت میکند مسئله رکوع نشسته خم شدنست تا صورت

احتیاط خوبست ۲۲

احتیاط خوبست ۲۲

احتیاط خلاف معلوم است و وجوبش معلوم نیست ۲۲

برابر زانو برسد و افضل تا برابر شدن موضع سجده است و اگر شخص از برای امری دیگر خم شد بحد رکوع خواه
باشد رکوع حساب کند نمیشود و اگر شخص منحنی باشد تا بحد رکوع باید بجهت رکوع زیاد کند انحنا را تا معلوم
شود رکوع مسئله اگر شروع کرد ذکر را سهوا پیش از رسیدن برکوع یا طمأنینه باید بعد از قرار گرفتن دوباره بخواند
و اگر با قدرت خود راست نشد یا صبر نکند بعد از راست شدن از رکوع که طمأنینه بعد از رکوع بجا بیاید
عمداً نمازش باطل است فصل در سجود است مسئله باید پیشانی را که مابین دو رستنگاه مو و ابروی و جبین
است گذاشت در حال اختیار بر زمین غیر معدنیها و روئیدنی از زمین غیر از خوردنی آدمی اگرچه در حال
مرض بخورند اگرچه پوست یا مغز یا میوه نارس هم باشد و پوشیدنی حتی پنبه و کتان مسئله قنب که
گیاهیست که لباس میکنند احتیاط دارد اما کاغذ که اصلش از حریر باشد و جرمی در آن نباشد که سجده
بر آن صحیح نباشد اگرچه رنگین هم باشد میتوان سجده کرد بر او و اگر اینها میسر نشود بر گل وضع جبهه
میتوان کرد و اگر گل بر جبهه بچسبد هر دفعه باید پاک کرد و اگر آنهم ممکن نشود بر لباس معمول از پنبه
یا کتان اگر اینهم ممکن نشود بر معادن مثل قیر و زاج و غیره و اگر اینهم ممکن نشود بر پشت دست سجده کند
مسئله اگر پیشانی بر چیزی که سجده بر آن صحیح نیست رسید و نتواند بکشد بر ما یصح السجود قرار دهد
احتیاطا همان نماز را اتمام کند و اعاده کند مسئله باید موضع سجده که موضع پیشانیست پاک باشد بلکه
مشتبه بنجس نباشد با انحصار و شش موضع دیگر بر زمین قرار داشته باشد با جبهه از اول ذکر واجب تا
ذکر تمام شود مسئله موضع جبهه شرطست که از کف پای یکخشت بلندتر احتیاطا و پستتر از موضع
ایستادن نباشد اما مواضع دیگر که دو سر زانو و دو کف دست باشد پستی و بلندیش ضرر ندارد مسئله
ذکر سجده مثل ذکر رکوع است مگر ذکر کبیر که سبحان ربی الاعلی و بحمده است مسئله اگر پیشانی بقدر
مسمی نتوان گذاشت بجهت جراحت و غیره گودی بکند که اطراف پیشانی بر زمین رسد و اگر آنهم ممکن
نشود جبین را بگذارد احوط مقدم داشتن جبین راستست و اگر آنهم ممکن نشود زنخ را بگذارد و اگر این
هم ممکن نشود خم شود بقدر امکان اگر ممکن شود جای سجده را بلند کند و اگر ممکن نشود ایما کند بسر و
اگر ممکن نشود ایما کند بچشم احوط آنستکه مهر را مثلا بر پیشانی برساند با امکان بلکه شش موضع
دیگر را هم هر یک که بتواند بر زمین برساند احوطست و درست نشستن بعد از سجده اول و قرار گرفتن واجب
است فصل در تشهد است مسئله باید تشهدین را تمام بخواند با صلوات و شرایطش در

قرائت کذشت بلی باید با طمانینه باشد اول تا اخرش و ترک اقعا نشستن کند بنابر احتیاط مسئله در سلام
است بعد از السلام علیک که مستحبست اکر السلام علینا را میکوئی تمام بکو که واجب احتیاطا میشود و بعد کفتن
السلام علیکم را میکوئی تمام بکو احتیاطا که واجب احتیاطا میشود دیکر السلام علینا مستحب نیست مسئله
صحیح است نماز زن در لباسیکه ذی مردانست و همچنین مرد در لباسیکه ذی زنانست اکرچه پوشیدن
او معصیت است و احوط اجتنابست در نماز مسئله حمل اجزاء حرام کوشت با نماز کذار اشکالست
و پوست سنجاب و قندس اکر در عرف خز نامیده نشود اشکالست در کلاه یا عرقچین حریر و مثل انها که
ملبوس باشد نماز در انها اشکالست مسئله استر جامه حریر باشد اشکالست و سجاف جامه از پهنای انکشت
پهن تر اشکالست و وصله حریر در جامه اشکالست انها همه اشکالش از برای مردانست م باکی نیست محمول
بودن حریر یا ملصق بودن ان مثل کلاه فر حریر بر رخت چسبیده باشد مسئله هر کاه شخص عریان کیاه یا برک
درخت مثل انها باید عورت را بپوشد و نماز کند و اکر نیابد چیزی را مثل کل بر عورت بمالد و نماز کند با
رکوع و سجود با امن از ناظر نامحرم و اکر نیابد یکدست بر عورت کذارد و با ایما نماز کند اکر نکاه کننده نامحرم
نباشد اما اکر باشد ناظر نامحرم نشسته نماز کند و از برای رکوع و سجود ایما کند و از برای سجود زیادتر ایما
کند بقسمیکه عورتش ظاهر نشود و پیشانی موضع را با قدرتش بر زمین برساند و جای سجده را بلند کند با قدر
که پیشانی بر ان بر ما یصح السجود کذارد م اکر ایمن نیست از ناظر محترم نماز کند بلکه اکر نیابد الا این با کدی
با قدرت عورت خود را در ان پنهان کند با رکوع و سجود اکر نتواند نماز کند و اکر نتواند با ایما برای رکوع و سجود
نماز کند فصل در اوقات نماز است مسئله وقت مختص نماز ظهر اول زوالست و زوال شناخته می
شود بنصب کردن سیخی بر زمین مثلا اکر سایه ان کم میشود ظهر نشده و اکر زیاد میشود ظهر شده انوقت
بقدریکه نماز ظهر بشود مختص ظهر است و بقدریکه نماز عصر بشود تا مغرب مانده انوقت مختص نماز عصر است
و در ما بین مشترک کند ظهر و عصر مسئله اول وقت فضیلت نماز ظهر اول زوالست و اخر انسایه که زیاد
میشود از شاخص بقدر شاخص شود و از افضل است بجا اوردن نماز ظهر در وقتیکه سایه شاخص که
مقدار قامت ادمیست زیاد شود مقدار دو قدم که دو سبع شاخص است که یک ذراع میشود مسئله
اول وقت فضیلت عصر اینست که سایه زاید از شاخص مثل شاخص شود بنابر احوط و اخرش اینکه سایه
زاید دو مثل شاخص شود اکرچه قویست قول بفضل نماز عصر در وقتیکه سایه شاخص از چهار قدم زیاد

شود

شود مسئله وقت اجزائی عصر دو وقتست یکی پیش از فضیلتش تا اخر وقت و وقت اجزائی ظهر یکوقت است
بعد از فضیلتش تا اخر وقتش مسئله وقت مختص مغرب اول مغربست تا بقدریکه نماز مغرب بشود
بعد مشترک میشوند با عشا تا بقدر نماز عشا مانده نصف شب شود انوقت مختص عشاست بلی انوقت
اختیاریست م وقت اضطراری انکه بجهة عذر باشد بقدر نماز عشاست تا طلوع صبح صادق و در
انوقت مختص نماز عشا میشود مسئله وقت فضیلت مغرب اول مغربست تا سرخی مغربی بر طرف شود و ان — محل تامل میرزا
وقت اول فضیلت نماز عشاست تا ثلث شب م وقت اجزائی عشا دو وقتست یکی پیش از فضیلتش
و یکی بعد از فضیلتش تا اخر وقتش و وقت اجزائی مغرب یکوقتست بعد از فضیلتش تا اخر وقتش مسئله
فضیلت صبح اول صبح صادقست تا سرخی مشرقیه ظاهر شود و بعد وقت اجزاء پیش است تا طلوع افتاب
مسئله اکر از برای هر نمازی مقدار یکرکعت از وقتش باقی باشد باید مشغول شوند بقصد اداء یا قربة
مطلق م باید کسانیکه عذر ندارند علم بوقت داشته باشند و مشغول نماز شوند قوی انستکه بشهادة
عدلین اکتفا میتوان کرد و باذان موذن اکتفا نمیتوان کرد اکرچه عادل و عارف بوقت هم باشد مسئله
صاحبان عذر مثل کور یا غیره یا انکه مانع در هوا باشد مثل ابر بمظنه میتوانند اکتفا کرد اکرچه احوط و
افضل تاخیر است تا علم حاصل شود و اکر ظاهر شود خطای شخص و تمام نمازش در غیر وقت شده اعاده
کند و اکر جزیی از نمازش در وقت شده اکرچه همین سلام واجب باشد صحیح است م شک بدخول وقت
بلکه ظن غیر معتبر و نسیانا بوقت نمازش باطل است اکرچه نماز هم در وقت شده باشد و غافل بمراعات وقت — بعضی
که بعد از نماز ملتفت شود پس اکر تمام نمازش در وقت واقع شده صحیح است و همچنین جاهل بحکم اکر بقصد
قربة نماز را بجا اورده باشد مسئله اکر در بین نماز بفهمد غافل و وقت معلوم نباشد برا و اعاده کند م
افضل انستکه هر فریضه را در اول وقت فضیلت ان بجا اورند مکر نماز عصر روز جمعه و روز عرفه که
مستحبست زود بعد از نماز ظهر بجا اورند و مستحبست تاخیر نماز مغرب و عشا تا الحاج بمشعر برسند و یا بجهة
کرما یا عذری دیکر تا حضور قلب حاصل شود یا کسیکه منتظر جماعت باشد یا صائمی که نفسش با او در نماز
باشد یا کسیکه دیکران منتظر او باشند یا مستحاضه کثیره که بیک غسل خواهد دو نماز کند در وقت
فضیلت یا مربیه طفل بجهة شستن یکمرتبه جامه اش را در شبانه روزی یا کسیکه دفع بول و غایط کند
بخود یا کسیکه نماز قضا دارد تا اخر وقت یا کسیکه نافله کذار است بلی تاخیر انها مستحبست مسئله

کسیکه عذر دارد و بامید برطرف شدن عذر است واجبست تأخیر نماز از اول وقت آن **فصل** در قبله

مسئله مدار بر صدق استقبال قبله است پس ضرر ندارد بعض اجزاء بدن بیرون باشد از قبله که منافی با صدق استقبال نباشد از برای قریب و از برای بعید آنچه افاده علم کند باستقبال کفایت میکند مثل محرابی و مثل آنکه معصوم در آن نماز کرده باشد علاماتیکه در شرع قرار داد شده است مثل جدی است که اثر اهل اواسط عراق مثل کوفه و بغداد و نحو آنها در پشت منکب که میان کتف و گردن است بر پشت گوش راست قرار دهند و شرقی عراق مثل بصره در گوش راست و غربی عراق مثل موصل در میان دو کتف و اهل شام پشت کتف چپ نه منکب و اهل عدن میان دو چشم و اهل صنعا بر گوش راست و اهل حبشه که نوبی باشند بجدی چپ و بلاد مغرب بر گوش چپ قرار میدهند و سهیل بر عکس جدی میان و دیگر شمس است برای اهل عراق که میل کند در وقت زوال بطرف دماغ از برای کسانیکه جدی میان کتفین ایشان باشد **مسئله** با علم ممکن شود حاصل کنند اعتماد بر امارات نکنند **مسئله** هرگاه ممکن نشود علم و امارات شرعیه با جد و جهد تمام عمل بمظنه میکنند اگرچه بقول کافری هم حاصل شود و اگر عدلین خبر بدهند و اجتهاد خودش خلاف باشد وجوه نماز کردن خالی از قوه نیست و اعتماد کرده میشود بر قبله بلاد مسلمین در صلوة ایشان و قبور و محرابهای ایشان مادامی که ندانی بناء قبله ایشان را بر غلط **مسئله** هرگاه شخص نماز کرد بان جهتی که مأمور بآن بود باعتبار مظنه یا تنگی وقت پس ظاهر شد خطاء او بعد از نماز اگر نمازش ما بین یمین و یسارش واقع شد صحیح و اگر در بین نماز بفهمد میگردد بسمت قبله در حال سکوت و تمام میکند نماز را و همچنین است حکم ناسی و جاهل بحکم که قاصر باشد اما اگر مقصر باشد احوط بلکه اقوی لزوم اعاده است **مسئله** اگر بعد از فراغ معلوم شود پشت بقبله بوده اعاده یا قضا کند و اگر تجاوز از مشرق یا مغرب بوده احتیاطاً قضا کند یا اعاده کند و همچنین است حکم هرگاه ظاهر شود خطاء مذکور در اثناء نماز **مسئله** هرگاه شخص اخلال کند باستقبال القبله عمداً واجبست از سر گرفتن صلوة را در وقت و در خارج وقت چه فاحش باشد انحراف یا نه و لکن اگر صدق کند بر آن خروج از اسم استقبال **مسئله** هرگاه مالک مکث در زمینش را نهی کنند و وقت تنگ باشد شخص در حال بیرون رفتن از اقرب طرق نماز کند و اگر باذنش مشغول نماز شده و بعد گفته برو و ضرر عظیم باو میرسد بیرون رفتن واجبست بروی و در حال الخروج نماز را تمام کنی و اگر در وسعت وقت باشد استیناف نماز کند **مسئله** اگر همچون میدانستی که راضی است و مشغول نماز شده بعد نهی

کرد نماز اگر وقت وسعت دارد نماز را قطع کن و برو و اگر در حال رفتن تمام کنی و بعد استیناف کنی احوط است و اگر وقت مضیق است در حال بیرون رفتن تمام کن نماز را **فصل** در منافیات نماز است و آن دوازده چیز است حدث و تکفیر و استدبار و کلام و قهقهه و بکاء و ماحی الصلوة و اکل و شرب و آمین و شک در رکعات و زیاده و نقصان مطلق رکن یا غیر رکن عمداً **مسئله** حدث هرچه ناقض طهارت است **مسئله** تکفیر دست بر روی هم انداختن در حال عمد و اختیار **مسئله** استدبار عمداً و سهواً اگرچه ما بین یمین و یسار باشد و جهتها همچنین است بالنسبه باستدبار اما اگر بین حجر یا سهواً ما بین مشرق و مغرب منحرف شود باطل نیست نماز **مسئله** کلام عمداً احوط از حرف است و اشعار فیست که آدمی زند **مسئله** قهقهه خنده با صدا است بی صدا هم اگر حبس کند در دل که تغیر بیابد احوالش عمداً **مسئله** بکاء گریه است غیر گریه که از خوف نار و شوق جنت باشد عمداً و گریه بر سید الشهداء بی اختیار ضرر ندارد و با اختیار در آن تامل است **مسئله** ماحی الصلوة عمداً و سهواً عملی کردن که از صورت نماز گذار بیرون رود شخص **مسئله** اکل و شرب خوردن و آشامیدن است عمداً **مسئله** آمین بعد از ولا الضالین گفتن امام است عمداً بلکه مطلقا در نماز ترک کند علی الاحوط **مسئله** شک در رکعات که ذکر خواهد شد زیاد و نقصان چیزی از نماز کم کردن یا زیاد کردن است اعم از یادتی رکن عمداً و سهواً و واجب غیر رکن عمداً نه سهواً **فصل** در نماز آیات است مانعی از نماز آیات اینست که نیت کند و تکبیر بگوید و حمد و سوره بخواند برکوع رود بعد از ذکر رکوع راست شود باز حمد و سوره بخواند و برکوع رود چون راست شود باز حمد و سوره بخواند با قنوت و رکوع رود چون راست شود باز حمد و سوره بخواند و رکوع رود و بعد از راست شدن رکوع پنجم سمع الله لمن حمده مستحب است پس برود بسجده بعد از دو سجده راست شود بقیام مثل رکعت اول است مگر قنوتش که پیش از رکوع اول و سیم و پنجم مستحب است و همچنین سمع الله بعد از رکوع پنجم و جهر خواندن قرائت و بجماعت کردن مستحب است **فصل** در جماعت است **مسئله** هرگاه شخص قضاء یقینی ندارد و میخواهد احتیاطاً بجا آورد مأموماً بجماعت میتواند اما ترک امامت احوط است **مسئله** هرگاه مأموم تسبیحات اربع سه مرتبه باید بخواند و امام یکمرتبه بخواند اقتدا باو نکند و اگر امام سه مرتبه قربة الی الله بخواند اگرچه یکمرتبه را واجب بداند اگر اقتدا کند ضرر ندارد **مسئله** مأموم در رکعت چهارم مثلاً بفهمد که در رکعت سیم فرادی شده بجهة فاصله شدن نمازش صحیح است احوط و اولی اعاده است **مسئله** هرگاه شخص نماز ظهرش را بعصر امام اقتدا کند بقصد آنکه در دو رکعت آخر فرادی شود و نماز عصر هم با امام اقتدا کند

ضرر ندارد **مسئله** هرگاه شخص ایستاده شک دارد که قصد اقتدا کرده یا نه اگر ظاهر است بر او حال اقتدا مثل سکوت و غیره احتیاط اینست که یا قصد فرادی کند یا عدول مستحبی کند اگر قضا یقینی ندارد و تمام کند یا قطع کند مستحبی را پس از آن اقتدا کند **مسئله** هرگاه ماموم عمدا پیش از امام سر از رکوع یا سجود بردارد و باز برگردد عمداً بجهة متابعت نمازش باطل است بلکه دور نیست بطلان اگر برگردد سهوا او زیادتی رکن شود **مسئله** اقوی استیناف نماز است در صورتیکه رکوع کند عمداً پیش از امام در حالیکه امام مشغول قرائت باشد و همچنین اگر ماموم پیش از خواندن ذکر رکوع عمداً سر از رکوع بردارد استیناف کند نماز را **مسئله** سزاوار نیست از برای ماموم در نماز جهریه که صوت یا همهمه امام را میشنود که سکوت در قرائت کند بلکه احوط از برای او اینست که با طمانینه باشد در حال قرائت امام **م** هرگاه شخص بداند که اگر اقتدا کند حمد را تمام نمیتواند کرد احوط اینست که صبر کند تا امام برکوع رود آن وقت تکبیر بگوید و برکوع رود **م** هرگاه شخص در نماز نافله باشد که جماعت برپا شود و بترسد از فوت رکعت اول جماعت مستحبست از برای او قطع نافله هرچند پیش از تکبیر گفتن امام باشد **مسئله** دور بودن ماموم از صفی که میخواهد بعد از اقتدا بآن ملحق شود زیاد از یک ذرع شاید تقریبا نباشد **م** ماموم در بین قرائت امام بخواهد قصد فرادی کند مرخص است اما حمد را از سر بگیرد بقصد قربت بنا بر احوط اگرچه امام در سوره باشد **مسئله** هرگاه امام تسبیح اربع را سه مرتبه میخواند اما ماموم میداند که نمیتواند سه مرتبه بخواند اقتدا کند ضرر ندارد و زیادتر از یکمرتبه تسبیح هرچه میرسد بخواند بنا بر احوط **مسئله** امام که مشغول نافله نشده باشد اذان از برای نماز شروع کند ضرر ندارد **م** هرگاه شخص نداند که رکعت چندم است اقتدا کرد و حمد را قربة الی الله خواند و رکعت ثانی هم چنین نفهمید و حمد و سوره را نخواند اگر حمد تمام نشده برکوع رفت بعد معلوم شده که رکعت چهارم بوده احتیاطا نماز را اعاده کند بعد از اتمام **مسئله** بخبر عدل واحد یا غیره هرگاه علم بعدالت شخصی حاصل شود خوبست و بخبر عدلین یا اقتدا کردن جمعی از مسلمین که از احوال ایشان باخبر باشی و مطمئن باشی بایشان که ظن بعدالت امام حاصل شود نیز خوبست **م** هرگاه فسقی شود از برای امام که باید بعد نمازش را اعاده کند از برای ماموین باکی نیست و اعلام کردن امام ایشان را هم لازم نیست **م** هرگاه امام رکوع رفت و ماموم در قرائت است یا تسبیح اربع زیاده از یکمرتبه اقتدا بخواند که تا امام برکوع است برسد بنا بر احتیاط **م**

ماموم مسبوق فراموش کرد حمد و سوره را امام که برکوع رفت ملتفت شد متابعت کند و احتیاطا نمازش را اعاده کند اما سجده سهو نمیخواهد **مسئله** ماموم یا غیر در رکعت سیم یا چهارم بخیال رکعت اول یا دوم حمد خواند و در بین یا بعد بخاطرش آمد تسبیح بخواند و بعد از نماز دو سجده سهو احتیاطا بجا آورد **مسئله** هرگاه ماموم در رکعت سیم یا چهارم فراموش کرد تسبیحات اربع را وقتی بخاطرش آمد که امام برکوع رفت اگر میتواند یکمرتبه بخواند برکوع با امام برسد و اگر نمیرسد یا قصد فرادی کند یا یکمرتبه نخواند و برکوع رود و در سجده با امام برسد و احتیاطا نمازش را اعاده کند یا تسبیح نخواند و متابعت کند و بعد احتیاطا اعاده کند **مسئله** ساقطست در دو رکعت اولین نماز قرائت حمد و سوره از ماموم و هرگاه ماموم باید حمد و سوره بخواند اخفات بخواند اگرچه جهریه باشد و باید اهل جماعت بترتیب تکبیر بگویند خواه صف اول باشد و خواه غیر آن بقسمیکه دور از ماموم پیش یا امام زیاده از یک ذرع شاید نباشد احتیاطا و اگر سابق مشغول تکبیرات مستحبه یا مشغول نیت کردن باشد چنانچه در آنوقت درست یا لا بر نیت کردن لاحق ضرر ندارد **مسئله** هرگاه ماموم در نماز جهریه هیچ صوت امام را نشنود در قرائت خود بخواند بقصد قربت مطلقه نه بقصد جزئیت و اگر تمام نکرده امام برکوع رود و اگر فراموش کرد هرجا که بخاطرش میآید بخواند هرچه میرسد و اگر در بین خواندن بکجائی صوت امام را بشنود بخواند ضرر ندارد و اگر عمدا هم نخواند ضرر ندارد و اگر بشنود صوت امام را گوش کند و اگر اخفاتی باشد ذکری بگوید و اولی سبحان الله گفتن است و قرائت خواندن مکروهست **م** نماز نافله را میتوان قطع کرد و فریضه را بجماعت اقتدا کرد هرگاه شخص فریضه را فرادی کرد میتواند باز مستحبا بجماعت اقتدا کند بشرط آنکه قضا یقینی بر ذمه نداشته باشد **مسئله** ماموم در غیر رکعت اولش همینقدر میداند که برکوع میرسد که امام راست شده خود رکوع رود و در سجده با امام برسد اگرچه سجده دوم هم باشد همچنین در رکعت اول اگر در حال قیام امام تکبیر بگوید احوط در این صورت قصد فرادی است یا بعد از اتمام اعاده است **مسئله** اگر پیش از امام سهوا سلام واجب را گفت احوط اینست بعد از امام باز بگوید و دو سجده سهو قربة الی الله بجا آورد و اگر عمدا گفت بی قصد انفراد احتیاطا نماز را اعاده کند **مسئله** هرگاه داخل در مسجدی شوی که یک امام راتب دارد نه متعدد و در نماز باشند یا فارغ شده باشند و در تعقیب باشند تو فرادی نماز کنی و نماز تو مطابق باشد بنماز ایشان و لو بقضا بلکه مخالف هم باشد چه دور باشی و چه نزدیک که

که یکجا باشد اگرچه پیش باشد از ایشان ... ایشان اذان داده ... مگر که جایز نیست
اگرچه امام جماعت ... مسئله شخصی که نماز قضاء یقینی بر ذمه داشته باشد نماز مستحبی را
ترک کند بنابر احتیاط و اگر نماز واجبی داشته باشد عدول بمستحبی کند که درک جماعت کند نمیتواند
بنابر استحباب ... میتواند کرد که زود درک جماعت کند مسئله شک میان امام و ماموم اعتبار
ندارد مگر آنکه ماموم شک بخودی خود کند مثل آنکه شک کند که من یکسجده کرده ام یا دو سجده اعتبار
دارد یکسجده دیگر را بجا آورد و همچنین در هر موضعی از نماز حتی رکعات مسئله امام در رکعت سیم
مثلا حمد بخواند و ماموم رکعت دویمش باشد باید او هم حمد سوره بخواند با قدرت و اگر درست نتواند
بخواند بدل بیاورد تا تکرار کند یا ذکری بخواند بقاعده که هست در محل خود مسئله ماموم سر از سجده
برداشت دید امام در سجده است متابعت کرد بعد معلوم شد که سجده دویم امام بوده سجده دیگر بجا
آورد و بعد از اتمام احتیاطا نماز را اعاده کند مسئله ماموم شش تکبیر افتتاحی پیش از تکبیرة الاحرام اما
میتواند بگوید مسئله هرگاه شخصی وارد در جماعت یومیه شود و نداند چه نماز است قضا است یا اداء
جزو ... اقتدا کند ضرر ندارد مسئله هرگاه شخصی نماز مغربش را بعشا اقتدا کرد و در بنا
شک کرد که در رکعت سیم است یا چهارم صبر کند تا امام برکوع رود و سجدتین را بجا بیاورد پس معلوم شود
ضرر ندارد مسئله نماز آیات هر یک بدیگری اقتدا میتوان کرد و لازم نیست که امام اعلام کند ماموم
را که چه نماز است اما اگر برکوع اول نرسید درک رکعت نکرده صبر کند تا رکعت دیگر هرگاه امام بعض سوره
بنا داشته فراموش کرده بخواند برکوع رفت قصد فرادی کند حمد و سوره بخواند و اما بعد از رکوع پنجم
سمع الله و تکبیر مستحب است و هر یک نمازی که فوریست مثل زلزله مادام العمر فوریتش باقیست و لهذا ادا
ست و از برای میت اگر بجا بیاورند این نماز را نیت قربة کفایت میکند مسئله شخصی در ذکر رکوع است
شک میکند که امام در رکوع بوده رسید یا نه اعتبار ندارد شکش و با جماعت است مه حایل از برای اهل
جماعت میان مردان و زنان ضرر ندارد مسئله شخص عادل دشنام بمومنی بدهد فاسق میشود
اما اگر توبه کند باز عادل است مه ماموم پیش از امام تکبیر گفت بعد ملتفت شد باید عدول بفرادی
کند یا عدول بمستحبی کند اگر قضا بر ذمه خود دید اند و قطع کند و تکبیرة الاحرام را بعد از امام بگوید و الا
نمازش باطل است مسئله نماز جماعت مستحب مؤکد است در جمیع نمازهای واجبی خصوص نماز

اقتداء [illegible] واجب نیست

و یومیه جماعت در هیچ نمازی واجب نیست مگر در نماز جمعه و عید با شرایط و کسیکه قرائتش صحیح نیست
با قدر زیاد که ... مسئله باکی نیست جماعت کردن نماز قضائیکه بحسب اصل شرع واجب بوده باشد
بعد مستحب شده مثل نماز عید در این زمان و نماز واجبی که قضا کرده شود از غیر بوجه تبرع یا نماز واجبی
که فرادی کرده باشد و شخص مستحبا خواهد بجماعت اعاده کند مسئله نماز یومیه هر یک را بدیگری
اقتدا میتوان کرد قضا را باداء و عکس آن بلکه نماز طواف به یومیه و عکس آن بجماعت میتوان کرد اما نماز
مستحبی بجماعت نمیتوان کرد مگر نماز طلب باران مسئله نماز مستحبی که بنذر واجب شده باشد و نماز
احتیاط در شک را نمیتوان بجماعت کرد بنابر احتیاط و اگر امام و ماموم شریک باشند در شک در عدد
رکعات نماز احتیاط این شک را بجماعت میشود کرد مسئله بدو نفر مکلف جماعت منعقد میشود و زن
بمرد میتواند اقتدا کند و مرد بزن اقتدا نمیتواند کرد مسئله هرگاه امام در رکوع ذکر رکوع را کرده
باشد که ماموم برسد خوبست و اگر در رکوع بامام نرسد یا شک یا مظنه دارد که رسیده نمازش باطل
است بلی در شک احتیاطا متابعت کند و رکعت دیگر متصل عمل آورد و تکبیر بگوید و مظنه هم همچنین است
مگر آنکه مطمئن شود که در حال رکوع امام رسیده است برکوع مسئله اگر شک داشته باشد برکوع
رسیدن را با این قصد تکبیر بگوید که اگر نرسیدم یا قصد فرادی میکنم یا در قیام صبر میکنم تا امام از سجده
فارغ شده برخیزد و رکعت اول خود قرار میدهم خوبست مسئله باید صف اول ماموین امام را ببینند
و اگر ماموین حایل باشند ضرر ندارد و صفهای بعد باید صف پیش خود را ببینند بنابر احتیاط و اگر همان
صف خود را ببینند کفایت نمیکند بنابر احتیاط و باید در همه حالت نماز ببینند مگر زن که امامش مرد باشد
حایل برایش ضرر ندارد مه اگر حایل پنجره باشد که دیده شود ضرر ندارد و اما اگر شیشه باشد احوط
اجتنابست مسئله اگر در بین نماز حایل هم رسد و بماند نماز بجماعت باطل است و اگر بگذرد مثلا
آدمی یا حیوانی ضرر ندارد مه باید جای ایشان و امام زیاده از یک شبر متعارف بلندتر از جای ماموم نباشد
علی الاحوط اما سراشیب تدریجی باک نیست و بلندتر بودن جای ماموین از جای امام ضرر ندارد
مسئله جایز نیست جماعت بدور بودن ماموم از امام یا از ماموین اینقدر که دوری بسیار باشد
لکن احوط اینست که جای ایستادن امام و جای سجده ماموم پیشتر از یک ذرع شاه تخمینا فاصله نباشد
همچنین بین صفوف ماموین و اگر در بین نماز فاصله حاصل شود زیاده از قسم مذکور قصد فرادی

کند بنا بر احوط مسئله وقتیکه فرادی شدند دیگر عدول بجماعت نمیتوانند کرد مسئله جایز نیست
که ماموم پیشتر از امام بایستد بلی در هر حالت ماموم قدری پست تر از امام باشد حتی در سجود هم کفایت
میکند مسئله باید قصد اقتدا کرد اگر قصد اقتدا نکند و حمد و سوره نخواند یا سکوت طویل شود
باطل است نمازش اگرچه شرط این نماز هم بجماعت کردن نباشد مثل نوافل مبتدأه م باید بشخص عادل واحد اقتدا
کرد اگر فاسق بداند یا نشناسد او را اقتدا کند گناه کار و نمازش باطل است مسئله اگر علم حاصل
کند که امام حالتی دارد که گناه کبیره را نمی کند و اصرار بصغیره ندارد یا بحسن ظاهرش مظنه حاصل میکند
که حالتی در اوست که منع میکند او را از مرتکب شدن گناه کبیره و بی اعتنائی در دین ندارد یا آنکه دو عادل
خبر بحال او بدهند و مظنه حاصل کنی یا جمعی معتبرین در دین اقتدا کنند باو و مظنه یا علم حاصل کنی بعد الشك
اقتدا کن مسئله اگر اقتدا با امام حاضر کردی که عادل میدانستی و بعد معلوم شد که آنکه منظور تو بود
غیر اوست اما این هم عادلست نمازت صحیح است و اگر بشخص معین باسم اقتدا کردی بگمان آنکه حاضر است
بعد معلوم شد که غیر اوست اگرچه او را هم عادل بدانی نمازت باطل است اگرچه در بین نماز هم باشی م
اگر در بین نماز عذری از برای امام بهمرسد ماموم باقی نمازش را عدول با امام دیگر میتواند کرد بنا بر اقوی
مسئله جایز است از برای ماموم در حال اختیار عدول بفرادی کند اگرچه در اول هم قصدش باشد
که در دو رکعت آخر عدول بفرادی کند مسئله از مؤمنین ساقطست حمد و سوره در رکعت اول و دویم
خصوص در صلوه جهریه که صوت امام را بشنوند بلی اگر نشنوند اصلا به نیت قربت مطلقه بخوانند حمد و
سوره را و اگر نخوانند هم ضرر ندارد و اگر صلوه اخفاتی باشد مستحب است بذکری مشغول شوند مثل سبحان
الله والحمد لله و صلوات و اولی تسبیح است م اما اگر امام در قنوت باشد که ماموم تکبیر بگوید مستحبست
متابعت کند بخواندن قنوت لکن نه بقصد جزئیت و همچنین در تشهد هم متابعت کند اما نشستن تجافی
احوطست و در رکعت دویم خودش قرائت را اخفات کند اگرچه صلوه جهریه هم باشد و در رکعت آخر امام
اختیار دارد میخواهد متابعت کند تا سلام واجب بعمل آید و اگر نمیخواهد سر از سجده که برداشت برخیزد
نمازش را تمام کند مسئله جایز نیست عمدا تقدیم افعال نماز خود بر افعال نماز امام چنانچه جایز
نیست تاخیر افعال خود از افعال نماز امام عمدا بتاخیر فاحش و اگر عمدا چنین کرد گناه کار است و نماز جماعت
او صحیح است و احوط نیت انفراد است و احوط از آن اعاده نماز است و اگر سهوا چنین کند مثل آنکه پیش از

در اکتفا بعقد نماز بدون حصول وثوق اشکال است ح

امام

است در تحقق چنانچه مذکور و احوط اتمام اینکار است و تاخیر فاحش تا تقدیم عمل در بقاء اقتدا

امام برکوع رود مثلا اگر ممکن باشد یکمرتبه ذکر واجب رکوع را بگوید نمازش صحیح است و هرچند احوط اعاده
نماز است در صورتیکه پیش از امام از رکوع سهوا سر برداشت و متابعت نکرد هر گاه تا رفتن برگرد و متابعت
کند امام باو برسد ضرر ندارد و اما اگر عمدا بماند و متابعت نکند گناه کار است و اقوی صحت و احوط اعاده
نماز است و اگر تا رفت برگردد امام باو برسد ضرر ندارد و همانحال باشد مسئله متابعت در اقوال
واجب نیست مگر آنکه بشنود صوت امام را که احتیاطا متابعت کردنست اما اگر سهوا جزئی از تشهد پیش نماز
همان را بقصد قربت اعاده کند مسئله واجبست تکبیرة الاحرام بعد از امام بگوید و همچنین است
سلام واجب اما هر گاه سلام را عمدا پیش از امام بگوید احتیاطا نماز را اعاده کند مگر آنکه قصد فرادی
کند و بگوید و اگر سهوا پیشتر بگوید احتیاطا بعد از امام باز بگوید و در سجده سهو بنیت قربت بجا آورند
مسئله هر گاه امام بعضی از حروف قرائت را قدرت بر درست خواندن نداشته باشد و ماموم درست
بخواند اقتدا نکند اما حروف غیر قرائت اگر چنین باشد ماموم اقتدا کند ضرر ندارد مسئله اگر ماموم
نتواند که تسبیح اربع را سه مرتبه بخواند یا زیاده از یکمرتبه هرچه ممکنست بخواند بقسمیکه برکوع برسد
بنا بر احتیاط مسئله اگر بعد از نماز معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا بی طهارت بوده مثلا نماز
گذشته او صحیح است و اگر در بین نماز بفهمد قصد انفراد کند و نماز را تمام کند مسئله هر گاه ماموم عالم
بنجاست غیر معفو در بدن یا لباس امام در صورتیکه میداند که امام جاهل باشد اقتدا نکند بنا بر احتیاط
و در صورتیکه نسیان کرده باشد امام بطریق اولی اقتدا نکند مسئله اگر مثلا امام تسبیحات اربعه را
یکمرتبه بخواند و ماموم باید سه مرتبه بخواند اقتدا نکند که مشکل است م جایز است اقتدا کردن
با امامی که متیمم یا صاحب جبیره یا صاحب قروح یا جروح باشد مسئله ماموم ایستاده با امام نشسته
نتواند اقتدا کند همچنین علی بادنی هر مراتب م هر گاه امام چیزی از نماز فراموش کرد و متنبه نشد
قصد فرادی کردن ماموم احوطست در صورتیکه رکن نباشد و الا قصد فرادی لازم است مسئله
هر گاه شخصی بجماعت نماز کرد و قضا بر ذمه خود نمیداند میتواند امامت کند برای کسانیکه نماز نکرده اند
م مستحبست که صفهای جماعت راست باشد محاذی بودن کتفهای مؤمنین و طولانی تر بودن صف
بعد که متصل باشند بصف پیش ضرر ندارد مسئله مستحبست که تا امام قد قامت الصلوة گفت ماموم
برخیزند و اهل فضل را در صف اول جا دهند م مکروهست تنها ایستادن در صورتیکه میان

منفرد امام [illegible]

صف خالی باشد بلکه میباید در امکانیکه خالی میباشد بایستند و مکروه است مشغول نافله شدن وقتیکه امام قد قامت الصلوة گفت و شنوانیدن بامام اذکار خود را و مستحبست که امام بشنواند بماموبین اذکار خود را فصل در احکام مسافر است مسافر باید قصد طی کردن هشت فرسخ متصل داشته باشد یا چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن در یکروز یا در یکشب یا بقسمیکه شبی فاصله نشود هرگاه در بین چهار فرسخ شبی فاصله شود جمع است مگر آنکه قصد ماندن ده روز کند پس تمام معتبر است مسئله اما حد فرسخ سه میل است هر میلی چهار هزار ذراع است هر ذراعی یکلفتی بیست و چهار انگشت و هر انگشتی یکلفتی هفت جو و هر جوی یکلفتی هفت مو از موهای وسط از یابو است هرگاه چیزی از این مسافت کمتر باشد یا شک یا مظنه در مسافت باشد نماز تمام است بلی در صورت مظنه احوط جمع است و اگر ممکن شود تحصیل علم بدون عسر و حرج احوط وجوب در تحصیل است مسئله اگر در اثناء راه بفهمد که مسافت هست اگرچه باقی مانده راه بقدر مسافت نباشد قصر کند و ابتدای مسافت از بلدهای کوچک یا متوسط از قلعه است و اگر قلعه ندارد آخر خانهای آنست و بلدهای بزرگ آخر محله آنست م اگر قصد مسافت در رفتن باشد و چند روز طول بکشد طی کردن مسافت را ضرر ندارد مگر بجهت تفرج باشد مثلا و روزها نیمه طی کند مسافت را در اینصورت احوط جمع است م اگر کمتر از چهار فرسخ در یکروز مکرر آمد و شد کند و زیاد از هشت فرسخ هم بشود مسافر نیست مسئله اگر راه رفتن کمتر از چهار فرسخ باشد و برگشتن از راه دیگر زیاده از چهار فرسخ برگردد اگرچه راه برگشتن هفت فرسخ هم باشد که سفر نیست و احوط جمع است مسئله هرگاه در بین مسافت مردد شد در رفتن یا از قصدش برگشتن شد اگر در حال تردد چیزی از راه نرفته مسافر است شکسته کند و اگر مسافتی طی کرده اما غیر از این آنچه آمده و آنچه برود بقدر مسافت هست نماز را شکسته کند و احوط جمع است هرگاه باقی مانده بقدر مسافت نباشد و هرگاه باشد شکسته کند مسئله هرگاه شخصی در بین مسافت قصد ماندن ده روز کند یا بوطن برسد تمام کند و همچنین اگر در تردد باشد تا سی روز تمام شود مسئله هرگاه مابین دو وطن هشت فرسخ کمتر باشد تمام کند و اگر چهار فرسخ باشد یا زیاده که کمتر از هشت فرسخ باشد اولی جمع است استحبابا مسئله مراد بوطن جائیست که شخص قرار گرفته باشد بقصد همیشه ماندن و اینقدر بماند که عرفا صدق کند وطن او و شرط نیست شش ماه ماندن اگرچه احوط است و ملک داشتن و متحد بودن وطن شرط نیست مسئله هرگاه قطع وطن کند و برود چون

دیگر

راجع کند اگر ملکی ندارد شکسته کند نماز را و اگر ملکی دارد احوط جمع است هرگاه شش ماه مانده باشد اگر جائی ملکی دارد و قصد وطن و همیشه ماندن ندارد شکسته میکند اما اگر شش ماه مانده باشد احوط جمع است م هرگاه مسافر در بلد واحد علم ده روز ماندن دارد یا قصد ده روز ماندن کند که از ترخص بیرون نرود و ظن و شک هم نباشد در ماندن نماز را تمام کند و اگر یک نماز تمام کرد بعد قسمی شد که باید برود تا آنجاست تمام کند اگرچه از ده روز هم بگذرد هر وقت که رفت شکسته کند مسئله ولایت کاظمین و بغداد دو بلد است و نجف و مسجد کوفه دو بلد است اما باید قصد ماندن ده روز در یک بلد داشته باشد مسئله اما بلدهای بزرگ که خارق عادتست قصد اقامه در یک محله آن باید داشت و غیر از قسم مذکور نماز شکسته است م هرگاه شخصی در بلد اقامه پیش از ده روز یا بعد از ده روز از حد ترخص بیرون رود و اگر برگشتن یا قصد ده روز ماندن تازه دارد نمازش تمام است و الا جمع است اما احتیاطا بقصد قربت تقدیم هر یک ضرر ندارد اما اگر بعد از آمد و شد بسیار قصد ده روز ماندن دارد تمام کند در رفتن و مقصد و برگشتن فرق ندارد م اگر از ترخص بیرون میرود تا هفت فرسخ مثلا و قصد ده روز ماندن دارد در آنجا تمام میکند و در راه اولی جمع است و اگر هشت فرسخ میرود شکسته میکند مسئله خارج شدن از حد ترخص مراد اینست که صدای در بلندیهای متوسط مثلا اگر بلاد و نجف در آنجا نرسد و بعبارة اخری صدای اذان اعلامی بلد بآنجا نرسد و شکل دیوار خانهای بلد دیده نشود اما بچشم وسط و هوای معتدل و احوط اعتبار هر دو است م بلدهای عظیمه اعتبار ترخص آن بمحل مسافر است و اعتبار در قصر یا اتمام داخل شدن یا خارج شدن حد ترخص است و بعد از ماندن در تردد سی روزه حکم اقامه عشر است مسئله هرگاه شخصی بقصد سفر از ترخص بیرون رفت و منتظر رفقا است اما اگر مطمئن است بآمدن رفقا و رفتن سفر نماز را شکسته کند و اما هرگاه سفرش موقوفست بآمدن رفیق و مطمئن نیست بآمدنشان و بمسافت شرعی نرسیده تمام کند و احوط جمع است اگر بچهار فرسخ رسیده است و همچنین است تمام کند اگر قصدش برگشتن از سفر یا مردد شد پیش از رسیدن بچهار فرسخ و الا اما پیش از رسیدن بهشت فرسخ تمام کند و احوط جمع است م هرگاه شخصی مثلا عقب گریخته برود و هیچ وقت قصد بنای مسافت نداشته باشد نه در رفتن و نه در مراجعت هرچه راه را طی کند نمازش تمام است در رفتن و برگشتن و اگر در برگشتن

فصل در نماز قضا است

قصد مسافت دارد قصر میکند **مسئله** هرگاه شخصی سفرش سفر معصیت باشد مثل صید کردن
لهو یا ظلم کردن یا قطع طریق کردن یا اعانت ظالم یا بجهة اطاعت ظالم سفر کردن و غیره تمام است نمازش مه
نماز را تمام کند دائم السفر بشرط آنکه ده روز در وطن نماند یا در غیر وطن بقصد اقامه ده روز نماند یا ده
روز بی قصد اقامه بعد از تردد روز در غیر بلد نماند و الا نمازش قصر میشود در سفر اولش و سفر دویم احوط
جمع است و سفر سیمش تمام بشرط آنکه باز قصد و کسبش سفر باشد و صوم در هر حال تابع نماز است در
قصر و اتمام **مسئله** مسافر در مسجد الحرام و مسجد رسول و حایر جناب سید الشهداء و مسجد کوفه مخیر است
میان قصر و اتمام ولی احوط قصر است و افضل تمام اما روزه نگیرد مه اگر شخصی نداند که در سفر باید نماز را
شکسته کرد و باین جهة در سفر تمام کند صحیح است نمازش بخلاف آنکه بداند در سفر نمازش قصر است و نداند
سفر چه قدر و چیست و تمام کند باید شکسته اعاده یا قضا کند **مسئله** هرگاه مسافر عالم باشد که باید
شکسته کند و تمام کند باطل است نمازش مه هرگاه فراموش کند سفر خود را و تمام کند اگر وقت هست
اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا ندارد **مسئله** هرگاه شخصی در اول وقت حاضر است نماز نکرد و
در آخر وقت مسافر است نماز را شکسته کند و اولی جمع است و اگر در اول وقت مسافر است و در آخر وقت
حاضر است تمام کند و اگر قضا شود اعتبار بحال وقت فوتست در قضا آن نه اول وقت که بر ذمه او تعلق گرفته
است مه هرگاه شخصی بالتبع غیر سفر رود و بداند که بقدر مسافت میبرد او را شکسته کند نماز را و اگر نداند
که بقدر مسافت میرود یا شک یا ظنه داشته باشد در رفتن مسافت تمام کند و واجب نیست بر او که از متبوع
سؤال کند و بر متبوع نیز واجب نیست که او را اعلام کند بمسافت **مسئله** واجبست قضا نمازهای یومیه
غیر از نماز جمعه در خارج وقت بر کسیکه نکرده باشد آنها را بر وجه صحیح در وقت بجهة عذر و غیره مگر کسانیکه
مستثنی است در محل خود مثل دیوانه و طفل است و کافر که مسلمان شود و غیره مه قضا بعینها مثل اداست
در رکعات و در جهر و اخفات و در قصر و اتمام و قضاء حضر را در سفر باید تمام کرد و سفر را در حضر شکسته
باید کرد مثل حالی که در آن حال فوت شده مه هرگاه مرد قضا زنی را اجیر شود قرائت جهریه را جهر
بخواند و هرگاه زن قضا مرد را اجیر شود جهریه را احوط اخفات خواندنست **مسئله** اگر قضا یقینی خود
دارد قضا غیر را احتیاطا اجیر نشود و نماز مستحبی را ترک کند بنابر احتیاط مه کسیکه قضاء یقینی بر ذمه
خود دارد واجبست که عزم قضا کردن در هر زمان داشته باشد مه و اگر ترتیب نماز قضا شده را

بداند واجبست ترتیب بکند و هرگاه نداند و ممکن شود که بترتیب عمل نماید چنین کند مثل آنکه نماز ظهر و
عصری از او فوت شده و نمیداند ترتیب هر یک را اول نماز ظهر را قضا کند بعد عصر را بعد یک ظهر دیگر
یا آنکه پنج نماز یک شبانه روزش فوت شده و ترتیبش را نمیداند پنج شبانه روز تمام کند و هر شبانه روز در
ابتدا یک نمازی تا ترتیب حاصل شود و اگر ممکن نشود ترتیب ساقط است هر نمازی که خواهند کنند **مسئله**
هرگاه مثلا ده نماز صبح از او فوت شده ده نماز صبح کند باین قصد که نماز اول آنکه اول فوت شده و دویم آنکه
دویم فوت شده لکن لازم نیست بلکه بقصد ما فی الذمه کفایت میکند مه هرگاه نداند چند نماز یا چند
شبانه روز بر ذمه اوست آن قدر نماز کند تا مطمئن شود برائت ذمه او را **مسئله** و اگر یک نماز در
میان شبانه روز فوت شده و نمیداند کدام است اگر حضر است یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی
بقصد ما فی الذمه بکند مخیر است قرائتش را خواهد جهر بخواند یا اخفات اختیار دارد و اگر سفری باشد یک سه رکعتی یک
و یک دو رکعتی بقصد ما فی الذمه **مسئله** هرگاه چند نفر نماز یک میت را اجیر شوند اگر بدانند ترتیب را
باید بترتیب بکنند و واجب نیست تقدیم قضا خود را بر اداء خود مه اگر یک قضا بر ذمه باشد یا قضاء
از ورثه یا اتیان بر ذمه باشد قضاء دیگری بر ذمه نباشد یقینا احوط مقدم داشتن است بر اداء **مسئله**
ترتیب در غیر قضا یومیه نیست مه اجیر از برای صوم و صلوة میت باید عادل دانست او را مه نماز
قضا نیز اگر ترتیبش نمیدانند اگر چند ظهر مثلا پی در پی بکنند همچنین چند عصر یا چند مغرب یا چند عشا
یا چند صبح ضرر ندارد و اگر یک شبانه روز تمام نشده که شبانه روز دیگر شروع کنند هم ضرر ندارد بشرط آنکه
ندانند شبانه روز متعاقب هم فوت شده و الا شبانه روز را تمام کنند بعد شروع کنند بشبانه روز دیگر مه
و اگر ترتیب را نمیداند و میخواست نماز ظهر را مثلا مشغول شود مشغول عصر شد عدول نکند و اگر میداند
ترتیب را عدول کند بسابق **مسئله** نماز قضا بر ذمه شخص باشد یقینی احوط ترک نماز مستحبی است و
مستحبات دیگر را ضرر ندارد بجا آورد مه هرگاه شخص شک دارد که اگر سوره بخواند نمازش قضا میشود
یا نه باید سوره را نخواند **مسئله** هرگاه شخص احتمال میدهد که قضا بر ذمه اش هست میتواند که به نیت
قربة بجا بیاورد قضا را و قربة یعنی رضای خدا هست در بجا آوردن این عمل و همچنین هر عبادتی بقصد قربة
کفایت میکند و مراد بآن در همه جا همین است که ذکر شد مه هرگاه شخص احتمال بدهد عیبی و نقصی در
نماز خودش یا در نماز غیر و بقصد ما فی الذمه از برای خود یا از برای غیر که میت باشد شرعا بجا آورد مستحب است

است روزه و واجبات دیگر **مسئله** شخص نماز قضا که دارد باید قصد و عزم قضا کردن داشته باشد اگر
عزم نداشته باشد معصیت کار است و نماز قضاء یقینی اگر بر ذمه دارد اجیر غیر نشود بنا بر احتیاط **مسئله**
شخص نماز قضاء خود و والدین هر دو بر ذمه دارد هر یک را مقدم دارد مخیر است **فصل در شکیات است**
شکیات بیست و یک قسم است پنج قسم آن اعتبار ندارد شک بعد از سلام و شک بعد از محل و شک
کثیر الشک و شک هر یک از امام و ماموم با حفظ دیگری و هشت صورت آن باطل است و در این هشت
صورت احوط آنست که تروی کند انقدر که سکوت طویل منافی نماز عمل نیاید که اگر بیش از آن بخاطرش آمد
عمل کند اگر چه بطور مظنه هم باشد اول شک در رکعات نماز دو رکعتی واجبی غیر از نماز احتیاط دویم شک
در رکعات نماز سه رکعتی سیم شک در نماز چهار رکعتی که پای یک در میان باشد چهارم شک در نماز چهار رکعتی
که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین پنجم شک در میان دو و پنج ششم شک در میان سه و شش هفتم
شک در میان چهار و شش هشتم شک در آنکه رکعت کم شده چند رکعت است و هشت صورت دیگر باطل
و در این هشت صورت **مسئله** تروی کافیست و بعد از آن عمل شک را بعمل آورد بتفصیلی که خواهد آمد اول شک
در میانه دو و سه بعد از اکمال سجدتین بعد از فکر بنا را بر سه میگذاری و تمام میکنی بعد یک رکعت ایستاده
نماز احتیاط کفایت میکند دویم شک میان دو و سه و چهار بعد از سجدتین بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی
و بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت هم نشسته بجا می آوری سیم شک میانه دو و چهار بعد از سجدتین
بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی و بعد دو رکعت ایستاده بجا میاوری **مسئله** چهارم شک میان
سه و چهار هر جا که باشد بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی و بعد یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته
کفایت میکند اما دو رکعت نشسته افضل است **مسئله** پنجم شک میانه چهار و پنج بعد از سجدتین
بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی بعد دو سجده سهو واجب بجا می آوری اما در حال قیام فرو نشین و بنا را
بر چهار گذار و تمام کن و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آور کفایت میکند **مسئله** ششم شک
میان سه و پنج در حال قیام فرو می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و تمام میکنی و بعد دو رکعت ایستاده بجا
می آوری **مسئله** هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام فرو می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و
تمام میکنی و بعد دو رکعت نشسته و بعد دو رکعت هم ایستاده بجا می آوری اما اول دو رکعت ایستاده را بجا
می آوری **مسئله** هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام فرو می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و

تمام

تمام میکنی و بعد دو سجده سهو واجب میاوری **مسئله** این شک و شکهائیکه در حال قیام فرو نشستی
بعد از تلافی و تدارک از برای بحول الله بجا و از برای قیام بجا و تسبیحات اربع و تکبیر بجا اگر گفته بود از برای
هر یک دو سجده سهو احتیاطا بجا میاوری **مسئله** هر یک از این شکها اول فکر کن که بقسم مذکور اگر علم یا مظنه
ات بجائی یعنی بطرفی نرفت اوقت بطریق مذکور عمل کن و الا بعلم و مظنه عمل کن **مسئله** نماز احتیاط چه نشسته
و چه ایستاده بعد از نیت و تکبیر حمد تنها بخوان آهسته قنوت ندارد و باقی اجزاء دیگرش را مثل نماز تمام
کن **مسئله** هر گاه بعد از محل شک شک کند مثل آنکه در تشهد شک کند که شک بعد از سجدتین شک
سه و چهار بود یا آنکه شک سه چهار و پنج بود مثلاً بنا بر شک حالا گذارد و تلافیش را بجا آورد **مسئله** هر گاه
در رکعت چهارم شک کند که شک سابقم که دو و سه بود بعد از سجدتین بود یا پیش از سجدتین بعد از
سجدتین قرار دهد **مسئله** هر گاه شک کند بعد از نماز که شکم موجب یک رکعت نماز احتیاط بود
یا دو رکعت ایستاده احوط آنست که هر دو را بجا بیاورد و نماز را هم اعاده کند **مسئله** هر گاه بعد
از سلام شک کند که شکم چه شکی بوده دو رکعت ایستاده نماز احتیاط و دو رکعت هم نشسته و دو سجده
سهو بجا آورد و نماز را اعاده کند بنا بر احتیاط **مسئله** مقصود بشک مساوی بودن طرفین است
اگر یکطرف ظن حاصل شود حکم یقین دارد در نماز بنا بر اقوی و واجبست عمل با آن خواه متعلق بفعل باشد
یا ترک آن یا متعلق برکعت باشد یا غیر آن **مسئله** هر گاه عمل بمظنه کرد بعد از آن شک دیگر عارض شد عمل
بشک کند **مسئله** هر گاه چند شک عقب یکدیگر عارض شود شک آخر را بگیرد مثل آنکه ایستاده
شک کرد میانه سه و چهار بنا گذاشت بر چهار بعد از سجدتین باز شک میانه دو و چهار شک کرد
باید بنا را بر آخر بگذارد **مسئله** هر گاه شک کند که اینکه عارض شده است شکست یا ظن شک قرار
دهد **مسئله** در جاهائیکه تلافی دارد یعنی شک موجب بطلان نشود اول تروی کفایت میکند و در
غیر آنها تروی کند تا از صورت نماز بیرون رود بنا بر احتیاط **مسئله** سهو بر دو قسم است یا جزئی
از نماز کم میشود یا زیاد و بعد خاطرش می آید اگر رکن باشد و داخل رکنی دیگر نشده برگردد آنرا بجا بیاورد
و اگر داخل رکن شده باطل است و همچنین اگر غیر رکن باشد و محلش باقیست بجا آورد و الا نماز صحیح است
بلی سجده سهو از برای هر چه سهوا کم شده است یا زیاد بجا آرد احتیاطا مگر سجده و تشهد که قضا باید اول باید
و بعد سجده سهو باید بکند **مسئله** سجده سهو پنج موضع واجب میشود کلام بجا و سلام بجا و تشهد فراموش

شده و سجده فراموش شده و شک چهار و پنج بعد از سجدتین ه‍ - سجده سهو بعد از سلام قصد میکنی از برای هر چه بر که هست و میروی بسجده و میکوئی این را بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد سر بر میداری و آرام می نشینی و باز میروی بسجده و میکوئی همین را و سر بر میداری و آرام می نشینی و میکوئی اشهد ان لا اله الا الله بزیادتی وحده لا شریک له احتیاطا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد السلام علیکم بزیادتی و رحمة الله و برکاته احتیاطا مسئله مظنه در نماز حکم علم دارد و مظنه بعد از نماز حکم شک دارد و اما احتیاط ترک نشود م هرگاه شخص بعد از نماز سجده سهو را فراموش کرد هر وقت بخاطرش آمد بجا آورد و اگر در نماز باشد بعد از نماز بجا آورد و اگر وضو ندارد بسازد مسئله هرگاه شخص در بین نماز شک کند که نماز ظهر است یا عصر ظهر حساب کند م غیر از پنج موضع که سجده سهو واجبست دیگر هر زیادتی و کمی که سهوا در نماز اتفاق افتد سجده سهو احتیاط است حتی السلام را با گفتن بس و هم چنین زیادتی شدن اذکار مستحبی سهوا م هرگاه در حال برخواستن یا بعد از سجده دویم مثلا بخیال بعد از سجده اول گفت استغفر الله را بعد از نماز دو سجده سهو احتیاطا بجا بیاورد و هم چنین هر ذکر مستحبی از اجزاء نماز که سهوا بیجا گفته شود زاید و نقصان که سجده سهو میخواهد احتیاطا از روی سهو است نه عمدا اما تسبیح اربعه بیجا سه مرتبه هم یکمرتبه هم سجده سهو میخواهد اما سلام هر سلامی یکمرتبه و حمد بیجا یکمرتبه و سوره هم یکمرتبه و بلی است بیجا هم یکمرتبه میخواهد و همچنین است افعال نماز مسئله هرگاه شخص شکیات و سهویات و سجده سهو و ظنیات و منافیات زاید اند و هیچ یک در نمازش اتفاق نیفتد نمازش صحیح است اما تحصیل آنها بر او واجبست و اگر ترک واجب کند عمدا فاسق است م شک میانه دو و سه بعد از اکمال سجدتین بنا را بر سه گذاشت و برخواست در تسبیح بود که مظنه اش بطرف دو رفت فرو نشیند و تشهد را بخواند و برخیزد و نماز را تمام کند از برای هر یک از بحول الله و قیام و تسبیح اربع بیجا سجده سهو احتیاطا بجا آورد م شخص هرگاه در رکوع رکعت دویم نماز احتیاط یا در دو رکعت نشسته خاطرش آمد که اصل نمازش سه رکعت بوده دست از این نماز بردارد و راست شود و مشغول رکعت چهارم شود و نماز را تمام کند بعد احتیاطا نماز را اعاده کند و سجده سهو نمیخواهد مگر بجهة تشهد و سلام بیجا و اگر در قیام باشد می نشیند و رکعت اول را بجای رکعت چهارم سلام میدهد و هم چنین اگر در رکعت اول در حمد باشد بهمان حمد تنها اکتفا کند و تمام کند و احتیاطا نماز را اعاده کند

بعد از سجده‌ها سهو مسئله اگر ملتفت شد که اصل نمازش تمام بوده در بین نماز احتیاط خواهد قطع کند یا عدول به مستحبی کند بعد دو رکعت سلام دهد اگر قضا بر ذمه خود ندارد م مقدمه فعل مثل سر از سجده و برخواستن هرگاه زیاد شود سجده سهو نمیخواهد و اگر بقصد قربت بجا آورد ضرر ندارد م هرگاه شخص بعد از سلام فراموش کرد تشهد یا سجده فراموش شده را که قضا کند و منافی مبطلی سر زد از او بعد فهمید احتیاطا آنها را بجا آورد یا سجده سهو و نمازش را اعاده کند م هرگاه شخص رکعت احتیاط را فراموش کرد بیمنافی و نماز بعد را مشغول شد در بین نماز خاطرش آمد اگر محل عدول باقی است عدول میکند بنا بر احتیاط و الا آن نماز را قطع کند احتیاطا و نماز احتیاط بجا آورد و احتیاطا نمازش را هم اعاده کند م هرگاه شخص در سجده مثلا شک دو و سه کرد بی التفات سر از سجده برداشت ملتفت شد فکر کند اگر مظنه اش بطرفی رفت بهمان عمل کند و الا پیش از اکمال حساب کند م هرگاه شخص شک کند میانه سه و چهار در حال قیام و یقین کند که یک سجده در همین رکعت نکرده نمازش باطل است م هرگاه شکی کرد که باطل است نماز و در یکطرفش احتمال صحیح بودن باشد مثل شک چهار و شش تمام کردن نمیخواهد قطع کند نماز را م هرگاه در حال شک منافی نماز بجا بیاورد عمدا او نماز را اعاده کند نمازش صحیح است اما گناهکار است و اگر سهوا باشد منافی بقسمی که باطل باشد نمازش احتیاط نماز احتیاط را بجا آورد و نمازش را اعاده کند م و اگر در اجزاء نماز احتیاط خللی هم رسد مثل اصل نماز است در بطلان و موجب سجده سهو بودن مگر در شک که بنا را بر زیادتر میگذارد اگر زیادتی در نمازش نشود و الا بنا را بر کمتر میگذارد م باید نماز احتیاط را بعد از تکبیر حمد تنها آهسته بخواند قنوت و اذان و اقامه ندارد و رکوع و سجود و تشهد و سلام مثل نماز است م هرگاه بعد از شک بنا سلام داد و بعد از سلام فهمید ناتمامی نمازش را بدون منافی ناتمام را تمام کند و اگر بفهمد تمام بودن نمازش را اتلافی نمیخواهد مسئله اگر بفهمد بعد از دو رکعت نماز احتیاط که اصل نمازش سه رکعت بوده احتیاطا یکرکعت چهارم را بجا بیاورد و احتیاط نماز را اعاده کند م اگر بعد از نماز بفهمد مطابق بودن نماز احتیاط را با اصل نمازش احوط و اولی اعاده نماز است م تشهد و سجده فراموش شده مثل تشهد و سجده نماز است پس هرگاه در بین نماز تشهد جزئی از آن فراموش شود بعد ملتفت شود و اگر منافی عمدی و سهوی سر نزده بجا آورد آن جزء

وما بعدش را واگر منافی سر زده احتیاط تشهد را بخواند نمازش را هم اعاده کند م اگر نماز
احتیاط و تشهد و سجده سهو هر سه را باید بجا بیاوری سجده سهو را مؤخر دارد و اظهار احوط تقدیم
رکعت احتیاط است بر اینها م اگر تشهد و سجده بر ذمه باشد هر یك که مقدم بوده مقدم دارد بنا
بر احتیاط شدید و اگر ندانی تقدیم و تاخیر هر یك را احوط اینست که تقدیم داری هر یك را با تاخیر دیگری
یعنی تکرار کنی و نماز را اعاده کنی م اگر همچون دانستی که تشهد مقدم بوده ابتدا آن کردی و
بعد معلوم شد خلاف بوده احوط آنستکه اعاده کنی بقسمیکه ترتیب حاصل شود و نماز را اعاده
کنی م اگر موجب سجده سهو متعدد باشد باید سجده را متعدد بجا آورد و ترتیب در سجده سهو
واجب نیست بقسمیکه موجب آن سر زده و تعیین هم واجب نیست که تعیین کنی قصد را برای شك
چهار و پنج یا سلام بیجا مثلا ولی اگر تعیین کند برای سلام و بعد معلوم شود از برای کلام مثلا بر ذمه
او بوده اعاده کردن آن خالی از قوه نیست و جایز نیست بعد از سلام یا بعد از اجزاء منسیه عمدا
تاخیر سجده سهو و واجبست که بدون فاصله بعمل بیاورد و ساقط نمیشود وجوب سجده سهو اگر
اینها را هم بجا بیاورد یعنی رکعت احتیاط و اجزاء منسیه را مسئله و اگر فراموش کرد سجده سهو را
هر وقت که خاطرش می آید باید بجا بیاورد و اگر تاخیر انداخت گناه کار است لکن نماز او صحیح است م
و اگر اجزاء منسیه را تاخیر بیندازد و بدون فاصله بجا بیاورد بر طرف نمیشود وجوب فوریت اینها بلکه
هر وقت بخاطرش آید بعمل آورد و اگر منافی بعمل آورده باشد مسئله در سجده سهو بعد از نیت
تکبیر گفتن واجب نیست اگرچه احوط مراعات کردن جمیع اینچیزهاییکه واجبست در سجده نماز مگر
طهارت از حدث که شرطست قطعا و وجوب ذکر مأثور خالی از قوه نیست و ذکر بسم الله و بالله و صلی
الله علی محمد و آل محمد در سجده و بعد از دو سجده گفتن در تشهد تمام و صلوات والسلام علیکم و
رحمة الله و برکاته کفایت میکند **فصل** در روزه است تکرار مفطر حرام غیر جنس در یکروز یعنی
اگر در یکروز افطار کند بچند مفطر حرام مثل آنکه نعوذ بالله اول شراب خورد و بعد از آن زنا
کرد و بعد از آن مثلا لواطه کرد موجب تکرار کفاره جمع نمیشود بلکه یک کفاره جمع کفایت می
کند از برای اول و جمع از برای ثانی و ثالث لازم نیست بلکه از برای هر یك از این دو یك کفاره
افراد کفایت میکند لکن احوط جمع است م قضاء روزه که مضیق باشد وقت آن هرگاه بجنابت

غیر عمدی

غیر عمدی صحیح کند روزه بگیرد آن روز را و احتیاطا عوض را هم بگیرد مسئله در قضا مضیق نیست
از ظهر افطار میتوان کرد م کسانیکه معذورند از روزه گرفتن مثل مریض و مرضعه اگر روزه
بگیرند تشریع و حرام است م شخص صاع را نمیداند چه قدر است بجهة فطره بقصد آنکه
صاع در او هست بدهد ضرر ندارد مسئله فطره رمضان هرگاه نداد شخص بعد از وقت بقصد
مطلق تصدق بدهد قربة الی الله م روزه استیجار ترتیب لازم ندارد اما اجیر بجهة روزه یا نماز
باید عادل باشد م هرگاه شخص در اول تکلیفش مثلا روزه را خورد از راه تقصیر قضا و کفاره
بر او واجبست م هرگاه زنی هشت روز مثلا خون دید بعد دید روز اول خورد روزه را و روز
دویم و سیم پاك بود و خورد بخیال آنکه حیض است اگر جاهل قاصر بوده همین قضا روزه را بگیرد
و اگر مقصر بوده کفاره دو روزه را بدهد احتیاطا م هرگاه شخص نداند چند روز روزه قضا
بر ذمه اش هست آنقدر که مظنه دارد بگیرد و کفاره آنقدر که علم دارد بدهد مسئله هرگاه
شخص یکهفته بی تقلید مثلا روزه گرفت و تقلید را میداند است اگر روزه اش مطابق افتاده
صحیح است م هرگاه شخص در روزه واجب معین اراده سفر داشته باشد در شب یا اگر در
روز تا از حد ترخص بیرون نرفته افطار کند کفاره بر او واجب میشود و در روزه واجب غیر معین
هرگاه پیش از ظهر قصد افطار کند تا افطار نکرده میتواند باز قصد روزه کند خلاف روزه معین
م اگر روزه قضا دارد بلکه هر روزه واجبی حتی استیجار روزه مستحبی نگیرد اگرچه در زمانی
باشد که روزه واجب نتواند بگیرد مثل سفر م هرگاه نماز خفتن را فراموش کرد یا خواب رفت
تا نصف شب روزه آن روز بر او واجبست اگر بجهة عذری یا فراموشی نگرفت احتیاطا قضا اش را
بگیرد م کفاره شصت مد هر مد برای یك فقیر باید داد اما در کفاره قضاء رمضان اگر با قدرت
نگرفت تا رمضان دیگر چند مد را بیک فقیر میتوان داد مسئله حایض در حالتیکه باید احتیاطا
کند بعمل مستحاضه و بعد از آن حایض اگر روزه اش را خورد کفاره ندارد م شخصی در شب جواهری
مثلا فرو برد که واجب باشد اخراج آن باید در روز روزه قی کند اگر بیرون نیاورد که ضرری
نکند ضرر ندارد و الا قضا روزه را بگیرد م هرگاه زنی جاهل بود که جماع غیر انزال مفطر است
و دیگران گفتند که مفطر نیست قضا واجبست احوط نیز کفاره است و اگر بجبر شوهر تن بجماع

ن ددادن کفاره او بر شوهر است مر صنف مثلاً نذر کرده که فلان روز معین روزه بکیرد یا
نماز معتبی بکند عذری بهم رساند که نتوانست بجا آورد باید احتیاطاً قضا کند مر صوم
بر چهار قسم است واجب و مستحب و حرام و مکروه اما واجب بر دو قسم است اصلی و عارضی اما
اصلی مثل ماه مبارکست و عارضی مثل نذر و شبه آن مر روزه ماه مبارک رمضان و عارضی
معین دو وقت نیت دارند اختیاری و اضطراری اختیاریش از اول شب تا آخر شب و داعی کفایت می
کند و اخطار لازم نیست اما وقت اضطراری تا زوال است در صورتیکه فراموش کرد روزه آن روز را
تا پیش از ظهر هر گاه بخاطرش آمد و مفطری بعمل نیاورده باشد میتواند قصد روزه کند مر هر گاه
در شب اول ماه مبارک یا در بین ماه قصد روزه تمام ماه را بکند کفایت میکند و احوط در هر شب
تازه تجدید نیت است مر و هر گاه شب آخر شعبان مشتبه باشد با اول رمضان نیت آخر شعبان یا واجب
دیکر کند اگر بعد معلوم شد که رمضان بوده از رمضان حساب میشود مر هر گاه در رمضان نیت
روزه غیر رمضان کند عمداً از هیچیک حساب نمیشود اگرچه مسافر هم باشد و جاهل بحکم هم باشد
و عالم شود قبل از زوال در هر صورت تجدید نیت رمضان نمیشود و صحیح نخواهد بود و همچنین است
نذر معین و شبه آن مر اما غیر رمضان از روزهای دیکر هر یک که باشد باید تعیین کنند بلکه
قضا رمضان از مستحبی را هم مثل ایام البیض مثلاً باید تعیین کند احتیاطاً مر اگر صوم غیر معین
مثلاً بر یا با غیره فاسد کند و قبل از زوال بخواهد تجدید نیت کند صحیح نیست مر محل نیت روزه مندوب
تا قبل از غروبست مر و اگر صبح کند یوم الشک را به نیت افطار تا قبل از زوال اگر مفطری بجا
نیاورده نیت روزه کند بعد از زوال اگر عالم شود امساک کند وجوباً و بعد قضا بکیرد مر اگر روزی
از رمضان را عصیاناً قصد افطار داشته باشد و مفطری بعمل نیاورده قبل از زوال اگرچه توبه
کند فاسد است صومش علی الاحوط و اگر در بین روز قصد کند که روزه نمیباشم باطل میشود صوم
اگرچه کمان کرده باشد فساد صوم خود را در زمان بعد باطل بودنش خالی از قوه نیست و احتیاط آنست
که روزه را بسر رساند و قضایش را بکیرد مر اگر قصد کند که امساک میکنم از جمیع مفطرات و تمام
مفطرات را نشناسد ضرر ندارد مکر آنکه قصد کند که امساک میکنم از جمیع مکر از جنابت یا ارتماس
مثلاً صحیح نیست روزه اش و کسیکه روزه واجبی بر ذمه دارد جایز نیست روزه مستحبی بکیرد

مر

مسئله و هر گاه فراموش کرد قضا را مثلاً و مستحبی را گرفت ضرر ندارد و اگر بعد از ظهر بخاطر
بیاید قطع کند و اگر پیش از ظهر باشد عدول کند بقضا جایز است مر و باید دانست که در صوم
دیکر عدول نیست نه واجب بواجب نه مستحب بمستحب نه هر یک بدیکری مر چیزهائیکه صوم را
باطل میکند نه چیز است اول و دویم اکل و شرب است مطلقاً خواه عادة باشد یا غیر عادت هرچند
از راه دماغ وارد جوف شود یا راه سوراخی دیکر در بدن که دفع جوع و عطش کند مر آب در
دهان یا دماغ کردن یا طعامی چشیدن یا چیزی در دماغ کردن که بحلق نرسد ضرر ندارد
و احوط قضاء روزه است اکر بی اختیار آب از حلق فرو رود مکر مضمضه بجهة وضو نماز واجب
باشد مسئله احتیاط اینست که آب دماغ را نکشانند بحلق که فرو برند و اگر بخودی خود
فرو رود ضرر ندارد مر آب دهان تا از دهان بیرون نیامده فرو برند ضرر ندارد مر خلط
سینه و آب دماغ که بفضای دهن آمد احتیاطاً فرو نبرند مر خون دهان اگر با آب دهان
مستهلک شود فرو برند ضرر ندارد و احوط فرو نبردنست مسئله اما کردی در دماغ یا چیزی
در چشم یا کوش کردن ضرر ندارد سیم جنابتست اگرچه بغیبوبت حشفه باشد چه فاعل چه مفعول
ولو بحیوانات مکر بخنثی که آن تفصیلی دارد چهارم نسبت دروغ دادن از روی عمد و علم بخدا و
پیغمبران علیهم السلام و ائمه هدی علیهم السلام و اوصیاء پیغمبران هم بلکه حضرت فاطمه علیها صلوات
الله الملک المنان بنابر احتیاط اگرچه بکتابت یا کنایه یا اشاره باشد اگرچه بعد بر کردد و توبه کند
و اما اگر از روی تقیه باشد ضرر ندارد پنجم فرو بردن تمام سر است در آب اگرچه آب مضاف هم باشد
و منفذ سر هم کرفته باشد و بدن بیرون از آب باشد اما ریختن آب بر سر و در آب رفتن و لباس تر
پوشیدن ضرر ندارد بلی زن در آب ننشیند و لباس تر پوشیدن کراهت دارد ششم رسانیدن
غبار بحلق از روی عمد و اختیار چه از حلال و چه از حرام حتی دود تنباکو و غیره و در غلیظ بلا
اشکال و در رقیقش بنابر احتیاط و اگر در خلط سینه غبار غلیظ بیرون آید فرو نبرد ضرر ندارد
بشرطیکه فرو بردنش بقسم فساد روزه نشده باشد هفتم بقصد خروج منی نظر کردن یا بوسه و لمس
کردن یا فنی دیکر که منی از او خارج شود فعلش حرام و باعث قضا و کفاره است و اگر با حلیله خود
باشد و قصد و عادت خروج ندارد اتفاقاً منی از او خارج شود همین قضاء روزه را بکیرد و اگر

بدو

بدون انهامنی از او خارج شود مثل انکه محتلم شده چیزی بر او نیست هشتم اماله کردنست اگرچه
بجهة فرض یا ضرورت باشد بلی شیاف ضرر ندارد و احوط ترکست نهم قی کردنست که عمداً قصد
قی کند از روی عمد اما بی اختیار ضرر ندارد و اگر چیزی از حلق بیرون آورد که قصد قی نکند ضرر
ندارد دهم باقی ماندن بر جنابت است تا صبح صادق عمداً روزه منعقد نمیشود مطلقا چنانچه منعقد
نمیشود روزهٔ قضا شهر رمضان با بقاء بر جنابت تا صبح بغیر عمد ایضا و در روزهٔ واجب معین بقا
بر جنابت تا صبح بغیر عمد ضرر ندارد و اما واجب غیر معین و مستحبی در انعقادش در اینحال اعنی
بقاء بر جنابت تا صبح بغیر عمد محل نظر و تامل است مـ روزهٔ متتابع کفاره مثلاً بجنابت غیر
عمدی یا حیض و نفاس یا عذر شرعی دیگر هم نمیخورد مـ هرگاه شخص فراموش کند غسل جنابت
یا حیض یا نفاس را و چند روز روزه بگیرد و خاطرش اید صحیح نیست مثل نمازش که قضا دارد روزه
را هم قضا کند و اگر روزهٔ معین یا رمضان بوده قضایش بگیرد و کفاره ندارد مـ هرگاه میدانست
که وقت بقدر غسل یا تیمم نمانده و خود را جنب کرد هم چنان است که عمداً با جنابت صبح کرده مـ
هرگاه وقت بقدر تیمم مانده باشد که خود را جنب کرد معصیت کرده و تیمم کند و روزه بگیرد و احوط
انستکه قضایش را هم بگیرد مـ هرگاه در بین روز محتلم شود ضرر ندارد بروزه اش و واجب
نیست مبادرت بغسل اگرچه احوط است اما حایض و نفسا هرگاه پیش از صبح پاک شوند حکم جنب
دارند در وجوب غسل و فساد روزه بدون غسل مـ هرگاه محتلم شده در شب بیدار شد و
باز خوابید بقصد بیدار شدن و غسل کردن بیدار نشد تا صبح صوم او فاسد است و قضا از او
بگیرد و احوط انستکه کفاره هم بدهد که این خواب دویم است بنا بر احتیاط خلاف جنابت در
بیداری که این خواب خواب اولست و همچنین اگر از این خواب بیدار شد و باز خوابید و بیدار نشد
تا صبح قضا و کفاره بر او واجبست که خواب سیم است بنا بر احتیاط مـ هرگاه شخص تکلیفش
تیمم باشد بدل از غسل و پیش از صبح تیمم نکند عمداً مثل کسی است که عمداً
ترک غسل کرده باشد مـ واجبستکه شخص که تیمم بدل از غسل کرد بیدار بماند تا صبح و اگر نشکند
تیمم را باز تیمم کند پیش از صبح مـ اگر شخص صبح که بیدار شد عالم باشد که پیش از صبح محتلم
شده اگر روزه واجب غیر معین یا مستحبی است که نگیرد و الا باکی نیست بگیرد مـ هرگاه جنب

باحایض

یا حایض یا غیره ممکن نشود از برای ایشان اسباب غسل و تیمم تکلیفش ساقط است از ایشان و روزه
ایشان صحیح است در روزهٔ معین مـ در اول شب تا آخر شب هر وقت غسل کند بجهة روزه بقصد
قربت کفایت میکند و ضعیفه مستحاضه غسل شب گذشته و صبح اینده اش پیش از صبح کند بنا بر
احتیاط و غسلهای روز را بجهة نمازش اگر ترک کند روزه اش باطل است بلی انچه ذکر شد که روزه
را باطل میکند در وقتی است که از روی عمد و اختیار باشد اگرچه روزهٔ مستحبی هم باشد مـ
و هرگاه چیزی جبراً در حلق شخص بریزند روزه اش باطل نیست اما اگر اکراهاً خود بخورد واجبست
بر او قضاء مسئله روزهائیکه قضا و کفاره واجب میشود بسبب جا آوردن مفطرات مذکوره
عمداً غیر از نذر روزهٔ ماه مبارکست و قضای ان بعد از زوال و روزهٔ نذر معین و شبه ان و روزهٔ اعتکاف
هرگاه واجب باشد اعتکاف و غیر از این چهار قسم افطارش جایز است و حرام نیست خواه قبل از
زوال باشد یا بعد از زوال مـ کفارهٔ روزهٔ ماه مبارک و نذر معین بنده ازاد کردنست یا شصت
روز روزه که سی و یک روزش پی در پی باشد یا شصت فقیر یا مسکین را طعام دادن و هرگاه شصت
مد گندم که هر مدی صد و پنجاه مثقال و چهار ثمن نیم صیرفی است بشصت فقیر یا مسکین بدهند
کفایت میکند اما مخیرند در اختیار کردن هر یک و احوط مراعات کردن ترتیب مذکور است با قدرت
مـ هرگاه شصت مسکین یا فقیر را طعام بدهند اگرچه در غیر یکمجلس و یکروز هم باشد کفایت
میکند مـ هرگاه بمال غصب یا بحرامی مثل زنا و غیره افطار کنند در روزهٔ معین کفاره جمع خالی
از قوة نیست و هرگاه در یکروز چند مفطری پی در پی بعمل آورد مثل اکل و شرب و جماع و استمناء و کذب
مثلاً تکرار کفاره خالی از قوة نیست مـ هرگاه مسافر پیش از رسیدن بحد ترخص افطار کند کفاره
بر او واجب است اگرچه عذری رود هد که باید افطار کند یا از حد ترخص خارج شود مـ هرگاه
شخص بداند که رمضان است و افطار کند و حلال بداند مرتد است و اگر حلال نداند حاکم شرع
باید بیست و پنج تازیانه بر او بزند و دفعه دویم همچنین و دفعه سیم باید او را کشت بنا بر قول قوی و
احوط قتل اوست در مرتبه چهارم مـ هرگاه مردی با کراه جماع کند با زن خود در روز رمضان
و هر دو روزه باشند مرد دو کفاره باید بدهد و پنجاه تازیانه بخورد اگر زن راضی باشد هر دو کفاره
خود و بیست و پنج تازیانه خود را متحمل شوند و اگر در بین جماع ضعیفه راضی شود احوط انستکه سه کفاره

بدهند

بدهند و کفاره مرد و یک کفاره زن م هرگاه شخص قدرت هیچیک از کفارات ندارد هجده
روز متوالی روزه بگیرد و اگر بر این هم قدرت ندارد مدهای طعام بدهد بفقراء بقدر طاقت علی الاحوط
و هرگاه جمع کند هر دو را نهایت احتیاط است و هرگاه هیچ قدرت ندارد استغفار کند بدل کفاره اگر چه
یک مرتبه باشد اما احوط آنست که بعد اگر قدرت بهم رساند کفاره بدهد م و هرگاه شخص با قدرت
ملاحظه صبح نکرد یا بخبر غیر بصبح نبودن اکتفا نکرد یا ملاحظه صبح کرد بشک یا بظن افتاد و مفطر
بعمل آورد و بعد معلوم شد که صبح بوده قضا روزه بر او واجب است نه کفاره م هرگاه شب ماه رمضان
مثلا خبر دادند شخص را که صبح است و او علم حاصل نکرد یا گمان شوخی و سخریه کرد و مفطر بعمل آورد
بعد معلوم شد که صبح بوده قضا بر او واجب است و اگر معلوم نشود که صبح بوده روزه صحیح است مطلقا
هر روزه که باشد و اگر خبر دهنده عدلین بودند کفاره هم واجب است اما عدل واحد احتیاطا کفاره آن
اما غیر رمضان باطل است مگر صوم مضیق و معین با ملاحظه وقت و احوط تمام کردن روزه و قضا
آنست م و هرگاه خبر دهند شخص را بدخول مغرب و افطار کند و بعد خلافش ظاهر شود واجب است
بر او قضا و اگر خود قدرت ملاحظه کردن داشت و نکرد کفاره هم واجب است بنا بر اقوی مگر آنکه خبر دهنده
عدل یا عدلین باشند هرچند جاهل باشد بآنکه تقلید غیر نمیتوان کرد در دخول وقت و خروج آن و
ظاهرا فرقی نیست میان رمضان و غیر آن مثل نذر معین م اما بوسیدن و لمس زنها که شهوت محرکت
آید که عادت انزال نداشته باشد و سرمه در چشم کشیدن و امثال آن اگر چه طعم آن بحلق برسد
و گرفتن خون که باعث ضعف شود بشرط آنکه نداند که باعث بیهوشی میشود همه اینها مکروه است
م داخل حمام شدن که خوف ضعفی داشته باشد و ریختن چیزی در دماغ که بحلق نرسد و بوئیدن
ریاحین خصوص نرگس مکروه است برای روزه دار و اما بوئیدن گلها و استعمال بوی خوش و گلاب
ضرر ندارد بلکه مستحب است م اما شرط صحت روزه بلوغ است و عقل و اثنا عشری بودن و
خالی بودن از حیض و نفاس و مسافر نبودن مگر بعضی روزها که مستثنی است در سفر مثل روزه
نذر کند که در سفر و حضر بگیرد و دیگر خالی بودن از مرض م اگر مرض عارض شود و مظنه ضرر
بهم رساند افطار کند و اگر خوف ضرر باشد احتیاطا روزه بگیرد و قضایش هم بگیرد و اگر خوف ضرر
نباشد افطار نکند م مرد پیر و زن پیر و ذو العطاش که نمی توانند آب از خود باز گیرند اگر روزه

برایشان شاق باشد افطار کنند و از برای هر روزی یک مد طعام کفاره بفقیر دهند و بعد با
قدرت قضایش را بگیرند و همچنین زن حامله نزدیک بوضعش و زن شیرده که بترسند بر ضرر
طفل بشرط آنکه دیگری مرتکب شیر دادن طفل نشود افطار کنند و از برای هر روزی یک مد طعام کفاره
بدهند از مال خود م هرگاه طفل پیش از صبح بالغ شود و کافر مسلم شود قصد روزه کنند و عذرهای
دیگر هرگاه تا پیش از ظهر برطرف شود و مفطری بجا نیاورده باشند قصد روزه کنند غیر از حایض و
نفساء الا که مفطری بجا آورده باشند قضایش بگیرند م هرگاه مریض روزه رمضان را خورد
و مرضش متصل ماند تا رمضان دیگر از برای هر روزی یک مد طعام کفاره بدهد و قضا ساقط است و احوط
قضا گرفتن است اما عذرهای دیگر مثل سفر چنین نیست قضا بگیرد و اولی کفاره دادن است م اگر در
بین مرض بمیرد قضا بر او نیست بلی قضائیکه پدر و مادر قدرت بر گرفتنش داشتند و پسر بزرگ
ایشان عالم باشد واجب است بگیرد مثل نمازشان و هرگاه وصیت کنند با تبرع غیری بجا آورد
از او ساقط میشود م هرگاه قضای رمضان بر ذمه شخص باشد و غیری مجانا بیاورد از او ساقط میشود
م هرگاه قضای رمضان بر ذمه شخص باشد با قدرت بر گرفتن و قصد گرفتن نداشته باشد تا رمضان
دیگر عاصی و گناهکار است و واجب است از برای هر روزه یک مد طعام بفقیر بدهد و بعد قضایش را
هم بگیرد و هرگاه چند سال چنین بگذرد همان کفاره سال اول کفایت میکند م صومهای واجب صوم
رمضان است و صوم قضای آن و صوم میت و اعتکاف و کفاره و سه روز بدل هدی در حج تمتع و همچنین روزه
بدل بدنه و نذر و عهد و یمین م صوم حرام صوم عید رمضان و عید قربان و یازدهم و دوازدهم
و سیزدهم ماه ذی الحجه از برای کسیکه در منی باشد و صوم وصال که دو روز مثلا متصل بگیرد و صوم
صمت که قصد کند که هیچ تکلم نکند در بین روز م صوم مکروه صوم مستحبی ولد بی اذن پدر
و مهمان بی اذن مهماندار بلکه میزبان بی اذن مهمان و نهم ذی الحجه که مشتبه باشد بعید یا ضعف غالب
باشد که از دعا باز ماند و کسیکه روزه مستحبی گرفته باشد و او را اطعام کنند بطعامی و نخورد
و زن که بی اذن شوهر روزه مستحبی بگیرد اگر حرام نباشد و غیر از اینها سایر روزها مستحب است
م علامت دخول ماه رمضان یا غیره دیدن هلال است و شهادت عدلین بر رؤیت است و شیاع
است و تواتر که باعث حصول علم شود بلکه هر قسم که علم حاصل شود و دیگر حکم حاکم است بثبوت

مالرا نزد او هرگاه معلوم نشود خطا او و اما غیر از امور مذکوره را اعتباری نیست **فصل در زکوة**
فطره است مسئله واجبست فطره بر کسیکه بالغ و عاقل و باهوش و آزاد و غنی باشد از خودش و هر که
عیال نفقه خوار او باشد پیش از غروب شب عید یا مهمان شود کسی او را یا طفلی متولد شود یا عبدی مالک
شود یا اعذار مذکوره اگر باشد برطرف شود پیش از غروب اگرچه لحظهٔ باشد خلاصه مطلب اینستکه
در وقت مغرب امور مذکوره موجود باشد یا برطرف شده باشد معتبر است نه بعد از مغرب و قدر آن
یک صاع است که ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفیست که نیم من بوزن شاه جدید
الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع آنست مسئله هر یک از عیال شخص که خرج ایشان با غیر یا با
خود او باشد از وقت غروب فطره‌شان با غیر یا با خودشان هست و همچنین است اگر بعد از غروب
مهمان یا عیال شخص شوند بلکه هرگاه جبراً مهمان شوند اگرچه قبل از غروب باشد فطره‌شان با خودشان
هست مسئله کافر هرگاه پیش از غروب عید مسلم شود واجبست که فطرهٔ خود و عیالش خود را بدهد
اگرچه در حال کفرش هم واجب بود بر او ولکن صحیح نبوده از او مسئله اجناس زکوة اختیار کردن گندم
و جو و مویز و خرما اولیست بلکه هر یک انفع باشد برای فقیر سنتست و قیمتش هم کفایت میکند
خصوص اگر انفع باشد بحال فقیر که آن از جنس است بلی طلا و پول سیاه قیمت جنس دادن هم خوبست
و اولی نقره یا طلا است مسئله اعتبار قیمت در وقت بیرون کردنست بقیمت بازار و معتبر بلد دادن
زکوة است نه وطن خود و عیال هر جا که خواهند باشند و فرقی ندارد و اولی دادن باقارب و خویشان
خود است و بعد بهمسایگان و بعد باهل علم و فضل مسئله و باید هاشمی نباشد گیرندهٔ مگر آنکه دهنده
هاشمی باشد و واجب النفقه نباشد گیرندهٔ آن و باهل بلد دادن تاکید دارد مسئله و بیکنفر فقیر
یکسر کمتر نمیتوان داد مگر آنکه فقرا بسیار باشند که کفایت ایشان نکند و بیکنفر میتوان داد آنقدر که
غنی شود و عدالت شرط نیست اگرچه احوط است و بطفل مؤمنین هم میتوان داد بقسمیکه صرف خود ایشان
شود اگرچه لباس ایشان شود مسئله فطره را نزد فقیه جامع الشرایط که امین باشد بردن اولی است
مسئله بغروب آفتاب روز آخر رمضان واجب میشود بر شخص و اولی جدا کردن آنست در شب عید و افضل
پس انداختن است تا پیش از نماز عید مسئله و اگر پس انداخت فطره را تا بعد از نماز عید باید بقصد
قربت آن را بدهد نه ادا و نه قضا بنا بر احتیاط که اگر نه ادا و نه قضا باشد تصدق حساب شود مسئله واجب

جدا کردن

جدا کردن زکوة پیش از نماز عید و رسانیدن آن باهلش مگر آنکه عذری باشد یا فقیر حاضر نباشد
که در اینصورت تاخیر ضرر ندارد **فصل در زکوة مال است** مسئله زکوة در نه چیز واجبست طلا و نقره
مسکوک بسکهٔ معامله و گاو و گوسفند و شتر که در تمام سال چرا کنند باشند در علف صحرا و عوامل کار
کن و بارکش نباشند و گندم و جو و مویز و خرما که پیش از صدق اسم مالک باشند و حد نصاب هم باشند
که صد و چهل و چهار من خرده کم است بسنگ شاه شانزده عباسی پیش از خروج مؤنه آنها بنا بر احتیاط
اما نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفیست نصاب دویم سه مثقال اما نصاب اول نقره صد و پنج مثقال
صیرفی است و نصاب دویم بیست و یک مثقال صیرفی است مسئله نصاب گوسفند پنج است اول چهل است و
یک گوسفند باید بدهد دویم صد و بیست و یکست دو گوسفند باید بدهد سیم دویست و یکست
و سه گوسفند بدهد چهارم سیصد و یکست و در آن چهار گوسفند بدهد و در ما بین چیزی ندارد
مسئله اما طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر در اینها سال معتبر است تا عین هم باقی باشد هر سال باید
بدهند زکوة اینها را مگر آنکه از نصاب اول کم شود و آنچه مبدل هم اگر نر باشد سه ساله باشد و اگر ماده
باشد یکساله باشد احتیاطاً مسئله و مستحقین زکوة هفت صنف‌اند اول فقرا و مساکین دویم کسانی
که تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط آن سیم کفار یکه بالیف قلوب
ایشان شده باشد از برای جهاد اما در زمان غیبت خلافست چهارم آزاد کردن بنده که در تحت
شدة باشد نزد آقایش بلکه مطلقا با شرایط پنجم اداء دین کسیکه عاجز باشد از اداء آن با شرایط ششم
مطلق خیرات مثل مسجد و مدرسه و غیر اینها هفتم کسانیکه مانده اند در راه بی چیز اگرچه در ولایت
و بلد خود چیز دار باشند با شرایط مسئله قدر یقینی زکوة نقره و طلا که باید اخراج کرد چهل و یک میشود
مسئله جو و گندم و مویز و خرما اگر آب جاری یا آب باران خورده باشند زکوة آن ده یکست و اگر آب چاه
و مثل آن خورده بیست و یکست و اگر بتبعیض خورده باشند بالنسبه باید داد اما نصاب شتر دوازده است
پنج نصاب اولش هر یک پنج شتر است و هر یک پنج یک گوسفند باید داد تا بیست و پنج شتر نصاب ششم
یکست که بیست و شش شتر باشد زکوتش یک شتر که داخل در سال دو شده باشد هفتم سی و شش است
زکوتش یک شتر است که داخل در سال سه شده باشد نصاب هشتم چهل و شش است زکوتش یک شتر یکه
داخل در سال چهار شده باشد نصاب نهم شصت و یکست زکوتش شتر یکه داخل در سال پنج شد

باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زکوتش دو شتر بکه داخل در سال سیم شده باشد نصاب
یازدهم نود و یکست زکوتش دو شتر بکه داخل در سال چهارم شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و
یک شتر است زکوتش هر پنجاه شتر یک شتر بکه داخل در سال چهارم شده باشد یا هر چهل شتر یک شتر بدهد
که داخل در سال سیم شده باشد و در ما بین چیزی بر ان نیست و این شترها که میدهند باید همه ماده
باشند م نصاب گاو دو نصابست اول سی گاو و دوم چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو یکساله
بدهد چه نر باشد و چه ماده و در چهل گاو یک گاو ماده بدهد که داخل در سال سیم شده باشد
فصل در خمس است بدانکه ایچه خمس بر ان تعلق میگیرد و واجبست هفت چیز است اول مال کفار
حربی که مسلمین بدست اورده دوم معادنست سیم گنج در زمین است چهارم چیزهائیکه از دریا بیرون
اورند یا عنبر که از روی دریا میگیرند پنجم ارباح مکاسبست ششم زمین است که کافر ذمی از مسلمانی
بخرد هفتم مال حلالی است که مخلوط بمال الحرام شده باشد م خمس عبارتست از پنج یک مال
که باید داد نصف ان بمجتهد جامع الشرایط یا وکیل و باید برسد یا باذن او باید داد و نصف دیگر انرا
بفقراء و ایتام و ابن السبیل سادات که از طرف پدر یا پدر و مادر سید باشند نه طرف مادری تنها
م اگر سید غنی باشد خمس باو بدهی کفایت نمیکند م شخص خمس مال مخلوط بحرام را سهوا
بفقراء غیر سید داد احوط بلکه اقوی اعاده انست بسید و اگر زیادتر از خمس حرام در مال خود بداند
زیادتر را تصدق بفقراء بدهد م هرگاه خانه و ما یحتاجش را شخص بفروشد اگر چه از ارباح
مکاسبش هم خریده باشد که در راه خیر صرف کند یا خانه دیگر بخرد یا ملکی بخرد یا سرمایه خود قرار
دهد و یا خود را برنجانکی قرار دهد وجهش خمس ندارد م اما سید نمیتواند مبلغ کلی خمس بخرد
مصالحه کند مگر انکه قبض و مصالحه کند بشرط انکه قبض و مصالحه اش بقسم صحیح واقع شود و هم
چنین است رد مظالم م اما مجهول المالک و لقطه که مایوس از مالکش شده با اذن مجتهد
بفقراء میتوان داد مثل رد مظالم اما احتیاطا با اذن مجتهد باشد جمیعا م مال مصالحه شده
که بطریق اکتساب نباشد یا هبه شده باشد و لو معوض خمس ندارد م مال خمس داده شده
مخلوط شود با ارباح مکاسب همان قدر را از مالش جدا میکند و باقی خمسش را میدهد م هرگاه
خمس مال را بر ذمه گیرد و تصرف در مال کند مرخص نیست مگر باذن مجتهد م عین خمس داده را

هرکاه

هرگاه صرف مؤنه خود کرد بعد عوضش را در همان سال پیدا کرد احتیاطا خمسش را بدهد م مسئله
دادن خمس بفقراء سادات و ایتام و ابن سبیلشان لزوم ندارد بلکه تمام را بهر یک میتوان داد م
قرض سابق را از ربح امسال میتوان داد پیش از اخراج خمس م هرگاه شخص سهم امام را
از خمس بی اذن مجتهد بسادات داد دوباره بدهد بمجتهد یا باذن مجتهد علی الاحوط الاشهر م
هرگاه شخص پیش از تعلق گرفتن خمس بمال چیزی بسادات فقیر بدهد بعنوان قرض و وکیل شود که
هر وقت خمس بر او تعلق میگیرد از جانب ایشان بردارد ضرر ندارد بشرط انکه بر استحقاق باقی
باشند م شخص درختی نشاند برای تجارت یا امر معاشش هر ساله نمو کرد بعد از وضع مؤنه
خمس انرا بدهد م هرگاه شخص خمس بر ذمه اش بود نداد فقیر شد کم کم بدستش که می اید با اولاد
خود که سید و فقیر باشند بدهد ضرر ندارد و احتیاطا باذن مجتهد باشد م هرگاه شخص بعد
از سالش از ارباح مکاسبش بجهة خانه یا فرش یا ظرف و ما یحتاج دیگرش ذخیره کرده خمسش
را بدهد بنابر احتیاط م هرگاه طلبی دارد که بعد از سال وصول میشود هر وقت که وصول
میشود خمسش را بدهد م خمس سهم امام بمجتهد غیر اعلم که جامع الشرایط باشد میتوان داد
م هرگاه از شخصی طلب دارند و فقیر شد جایز است که رد مظالم حسابش کنند احوط اینستکه
ان وجه را بجهة رد مظالم باو بدهند و او رد کند انرا باداء قرضش و لو بتکرار و هم چنین است
خمس با سادات و عدالت شرط نیست بکسیکه رد مظالم یا خمس باو میدهی م شخص وصیت کرد
که بعد از اداء دینم هر چه از مالم ماند خمسش را بدهید اعتبار بان مالیستکه خمس بر ان تعلق میگیرد
نه غیر ان م هرگاه شخص در بین سالش وجهی پیدا کرد و میداند تا سر سال بعد از مؤنه سالش
زیاد می اید مخیر است که خمسش را بدهد یا صبر کند تا سال شود م هرگاه شخص در بین سال از
ارباح مکاسبش اسراف خرج کند باید خمسش را بدهد و اگر بخود تنگ بگیرد احوط اینستکه خمس انرا
هم بدهد م سید هرگاه فقیر باشد و سهم نبض خود کند بقسمیکه ضرر باو نشود و اظهار فقر
خود نکند جایز است م هرگاه مثلا پنج روز مانده بسال شخص ربح مکاسبش را ببخشد بقصد
ندادن خمس خوب نیست و از گردنش ساقط نمیشود خمس ان مگر انکه صرف مؤنه خود کند **خاتمه**
در اداب و سنن است اما اداب تخلی سنتست که در وقت داخل شدن پای چپ را پیش گذارند و

از بیرون امدن پای راست و بعد از بیرون امدن بسم الله گفتن و سر پوشیدن و استبراء و دعاها خواندن که
استنجا م مکروه است تخلی کردن در جاهائی که اب بر داشتن و تحت درخت افتادن میوه ها و قافله
انداز و رود خانه ها و رو بافتاب و ماه و رو بباد بول کردن و در زمین صلب و در سوراخ حیوانات
و در اب چه ایستاده و چه جاری و خوردن و اشامیدن و طول دادن و مسواک کردن در حال
تخلی و استنجا بدست راست و بدست چپ هم اگر در ان انگشتر منقوش باسماء محترمه و غیره باشد و
سخن گفتن مگر بذکر خدا و بلند کردن مرد بول خود را یعنی رو ببالا بول کردن و از بلندی مثل بام بول
کردن و تخلی کردن بر قبر یا میان قبور م در وضو مستحبست وضو بجهة نماز و طواف و اعمال
حج مگر طواف واجب و طلب حاجت و حمل مصحف و برای خواب و نماز میت و زیارت قبور مومنین و خواندن
قران و خوابیدن جنب و خوردن و اشامیدن او و غسل دادن جنب میت را و بجهة جماع کردن جنب و
از برای جماع کردن با زن حامله و دخول در مساجد یا مشاهد و کتابت قران و وارد شدن مسافر
با هل خود و ملاقات زن و شوهر در شب زفاف و نشستن قاضی در مجلس قضا و داخل کردن میت
در قبر و کفن کردن ان کسیکه غسل داده میت را و جنب که خواهد میت را غسل دهد و حایض بجهة
مشغول شدن بذکر و وضوء تجدیدی و تهیه نماز نزدیک بوقت ان و پیش از غسلهای مندوب و پیش از
خوردن طعام اما اداب وضوء مستحبست اب بدست راست بردارند و بسم الله بگویند و دعای
که وارد شده است خواندن بعد از سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق کردن و تا بند دست
بجهة حدث غایط دو مرتبه شستن و بجهة بول و خواب یکمرتبه شستن و مرد ابرا بظاهر دست و زن
بباطن دست ریختن و شستن بعد از واجب غیر از دست چپ علی الاحوط عکس واجب یعنی سنت است
که مرد بعد از شستن واجب مرتبه دوم بریزد ابرا بباطن دست و زن مرتبه دوم بریزد بظاهر دست
و این حکم تکرار در غیر دست چپ مستحبست که دیگری اب بدست بریزد و اعضاء وضو را خشک کردن بعد
از وضوء و اعانت کردن دیگری مکروه است م مکروهست از برای جنب خوردن و اشامیدن
بیوضوء یا مضمضه و استنشاق و خواندن قران زیادتر از هفت ایه غیر از چهار سوره سجده که حرامست و
خوابیدن بیوضوء یا بی تیمم بدل غسل اگر اب نباشد و خضاب کردن و با خضاب خود را جنب
کردن فصل در اداب غسل است مستحبست پیش از غسل شستن دستها تا مرفق سه مرتبه و مضمضه

کردن و استنشاق هر یک سه مرتبه و از برای جنب مرد بجهة بول کردن و بعد غسل کردن وقت
دست بستن متصل باشد تا اول غسل و بعد از رسیدن اب غسل باعضاء دست بر روی ان مالیدن
خصوص غسل ترتیبی فصل در اغسال مندوبه است بدانکه بصد نوع میرسد لکن انچه
معروفست ذکر میشود غسل جمعه و عید فطر و عید قربان و روز عرفه و روز هشتم و بیست و چهارم
ذی الحجه و غسل شب اول رجب و روز ان و شب نیمه و روز ان و شب اخر و روز ان و روز بیست و
هفتم رجب و روز مولود حضرت رسول و روز نود و نود شب نیمه شعبان و شب عید فطر و شبهای طاق
ماه مبارک رمضان و روز اول ان و شبهای قدر لکن شب بیست و سیم دو غسل دارد بلکه در شبهای
دهه اخر اینماه غسل مستحبست و این غسلها زمانی بود که نمیشکند انها را حدث و غسل دخول مکه
و مدینه و بجهة دخول در مسجد انها و حرم انها و دخول خانه کعبه غسلهای مکانیست و اما غسل
بجهة احرام و طواف و وقوف بعرفات و مشعر و بجهة نحر یا ذبح حیوان و سر تراشیدن و بجهة تقصیر
و زیارت نبی ص و ائمه ع و بجهة خواب دیدن امام اگر خواهی به بینی و توبه اگر از برای صغیره هم باشد و حاجت
و استخاره و طلب باران و بر داشتن تربت و عمل استفتاح و کشتن وزغ و مس کردن میت بعد از اتمام غسلش
و این غسلها بجهة فعل است و میشکند انها را حدث مگر خواب که خلافست فصل در اداب تیمم است
مستحبست تیمم کردن بر بلندیهای زمین و مستحبست که انگشتها گشاده باشد و یکمرتبه ماسح بر ممسوح
کشیده شود و دستها بعد از زدن بخاک بتکاند م مکروهست بر رمل و زمین شوره زار و بینی
زمین تیمم کردن فصل در اداب حمام رفتن و ان بر دو قسم است اول امور یست که سنت است عمل
اوردن ان و ان چند چیز است رفتن حمام یک در میان و با لنگ بودن در حال دخول و مکث و در حال
غسل با امن از ناظر محترم و سلام کردن بکسیکه با لنگ است و داخل خزانه که میشوند مکرر بگویند نعوذ
بالله من النار و نسأله الجنة و نوره کشیدن هر پانزده روز یا منتهی پیش بیستم روز یکمرتبه اما در غیر
روز چهارشنبه که مکروه است و مستحبست که اول قدری نوره بانگشت بردارد و بطرف دماغ برساند
و بگوید اللهم ارحم سلیمان بن داود علیه السلام کما امر بالنورة و بعد از نوره حنا بر سر تا پا مالیدن
و سر را با خطمی یا با سدر شستن و ریش را خضاب کردن و دست و پا را خضاب کردن خصوص ناخن را
دوم امور یستکه نباید بعمل اورده شود و ان نیز چند چیز است پدر و فرزند با هم وارد نشدن و با کم

خالی یا پر بودن و آب سرد نوشیدن و آب سرد بر بدن ریختن و بر پهلو یا پشت خوابیدن و ریش را
شانه زدن و مسواک نکردن و لنگ بر سر و رو نمالیدن و با کوزه و اجزا را پاک نکردن و در حال
نوره کشیدن نه نشستن **فصل** در بنا چیزهائیکه مستحب است اجتناب از آنها بول الاغ و اسب
قاطر و فضله مرغ خانگی غیر جلال و سؤر حیوانیکه میته خورده و سؤر حایض متهمه و لباس
کسیکه از نجاست اجتناب نمیکند و رطوبت موش زنده و وزغ و خرگوش و روباه و عرق جنب از
احتلام و مسوخات و حایض و آب دهان مسوخات و شیر دختر و مذی و وذی و مستحب است شستن آنها
بقول علما **فصل** در آداب لباس مصلی است مستحب است که مرد بپوشد جمیع بدن خود را مگر
جائیکه عادت به نپوشیدن آنست و زن بر روی جامه اش بکیدن پوش و یک مقنعه و یک سرتاسری
بپوشد و مستحب است که جامه سفید باشد و از پنبه یا کتان باشد مطلقا چه مرد و چه زن و با عمامه
و ردا و زیر جامه بودن و تحت الحنک و زیاد کردن جامه بقسم متعارف و عطر زدن و پاکیزه
کردن لباس و انگشتر عقیق بدست کردن و شانه بر ریش زدن و مسواک کردن **فصل** مکروه
است پوشیدن لباس سیاه حتی زنان را مگر چکمه و عمامه و ردا و لنگ بستن بر روی پیراهن و جامه در
زیر بغل گذراندن و بر شانه خود انداختن و عمامه بی تحت الحنک داشتن و از برای مردان تنگ بستن
کمر و کلاه سیاه بر سر کراهت دارد و بستن دهن در صلوة و از برای زنان نقاب انداختن کراهت دارد
و گشودن بندهای جامه و قبای تنگ پوشیدن یا تنگ بر هم بستن و با لباس کسیکه متهم بنجاست
یا غصب یا غیر آنها است نماز کردن و با لباس و یا خاتمی که در آن صورت صاحب روح باشد و یا آهن
که همراه شخص و ظاهر باشد و با زن خلخال صدادار یا چیز صداداریکه باشد نماز با اینها کراهت
دارد **فصل** در مکان مصلی است احوط آنستکه پیش از قبر امام نایستد و مکروه است نماز
گذاردن در حمام و در جائیکه زباله میریزند و جائیکه نحر یا ذبح حیوان میکنند و محل خلا رفتن
و محل بول کردن و در بیت الخلا و در خانه که در آن از مسکرات باشد مانند شرابخانه و طویله
گاو و گوسفند و اسب و مادیان و الاغ و هر مکانیکه کثیف و در راه عبور خلق اگر مضر بحال مرددین
نباشد و الا حرام است و نماز هم باطل است و بر خانه مورچها و در مجرای آب هر چند امید جریان آب
بالفعل نباشد و بر زمین شوره زار و این چهار مکان ضجنان و وادی شقره و بیدا و صلاصل

بلکه

بلکه در هر زمینی که عذاب نازل شده یا خلقش فرو رفته اند و بر روی برف و محل عبادت آتش پرستان و هر جا
که عادت شده باشد آتش افروختن و در خانه مجوس و در پیش رو و هر گاه آتش افروخته باشد نماز مکروه
هر چند چراغ باشد و با صورت صاحب روح باشد که صدق صورت بکند اگرچه غیر مجسمه باشد اولی
اجتناب است از نماز در خانه که صورت کشی در آن باشد و نظر کردن بنقشی که مشغول کند شخص را و در
که در پیش رو باشد که نشر کرده باشد رطوبت بول در آن یا بر روی قبر یا پهلوی قبر یا پیش روی قبر باشد
و روی قبر مگر قبمی باشد که کراهت بر داشته شود مثل آنکه پرده حایل باشد یا دوری ده ذراع و
غیره پس در همه این مکانها نماز کردن مکروه است **فصل** مستحب است نمازگذار بگذارد پیش روی خود قرار
دهد اگرچه تسبیح یا چوب یا خط کشیدنی باشد هر چند بداند که کسی هم عبور نخواهد کرد **فصل**
مستحب است نماز را در مسجد بجا آورند و منقول است که نماز در مسجد الحرام معادل است با هزار هزار نماز و در
مسجد رسول معادل است با ده هزار نماز در غیر آن و در مسجد کوفه و در مسجد اقصی هزار نماز و در مسجد
جامع بلد صد نماز و در مسجد قبیله بیست و پنج نماز و در مسجد بازار دوازده نماز بلکه نماز در مشاهد ائمه
صلوات الله علیهم افضل است از مساجد در خبر است که نماز در نزد امیر المؤمنین با دویست هزار
نماز و مستفاد میشود از خبر افتخار کعبه که نماز در کربلا افضل است از نماز در مسجد الحرام و الله العالم
فصل در اذان و اقامه است مستحب است از برای نماز یومیه اذان و اقامه نه غیر آن و اذان اولش چهار
تکبیر است و آخرش دو لا اله الا الله و اقامه اولش دو تکبیر است و آخرش یک لا اله الا الله و دو
قد قامت الصلوة علاوه دارد و باقی دیگر مثل هم میباشند اما باید بعربی و حروفش درست و بموالات
و ترتیب گفتن و با نیت تا آخر بودن و تعیین صلوة معتبر است و با عقل و ایمان و اسلام بودن و بعد
از دخول وقت نماز باشد و تقدیم اذان بر اقامه و اتصال اقامه بنماز معتبر است اما اذان اعلامی
معتبر نیست اتصالش بصلوة و جایز است اعلامی صبح را پیش از صبح گفتن و در غیر آن جایز نیست و
جایز نیست تاخیرش از اول وقت و نیت قربت در او معتبر نیست مگر اذان نماز که نیت قربت در آن معتبر
و جایز است اجرت گرفتن بر اذان اعلامی هر چند احوط اجرت نگرفتن و با نیت قربت بودن است
فصل مستحب است که در حال اذان مطمئن باشد شخص و سخن نگوید و رو بقبله ایستاده باشد و آخر
فصول وقف کند و حرف آخر فصول که لفظ جلاله باشد خوب ظاهر کند چه اذان و چه اقامه و با تانی

[illegible] اذان واخلاص نیت وزدن انکشت را در اذان بر گوش گذارد وصدا را بلند کند مرد وفا
کند میان اذان واقامه ولو بیک قدم برداشتن باشد یا تسبیح گفتن باشد ومستحب است که مؤذن اذان
اعلام عادل باشد وبینا ووقت شناس باشد وموضع بلندی باشد ومستحب است حکایت اذان و
اقامه کردن واما رخصت داده شده است از برای زنان اکتفا کردن اذان به تکبیر وشهادتین بلکه
بشهادتین تنها نیز واز اقامه به الله اکبر واشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله واز برای
مسافر وکسیکه تعجیل داشته باشد اذان واقامه را یکفصل یکفصل بگوید بهتر است اذان که اقامه را ترک
کند واذان را درست بگوید **فصل** در چیزهائیکه مانع از قبول صلوة است عجب است وحسد وکبر و
غیبت وخوردن حرام وشرب مسکر وعبدیکه اطاعت مولای خود نکند وفرار کند وزنیکه اطاعت شوهر خود
نکند در انچیزیکه باید اطاعت کند وحبس زکوة وندادن ان وحبس ومنع حقوق واجبه با تمکن اداء از
انها وغیر انها که بمقتضای قول خداوند عالم انما یتقبل الله من المتقین است که مقبول نباشد صلوة از
فاسق بلکه منحصر باشد قبول صلوة بمتقین پس سزاوار است از برای نماز گذار انکه در تمام صلوة حاضر و
متوجه باشد قلب خود را بصلوة که در اخبار وارد شده است که محسوب نمیشود از صلوة مگر انچه را که
اقبال کرده است وسزاوار است که شخص بداند که چه میگوید وبا که مناجات میکند واز که سؤال میکند و
بگفتن ایاک نعبد وایاک نستعین دروغگو باشد ومطیع ومنقاد هوا وهوس خود نباشد وشیطان
از خود مایوس بگرداند زیرا که هرچه اطاعت او زیاده میشود طمع او بیشتر میگردد **فصل** در اداب
تکبیر است مستحب است شش تکبیر خواهد پیش از تکبیرة الاحرام بگوید خواهد بعد وبهتر پیش گفتن است
ومستحب است که نزد شروع در تکبیر دستها را بلند کند ومنتهای تکبیر دست برابر گوش باشد وانگشتها
برهم باشد وکف دست رو بقبله باشد واگر یک دست را بلند کند باکی نیست واگر هیچ دست هم
بلند نکند باکی نیست واگر محل تکبیر مستحب تکبیر نگوید ودست بلند کند این مستحب را بجا اورده وبعد
از تکبیرة الاحرام اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن اهسته برای امام ومنفرد مستحب است **فصل**
در اداب قیام است مستحب است در قیام انداختن دو منکب را وگذاردن دست راست را بر ران راست و
دست چپ را بر ران چپ محاذی زانو در حالتیکه انگشتها ضم باشد بهم وچشم با خشوع بر موضع
سجود باشد وراست بایستد که نحر وپشتش مساوی باشد ودو پا را محاذی بگذارد ومیل بیکپا

نکند

نکند وانگشتهای پا رو بقبله باشد ودو پا از هم جدا باشد تا یک وجب منتها **فصل** است وکسیکه
نشسته نماز کند سنت است که زانو را بلند کند ورو بقبله بنشیند وسنت است از برای [illegible] تورک
نشستن بعد از سجده ودر حال تشهد **فصل** در اداب رکوع است مستحب است تکبیر گفتن بجهة
رکوع در حال قیام ودست راست را [بر زانوی راست] ودست چپ را بر زانوی چپ گذاشتن در حالتیکه انگشتها گشاده
باشد وپس کند دو زانو را بعقب ومساوی کند پشت خود را وگردن را از برنیندازد بلکه نکشد
وراست پشت را نگاه دارد ومرفقین را بیرون کند مثل دو بال وچشمش را مابین دو پا اندازد و
ذکر کبری سه یا هفت مرتبه یا زیاده جایز است چنانچه سنت است که بعدد طاق قطع کند وبعد
راست شدن وقرار گرفتن سمع الله لمن حمده بگویند وبعد تکبیر بگویند **فصل** مکروه است در
رکوع پائین انداختن سر وپیش داشتن زانو وگذاردن دو دست بر دیگری وگذاشتن دو دست
میان دو زانو بلکه احوط اجتناب از انست وخواندن قران در رکوع وسجود **فصل** در اداب سجده
است مستحب است اختیار کردن تسبیح کبری بر صغری وسه مرتبه یا هفت مرتبه گفتن کبری را
وبطاق قطع کردن ودعائیکه وارد شده است خواندن یا هر دعائیکه خواهد خصوص بجهة
رزق وبعد از سجده اول تکبیر گفتن وبعد از استغفار باز تکبیر گفتن اما با طمانینه بعد از سجده
واارام بودن ومکروه است بر پاشنه پا نشستن وراست نشستن با طمانینه بعد از سجده دوم مستحب
است بلکه احوط ترک نشستن وتکبیر گفتن مستحب است در حال برخواستن بحول الله وقوته اقوم واقعد
گفتن وکف دست بر زمین گذاشتن ومردان اول دو زانو را بلند کردن وبعد دستها را برداشتن
ومستحب است فرود که می اید بسجده اول دو دست بر زمین رسانند ومساوی کنند موضع سجده
را با ایستادن وسجده کردن بتمام جبهه ومواضع شش گانه دیگر وسر دماغ را بر ما یصح السجود
علیه گذاشتن وپهن کردن دو دست را بر زمین محاذی گوش مواجه قبله وچشم در حال سجده
بطرف دماغ ودر حال جلوس بکنار خود انداختن ودست راست بر ران راست ودست چپ بر
ران چپ گذاشتن **فصل** در اداب تشهد است مستحب است که متورک بنشیند مرد باین قسم که
پشت پای راست بگذارد بکف پای چپ در حالتیکه بر ران چپ نشسته وچشم بکنار خود بیندازد
وابتدا کند بگفتن بسم الله وبالله والحمد لله وخیر الاسماء لله ومکرر کند الحمد لله را بعد از تشهد

سه مرتبه بلکه سبحان الله را هفت مرتبه نیز بلکه هر چه بخواهد داشت علاوه کردن و نقل شفا وارفع درجته بعد از صلوات و اگر ابتدا به الحمد لله کند کفایت میکند **فصل** در آداب سلام است جایز است قصد کند منفرد بسلام آخر ملکین کاتبین و صالحین را و امام قصد ملکین و ماموین را و ماموم علاوه میکند امام را اما بگوشه چشم یا دماغ اشاره بجانب یمین کند لکن بوجهی که شبیه دعا باشد نه تحیت و مستحب است که ماموم دوبار بگوید سلام آخر را یکی را بجانب راست اشاره کند و یکی بجانب چپ اگر کسی باشد و الا یک سلام جانب یمین کفایت میکند مثل امام و منفرد **فصل** در آداب و لواحقیکه اختصاص بزن دارد یکی آنکه مستحب است که خود را زینت کند بحلی و زیور و خضاب بجهت نماز و در پستوهای خانه نماز کنند و اقوال نماز را آهسته بخوانند و دو قدم را وصل بهم بگذارند در حال قیام و دو دست را بر روی پستان بگذارند و بهم ضم کنند در حال قیام و بگذارند در رکوع دست بر ران خود که سر انگشت بر سر زانوشان برسد و زانو را سر نشکنند و در قیام اول بنشینند و بعد سجده روند و در سجده خود را جمع بدارند و بچسبانند بر زمین و در وقت نشستن زانوی خود را بلند کنند و بر کف پا و ران بنشینند نه مثل مردان و در وقت برخواستن راست برخیزند نه اول کمر شان را بلند کنند **فصل** در نماز نافله است بدانکه هشت رکعت نافله ظهر است و وقت آن اول زوال است تا سایه شاخص که بقدر قامت آدم متعارف مراد است یک ذراع شود الا بقدر نماز ظهر کردن و هشت رکعت نافله عصر است و وقتش بعد از نماز ظهر است تا سایه دو ذراع شود الا بقدر کردن نماز عصر و اما اگر شخص یک رکعت هم کرده باشد که وقتش بگذرد باقی را مخففه تمام کند و چهار رکعت نافله مغرب است و وقتش بعد از نماز مغرب است تا برطرف شدن سرخی مغربی و اگر یک رکعت کرده باشد که سرخی برطرف شود همان را تمام کند بدو رکعت و دو رکعت نشسته نافله عشا بعد از نماز عشاء است تا آخر وقت عشا و یازده رکعت نافله شب که سه رکعتش شفع و وتر است و وقتشان بعد از نصف شب است تا طلوع صبح صادق و هر چه نزدیکتر بصبح بشود بهتر است و اما دو رکعت نافله صبح را بعد از نماز شب میتوان کرد و اگر صبح شد و نافله شب نکرده نافله صبح بکنند و بعد نماز صبح بکنند و اگر چهار رکعت نافله شب کرده که صبح شد باقیش را مخففه تمام کنند و اگر گمان کند که وقت را وشروع کند اگر چهار رکعت کرد و صبح شد باقی را بحمد تنها تمام کند و اگر چهار رکعت نکرده که

صبح شد نافله صبح و نماز صبح را میکند بعد اینها را بقصد قربة بجا میاورد و اما هر دو رکعت یک سلام است مگر نماز وتر و اذان و اقامه ندارد و بحمد و یک سوره و قنوت میتوان اکتفا کرد بلکه بقنوت هم بلکه بحمد تنها و در راه رفتن و سواره و نشستن در حال اختیار میتوان کرد بلکه رکعتی ایستاده و رکعتی نشسته میتوان کرد و نافله سی و چهار رکعت یومیه را هم قضا میتوان کرد و اما یک رکعت وتر بعد از دو رکعت شفع باین طور کنند خوبست که بعد از حمد و سوره قنوت بخوانند باین قسم که چهل مومن را چه مرده و چه زنده طلب مغفرت کنند و بگویند امید که این حقیر را هم یاد کنند اللهم اغفر لفلان بعد هفتاد مرتبه استغفر الله و اتوب الیه بعد هفت مرتبه هذا مقام العائذ بک من النار بعد سیصد مرتبه العفو و دیگر هر دعائیکه میخواهی بخوان و رکوع میروی و تمام میکنی بعد نافله صبح صبح میکنی

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمة الصلوة

الله اکبر یعنی خدای تعالی بزرگتر است از اینکه وصف کرده شود اشهد ان لا اله الا الله یعنی شهادت میدهم که خدائی مستحق پرستش نیست مگر آن خدای یکتای بیهمتای اشهد ان محمدا رسول الله یعنی شهادت میدهم باینکه محمد رسول و فرستاده خدا است اشهد ان امیر المومنین علیا ولی الله یعنی شهادت میدهم باینکه امیر و آقای مومنین که اسم مبارک او علی است ولی خدا است بر خلق و باید دانست که این کلمه طیبه جزء اذان و اقامه نیست و از برای تیمن و تبرک باید گفت حی علی الصلوة یعنی بشتابید از برای نماز حی علی الفلاح یعنی بشتابید از برای رستگاری حی علی خیر العمل یعنی بشتابید از برای بهترین اعمال که نماز است قد قامت الصلوة یعنی بتحقیق که برپا شد نماز لا اله الا الله یعنی نیست خدائی مستحق پرستش مگر خدای یکتای بیهمتا اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخدا از شر شیطان که رانده شده درگاه خداوند عالم است بسم الله الرحمن الرحیم یعنی ابتدا میکنم بنام خداوندی که رحم کننده است در دنیا بر مومن و کافر و در آخرت بر مومن و بس الحمد لله رب العالمین یعنی حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که تربیت کننده و پرورش دهنده جمیع موجودات است الرحمن الرحیم یعنی رحم کننده است در دنیا بر مومن و کافر و در آخرت بر مومن و بس مالک یوم الدین یعنی پادشاه و صاحب اختیار روز جزا است که آن روز قیامت است ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی ترا عبادت میکنیم و بس و از تو یاری میجوئیم و بس اهدنا الصراط

الْمُسْتَقِيمَ یعنی هدایت وراه نمائی کن مارا براه راست یعنی بدین اسلام صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
عَلَيْهِمْ یعنی راه اینهان کسانیکه انعام کرده بر ایشان که پیغمبر واوصیا ان حضرت باشند غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ یعنی نه انکسانیکه غضب کرده بر ایشان ونه انکسانیکه کمراهند بِسْمِ
اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ یعنی بکو یا محمد که ان خدا خدا ئیست یکانه اللَّهُ الصَّمَدُ یعنی
خدا تعالی مستغنی وبی نیاز است از جمیع مخلوقات لَمْ يَلِدْ یعنی از برای او فرزند نیست وَلَمْ يُولَدْ
یعنی او فرزند کسی نیست وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ یعنی ونمیباشد از برای او کفو وشبیه احدی از
مخلوقات سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ یعنی پاک ومنزه است پروردکار من که این صفت دارد
که بزرکست ومن مشغول میباشم بحمد وثنای او سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ یعنی شنید خداوند عالم
حمد وثنای هر کس که او را حمد وثنا کرد سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ یعنی پاک ومنزه هستند از
جمیع معایب پروردکار من که اینصفت دارد که بلندتر است از همه کس ومن بحمد وثنای او مشغول
میباشم أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ یعنی طلب میکنم مغفرت وامرزش را از خداوند یکه
پرورش دهنده من است وباز کشت میکنم بسوی او بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ یعنی بیاری
خدا تعالی وقوت او بر میخیزم ومی نشینم ودر قنوت بخوان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ یعنی
نیست خدائیکه مستحق پرستش باشد مکر خدای یکانه بیهمتا که این صفت دارد که صاحب حلم
وکرمست لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ یعنی نیست خدائیکه مستحق پرستش باشد مکر خدای
یکتای بیهمتا که اینصفت دارد که بلند مرتبه است وبزرک سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ یعنی
پاک ومنزه هست خداوندیکه این صفت دارد که پروردکار اسمانهای هفتکانه است وَرَبِّ
الْأَرَضِينَ السَّبْعِ یعنی این صفت دارد که پروردکار زمینهای هفتکانه است وَمَا فِيهِنَّ وَمَا
بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ یعنی پروردکار هر چیزیست که در میان اسمانها وزمینهاست
وهر چیزیکه در میان انهاست وپروردکار عرش بزرکست وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی حمد و
ثنا مخصوص خداوندیست که پرورنده جمیع مخلوقات اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ
عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی ایخداوند بیامرز ما را ورحم کن بر ما ومعاف بدار ما را وعفو کن از ما
در دنیا واخرت وَاحْشُرْنَا مَعَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ یعنی محشور کن ما را با محمد وذریه طاهرین

او

او برحمتك يا ارحم الراحمين یعنی بفضل ورحمت خود ای رحم کننده تر از جمیع رحم کنندکان وصلی الله
علی محمد واله اجمعین یعنی رحمت پی در پی بفرست خدایا بر محمد وال او جمیعًا سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر یعنی پاک ومنزه است خدا تعالی حمد وثنا مختص اوست ونیست خدائی
مستحق پرستش مکر یکتای بیهمتا وبزرکتر است از اینکه وصف کرده شود ودر تشهد بکو الحمد لله
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له یعنی حمد وثنا مختص ذات مقدس الهی است وشهادت
میدهم باینکه نیست خدائی مستحق پرستش مکر خدای یکتای بیهمتا که این صفت دارد که یکانه است
که شریك ندارد واشهد ان محمدا عبده ورسوله یعنی شهادت میدهم که محمد بنده فرمان بردار
خدا است وفرستاده او وپیغمبر اوست اللهم صل علی محمد وال محمد یعنی ایخداوند رحمت پی در پی
بفرست بر محمد وال محمد ومراد از ال محمد حضرت فاطمه است با دوازده امام علیه السلم وتقبل شفاعته
فی امته وارفع درجته یعنی قبول کن شفاعت پیغمبر را در حق امت او وبلند کن درجه ومنزله
انحضرت را در نزد خود السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته یعنی سلام بر تو باد
ای پیغمبر ورحمت خدا وبرکات او السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین یعنی سلام از جانب
خداوند عالم بر نماز کذارندکان باد وبر جمیع بندکان خدا که این صفت دارند که صالح وشایسته
اند السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یعنی سلام از جانب خدا بر شما باد ورحمت او وبرکات
او ای جمیع مؤمنین از جن وانس وملائکه بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه ونور عرشه ومظهر لطفه محمد
واله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد بتوفیق خداوند
کریم وبرکت نام شفیعان یوم الدین این سراج العباد را که از عقود وایقاعات وبعضی از احکام
حضرت اله است بنظر مروج شریعت سید المرسلین صلی الله علیه واله الطاهرین اعلم العلما
جناب الحاج الشیخ مرتضی الانصاری سلمه الله تعالی رسید کل مسائل ان موافق با فتوی ایشان
است واین حقیر الحاج محمد علی یزدی از انسنظر شریف ایشان رسانیدم تا مؤمنین از مطالعه
ان منتفع ورستکار شوند واین حقیر عاصی دعا کو را نزد خدا شفاعتخواه شوند اما احتیاطهای
مطلق که مذکور است در این کتاب ترکش را اذن نمیدهند مکر بتقلید مجتهد دیکر با رعایة الاعلم

بالأعلم **کتاب النکاح** و در آن یک مقدمه و چند مسئله است امّا مقدمه پس بدانکه
سبب حلیت زنان بر مردان در شریعت منحصر است بچهار چیز عقد دائم و منقطع و ملک یمین و
تحلیل اماء دائم پس هرگاه شخص بگوید انکحتُ او زوجتُ موکلتی زهراءَ موکلک محمداً علی الصداق
المذکور جواب بگوید قبلتُ لموکلی یا آنکه بگوید انکحتُ و زوجتُ موکلک علیاً موکلتی زهراءَ
علی الصداق المعلوم و جواب فوراً با قصد انشا قبول کند ایجاب را و بگوید قبلتُ کفایت میکند
و اگر بگوید زوجتنی بنتک جواب بگوید نعم کفایت نمیکند **مسئله** هرگاه زن بگوید
زوجتک نفسی مرد بگوید قبلتُ کفایت میکند مـ وکیل زن بگوید زوجتُ موکلک موکلتی
جواب بگوید قبلتُ لموکلی کفایت میکند مـ اگر منقطعه باشد زوجتک نفسی فی المدة المعلوم
علی المبلغ المعلوم جواب بگوید قبلتُ کفایت میکند مـ اگر مرد بگوید زوجتُ نفسی لنفسکِ
زن بگوید قبلتُ لنفسی کفایت میکند مـ طرف ایجاب و قبول احوط تعدد موجب و قابل باشد
و جواب باید فوری باشد مـ صیغه فارسی کفایت نمیکند در حال اختیار که بتوان عربی گفت احوط
آنست که هرگاه یکی بعربی بتواند بگوید وکیل طرفین شود و بفارسی هم بگویند یعنی مجرد لفظ عربی
تعلیم آنکه عقد را بکند همان لفظ عربی را بگوید و بعد بفارسی هم بگویند و اگر ممکن نشود و لو
بتوکیل بفارسی میتوان گفت مـ در دائم تعیین مهر لازم نیست هرگاه تعیین نکردند مهر المثل
بر مسمی کردن مهر السنه مـ هرگاه زن بالغه رشیده باشد اذن پدرش شرط نیست و احوط و
اولی اذن پدر است و همچنین اذن برادر و مادر شرط نیست مـ اگر بکر نیز از صیغه عقد را غلط
بگوید که مغیر معنی باشد عمداً یا سهواً یا قصد ایجاب و انشا نداشته باشد باطل است **مسئله**
عقد فضولی صحیح است و با اکراه صحیح نیست و اگر بعد راضی شوند احوط اعاده عقد است مـ
ولایت طفل و مجنون متصل ببلوغ که با اب و جد است هرگاه اب یا جد عقد کردند بعد از بلوغ یا
عاقل شدن اختیار فسخ را ندارند مگر آنکه معلوم شود که مفسده در آن کرده اند مـ در اختیار
داشتن وصی و حاکم عقد طفل را اشکال است مـ هرگاه شخصی زنی را عقد کند و مقاربت کند
دختران زن و دختر دختر او هرچه باشند و پایین روند و پدر شوهر و پدر پدر شوهر و پدر مادر
شوهر و پسر پسر شوهر هرچه باشند و پایین روند حرام مؤبد میشوند بر او مـ قبل از دخول دختر زن

دختر

و خواهر زن تا زن در عقد باشد نمیتوان عقد کرد بلا اشکال مـ دختر برادر زن و دختر خواهر
زن را بی اذن زن عقد نمیتوان کرد بلا اشکال بلی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است **مسئله**
کسی که زنا کند بعمه خود یا خاله خود دختران ایشان حرام مؤبد میشوند بر او مـ کسی که حرام مؤبد
شد محرم باشد نظر کردن بمو و بدنش جایز است **مسئله** کسیکه دو کنیز داشته باشد که خواهر
باشند جایز نیست وطی ایشان جمعاً مـ عقد دائم زیاده از چهار زن آزاد داشتن جایز نیست بخلاف
انقطاع که هرچه باشند ضرر ندارد و جمع در ملک یمین هرچه باشند ضرر ندارد مـ اگر کنیز را
عقد کنی بی اذن و اجازه دادن زن آزاد جایز نیست و باطل است مـ اگر حره بر سر امه بیاورند و
علم نداشته باشد حره اختیار فسخ دارد بقول علما مـ زن شوهردار را روزیکه بدانند در عده است
و عقد کنند حرام مؤبد میشود و اما اگر ندانند که در عده است عقد باطل است و اگر مقاربت شده
حرام مؤبد است و اگر اولادی بهم رسید اولاد شبهه است ملحق بپدر است احتیاج بطلاق دادن هم
نیست مـ هرگاه کسی وطی کند با پسری و لو قبل از بلوغ حرام میشود بر او وطی مادر و خواهر و دختران
پسر مـ اگر کسی زنا کند بزنی بی‌شوهر که در عده نباشد حرام نمیشود بر آن کس آن زن مـ اگر کسی زنی
را که محرم باشد عقد کند او را حرام مؤبد میشود و اگر جاهل باشند همین عقد باطل است مـ
اگر شخص زن پیش از نه سال خود را افضا کند وطی او حرام مؤبد میشود اما از حباله او بیرون نمیرود
و تمام مهرش را باید بدهد مـ هرگاه زن آزاد را سه طلاق بدهند اگرچه تحت عبدی هم باشد و
امه را دو طلاق اگرچه تحت آزادی هم باشد حرام می شوند تا آنکه مردی دیگر ایشان را بعقد دائم در
آورد و مقاربت هم بشود بعد از طلاق و عده میتوان او را عقد کرد مـ هرگاه زن را نه طلاق عدی
بدهند و دو محلل هم در بین واقع بشوند بر آن مرد حرام مؤبد میشود آن زن مـ هرگاه مردی
بداند که شوهر زن بسفر رفته و خبر وفات او را ندارد و ضعیفه میگوید که شوهرم وفات کرده
و متهمه باشد نمرد نمیتواند آن ضعیفه را بعقد خود درآورد و بنا بر احتیاط بلکه اگر متهمه هم
نباشد چنین است مـ جایز است از برای مردی که اراده دارد نکاح زنی را اگر صلاحیت دارد از
برایش نظر کردن بر مو و محاسن او که بقصد لذت نباشد و نظر کردن بر محارم خود غیر عورتشان و
هم چنین زنان اهل ذمه و اما نظر کردن بروجه و کفین اجنبیه یعنی غیر محرم بدون لذت و ریبه حرام

ندیست ولکن احتیاط شدید تر کست م نکاه کردن کسیکه تبرك ان بحرام بیفتد واجبست و
حرام است استمنا کردن اکرچه خوف ان باشد که اکر استمنا نکند بحرام بیفتد و عرقش نجس است
بنابر احتیاط م هرکاه خطبه کند مؤمنی زنیرا که قدرت داشته باشد بر نفقه واجبست بر کسیکه
بیداوست اختیار نکاح اجابت کند اورا با ملاحظه کفو بودن او م هرکاه ضعیفه بشرط
بکارت خود را بعقد غیر در اورد و ثیبه باشد شوهرش اختیار فسخ دارد اکر در ضمن عقد شرط کرده
باشد بکارت را م هرکاه احتیاط در عقد اول صیغه فارسی را بکویند و بعد عربی جایز است
م هرکاه ضعیفه خود را بعقد غیر در اورد بشرط انکه اورا مثلاً از نجف اشرف بیرون نبرد جایز است
و باید که زوج بشرط خود وفا کند م هرکاه زنی بکیرا وکیل کرد که مرا تا ده روز مثلاً ببك ریال
بعقد فلانی در اور و زمان را تعیین نکرد وکیل میتواند هر زمانیرا که خواهد عقد کند اکر قرینه
بر خلافش نباشد م شخص هرکاه از برای دیکری نوشت که فلانه زن معینه را بعقد من در اور
جایز است م عقد فضولی مثلاً شخص بکوید انکحت رقیة جعفر و جواب بکوید قبلت کفایت
میکند و موقوفست باجازه م هرکاه زوج یا زوجه یکی یا هر دو راضی باشند و جبر اذن هند
عقد فضولی نیست و با اجازه کفایت میکند و احتیاط شدید در اعاده صیغه است م هرکاه ولی
طفل طفل خود را بعقد یکی در اورد بعد که طفل به تکلیف رسید نمیتواند ان عقد را رد کند مکر
بعضی از مقامات م هرکاه شخص بکوید فلانه کنیز معین را یکشبانه روز بتو حلال کردم کفایت
میکند احوط عدم اکتفاء بفارسی است در تحلیل پس بکوید احللت لك وطیها جواب بکوید
قبلت م عقد فضولی وکیل زن بکوید زوجتها منه علی الصداق المعلوم و جواب قبلت له
کفایت میکند انکحتها و زوجتها اباه هم خوبست م منفق میشود بلعان حرام مؤبد و همچنین
بقذف یعنی نسبت بزنا بزوجه خود دادن با شرایط مقرره م جایز نیست از برای مسلم که نکاح
کند غیر کتابیه را و همچنین کتابیه را ابتداء م جایز نیست که زن مسلمه بعقد کافر در اید م
اکر مرتد شوند یکی از زوجین پیش از دخول فسخ میشود عقد در حال و اکر بعد از دخول باشد
باید صبر کنند تا انقضاء عده مکر انکه زوج مرتد فطری باشد که رجوع نمیتواند کرد و عده زوجه اش
عده وفاتست و عده مرتد ملی عده طلاقست م اکر مسلمان شوند زوج کتابیه باقیست عقد او

واکر کتابیه مسلمان شود پیش از دخول فسخ میشود عقد او و اکر بعد از دخول باشد صبر کنند تا عده
بکذرد اکر زوج او مسلمان شد که زن مال اوست والا ضعیفه مرخص است م جایز نیست
از برای مؤمنه که بعقد مخالفی در اید علی الاحوط م شرطست در متعه تعیین مهر و زمان معتبر
و ذکر انها در ایجاب شرطست نه در قبول لکن باید قابل قصد انرا داشته باشد م اکر شرط
کرد که نفقه و کسوه منقطعه را بدهد و اکر بعد از دخول مدتش را بخشید باید تمام مبلغ را بدهد
و در نفقه و کسوه اشکالست و اکر قبل از دخول باشد نصف مبلغ را بدهد مسئله منعه
ارث نمیبرد حق مضاجعه و خرج زمان عده هم ندارد و اکر حمل داشته باشد خرج ان زن در زمان
حمل باو میرسد م اکر منقطعه مقاربت نشده عده ندارد و اما اکر شوهرش وفات کند عده وفات
باید بکیرد م در حیض مدت منقطعه را میتوان بخشید م عده منقطعه اکر حیض ببیند
دو حیض بکذرد و اکر حیض نه بیند چهل و پنج روز بکذرد کفایت میکند و اکر حمل داشته باشد بعد
از وضع حملش و اکر حامله باشد شوهرش بمیرد عده اش ابعد الاجلین است م اکر ضعیفه در
عده غیر رجعی باشد همان شوهرش میتواند اورا عقد کند برای خود و هرکاه عقد کرد و دخول
نکرده طلاق داد یا مدتش را بخشید بی عده دیکر نمیتواند اورا عقد کرد م هرکاه شخص طفل
کنیز خود را بعقد یکی در اورد مادر ان طفل محرم میشود با نکس م زنیکه بسبب ظهار حرام شود
اکر خواهد مرخص شود باید زوج او طلاق دهد اورا م هرکاه زنی یا مردی نامحرم یا غیر نا
محرم حتی مادر و فرزند هم که خواسته باشند اماله یا تطهیر عورت یکدیکر کنند حتی عورت میت
را هم باید کیسه یا چیز دیکر را در دست کنند که دست ایشان بر عورتی که لمس ان حرامست نرسد
و همچنین نظر کردن هم حرامست اما در حال اختیار نه اضطرار م عبد ضعیفه بلمس یا نظر
هیچ قسم بضعیفه محرم نیست اکر خواهد محرم شود دخترش را مثلا بعقد او در اورد تا محرم شود ولو
یکساعت اکر دختر کبیره باشد م هرکاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده شصت سال تمام
ندارند و در عده باشند عالما عقد کنند حرام مؤبد میشوند و اکر ندانند و بعد از مقاربت معلوم
شود هم چنین حرام ابدی میشود م هرکاه زن شوهردار اکرچه شوهرش هم غایب باشد یا
در عده باشد که کسی با او زنا کند ابدا بهم حرام میشوند م مادر زن و مادر او و مادر پدر

او و مادر مادر او و مادر پدر زن و مادر پدر او و مادر مادر او هرچه باشند بمجرّد عقد حرام می
شوند ابداً و محرمند از برای اماد م هرکاه مردی دو زن داشته باشد هر چهار شب یکشب
هر یك حق پهلو خوابی دارند مشهور انست که هر یك هر چهار شب یکشب حق دارند چه ابتدا
پهلوی یکی بخوابد یا نخوابد و هم چنین اکر چهار زن داشته باشد در عقد دایم واما اکر زن ناشزه
شده باشد حق مضاجعت هم ندارد م ضعیفه در عدّهٔ رجعیه هرکاه بمیرد شوهرش ارث او را
میبرد و همچنین عکس م هرکاه شوهر نفقهٔ زن را مثلا ندهد زن بقدر تحصیل ما يحتاج
اطاعت شوهر ش نکند ضرر ندارد م بدن مرد بر زن عورت نیست اما بر مرد واجب نیست که بپوشد بدن
خود را و بر زن واجبست که نکاه نکند اما مرد باید نهی منکر کند و اعانت بر معصیت هم نکند و بر
صورت و کفتین بی شهوت و ریبه نکاه کردن حرام نیست بلی احوط اجتنابست و هم چنین است عکس ان
واما نظر کردن مرد بزن اجنبیه عورتست م دختر ممیّزه پیش از تکلیف نامحرم بدن ایشان نکاه
نکنند بنا بر احتیاط و هم چنین زنها مو و بدن خود را از پسر ممیّز غیر بالغ بپوشند بنا بر احتیاط م
مستحاضه هرکاه غسل و طهارت از برای نمازش بجای بیاورد مقاربت با او حرام نیست اکر کثیره
هم باشد م مستحاضه بعد از نمازش وارسی خود کرد خون ندید میداند بعد خواهد امد
با همان وضوء میتواند نماز کند بلکه لازم نیست ضعیفه انکشت ببرد بباطن عورت خود که طاهر کند
خود را بلکه مستحب هم نیست بلی ضرری هم ندارد اکر چنین کند م زنهائیکه مو و بدنشان را از
نامحرم نمیپوشند مثل زنان ایلات و بادیه نشینان چه اعراب و چه غیر اعراب مردان باید چشمشان
را از ایشان بپوشند م زن زانیه عدّه ندارد و احوط صبر کردنست تا معلوم شود که حمل دارد
یا نه اما دختر زن زانیه را زانی بکیرد مشکل است و خودش را اکر فتن ضرر ندارد اکر از راه دیکر
موجب حرمت ابدیه نشود م هرکاه زوج مهری معیّن کرد از برای زوجه و قصد دادن انرا
ندارد عقدش صحیح است اما دین بر ذمّهٔ اوست م هرکاه زن قابل تمتّع بوده باشد و زوج
خود را منع کند ناشزه است مستحق نفقه و کسوه و سکنی نمیباشد م هرکاه بعد از عقد معلوم
شود که زوج کافر بوده عقد باطل است و زوجه مستحق مهر المثل است اکر مقاربت شده مسئله
هرکاه منقطعه مدّتش را شخص بخشد یا سر اید و خواهد او را بعقد خود دراورد در عدّه جایز است

م

م هرکاه مردی بنویسد از برای شخصی در بلاد بعیده که فلانه صغیره را بفلان مبلغ و زمان معین
بعقد من دراور بجهة محرمیت جایز است م هرکاه پدر طفل صغیره جدّ مادری طفل را وکال
کند که بهر قسم و هر زمان که مصلحت میدانی فلانه صغیره را بعقد بکری دراور بجهة محرمیت جایز
است م هرکاه زن قابل تمتّع باشد و عقد کنی و لو منقطعه و قصد تمتّع هم نداشته باشی محرمیت
حاصل میشود م در عیب زن یا مرد که باعث فسخ عقد میشود احتیاج بطلاق نیست بلکه بفسخ
افتراق حاصل میشود بلی اکر مقاربت شده صداق میخواهد و اکر نشده نمیخواهد م کنیزهٔ معقوده
که ازاد شود مخیّر است میان فسخ عقد یا امضا ان اکر فسخ کردن مدخوله هست تمام صداق را مالك
کنیز میبرد والا فلا م شوهر یکه زن پیش از نه سالکی خود را افضا کند حرام مؤبّده میشود بر او اما
تمام مهر را میخواهد و از عقد او بیرون نمیرود مکر بطلاق و غیره م زن که بی اذن شوهر از خانه
بیرون رود یا مانع مقاربت شود مثلا بی عذر از نفقه و کسوه و سکنی محروم است نه از مهر و منشوء اند
مهر را بکیرد م زن هرکاه صیغه شود بشرط انکه شوهرش با او مقاربت نکند صحیح است و تمتّع
دیکر غیر از مقاربت با او جایز است م بمجرّد طلاق سیّم زن بشوهرش حرام میشود نه بعد از عدّه
م صیغهٔ طلاق خلع وکیل زوجه میکوید بذلت عن موکّلتی موکّلك فلانه فلانا کی تخلعها کذا
علیه پس وکیل زوج میکوید بیفاصله عرفیّه هی مختلعة علی ما بذلت هی طالق و احوط در صیغه
مختلعه انست که جمع کند میان اسم فاعل و اسم مفعول م طلاق رجعی هرکاه زوج حق رجوع را
صلح کند صحت ان بنا بر مشکل است م هرکاه زنی علم حاصل کرد که شوهرش در سفر وفات
کرده بعد از عدّه شوهر کرد چند سال که کذشت شوهرش امد عدّهٔ شوهر ثانی را نکاه دارد بشوهر
اوّل حلال است و شوهر ثانی بجهة دخول مهر المثل بدهد و ضعیفه خرج عدّه نمیخواهد م هرکاه
شوهر طلاق زوجه خود را داد و زوجه مطّلع نشد تا عدّه اش کذشت بعد فهمید مرخص است کفایت
میکند در حصول عدّه م هرکاه زنی بکوید عدّه ام کذشت و متّهمه هم نباشد و زمان هم کنجایش
کذشتن عدّه داشتن باشد کفایت میکند قول او م ضعیفه هرکاه یقین کرد شوهرش وفات کرده
بعد از عدّه شوهر کرد بعد معلوم شد که انوقت شوهرش نمرده بود باید از این شوهر جدا شود و عدّهٔ
وفات شوهرش را نکاه دارد و بعد عدّه این شوهر را هم نکاه دارد و بر این شوهر حرام مؤبد بودنش

محل خلاف است م زن در عدهٔ محلل در خانهٔ شوهر اولی و خرجش با او باشد ضرر ندارد م هرگاه
مردی خدمتی بدون رضای زن خود بفرماید معصیت دارد اما زن نمیتواند اجرت خدمت از مال
شوهر بردارد اگر بقصد تبرع بود از روی رضا م هرگاه ضعیفه حمل بحرام داشت و عمداً او را
سقط کرد کنه‌کار است اگر طفل مسلمان باشد م زنیکه مالک عبدی باشد محرم نیست بر آن
بنده م مرد بکرخرج زنیکه در عده هست بامید وعدهٔ آنکه بعد از عده اش او را عقد کند متحمل
شود وعده و فعلش حرام است اما بعد میتواند او را عقد کند م متعه مثل دائمی نیست که بی
اذن شوهر نتواند از خانه بیرون برود مگر آنکه مانع حق زوج باشد م هرگاه زوجه بفهمد بعد
از عقد که شوهرش مجنون یا خصی یا مقطوع الذکر است اختیار فسخ دارد م اگر زوج بعد از
عقد بفهمد که زوجه اش مجنون یا جذام یا برص یا قرن یا افضی یا اعمی است یا بشرط باکره عقد شده
است و ثیبه است فسخ عقد میتواند کرد م هرگاه شخص چهار زن دائمی دارد یکشب نزد یکی
خوابد انشاء زن هم هر یک یکشب حق دارند مگر امه و کتابیه که هر دو شب یکشب ایشان حق دارند
بانمعنی که اگر یکزن مسلمه حره دارد و یکزن دیگر کنیز است یا کتابیه است دو شب حصهٔ زن حره است
و یکشب حصهٔ کنیز و کتابیه و هرگاه ابداً نزد هیچیک نخوابد یا یکزن داشته باشد حق واجب چهار
شب یکشب دارند بنا بر احوط و اشهر م هرگاه دو زن داشته باشد شخص اختیار دارد که
یکشب نزد یکی بخوابد و سه شب نزد دیگری م بر زوج واجبست نفقه و کسوه و سکنی زن دائمی
با قدرت و تمکین زوجه و هرگاه اظهار اندک عدم قدرت دهد بیست بر او و با عدم اطاعت ساقط میشود نفقه
و کسوه و سکنی تا اطاعت کند فصل در طلاق قسمت مسئله طلاق دهنده شرطست که عاقل و بالغ
و با اختیار باشد و طلاق در حضور عدلین باشد و زن شرطست که در حیض یا نفاس نباشد اگر شوهر
ش حاضر و یا در حکم حاضر باشد و زوجه مدخوله و لو دبراً بوده باشد م اگر طلاق داد و پاک
میدانست او را بعد معلوم شد که در حیض بوده طلاق صحیح نیست و اگر در حیض میدانست او را
بعد معلوم شد که پاک بوده صحیح است طلاق او م اگر شوهر حاضر است و زن در طهر غیر
مواقعه حایض شده یا در حمل حایض شده یا در نفاس است نه میتوان طلاق داد او را مسئله
هرگاه در سن من تحیض باشد و حیض نه بیند باید سه ماه شوهر مقاربت با او نکند و بعد طلاق

دهد او را و بعد سه ماه دیگر هم عده بدارد م زنی بعقد یکی در آمد میداند که عدهٔ شوهر سابقش
تا سه ماه صبر کرده اما شک دارد که سه طهر واقع شده در آن سه ماه یا نه شکش اعتبار ندارد م
هرگاه ضعیفه بعد از طلاق یکمرتبه حیض دید دیگر ندید باید صبر کرد تا نه ماه انتظار وضع حمل کشید و
وضع نشد باز صبر کرد تا سال انتظار وضع حمل کشید یکروز مانده تا سال که شوهرش وفات کرد باید
چهار ماه و ده روز عدهٔ وفات بگیرد این منتهای عده است م صغیره و یائسه و غیر مدخوله عدهٔ
طلاق ندارند و اما عدهٔ وفات را دارند اگر چه منقطعه باشد م هرگاه زنی بعد از طلاق یکسال
گذشت وضع حملش شد عده اش گذشت مسئله ضعیفه در طهر یکه طلاقش میدهند بعد
از این طهر سه حیض به بیند یعنی بدیدن حیض سیم عده اش میگذرد م زنیکه باید سه ماه عده
بگیرد اگر در اول ماه باشد هلالی بگیرد و اگر در وسط ماه باشد دو طرف ماهی سی روز است و دو ماه
وسط هلالیست م عدهٔ امه نصف عده حره است و لو منقطعه مگر عدهٔ وفات که چهار ماه و
ده روز است و اگر حمل دارد ابعد الاجلین است م جایز نیست از برای زوج که بیرون کند مطلقه
رجعیه را از خانه که طلاق داده تا عده اش بگذرد و جایز نیست نظر بیدن و موی او کند مگر بقصد
رجوع علی الاحوط و از برای ضعیفه جایز است در عده بیرون رود بجهة امر ضروری و واجب م
هرگاه مردی در سفر وفات کند اول عده اش وقت رسیدن خبر بضعیفه است اگر چه بعد از ده سال
باشد م اگر ضعیفه شوهرش مفقود شد نخواهد بنشیند باید نزد حاکم شرع رود و آنچه حاکم
بفرماید چنین کند و اگر ضعیفه صبر نکرد و بی اذن حاکم شوهر کرد و اولاد بهم رسانید که شوهرش
آمد عقد شوهر دویمی باطل است و اولاد او برا و اگر جاهل بوده شبهه است و اگر هر دو میدانستند
بر هر دو حرام است م اگر زن شوهر دار زنا دهد بعد شوهرش بفهمد بر او حرام نیست و اگر شوهرش
نفهمد توبه کند کفایتش میکند و کراهت دارد م در خلع و مبارات در بین عده هرگاه زوجه
رجوع کند بفدیه زوج میتواند رجوع کند و الا زوج نمی تواند رجوع کند م در عدهٔ باین هرگاه
شوهر وفات کند بهمان مرضیکه زن را در آن مرض طلاق داده و ضعیفه هم تا یکسال اگر شوهر نکرده باشد
ارث شوهر را میبرد و در عدهٔ رجعی زن و شوهر ارث از یکدیگر میبرند م فرق ما بین مبارات و خلع
آنست که مبارات کراهت از طرفین است و صورت صیغه اش باراتک بکذا فانت طالق ضعیفه

ما دامیکه ضعیفه در عده رجوع ببذل نکند و اگر رجوع کند زوج هم میتواند رجوع کند اما حالا
بیشتر مرد زیاده از انچه داده بگیرد بخلاف خلع فصل در ظهار است م بظهار حرام میشود
ضعیفه مدخوله که در غیر مواقعه باشد و زوج حاضر باشد در حال اختیار و قصد و کمال عقل
در حضور عدلین بگوید بزنش انت علی کظهر امی م هرگاه در عده خواهد رجوع کند کفاره
باید بدهد اول عتق رقبه بعد صیام شهرین و اگر نتواند اطعام شصت مسکین م بقول با نظر کردن
هم بقصد رجوع میشود م در عده خلع و مبارات اگر زن رجوع کند ببذل مرد اختیار رجوع
دارد اگر خواهد نمیکند م صیغه طلاق با شرایط زوج بگوید زوجتی طالق یا وکیل زوج بگوید
زوجه موکلی طالق کفایت میکند م ضعیفه میتواند وکیل شوهر شود و طلاق خود را بگوید یا بر
قسم بگوید وکالة عن موکلی انا طالق م قبول کردن قول ضعیفه در یائسه بودنش مشکل است
م مرد بزوجه منقطعه خود بگوید مدت را بخشیدم کفایت میکند احوط قبول زوجه است م
هرگاه بگوید بخود مدت فلانه را بخشیدم و هیچکس حاضر نباشد کفایت میکند احوط قبول زوجه است
م هرگاه بگوید وهبت مدتک کفایت میکند احوط قبول زوجه است م هرگاه مولی کنیزش
را که معقوده غیر بوده ازاد کند عقدش ثابت میماند با اختیار جاریه م هرگاه مولی بجاریه خود
بگوید انت رق فی حیوتی و حرة بعد وفاتی بعد از وفات مولی ازاد می شود و از ثلث میت حساب است
م هرگاه اقا بعبد خود بگوید اگر تا یکسال ده تومان بمن دادی ازادی و عبد هم قبول کرد و تا
سال کار کرد نه تومان داده یک تومان مانده بر رقیت باقی است اگر شرط کرده باشد م هرگاه
شخص تحلیل کرد امه خود را بغیر مثلا تا یکسال و بین سال وفات کرد ان شخص میتواند ورثه که مالکین
ان امه شده اند که در بین سال تحلیل را فسخ کنند بلکه احتیاط انست که ورثه هم تحلیل کنند والا حلیت
مشکل است فصل در رضاعت م کسانیکه برضاع محرم و حرام میشوند بهم یکی انست که اگر
زنی شیر دهد بطفلی اولاد نسبی و اولاد اولاد ان زن رضاعی و نسبی هرچه پایانند و پدر و مادر او
هرچه بالا روند و خواهر و برادر او رضاعی و نسبی و خاله و خالوی او رضاعی و نسبی هرچه بالا
روند تمام با این طفل حرامند اما شوهر این ضعیفه که صاحب شیر است و خویشانش انچه برای ضعیفه
شمرده شد علاوه بر ان اولاد رضاعی ان هم هرچه پایین روند و عمو و عمه مرد و خاله و خالوی او هرچه

بالا روند رضاعی و نسبی بر انطفل حرامند م اولاد نسبی این ضعیفه که صاحب شیر است بر پدر
طفل شیرخوار حرامند زیرا که در حکم اولاد اویند م اولاد رضاعی ضعیفه بر پدر طفل احوط
ترک نظر محرمانه و نکاح است م این زن شیرده و شوهر او و خویشان ایشان که ذکر شد بر خواهر
و برادرهای انطفل شیرخوار محرم نیستند اگر احتیاط کنند بنکوست که نکاح نکنند خواهرهای
مرتضع یعنی طفل شیرخوار را با شوهر ضعیفه شیرده و خواهر و برادرهای او یعنی مرتضع بر اولاد
فحل احوط اجتناب است م شیر نشر حرمت میکند بچند شرط اول انکه شیر از زن حی باشد نه میت
و نه مرد و غیره دوم انکه از حمل یا تولد طفل حلال یا شبهه بهم رسیده باشد نه حرام سیم انکه از
پستان بخورد نه انکه در حلقش کنند چهارم انکه شیر خالص باشد نه انکه چیزی مخلوط ان باشد
پنجم انکه شیر از یک شوهر باشد مثل انکه زن شیرده طلاق گرفته و زن دیگری شد موافق شرع حمل
برداشت و شیرش متصل بود نزدیک وضع حملش که شد ده دفعه مثلا طفلی را شیر داد که وضع
حملش شد این شیر شوهر اولست بعد پنج دفعه دیگر هم شیر داد نشر حرمت نمیکند م اگر شیرش
قطع شده بود و بجهة حمل باز هم رسید این شیر مال شوهر ثانی است ششم انکه باید طفل در بین دو سال
باشد که اگر یکروز اخر مثلا بعد از بیست و چهار ماه شیر بخورد نشر حرمت نمیکند اما ضعیفه شیرده
هرچه از وضع حملش گذشته باشد ضرر ندارد و نشر حرمت میکند هفتم انکه طفل مریض نباشد
و شیر را قی نکند اگر چنین باشد احتیاط بکنند ترک نکاح و نظر محرمانه هشتم انکه طفل انقدر شیر را
بخورد که عرفا صدق کند که از این شیر بدنش گوشتی روییده و استخوانش قوت گرفته یا یک شبانه روز
متصل شیر سیر بخورد که شیر دیگری یا طعامی در بین نخورد مگر قلیلی که غذا صدق نکند یا پانزده
مرتبه متصل شیر بخورد و اگر زمان قلیلی صبر کند و نفس تازه کند و باز بخورد که یکمرتبه صدق کند
تمام یکمرتبه است اما باید شیر دیگری در بین فاصله نشود پس هر یک از این سه قسم با شرایط
مذکوره نشر حرمت میشود اما در ده مرتبه چون بعضی قایل شده اند نشر حرمت را احتیاط کنند م
هرگاه یکزن شیر کامل بصد طفل بدهد از شیر یک شوهر همه طفلها با او و باهم و با شوهرش محرم
میشوند و اگر دو زن از یکفحل شیر کامل دهند بیکطفل با اشتراک محرم نمیشود ان طفل و اگر
یکزن ده طفل را مثلا شیر تام دهند از دو شوهر انطفلها باهم محرم نمیشوند اما اگر احتیاط کنند

ترك نكاه محرمانه و نكاح نيكو است پس شرط نشر حرمت ميان دو ولد رضاعى آنست كه پدر رضاعى
يكى باشد مـ هرگاه شخص ده زن دارد و هر يك شير تمام بدهد طفلى همه ده طفل با هم و با آن
مرد و با همهٔ اين زنها محرمند مـ هرگاه زنى شير كاملى دهد پسر برادر و دختر برادر از شير يكشوهر ظاهر
خواهر و برادر اين دو طفل با هم محرم نيستند اما احتياط كنند در نكاح و نظر كردن مـ مادر
زن رضاعى از زن مدخوله حرامند بر شخص مثل نسبى مـ هرگاه مادر شخص يا زن پدر او چند
وچه از اولاد يا جدّه يا زن پدر پدر او يا خواهر يا زن برادر او يا اولاد خواهر او و برادر او يا اولاد ايشان
شير كامل دهند صغيره را حرام ميشود بر آن شخص ابداً آن صغيره و اگر در عقد آن شخص باشد باطل
ميشود آن عقد مـ اگر مادر زن يا زن پدر زن شير دهد طفل شخصى را چه از اين زن باشد
طفل چه از زن ديگر اين زن بر او حرام ميشود ابداً زيرا كه پدر طفل نميتواند دختر صاحب شير را
داشته باشد مـ هرگاه زن بزرگ شخص شير دهد زن كوچك شخص را هر دو حرام ميشوند بر او
و اگر شير غير باشد همان كبيره حرام ميشود مگر آنكه مدخوله باشد آنوقت هر دو حرام ميشوند و از
براى كبيره است مطالبهٔ مهر اگر مدخوله باشد نه غير مدخوله و از براى صغيره است نصف مهر فقط
مگر آنكه دفعهٔ آخر شير كامل را اين صغيره در حالتيكه كبيره مثلاً خواب باشد بخورد تمام مهر او ساقط
است مـ هرگاه زن طفلى بسبب عيب طفل فسخ عقد كرد مثلاً پس زن ديگر شد و بشير آن شوهر
اين طفل را شير داد اين زن بر اين شوهر حرام ميشود زيرا كه عروس صاحب شير است اين زن و
او حرام است بر او و هم چنين است زن شير ده هرگاه طلاق بگيرد و زن صغيرى شود و شير دهد
شوهر صغير خود را بر شوهر اول حرام ميشود زيرا كه عروس او ميشود مـ هرگاه دختر عمو را از
براى پسر عمو عقد كنند و لا اب و جدّهٔ پدرى پسر شير دهد آن دختر را دختر عمّه آن پسر ميشود و اگر
جدّهٔ مادرى شير دهد آن دختر را دختر خالهٔ آن پسر ميشود و اگر جدّهٔ پدرى دختر شير دهد آن پسر را
اين پسر عموى آن دختر ميشود و اگر جدّهٔ مادرى دختر باشد اين پسر خالوى آن دختر ميشود پس بر يكديگر
حرام ميشوند مـ هرگاه زيد زنى داشت كبيره و عمرو زنى داشت صغيره هر دو طلاق دادند و
زن يكديگر را گرفته اند و زن كبيره شير داد صغيره را كبيره بر هر دو حرام است و صغيره بر كسيكه
دخول كرده باشد بكبيره حرام است مـ هرگاه زن كبيرهٔ شخص شير داد زن صغيرهٔ او را هر دو

حرام است و صغيره بر كسيكه دخول كرده باشد بمد اما زن ديگر اين مرد كه غير مدخوله است اگر شير دهد
اين طفل را احتياط دارد بلكه حرمت بعيد نيست مـ هرگاه شخص دو صغيره و يك كبيره دارد
زن كبيره هر دو صغيره را شير دهد هر سه حرام ميشوند اگر مدخوله باشد و اگر مدخوله نباشد
همين كبيره حرام است بر او مـ هرگاه زن مدخولهٔ خود را شخص طلاق داد هر حالكه اين زن
زن صغيرهٔ او را شير دهد هر دو بر او حرام ميشوند اگر چه آن زن زن غير شده باشد و اگر غير مدخوله
باشد همين خودش حرام ميشود مـ بدانكه بعضى علما جدّهٔ طفل شير خوار را بمنزلهٔ مادر زن
پدر رضاعى طفل ميدانند و خلاف مشهور است احوط ترك نكاه محرمانه و نكاح است مـ
بعضى مادر برادر و مادر خواهر را بمنزلهٔ مادر و اميدانند اما خلاف مشهور است لكن رعايت
احتياط طريق نجات است اما مادر زن رضاعى بر شخص حرام است مثل نسبى مـ هرگاه مادر
زن كبيرهٔ شخص شير دهد زن صغيرهٔ شخص را خواهر ميشوند و جمع بين دو خواهر صحيح نيست عقد
هر دو باطل ميشود مـ هم چنان كه بى اذن زن عقد دختر برادر و دختر خواهر او جايز نيست
در نسبى هم چنين اند در رضاع مـ واطى با پسر مادر آن پسر هر چه بالا روند و دختر او هر چه
پائين روند و خواهر او بر واطى حرام ميشوند ابداً و اما اولاد خواهر او هر چه پائين روند محل
تامل است و هم چنين است رضاعى بنا بر احتياط مـ هرگاه مردى مالك شود پدر و مادر
و اولاد و خواهر و برادر و عمه و خاله و دخترهاى خواهر و دخترهاى برادر خود را آزاد ميشوند
و هم چنين اند اين خويشان اگر رضاعى باشند بنا بر مشهور مـ هرگاه كسى زنا كند با عمه و خاله
خودش حرام ميشوند دختران رضاعى ايشان هر چه پائين روند مثل نسبى بنا بر مشهور مـ
هرگاه زنى شير دهد برادر شخص را مثلاً آن زن بر شخص حرام نيست احوط اجتناب است مـ هرگاه
دو زن صغيرهٔ شخص شير يكزن بخورند هر يك بيك پستان دفعهٔ آخر يكمرتبه سير شوند هر دو خواهر
ميشوند و عقدشان باطل ميشود اگر خواهد بعد يكى را عقد كند و اگر بتعاقب پانزده مرتبه
مثلاً تمام شود بعد از اتمام هم چنين است بنا بر مذهب اكثر مـ هرگاه بعد معلوم شود كه
هر دو زن شخص خواهرند اگر عقدشان در يك زمان واقع شده عقد هر دو باطل است و الا عقد
اولى صحيح است و دوّمى باطل است مـ دليلى را اعتبار عموم منزله چنانچه مرحوم ميرزا مادو

زن
بعضی دیگر قائل شده اند نیست لکن بقدر امکان احتیاط راه نجاتست مـ حکم بحرام بودن
شوهر خود
بر شوهرش در این مواضع چند که میاید وجهی ندارد سوای عموم منزله مثل آنکه زن از شیر شوهر خود
شیر دهد برادر یا خواهر خود را چه پدری وچه مادری یا پدری یا مادری تنها باشد یا عمو یا عمه
یا خالو یا خاله خود را یا زن دیگر شوهرش فرزند عموی او را یا برادر یا خواهر یا فرزند عمو وخالو
وفرزند برادر خود را یا شوهر خود را یا فرزند خواهر شوهر خود را یا عمو یا عمه وخالو وخاله شوهر
خود را یا فرزند فرزند هووی خود را از شیر همین شوهر شیر دهد در تمام این اقسام مذکوره دلیلی
بر اعتبار این نحو حرمت از عموم منزلت نداریم لکن احوط اجتنابست وهم چنین هرگاه زنی برادر
شخص را شیر دهد یا دختر عمه یا دختر خاله شخصی را شیر دهد حرام نمیشود فصل در آداب
رضاعست سنتست اختیار کردن دایه مؤمنه عاقله عفیفه جمیله ومکروهست اختیار کردن
دایه کم عقل واحمق وغیر اثنا عشری یا بدصورت یا بدسیرت یا کج خلق یا حرام زاده یا اولادش حرام زاده
باشد زیرا که شیر را تاثیر زیاد است در مزاج طفل وبهتر از همه مادر طفل است وسزاوار است که اجرت
بگیرد واولی اینست که شوهر اجرت بدهد واگر زیادتر از همه دایه اجرت بگیرد میتواند طفل را از
او بگیرد وبدایه بدهد مـ سنتست که زنها را نهی کنند که بهر کس شیر بدهند شاید بکوفقط ظاهر
شود که شخص خواهر خود را گرفته مـ سنتست که خویشان رضاعی را حرمت بدارند اما ارث
وحقهای نسبی را نمیبرند مـ سنتست که طفل را دو سال کامل شیر دهند مگر بجهة ضرورت
که زیادتر یا کمتر شود ضرر ندارد مـ اگر بزغاله شیر زن را بخورد حرام نمیشود گوشت وشیر او
لکن مکروهست مـ در جائیکه زن شیر دهد کسی را که بشوهرش حرام شود حرام است فعل او
والا حرام نیست بی اذن شوهر شیر دادن بشرط آنکه مانع حق شوهر نباشد شیر دادنش مـ اگر زوج
ادعای رضاع محرم کند وممکن باشد تصدیقش بستن یا خبره اگر پیش از عقد باشد جایز نیست عقد
کند واما اگر بعد از عقد باشد اگر زوجه قبول کند عقد باطل است ومهرش ساقط اگرچه بعد از
دخول باشد در حال عالم بودن ضعیفه واما اگر بعد از دخول ضعیفه عالم شود خلافست بعضی
مهر المسمی از برایش قایلند وبعضی مهر المثل انهاد صورتیست که ضعیفه تصدیق کند واگر تکذیب
کند زوجه وزوج اقامه بینه کند مثل صورت تصدیق است واگر بینه نداشته باشد بر او حرام است

فرزند فرزند شوهر خودرا

ان زن

ان زن واگر ادعاء علم کند زوج بر زوجه قسم میدهد او را اگر ضعیفه قسم خورد یا او ادعای علم نکرد
بر زن اگر پیش از دخول باشد نصف مهر را بدهد واگر بعد از دخول باشد تمام مهر را بدهد بلا خلاف
واگر از هم جدا شوند واگر مدعی زوجه باشد تفصیلش از حکم این صورت ظاهر میشود اما اشکال وخلافی
نیست که رضاع ثابت میشود مگر بشهادت دو عادل بر وجه تفصیل که شرایط رضاع کامل را شهادت
بدهند یا بتواتر قطعی برسد ومشهور اینست که شهادت زنان در رضاع مسموع نیست لکن مسئله محل
تامل است پس احتیاط را در مقام عمل نباید ترک کرد اما شک اگر حاصل شود بحد نصاب رضاع حکم
بحرمت ومحرمیت نمیشود ومظنه بتحقق رضاع کافی نیست لکن رعایت احتیاط طریق سداد است
والله العالم والمؤید فصل در مسائل متفرقه است مـ هرگاه تربت یا قرآن همراه شخص باشد
وبی اختیار در بیت الخلاء وخواب بیفتد در بیرون آوردنش عسر وحرج باشد باکی نیست اما باید
بیرون آوردنش وتطهیرش واجب فوریست مـ ریش تراشیدن حرام است ومقراض کردن هم
که اصلاح نباشد حرام است مـ گوسفند نذر حضرت عباس مثلاً اگر اغنیا هم بخورند ضرر ندارد مگر
آنکه معلوم شود که ظاهر حال نادر صرف فقرا بوده یا مختص فقراء نذر کرده باشد مـ حیوان هرگاه
ذبح شود بدون ذکر نام خدا یا پشت بقبله ضرر ندارد وحلالست مـ نام حضرت عباس بردن
صلی الله علیه وآله یا علیه السلام گفتن نیکوست مـ گوسفند عقیقه یا قربانی هرگاه دعایش را
نخوانند ضرر ندارد اما خواندنش بهتر است مـ ضعیفه مال خود را بی اذن شوهر بفقیر دهد
که مانع حق شوهرش نباشد ضرر ندارد مـ هرگاه شخص ذمه مدیون را بری کرد دیگر رجوع
نمیتواند کرد اگرچه غیر ارحام باشد مـ پولی برای مقصر خیرات اگر داخل پول دیگر شود تقسیم کنند
بالنسبه ضرر ندارد مـ گنجشک ومثل آن هرگاه سرش را بکنند حرام ومیته میشود مـ هرگاه
وجهی از غیر نزد شخصی باشد وخواهد باو برساند خود یا غیر برساند یا بان شخص بهر قسم که خواست
واگر تبدیل کند بچیزی دیگر وبدهد مرخص نیست مگر آنکه اعلام کند او را مسئله گوسفند
تا جوزه دارد اگر سرش را جدا کنند کراهت دارد بنابر مشهور اما حلالست مـ در زیارت کردن
عوام مثلاً هرگاه بعضی جاها غلط بخوانند یا بعضیش را نخوانند یا نماز زیارت نخوانند ضرر
یا بچه خوانده اند ندارد مـ عمل بمستحبات کردن موافق آنچه در کتب علمای شیعه مذکور است

ضرر ندارد مـ هرکه سب جناب رسول خدا یا ائمه هدی ع یا حضرت فاطمه کند مرتد است و قتلش هم
قسمی بی اذن مجتهد جایز است مـ هرگاه فرزند فقیر باشد و پدر یا مادر یا جدش غنی باشند نفقه
بر ایشان واجب است و همچنین عکس آن مـ رواق ائمه حکم حرم دارد در مکث کردن جنب یا حائض
یا نفساء در آن بنابر احتیاط مـ کسب کردن با قدرت بقدر ما یحتاج خود و عیال واجب النفقه
واجبست بلکه بجهت اداء دین هم بنابر احتیاط مـ با ظرف تربت در غیر کربلا استنجا میتوان
کرد بشرط آنکه آن ظرف را نجس نکند و کارد یا چاقو بر تربت میتوان استعمال کرد لکن ترکش اولی است
مـ ولی طفل پدر و جد و وصی و مجتهد و عدول مؤمنین اند و هرگاه ترتیب مذکور ممکن نباشد
فاسقین بمصلحت طفل تصرف در مال او کنند جایز است مـ خانه وقف هرگاه قصد بناء واقف
منفعت آن بوده که صرف شود تغییر دادنش بقسمیکه منفعتش زیاده شود ضرر ندارد بلی اگر وقف
خاص شده باشد تغییر آن از قسمیکه وقف شده نمیتوان داد اگرچه خود واقف باشد مـ خون
گوشت پاکست و خوردنش حرام است مگر آنکه خود گوشت خون شود چنین خونی خوردنش ضرر
ندارد مـ هرگاه پدر یا مادر وصیت کند که اولاد مثلا ده ختم قران بخوانند از برای ایشان و
اولاد قبول نکند بر ایشان لازم نیست لکن احوط عمل بآنست مـ هرگاه مشتبه شود میت مسلم با
کافر و کفار خواهند میت خودشان را بسوزانند اگر بزور میبرند هر یک میمانند نماز کنند احتیاطا
را او دفن کنند و اگر راضی شوند هر دو را چنین کنند والا قرعه بیندازند مـ هرگاه آب بالوعه
ضرر کند خانه همسایه را باید صاحب بالوعه دفع ضرر کند علی الاحوط و اگر مستاجر باشد باذن
مجتهد مال الاجاره را خرج کند مـ غذاء متنجس را مثلا بخورد خلاف مذهب هم نمیتوان داد بلکه
بطفل هم مگر آنکه بخوردن طفل نجس شود بلی بحیوان دادن جایز است مـ میان اذان و اقامه در نماز
باید موالات باشد و همچنین اجزاء تسبیح حضرت فاطمه زهرا ع و اما امام شرط نیست که صدای مؤذن
را بشنود مـ معامله با ظلمه یا تصرف در مالش بقسم شرعی با علم بحرمتش نداری ضرر ندارد و
احوط اجتناب است مـ وصی هرگاه نتواند وصایت خود را ثابت کند بهر قسم که بتواند مال میت را
بردارد و بازای ثلث بموافق وصیت صرف کند جایز است مـ هرگاه در حال اضطرار وصی
بمبلغ کمی صلح کند و بعد بتواند بردارد تا بقدر ثلث شود و صرف کند جایز است مـ هرگاه

وصی مال در تصرفش باشد و بمیرد و بداند خمس بر ذمه میت هست یا دین دیگر و وارث نمیدهند باید
بدهد و هرگاه ندهد ضامن است مـ هرگاه به بینی که یکی مال دیگری را میبرد بغیر حق واجب نیست
که نگذاری یا صاحبش را اعلام کنی بلی مستحب است مگر آنکه ضرر کلی باشد و صاحبش بتواند بگیرد
باید اعلام کنی در اینحال مـ زیارت عاشورا در هر وقت میتوان بعمل آورد حتی در شب و در حال
ضرورت لعن و سلامش را در حال راه رفتن میتواند خواند مـ شخص قطع علاقه و قصد خروج
از وطن کرده تا نرفته نمازش را تمام کند مـ در محل اقامه از حد ترخص باید خارج نشود و خروج
بتوابع بلاد ضرر ندارد مـ هرگاه ضعیفه قصد اقامه کرد و نمازش تمامی نکرد که حایض شد بعد
که پاک شد ده روز میماند نماز تمام کند مگر آنکه از قصد اول برگردد مـ خلط سینه یا آب دماغ
در فضای دهن آمده فرو بردن حرام نمیباشد مـ هرگاه اصول دین را اجمالا بداند شخص بنه
بتفصیل کفایت میکند اگرچه تمیز ندهد اصول دین و مذهب را مـ پیت گوشتی در این زمان دو
نیست حرام بودنش در اکثر مردم مـ هرگاه وجهی باید بغیر دهی و آن شخص فوت شود و ممکن نشود
که بوارثش دهی و علم داشته باشی که خمس در گردنش هست با این قدر پس صرف خمس کن از او
همچنین هرگاه بدانی که طلب کار دارد و بدانی که وارث بطلبکارش نمیدهد بطلبکارش بده
و اگر بدانی که وارث بطلبکارش میدهد بوارثش بده مـ رد مظالم را شخص فقیر بوجه بالاولی
خود میتواند داد بشرط فقر ایشان و ایشان اگر بخواهند باو ببخشند مالک کند و مختارند باو ببخشند
اگر خواهند باز او رد مظالم دهد تا دینش ادا شود مـ شخص رد مظالم گرفت مالک شد بسید
میتواند داد و همچنین سید خمس گرفت مالک شد پس بعام میتواند داد مـ بدانکه بعضی اقسام
فسق و معصیت هست که با آن اعمال قبول نمیشود مثل شراب خوردن مـ شخص طلب از میت
داشته باشد نمیتواند بازای خمس یا رد مظالم حساب کند بنابر احتیاط مـ شخص ادعای فقر
کند کفایت میکند و قولش مسموع است اگر مال داری نمیدانستی او را و احوط حصول ظن است بفقر
مـ سیادت با دعای شخص ثابت نمیشود مگر آنکه در بلد مشهور باشد بسیادت یا مظنه نزدیک
بعلم حاصل شود مـ مال یهودی که ممکن نشود بورثه اش دهند باید صدقه بدهند مـ هرگاه
عبد مثلا بدون اذن آقا مال آقا را بردارد و او را بفروشند با مالش و خریدار او را آزاد کند با

مالش وآقای اولی عمر داتمال مذکور واهر قسم که باشد بوارث آقای اولی برساند مـ مکس وشپش را
مثلاً سوزانیدن گناه نیست اما کراهت دارد مـ اصرار بر صغیره توبه نکردن از همان گناه نیست
بلکه تکرار همان گناه یا از صغیرهٔ دیگر است اگر چه در ترک توبه گناه است مـ هر گاه شخص مظنّهٔ
ضرر در سفر مکه داشته باشد تاخیرش واجب نیست مـ اگر شخص حمد وسوره اش درست نباشد
ومسامحه واهمال کرد در درست کردن آن نماز طواف را بجماعت کند مـ شخص کنیز خود را که لمس و
قبله ومقاربت نکرده بنکاح پسرش میتواند در آورد بلا اشکال مـ نماز در حرم ائمه ع در حالتی
که مزاحم زائرین بشود اشکال دارد مـ هر گاه شخص باذن مجتهد خرج طفلی میکند وطفل فقیر
است میتواند آنرا بعوض ردّ مظالم حساب کند احتیاطاً با اذن مجتهد باشد مـ شخص خانه اجاره
کرد وتعیین نکرد که کی را به نشاند هر که را بنشاند ضرری ندارد مـ اسم مبارک حضرت قائم
عجّل الله فرجه را که محمد است بردن کراهت دارد در این زمان مـ هر گاه کسی مالی بعبدی ببخشد
مالک شدنش مشکل است مـ ضرری ندارد آنچه ساخته میشود از نقره بجهت تعویذ چه حرف
جواد باشد چه غیر آن بنا بر اصح اما از طلا اشکال دارد مـ هر گاه شخص وصیت کند که فلان
عبد مرا آزاد کنید وبیست تومان مثلاً باو بدهید وثلثش بآن قدر باشد ووارث قبول نکنند حاکم
شرع یا وکیل او واگر ممکن نشود عدول مؤمنین صیغهٔ عتق او را بگویند وبیست تومان را باو بدهند
بی اذن وارث اگر ممکن شود ضرری ندارد مـ هر گاه استطاعت بهم رساند که خرج رفتن وبرگشتن
خود وعیال واجب النفقه را بقدر بذلی دارد وحال او در وقت برگشتن هم قسمی باشد که امر معاشش
بذلت نباشد باید بحج برود مـ امر کردن مردم را بواجب ونهی کردن مردم را از حرام واجب است با
شرایط وامر بمستحبات ونهی از مکروهها کردن مستحب است مـ جهاد کردن بکفار بمردان واجب
باذن امام **فصل در شفعه است** مـ بیع در زمین وخانه که شفعه ثابت است شرط است که مشاع
باشد میان دو کس وزیاده از دو کس خلاف است مـ هر گاه شریک طفل باشد یا غایب باشد
بعد از ده سال مثلاً بالغ شود یا عالم شود فوراً باید بشفعه بگیرد بهمان مبلغی که بالغ خریده مـ
حق شفعه بوارث هم میرسد مـ هر گاه بغیر بیع مثل صلح یا هبه یا غیر اینها منتقل کند شفعه
ندارد **فصل در اقرار است** مـ هر گاه شخص بالغ عاقل حر با اختیار اقرار کند که فلان قدر

مال فلان

مال فلان بر ذمه منست یا امانت نزد منست وبعد از آن انکار کند مسموع نیست مـ اگر بعضی
از آنرا استثنا کند مثل آنکه بگوید ده تومان مال فلان بر ذمه منست الا سه تومان بعد باز بگوید
الا دو تومان حقیقةً اقرار به پنج تومان شده اگر انکار بعد متصل باشد مـ هر گاه سؤال کنند
که پنج تومان مال فلان نزد تو است کسی را اشاره کند مشکل است **فصل در غصب است** مـ هر گاه
شخص تسلط داشته باشد بر مال غیر عدواناً آن غصب است مـ هر گاه در مسجد کسی رحلی بگذارد
ودیگری عدواناً آنرا در انجا نماز کند صحت نمازش قبل از اعراض آن شخص از آن مکان مشکل است مـ اگر
رحلش یکبهری باشد مشکل است تسلط او مـ اگر کسی بوکالت غیر رحلی بیندازد عیبی ندارد
واگر فضولةً از برای غیر رحلی بیندازد مشکل است مـ اگر زمان طولانی رحل بیندازد وخود
نیاید دیگران خواهند نماز کنند وخبر از حال او ندارند بر چینند رحل او را ونماز کنند نمازشان
صحیح است اگر تلف شود ضامنند او را مـ اگر رحل او را بانی گذارند وقتی که سجده میروند محاذی
شکم وسینه مصلی واقع شود آن نماز صحیح است مـ اگر شخص فرشی را در زمین وقف مثل مسجد
وحرم بیندازد وراضی نباشد که خلق بر آن نماز کنند فعل حرام کرده است اگر منشأ جلب آن مکان
است واگر مظنه هم برضای او حاصل شود بر روی آن نماز کردن مشکل است مـ اگر جمعی جائی
فرا خور احوال خودشان گرفته اند یکی وارد شود میان ایشان بجبر داخل شود وجا بر ایشان
تنگ کند صحت نمازش اگر راضی نشوند مشکل است مـ هر گاه از روی سهو یا جهل یا نسیان
تصرف در مال غیر کند وتلف کند ضامنند مـ هر گاه طفلی مال غیر را تلف کند ضامن است و
باید بعد از تکلیف از عهده برآید مـ اگر مال غصب بدست ده نفر رسید مثلاً وعین یا قیمت مالک
تسلط بر عین دارد وهر گاه قدرت بر اخذ عین ندارد مختار است که رجوع کند بهر یک وخصم
است در قیامت هم مـ هر گاه مالک مطالبهٔ مالش را از یکی کرد دیگران فارغ میشوند حتی
غاصب اما مؤاخذهٔ الهی دارد مـ مال غصب بدست هر کس آمد باید بصاحبش برساند با
قدرت وبا عدم قدرت صدقه بدهد احتیاطاً باذن مجتهد مـ هر گاه شخص مثلاً چوب غصب
کرد در دیوار یا کشتی کار کرد ومالکش همان را طلبد باید همان عین را رد کرد اگر چه موجب ضرر
کلی بشود بر غاصب مـ اگر عین معدوم شد یا متعذر است رد آن باید اگر مثلی است مثل آنرا

واکر قیمتی است قیمتش را بدهد مـ هرگاه عین مال مغصوب حاضر باشد غیر از رد کند کفایت نمیکند
مکر انکه راضی شود مالک و هرگاه مصالحه کند بجهة مصلحت نبودن رد عین جایز نیست مکر انکه
عین باقی نباشد یا مالک عالم باشد در هر دو صورت مصالحه کند مـ هرگاه مال مغصوب را مثلا
رنگ کرده باد و خیاطی کرده و ختن باو نمیرسد اما رنگ باو میرسد و اما اگر تنزل یافته باشد بر رنگ
ارش باید بدهد مـ هرگاه طفلی چیزی را خرید و وجه از داد و انچیز را خورد یا پوشید ان وجه بر
فروشنده مشکل است مباح بودنش مـ هرگاه کاوی غصب مثلا شخصی خرید چندی از کار کری
و شیر ان منفعت برد باید تمام منفعت با کاو بصاحبش رد کند و در انمدت هم که تصرف در غصب کرده
با علم فعل حرام کرده توبه کند و احتیاطا نماز و عبادتی بکرش انچه با نحال کذشته قضا کند اکر متمکن
از اداء ان بوده باشد اگر جاهل بغصب بود و قتیکه عالم شد ان مال و انچه منفعت از ان برده بصاحبش
رد کند و قیمتی که بغاصب داده و خریده از غاصب مطالبه کند اگر جاهل بوده و اگر عالم بغصب بوده
هرگاه عین مال خودش یافت بکیرد و اگر باقی نیست چیزی باو نمیرسد مـ هرگاه مالی از
دست طفل یا مجنون گرفت اگر بولی ایشان ندهد ضامن است مـ شخص نسبتا کم یا جمله حق
الناس بسیار بر ذمه اش هست انچه دارد میدهد و وفا نمیکند و استغفار کفایت نمیکند باید انچه
قدرت دارد کسب کند و بدهد مـ هرگاه سرمایه که دارد بدهد بخصمان خود روزی پنج شاهی
کسب میکند بخصمان میدهد و اگر نکاه دارد روزی ده شاهی مثلا میتواند بدهد اگر راضی کند
ایشان را ده شاهی بدهد والا همان پنج شاهی را بدهد با سرمایه اش مـ زمین غصبی حاصلش
با زارع است بلی اجرة المثل بر ذمه زارع است مـ شخص یکفلوس مثلا از طفل کرفت بدون وجه
شرعی داخل پول خود کرد یک پول را بولیش بدهد اگرچه حاکم شرع باشد و اگر ولی طفل را نمیشناسد
بفقرا بدهند بعنوان تصدق مـ اب حرامی هرگاه بزراعت دهند ان زراعت حرام نمیباشد و دن
بر ذمه شخص تعلق میکیرد مـ هرگاه کفش عوض شود و بداند از همانکس است که کفش او را برده اگر
مثل ان یا بیشتر از کفش خودش هست عوض کفش خود تصرف جایز است لکن بعنوان تقاص و اگر
بهتر است نیز تصرف بکن و زیادتی قیمتش بفقرا بده و اگر ندانی که از کیست اگر کمتر از درهم است قیمتش
قصد مالیته خود کن که مباح است و اگر بقدر درهم یا زیادتر باشد بقاعده لقطه تعریف کن مـ

مالکه

مالکه پیدا کند اگر بقدر درهم است مثلا باید تعریف کند و اگر طفل پیدا کند باید ولی طفل
تعریف کند اگرچه تصرف در ان هم نکرده باشد مـ شخص قسم دروغ میخورد ذمه اش بری
نمیشود اما مدعی هم تقاص نمیتواند کرد و مطالبه حق مدعی بقیامت افتاد مـ شارع عام
را بجهة حریم خانه چیزی از ان نمیتواند تصرف کرد مـ کمتر از درهم را برداشتی اگر صاحبش را
پیدا کنی بده و اگر پیدا نشد قصد ملک خود کنی ضرر ندارد مـ مرد که وفات کرد لباسیکه از
برای زوجه اش کرفته بود بجهة کسوه اش خواه پوشیده باشد یا نه در مال زن بودن خلافست
احتیاطا از مخلفات ارث حساب میشود مـ شخص حق الناس بر ذمه اش هست و متمکن از اداء
ان نیست بجهة فقرش نمازی یا روزه بکیرد یا قران بخواند از برایش یا طلب امرزش کند و اگر اجلش
رسید و ادا نشد با نحالت خدا خصمانش را راضی میکند انشاء الله مـ هرگاه شاخه از درخت میوه
دار از دیوار باغ بیرون امده راه کذار بی رضا صاحبش میوه از ان بچیند حرام است و همچنین در
کوچه اگر ریخته باشد برداشتن ان نیز حرام است مکر بدانی راضی بود صاحبش را مـ زمینی که
غصب کرده اند با توابعش در یک حکمند اما شخص باید از ان با قدرت بیرون رود و اگر وقت تنک
شود از برای نماز یا غصب که وضو نسازد و تیمم بخاک غصب اگر موجب مکث در مکان مغصوب
نشود عیب ندارد در حال راه رفتن نماز کند با ایما و اگر ممکن نشود نماز ساقطست تا زمان تمکن
ادا یا قضا بجا اورد و اگر در ان نخواهند بماند یا زراعت کند از صاحبش و با عدم تمکن از حاکم شرع
اجاره کند و مال الاجاره را بصاحبش برساند مـ اگر در حجره غصبی مثلا او را حبس کردند
بغیر حق درست با رکوع و سجود نماز کند و اگر بقسم خاصی او را حبس کردند بهمان حالت نماز کند
با ایما فصل در تجارتست مـ تجارت بر سه قسم است اول انکه ناقل عین و منفعت است چون عامه
اقسام بیع و مضاربه و سبق و رمایه و جعاله و قرض و هبه و صلح در بعضی از صور دویم ناقل عین
تنها است چون ملکی که در اجاره غیر باشد سیم ناقل منفعت است چون اجاره و غیره اما بیع بر دو
قسم است اول ربوی دویم غیر ربوی و این هم بر دو قسم است عقدی و معاطات اما بیع
معاطات عقدی چهار قسم است اول نقد یست دویم نسیه و نسیه مثمن حاضر و بهاء ان موخر
بزمان معلوم سیم سلف که عکس انست چهارم کالی بکالی که زمان هر دو موخر است و بالملا

است اما بیع نقد پس چهار قسم است اول کلی بکلی مثل یکمن از گندم بیکریال بر ذمه مشتری دویم جزئی
بجزئی این ریال معین بان یکمن جنس معین اما صیغه هرگاه هر دو معین باشند بایع بگوید بعتک
هذا بهذا مشتری بگوید قبلت البیع لنفسی با آنکه هر دو غایب معهود باشند میان بایع و مشتری
بایع بگوید بعتک ما علم بما علم مشتری بگوید قبلت البیع و اگر وکیل باشد و کالة عن موکلی بعت
موکلک هذا بهذا و مانند این اما جواب بگوید قبلت البیع من موکلی و اگر زن باشد موکلی موکلتک
بگوید و هم چنین اگر زن باشد بعتک بکسر کاف میگوید سیم کلی بجزئی است چهارم بیع جزئی بکلی
و مثال هر دو ظاهر شد اما قسم دیگر با لنسبة براس المال است و ان چهار قسم است اول مرابحه که خبر
از سر مایه میدهد و زیاد تر میفروشد به مقدار معین دویم تولیه که خبر از سر مایه میدهد و بهمان
قدر میفروشد سیم مواضعه که خبر میدهد و کمتر میفروشد چهارم مساومه که خبر نمیدهد
و میفروشد این قسم بهتر از همه میباشد اما تجارت بر پنج قسم است اول واجب بجهة حفظ نفس خود و عیال
خود که غیر از ان ممکن نشود و احوط بجهة ادای دیون نیز واجبست دویم مستحب است بجهة وسعت
دادن رزق عیال و صرف در راه خیر کردن سیم مباح است که قصد زیاد کردن مال باشد چهارم
مکروه است چون غله و کفن فروشی و صرافی و حجامی با شرط اجرت و بنده فروشی و قصابی
و شعر بافی و قابله شدن با شرط اجرت و زرگری و کسب اطفال و کسانیکه اجتناب از حرام در اموال
نمیکنند و اجرت تعلیم قران و تجارت کردن در ردز نا و اجرت خصیه کشیدن حیوانات و معامله
کردن با ظلمه و با کسانیکه هر چه میگویند و میشنوند باکی ندارند و کسانیکه صاحب عیب بدبند
مثل پیسی و مانند انها پنجم تجارت حرام و ان چند نوع است اول بیع نجس العین مگر چیزهائیکه
مستثنی است در محل خود و مایعات متنجسی که قابل تطهیر نباشد دویم بیع حرامست چون الات
اعمال حرام مثل طبل و نی و سرنا و شطرنج و بط و مانند انها را و اجاره دادن خانه و مال یا دکشتی را
از برای چیزهائی که حرامست از قبیل حمل شراب و سواری ظالم بجهة ظلم کردن و مانند انها و مبا
چیزهائیکه حرام است اعانت بر معصیت شود سیم مبایعه چیزهائیکه در انها هیچ نفعی نباشد
چهارم حرامست صورتکشی صاحب روح اگرچه بر کاغذ و دیوار باشد مطلقا و قمار بازی مثل
نجم مرغ یا غیره حرام است و غنا خواندن حرامست اما در قران و در روضه معصیت و عقابش مضاعفست

و نوحه گری کردن از برای میت و اجرت گرفتن بنوحه باطل حرامست و اجرت گرفتن از برای هجو مومنین و
اجرت گرفتن از برای غیبت مومنین و دروغ بستن و سخن چینی و دشنام دادن و مذمت کردن
کسیکه مستحق مدح است یا بعکس این و اجرت گرفتن از برای تعلیم دادن مسائل واجبه و تعلیم دادن
و تعلیم گرفتن سحر و هم چنین تسخیر ملائکه و جن و مانند انها از اعمال محرمه تماما حرامست اجرت گرفتن
چیزیکه واجب است بجا اوردن انرا انسان بالذات چه واجب عینی باشد مثل نماز و چه واجب کفائی
مثل غسل و کفن و دفن میت و هم چنین شهادت دادن و حکم کردن و مانند اینها نه از صناعاتیکه
نظام امر معاش وابسته بانها است اما بیع بر دو قسم است یکی بیع قطعی و یکی بیع بشرط خیار و این
گاهی بر وجه معاطات هم میشود اما شرط خیار باید در زمان معین باشد اما شرطهای صحت
بیع و شراء چند چیز است اول آنکه باید فروشنده و مشتری هر دو بالغ باشند و معامله اطفال
صحیح نیست هر چند ده سال داشته باشد مگر آنکه الت معاطات باشند میان دو بالغ دویم
آنکه بایع و مشتری عاقل باشند که درک بدی و خوبی بکنند عرفا سیم آنکه بایع و مشتری هر دو
رشید باشند یعنی درک نفع و ضرر بکنند در اموریکه لایق حال ایشان است چهارم آنکه بایع و
مشتری مختار و با قصد و شعور باشند پنجم آنکه بایع و مشتری مالک یا وکیل یا ولی یا وصی باشند
مگر بیع فضولی که محتاج باجازه میباشد ششم آنکه مبیع و ثمن معلوم باشد بوزن و کیل و ذرع
و عدد در چیزهائیکه موزون و مکیل و مزروع و معدود باشد که رفع جهالت کند هفتم آنکه جنس
ثمن معین باشد هشتم آنکه انچه بانها منتقل میشود مالک ثمن و مثمن قدرت بر تسلیم و تسلم انها
داشته باشد و بدانکه حرامست ربا خوردن و کسیکه بکیرد هم ربا اعظم است از هفتاد زنا با محرم خود چون
مادر و خواهر خود و ربا عبارتست از زیادتی گرفتن معاوضه بجنس که بنایش بوزن و کیل بوده در
زمان صاحب شریعت هر چند در زمان مبایعه چنین نباشد و اگر شک داشته باشد که در ان
زمان مکیل یا موزون بوده یا نبوده معتبر بنای بلد است بشرط آنکه بنای ایشان بی اعتنائی و لا ابالی
کردن نباشد و موعدهم زیاد نیست در جنس دیوی و جو و گندم یکجنس میباشند و اگر از ربا
گرفتن توبه کند بتوبه تنها کفایت نمیکند برائت ذمه را مگر آنکه زیادتی ربا را بصاحبش رد کند یا
مصالحه کنند و هر گاه غیر جنس را ضم کنند بیکی از عوضین که کمتر از دیگر است یا هر دو طرف اگر

مشتبه باشند ربا نیست و انوی انستکه میاید و پدر و زن و شوهر و مملوک محض و مالك و مسلمان و کافر حربی ربا نیست فصل در بیع است بایع جنس را زیاد میکشد اگر زیادتی خارج از متعارف نباشد که وزن مجهول شود ضرر ندارد م هرگاه طفلی را بفرستی که وجهی را بدهد و چیزی بگیرد از کسی که معامله با او صحیح باشد و تو بدانی که صاحبش بعنوان هدیه و هبه بتو واگذار کرده بواسطه الطفل تصرف کن م تریاك متنجس را مثلاً بکافر هم بعنوان فروخت بنابر احوط م معامله با صبی ممیز هم صحیح نیست اگرچه بوکالت از جانب مالك باشد مگر آنکه یقین کنی که عوض بمالك رسیده که معاطات میان دو بالغ شده باشد م در جمیع عقود صیغه فارسی جایز است مگر عقد نکاح که احوط بعربی بودن است اما بیع معاطات و بیع فضولی هر دو را جایز میدانند م هرگاه شخص بده کار بداند که چه قدر بر ذمه اش هست و طلبکار دانند و اعلام نکند او را هیچ قسم و صلحش صحیح نیست و آنچه طلبکار گرفته بعنوان تقاص میباشد م بیع معاطات بتصرفیکه موجب تلف شود چه در ثمن و چه در مثمن یا ممزوج شدن که نتوان جدا کرد لازم میشود م بار هیمه و کاه و پشکل اشتر مثلاً و ذغال و دسته هیمه و پشته هیمه دسته سبزی فروختن بدون وزن ضرر ندارد اگرچه در بعضی بلاد بوزن بفروشند و چیزیکه ذرعی و عددی است بوزن بعنوان فروخت م حرام است بیع و شراء و اکتساب با عیان نجسه م جایز نیست بیع و شراء ما بعا متنجسه که قابل تطهیر نباشد مگر روغن نجس که در چراغ در زیر آسمان بسوزانند بنابر احتیاط م جلد مذکی و غیر مذکی که مشتبه شده باشد بیعش جایز نیست علی الاحوط م اعیان متنجسه که قابل تطهیر باشد بیعش بی اعلام مشتری صحیح است اما اعلام مشتری احوط است و ترك نکنند م پیه و دنبه نجس صابون کردنش جایز نیست علی الاحوط م اکتساب با آلات لهو و لعب و بیع و شراء آنها جایز نیست م اما آلات لهو که فایده حلال از آن حاصل نشود بدون تغییر واجب است که آن صورت و هیئت را ازاله کنند م اعانت بر معصیت در حال اختیار جایز نیست م مسکرات جامده بیع و شرایش جایز نیست م اعانت ظلمه اگر منشأ اعانت دائمی باشد که از عمال ظلمه محسوب شود نه اتفاقی حرام است م مال الحاصل از قمار را سهواً یا جهلاً بخرد شخص ضامن است م کهانت و قیافه و شعبده و سحر و تعلمش و تعلیم و تعلمش و اعانه بر فاعل آنها تماماً

حرام است م ساختن صورت ذی روح مجسمه و غیر مجسمه هر دو حرام است م ربا و عمل خمر و مسکرات و رشوه دادن بی ضرورت و گرفتن مطالبه و بیع و شراء مسکرات و آلات لهو و امانت در مال السرقه تماماً حرام است م اجرت بر اذان و اجرت بر عمل حرام و اجرت بر نماز جماعت تماماً حرام است م حرمت غیبت مختص شیعه اثنا عشری میباشد و فرقی نیست میان نظم و نثر و حی و میت و قائل و مستمع مختار نه مضطر م هجو و بهتان و تمامی حرمتش اشد است از غیبت م سب مؤمنین و اذیت مؤمنین حرام است م غش و تدلیس که باعث ضرر باشد با اهل ذمه هم حرام است نه حربی م وکیل یا وصی میت خلاف آنچه معین شده است بدون قرینه حالیه یا فحوی بکنند جایز نیست بلکه آنچه تلف شده ضامنند و همچنین آنچه باقی است مگر موکل اجازه کند م حفظ کتب ضلال و تعلیم و تعلمش و بیع و شرایش و اجرت بر آنها جایز نیست م اجیر خاص عملی کند از برای خود یا غیر در آن زمان جایز نیست م احتکار در گندم و جو و مویز و خرما و زیت و روغن و نمک است در صورتیکه خلق در تنگی و احتیاج باشند م پوشیدن مرد لباس حریر محض و طلا باف را بدون ضرورت جایز نیست م مرد لباس مختص بزن و همچنین زن لباس مختص بمردان پوشیدن در حال اختیار حرام است م تلقی رکبان از زیاده از چهار فرسخ جایز میدانند م خلاف وصیت و نذر و وقف کردن موجب ضمانت است م شخص اگر کسب قرار دهد از برای خود کفن فروشی و گندم فروشی بلکه مطلق طعام فروشی مکروه است م هرگاه شخص کسب خود قرار دهد بنده فروشی و صرافی و زرگری و جولائی را مکروه است م اما خطوط قرآن را بمعرض بیع و شراء در آوردن احوط ترك است م هرگاه اطفال چیزی بیاورند از برای ولی و ولی نداند از کجا آورده اند ولی صرف همان طفل کند م ترك کردن مال کسیکه از حرام اجتناب نمیکند و ظلمه و عشار و نحو آنها مستحب است م معامله با اکراد و ذوی العاهات لازمه مثل کوری و برص مکروه است م ترك کردن معامله با اهل ذمه و کسیکه لا ابالی است از گفت و شنید و اذیت و احسان مستحب است م هرگاه بیع بدون وزن و کیل و عدد واقع شود و تراضی هم باشد بینهما مباح نیست تصرف در آن بلی اگر ممکن نشود رد کردن بصاحبش از راه تقاص مالش میتواند تصرف کند و جایز است اخذ طرف متاع را مثل روغن و شیره و غیرهما تخمیناً بقسم متعارف م هرگاه باطل باشد بیع بایع

و مشتری ضامن است مبیع و ثمن را هرگاه تلف شود م تفریق نکردن میانه بچه و مادرش پیش از بی نیاز
شدن بچه از مادر مختص انسان است و آن مکروه است و حرمتش معلوم نیست فصل در حجر است
چیزهائیکه موجب حجر میشود صغر و جنون و سفه و فلس و مرض موت و متحقق نمیشود حجر فلس مگر
باذن حاکم و حجر مریض در زیاده از ثلث است بنابر قولی م علامت بلوغ انبات شعر خشن است در
عانه یا دبر یا انزال منی است و سن پانزده سال تمام در مرد و نه سال تمام در زن و اما روئیدن موی
درشت بدون علاج در شارب و لحیه و در دماغ و گوش و زیر بغل و سینه و درشت شدن صدا در
حلق و درشت شدن حلقوم و صدا و امثال اینها اگر موجب علم شود معتبر است و الا معتبر نیست
و حیض و حمل هم علامت سبق بلوغ اند م شخص هرگاه مرور کند بثمره نخل یا سایر فواکه جایز
است بخوردن آنها بقدر حاجت از درخت بشرط آنکه ضرر بدرخت و میوه اش نکند و همراه
نبرد چیزی در صورتیکه علم یا مظنه بعدم رضا صاحبش نداشته باشد اینهم از روی قصد
بآنجا نرفته باشد م شرط است در بیع صرف تقابض عوضین پیش از تفرق م هرگاه شخص
بخرد لباس کتان یا حریر را پس ظاهر شود آنکه پشم یا پنبه است باطل است بیع و واجب است رد
عوض م بیع سلف باید قبض ثمن در مجلس بشود اگر مصالحه بشود قبض مجلس شرط نیست مثل
بیع نسیه و صیغه اش اسلمت یا اسلفت الیک و قبولش بلفظ قبلت یا رضیت کفایت میکند م
هرگاه از برای بعض ثمن اجل قرار دهد بقدر همان بعض باطل است م هرگاه تمام ثمن یا بعض ثمن
دین باشد بر بایع پس بفروشد بهمان دین جنسی را سلف جایز است م شرط است غلبه وجود
جنس مسلم فیه اگر نادر الوجود باشد در سر موعد باطل است م جایز نیست بیع جنس سلف
پیش از موعد م هرگاه بفروشی شیئی معینی را بثمن معین واجب است تسلیم الشیء در حال م
هرگاه وفات کند بایع دین لحل اجلش حال میشود م واجب نیست بر مشتری در بیع نسیه بذل
ثمن پیش از موعد م هرگاه داد واجب نیست بر بایع اخذ آن و هرگاه تلف شد ضامن است مشتری
م هرگاه سر موعد شد با قدرت مشتری نداد ثمن را جایز است تقاص بعد از مرافعه م هرگاه
غیر جنس سر موعد بدهد یا غیر مکان مشروط بدهد واجب نیست اخذ آن و اگر از قدرش کمتر
بدهد یا اکثر مشتری و بایع را مطالبه کند م بیع نسیه بنسیه یا دین بدین جایز نیست م

بیع راس المال شرط است که مبیع و ثمن را بلکه اصناف آن و وصفش و وزن ثمن را و زمان را ظاهر کند
نزد مشتری م باید خبر دهد که این جنس را مشاعاً خریدم یا آنکه با چند نفر شریک بودیم در
خریدن یا آنکه بعضی از آن را شریک بودیم یا آنکه بعضی از آن نسیه بود و بالجمله آنچه باعث جهل مشتری
و ضرر او میشود که نداند باید گفت م شخصی باغ را بفروشد بی قید و شرط میوه در درخت
و زراعت در زمین از آنکه میوه و زراعت آن با بایع است م هرگاه شخصی خانه خود را فروخت
بی قید و شرط و فوقانیش را هم در غیر آنخانه است آن فوقانی مال بایع است م هرگاه بفروشد
شخصی عبد یا کنیز را لباس غیر ساتر و مال ایشان با بایع است و در ساترشان کلام است م
اطلاق عقد اقتضا میکند تسلیم ثمن و مثمن را حالا م پس واجب نیست تقدم بایع بر مشتری بجهة
قبض بلکه مساوی میباشند فصل در قرض است م هرگاه شخص مثلا ده ریال قرض کرد
تسلط ندارد قرض دهنده مطالبه همان عین نماید و احوط رد عین است اگر باقی باشد م صیغه
ایجابش کفایت میکند اقرضتک جوابش قبلت و اما قرض الحسنه دهنده مختار است که در هر
وقت که خواهد مطالبه کند م هرگاه قرض دهد شخصی جنسی را و شرط کند بهتر از آن یا زیادتر
گرفتن حرام است م هرگاه شخصی خواهد مثلا پنج تومان قرض کند و وجهش را با نقد ندارد
و قرض دهنده هم عالم نیست جایز است اگر قوت و قدرت ادا کردن دارد م هرگاه قرض دهنده
مطالبه کرد سر موعد با قدرت واجب فوریست ادای آن در حین مطالبه و هرگاه اهمال کند نماز
و عبادت واجبی دیگرش در وسعت وقت کردن اشکال است احوط اعاده صلوة است بعد از
ادای دین با استرضای او م هرگاه مقروض مالش وفا بدینش نکند بغیر از مسکن و عبد برای
خدمت و اسب برای سواری و قوت یکشبانه روز خود و عیالش و ضروریاتش باندازه حالش مثل
لباس و ظرف و فرش و غیره از ضروریاتش دیگر چیزی استثنا نیست م هرگاه مقروض وفات
کند و مالش بقدر دینش باشد بغیر از کفن و ما یحتاج تجهیزش بقدر واجب دیگر چیزی از مالش
نمیتوانند برداشت م هرگاه مقروض چیزی نداشته باشد طلبکار بداند حال او را جایز نیست
مطالبه بکند اما احوط آنست که مقروض بقدر قوه و قدرت کسب کند و زیادتی از ما یحتاج خود را
بطلبکار دهد م شخصی که قرض میگیرد در او واجب است نیت ادا کردن داشته باشد م هرگاه

شخص مدیونست ودستش بطلبکارش نمیرسد باید باذن حاکم شرع بفقراء غیرسادات بدهد
علی الاحوط م مالیکه مخلوط بحرام باشد وشخص قدرش را نداند وصاحبش را هم نداند خمس انرا
اخراج کند و باید نصف انرا بسادات ونصف دیگرش را بمجتهد برساند م هرگاه شخص مالی
قرض داد وزیادتر گرفت ومخلوط بمال کرد وعین انمال را لباس یا فرش یا مکان کرد و با انها نماز کرد
ومیداند که نماز با انها باطلست باید قضا کند م هرگاه شخص میداند که مال غیر بر ذمه
اوست وخواهد ذمه خود را بری کند وما یملک او بقدر دین یا کمتر از ان باشد باید تمام ما یملک
خود را بخصما خود یا ارباب رد مظالم رد کند مگر مستثنیات دین را اگر عین ان از مظالم نباشد
والا باید انها را هم رد نماید م اما کسیکه مشغول معامله باشد باید بداند صحت و فساد معامله
را تا بحرام نیفتد که در وقت تصرف علم بصحت معامله داشته باشد زیرا اگر تا علم بصحت معامله نداشته
باشد شخص تصرف نمیتواند کرد ثمن یا مثمن را م اما بیع معاطات بتصرف ثمن و مثمن یا ممزوج
بغیر که تمیز نمیتواند داد لازم میشود م بایع ومشتری هرگاه بمصاحبت هم بروند بهم نمیخورد
مجلس و اما بیک گام در حال اختیار اگر از هم دور شوند تفرق میشود ومجلس بهم میخورد م
شخص مالی خرید و وجه انرا نداد وشرطی هم قرار نداد مثل گوشت و میوه مثلا و رفت و نیامد
اگر مال بماند ضایع میشود بایع اختیار فسخ دارد هرگاه بموعدهم خرید باشد که اختیار فسخ
دارد اگر فاسد شود م هرگاه شخص مالی خرید وتصرف نکرد و وجه انرا هم نداد وموعدی هم
قرار نداد تا سه روز که گذشت بایع اختیار فسخ دارد واگر بعضی را تصرف کرد یا بعضی وجه را داد
اختیار ندارد م هرگاه شخصی حیوانی خرید وتصرف نکرده در بین سه روز فسخ میتواند کرد و
هرگاه تصرف کردن بجهت ازمودن بجهت کار خود یا غیره خیار ساقط است اما هرگاه مصالحه شده
باشد یا خیار سه روز مصالحه شده خیار فسخ ندارد م هرگاه شخص مالی خرید وقیمت اهل خبره
نشده وخود هم اهل خبره نبوده ده دو یا زیادتر مغبون گشت میتواند فسخ کند بعد از اطلاع بر غبن اما
فوریت خیار بعد از فور محل اشکال است اما اعتبار بقیمت وقت خرید گشت م شرط خیار فسخ
در زمان معین از برای بایع ومشتری یا هر دو یا ثالثی قرار میتوان داد وشرط در زمان طویل
مثل پانصد سال هم مثلا میتواند قرار داد م هرگاه بایع شرط کند تا یکسال مثلا هرگاه رد کند

مثل ثمن را فسخ کند در بین سال هم میتواند فسخ کند م مشتری میتواند هم چون بایع خیار برای خود
قرار دهد که رد مثمن کند وثمن را بگیرد م هرگاه شخص مالی بوصف ندیده خرید هرگاه بعد
از رؤیت بهتر باشد اختیار با بایع است وهرگاه پست تر باشد اختیار با مشتری است و تسلط ارش
ندارد م هرگاه شخص مالی دید وخرید وعیبی بعد معلوم شد که معیوب بوده اختیار فسخ
دارد مشتری م اگر بایع ثمن او معیوب باشد تسلط ارش هم دارد اگر فسخ نکند م تدلیس حرام است
اگر نمودن در تاریکی باشد م هرگاه شخص شرط کرد که موعد معینی ثمن را بدهد و امتناع کرد
سر موعد بایع اختیار فسخ دارد اگر الزام ممکن نباشد م هرگاه شخص دو چیز خرید پیش از قبض
یکی از ان تلف شد اختیار فسخ دارد م هرگاه شخص مثلا یکمن گندم خرید بعد معلوم شد که
نصف ان مال غیر است اختیار فسخ دارد اگر غیر ممضی ندارد م عین مال خود را در مال مفلس
ببیند همان را بردارد اگر بعد از فوت مفلس هرگاه غریم مفلس باشد با غرما شریکست م هرگاه
شخص زمین معینی بزرع معینی بخرد بعد ناقص باشد استحقاق ارش بعید نیست م جایز نیست
مسلم اجیر کافر شود بر ذمه خود واگر وکیل او شود وعبد مسلمی برای او بخرد جایز نیست م درخت
میوه داران میوه موجودش را با پنج سال بعد بیاورد بفروشند وهمچنین مثل خیار وبادنجان و
مثل انها را انچه موجود است با انچه بعد بیاورند بفروشند جایز است با تعیین ما بعدش م
نعناع ومثل انرا میتوان انچه موجود است با انچه پنج دفعه دیگر مثلا بیاورد بفروشند اما درخت
میوه دار با زمین زراعت دار را بفروشند زراعت ومیوه اش با بایع است م طلا بنقره بیکدیگر
قبض مجلس شرطست م اما هرگاه مثلا صد مثقال نقره بر ذمه شخص باشد بطلای حاضر معین
بفروشد عیب ندارد م هرگاه مصالحه کند قبض مجلس شرط نیست احوط مراعاتست م
جایز است ده من گندم مثلا بفروشند بده ریال بموعد معین وباز همان گندم حاضر را نقد بخرند
هشت ریال وهرگاه شخص ده ریال طلب دارد ششماه دیگر مثلا دو ریالش را کم کند وباقی را
حال بگیرد جایز است م دسته سبزی را بعدد فروختن ضرر ندارد در صورتیکه متعارف
بلد باشد واما نان بعدد فروختن احوط مصالحه کردنست م هرگاه ثمن در دست مشتری
ومثمن در دست بایع بافت سماوی یا غیره تلف شود ضمان با صاحب اصلیش هست اگرچه

بتكل يا وزن هم در آورده باشند فصل در رهن است وصيغه رهن ارهنتك وجواب قبلت
بلكه بفارسى هم كفايت ميكند اما تصرف در مرهون بايد باذن يكديگر باشد م عين مرهونه بايد
مملوك باشد يا از جانب مالك مأذون در رهن او بوده باشد وتعيين زمان شرط نيست م
هرگاه حواله كند شخصى را بزيد مال الدارى وبعد زيد فقير شد آن شخص نميتواند بحواله كننده او
رجوع كند مگر اولى برنيست م هرگاه شخص كفيل شود مديونى را كه هر وقت كه طلبكار طلب
ميكند او را حاضر كند آن شخص مديون را صحيح است م هرگاه شخصى ضامن شود وجهى را
باذن مديون ورضا طلبكار وآن وجه بر ذمه او تعلق ميگيرد در حال م هرگاه عين معيوب
در آيد مغبون فسخ ميتواند كرد م مصالحه دين بدين كه نا معين باشد يا عين بعين جايز است
فصل در مساقات م هرگاه زمينى كه قابل زراعت باشد شخص بردارد وزراعت كند
بسهم معين از حاصل آنكه مال صاحب زمين باشد صحيح است م اگر سهمى از حاصل درخت
را از براى عامل قرار دهد پيش از ظهور ثمره يا بعد كه عملى داشته باشد صحيح است وبعد باطل
مى شود م اجاره كردن درخت يا گوسفند كه ميوه يا شير آنرا ببرد شخص جايز نيست مگر آنكه
مصالحه كند حاصل ومنافع آنها را م هرگاه اجير كند يكى را كه نماز كند يا اجاره كند خانه را
كه بنشيند يا زمين را كه زراعت كند جايز است م هرگاه شخص معين كند عملى را واجرت آنرا
مثل آنكه هر كه فلانه بنده ابق را سر ده فرسخى بگيرد و بياورد ده ريال ميدهم واگر از سر پنج فرسخ
بگيرد وبياورد پنج ريال ميدهم بگفته او كفايت ميكند تعيين وقبول نميخواهد فصل در وصيت
است م هرگاه شخص در حال مرض موت مالى ببخشد يا بفروشد باقل از قيمت آن صحيح است
واحوط مصالحه يا رجوع بحكم حاكم است بالنسبه بآنچه مسامحه شده است يا از ثلث حساب كنند م
هرگاه وصيت كند كه فلانه قدر بفلانه كس بدهند واو بعد از موت رد كند مال وارث است
اما وصيت سفيه صحيح بودنش مشكل است م هرگاه شخص وصيت ثلث كرد بعد تصرف
نا فلانه كرد آنچه ميماند همان وصيت ثلث باقيست اگر مشاع بوده واگر معين بوده در همان
شئ معين تصرف نا فلانه كرد وصيت بالنسبه بآن باطل است م وصيت از براى معدوم
جايز نيست واز براى حمل موجود جايز است م هرگاه شخص وصيت كند بواجب مالى چون

قرض وحج وخمس ورد مظالم وجه نكند از اصل بايد برداشت م هرگاه وصيت بآنچه كرد ثلث
وفا نكند واجبات مقدم دارند م اگر بعد از وفات فاسق شود وصى حاكم امينى قرار ميدهد
تا باطلاع امين عمل بوصيت نمايد م هرگاه شخص كسى را وصى كند وبعد از موت وصى مطلع
شود اگر حرجى نباشد بر او لازم است عمل كند م اگر وصى را متعدد قرار داد بايد باذن يكديگر
عمل كنند اگر هر يك مستقل نباشند وهرگاه يكى متعدد شد اگر مستقل نباشند امينى را حاكم
با او ضم ميكند م وصى صغير ميتواند مال صغير را قرض بردارد اگر مال دار باشد م هرگاه
شخص وصيت كند كه شمشير مرا بفلانه مصرف كنيد مثلا غلافش را هم شامل است وزيورهاى
ديگرش تابع عرفست م هرگاه شخص وصيتى كند پس از آن بضد آن وصيت كند عمل بثانى كنند م
ارث وراث چند مرتبه اند اول پدر ومادر واولاد ند مرتبه دويم جد وجده وبرادر وخواهر ند
مرتبه سيم عمو وعمه وخالو وخاله اند واولاد ايشان با اولاد اولاد ايشان قائم مقام ايشان
ميشوند اگر نميرند انها بلى اگر زن وشوهر دائمى در هر طبقه نصيبى از ارث دارند اما شوهر هرگاه
زنش اولاد داشته باشد چهار يك ارث ميبرد وزن اگر شوهرش اولاد داشته باشد هشت
يك ميبرد واگر زنها متعدد باشند همان هشت يك را با هم تقسيم ميكنند واما اگر اولاد ذكور يا
اناث از براى ميت باشد پدر ومادر هر يك شش يك ميبرد واما پسر بزرگ ميت كه حبوه ميبرد از
پدر ميبرد نه از مادر م پسر بزرگ كه نماز وروزه پدر ومادر را بايد بجا آورد يا حبوه ميبرد هرگاه
پسر نيست كه در حال موت پدر زنده باشد م هرگاه ميت قرض دارد ومالى ندارد بر اولاد
وارث چيزى نيست م هرگاه طبقه سابق باشند يا اولادشان بطبقه لاحق چيزى نميرسد م
هرگاه موصى وصيت كند كه وصى مرخص است كه وصى ديگر قرار دهد كه بوصيت او عمل كند
جايز است وهرگاه وصى بميرد اختيار با حاكم است م هرگاه شخص بميرد وهيچكس را نداشته
باشد اگر مولاى معتق دارد ارث از اوست والا ضامن جريره است و اگر آنهم نباشد بحاكم
شرع ميرسد از جانب امام ع م حبوه پسر بزرگ قرآن وانگشتر ولباس وشمشير است م
هرگاه كافر بميرد ويكوارث مسلمان در طبقات ارث داشته باشد وباقى كلا كافر باشند تمام
ارث از براى وارث مسلم است هرچند دور باشد از طبقات ارث م در تقسيم ارث حمل را

ازبرای دو پسر باید نگاه داشت تا معلوم شود م موانع ارث قتل و کفر و عبد بودن و لعان
فصل در هبه است م هرگاه شخص هبه کند مالی را چند شرط دارد یکی آنکه هبه کننده
بالغ و عاقل و رشید و مختار باشد و یکی آنکه اقباض و قبض بعمل آمده باشد مثل وقف و رهن
و صدقه و ایجاب و قبول فعلی هم کفایت میکند اگر بگوید هذا لک و جواب بگوید قبلت نیکوست
م هرگاه عین هبه شده باقی باشد هبه کننده میتواند رجوع کند اگر بقصد قربت یا ذی رحم
بوده باشد یا تلف یا نقل عین شده اگرچه بعض آن باشد م در هبه معوضه رجوع نمی
تواند کرد فصل در اجیر شدن است م هرگاه شخص مثلا وجهی بکسی بدهد که یکسال در
هر شب جمعه یکبار زیارت نیابتی من بکن و تعیین نکرد زیارت را مشکلست که مثلا آیا زیارت
امین الله بخواند م هرگاه شخص اجیر شود باید کند ختم قرآنرا هرجا که غلط یا نقصی اتفاق
افتاد احتیاطاً باید همانرا یا ما بعدش بخواند مگر آنکه معین نشده باشد بر او بصیغه شرعیه
و با سطورهای متعارفی واگذاشته باشند ضرر ندارد لکن همان غلط بوجه صحیح باید بخواند
م اجیر هرگاه عملی معین که مشروط بزمان معین است تمام نکرد هرگاه بداند که موجر راضی
است که بعد بجا آورد ضرر ندارد بجا آوردنش بعد از آن و الا اذن باید بگیرد م اجیر مطلق
لازم است تعجیل کند عمل را بنا بر احوط م اما اجیر نیابت نماز را چنین کند خوبست که قضا نماز
ظهر میکنم نیابة از فلان قربة الی الله بدانکه چند نفر اگر نیابة بر یک میت نماز کنند ترتیب ما بین
برایشان احوطست فصل در وقف است م هرگاه شخص مالی را وقف کرد و صیغه اش را
خواند تا تصرف وقف نداده میتواند رجوع کند م اما صیغه وقف را یکنفر هم میتواند ایجاب
و قبولش را اجاری کند م ملک وقف روضه خوانی جناب سید الشهداء ع متولیش
میتواند منفعتش را خود صرف کند و روضه بخواند بقسم متعارف م اما خورده ریزهای
که از عین موقوف جدا میشود بجهت اصلاح آن تا ممکن بشود باید صرف خودش بکنند و اگر
ضرور نداشته باشد بفروشند و قیمتش را صرف انفعین کند فصل در نذر است م اما
صیغه نذر اولا بفارسی بگوید و بعد بعربی باین نحو بگوید لله علی ما ذکر انکان ماذکر کفایت
میکند م نذر زن دائمی بی اذن شوهر بچیزهائیکه مانع حق شوهر است جایز نیست م

نذر

نذر اولاد بی اذن پدر و مادر اگر بمضی بدارند صحیح است م در متعلق نذر احوط بلکه اقوی
اعتبار رجحان است م نذر امام ع یا حضرت عباس اگر چیزهای خاصی از برای موضع خاصی
نباشد بفقراء زوارشان میتوان داد که خرجی راه کنند م شخص نذر کرد که چیز معینی را بشخصی
بدهد آن شخص اگر خواهد باو ببخشد باید قبض کند و باو ببخشد م شخص نذر کرد که مال
معینی در روز معینی صرف خیر کند مثلا آن روز ممکن نشد یا فقیر بود نتوانست مصرف کند بعد
لازم نیست تلافی کند اما اگر تلافی کند احوط است م مخالفت نذر کردن کفاره آن مثل
کفاره روزه ماه مبارک رمضان است م عهد هم مثل نذر است اولا بر هرچه قرار رسید
بفارسی میگوید و بعد بعربی میگوید عاهدت الله انه متی کان کذا فعلی کذا کفایت میکند و صیغه
یمین بفارسی اکتفا میتوان کرد اما عربیش اینست بالله افعل کذا و الله افعل کذا اما عهد و یمین
اذن شوهر برای زن و اذن پدر و مادر از برای اولاد معتبر است و شرایط آنها مثل نذر است
مگر آنکه یمین بمباح تعلق میگیرد فصل در لقطه است م هرگاه حیوانی صحیح در بیابان
در آب و علف بیابد مثل گوسفند آن جایز است گرفتن آنها را و اگر بداند که محفوظ نیستند بقصد
ملکیت خود بگیرند جایز است م هرگاه مالی بقدر درهم بیابد در آبادی یا در جاده بیابان
یا در خانه خود که احتمال مال خود نمیدهد و مأیوس است از پیدا شدن صاحبش و خود فقیر است
میتواند تصرف کند که صدقه بر نفس خود حساب کند و هرگاه مأیوس از صاحبش نیست در جمعیت
مردم چون بازار و مسجد روزی دو دفعه یا یکهفته بعد هر هفته یکدفعه تا ماه بعد هر ماهی
یکدفعه تعریف کند تا سال کفایت میکند یا صدق عرفی م هرگاه در بین سال مأیوس از صاحبش
شد یا بعد از سال خود میتواند تصرف کند بشرط آنکه از صاحبش مأیوس شده باشد یا تصدق
بدهد بفقیر و اما اگر صاحبش پیدا شد و مضی نداشت عوضش را باو رد کند اما هرگاه کمتر
از درهم که تخمیناً نیم مثقال نقره است باشد و بقصد تملک برداشت یا بعد قصد تملک کرد اگر
دیگری هم برداشت یا او داد مباح است باو م کمتر از درهم بیقصد تملک تصرفش مشکل است
و اگر صاحبش را اشناسی تصرف نمیتوانی کرد مط م لقطه بقدر درهم را اگر بسبب تقصیر کم کرد
عوضش را بصاحبش باید بدهد از مال خود م لقطه بقدر درهم اگر تعریف نکرد تا سال بعد

تعریف کردن تا مأیوس شود از صاحبش بعد و اگر خود فقیر است تصدق قبول کند و از امام جعفر صادق ع مرویست که ضالّه را بر نمیگیرد مگر گمراهان و مجهولست بوقتیکه تعریف نکند یا مجهولست بی کراهت یا اخذ بقصد تصرف در جائیکه تصرفش صحیح نیست م هرگاه سگ معلم شکار بر اینکه با این چند شرط رها کرد رها کننده سگ مسلم باشد و ذکر کند اسم خدا را در وقت رها کردن سگ مثل بسم الله و غیره شکار رها کند و شکار وحشی باشد حلالست م صیدیکه به تیر یا نیزه یا شمشیر و مثل اینها کشته شود حلالست م هرگاه بگلوله یا سنگ کشته شود حلال نیست م هرگاه کافر مثلاً ماهی زنده از آب بیرون آورد که مسلم حاضر باشد یا دست مسلم باو برسد کفایت میکند حلال بودن آن م امّا همین که ماهی را از آب خارج کردند در دست مسلم یا در تور مثلاً یا در جای دیگر بگذارند تا بمیرد حلالست م هرگاه ذبح کننده یا نحر کننده حیوان مسلم و ممیز باشد و آن حیوان رو بقبله و آلت از جنس آهن باشد با قدرت و باسم خدا و چهار رگ بتوالی بریده شود کفایت میکند م و احتیاطاً آنستکه حیوانیکه ذبح میشود اعضای آن حیوان حرکت کند و خونش معتدل بیرون آید از رگ م اگر حیوانی ذبح کردند بعد از خونش معلوم شد که یک رگ از چهار رگ بریده نشده حلال نیست م اگر مثل مرغ و گنجشک مثلاً سر از تن بکنند حرام و نجس میباشد م اگر در حال اضطرار حیوانیرا بدندان یا سنگ یا نی و مثل اینها ذبح کنند حلالست اگر حیوانیرا بی ذکر اسم خدا و بغیر قبله ذبح کنند سهواً عیب ندارد م اگر بچه حیوان تمام خلقت که موی آنهم تمام روئیده باشد بذبح مادرش در شکم مادرش بمیرد حلالست بنا بر مشهور م شرط پاک بودن روغن پیه و دنبه مثل گوشت و پوست حیوانست که در دست مسلم یا در بازار مسلمین از دست مجهول الاسلام باید گرفت م ماهی که اصلاً فلس ندارد حرام است امّا گوشت اسب و خر و قاطر مکروهست امّا خر و قاطر اشدّ کراهتاً است م تذکیه واقع میشود بر حیوان طاهر العین مگر حشرات مثل موش و مار مثلاً امّا مسوخات احتیاط است م امّا مرغیکه چنگال دارد مثل شاهین و هدهد حرامند و پرستوک خلاف است و کلاغ اقسام دارد م هرگاه انسان وطی کند بحیوان حلال گوشت مثل گوسفند حرام میشود گوشت آن اگرچه انسان غیر مکلف باشد و انزال منی هم نشود م هرگاه انسان با اسب یا قاطر یا الاغ وطی کند حرام میشود باید

آن حیوانرا از ولایت بیرون برند و در جای دیگر بفروشند امّا حیوان حلال گوشت مثل گاو و گوسفند وطی شده را فوراً باید کشت و سوزانید و قیمة آنرا از برای مالکش از واطی گرفت م اجزائیکه از زنده جدا شود نجس است مثل مرده اگر روح در آن بوده و اجزائی از مرده جدا شود که روح در آن حلول نکرده حتی استخوان و تخم که پوست روی او محکم شده و انفحه که شیردان بزغاله علف خوار نشده مینه میباشد پاکست لکن ظاهر اینها بدوشتن پاک میشود و همچنین است بچه از گاو و شتر م از گوسفند ذبح شده خون و فضله و قضیب و فرج و بچه دان و خصیتین و آنچه در مغز کله میباشد که مثل نخود است و غدد که عوام دشبل میگویند و پی که در دو طرف تیره پشت است و مغز حرام که در میان تیره پشت است و سپرز و زهره دان و بول دان و حدقه چشم و ذات الاشاجع که در میان سم است حرام است و از غیر گوسفند هم چنین است مثل گاو و شتر م و چیزهائیکه حرام است مثل شراب از برای معالجه درد خوردن آن مشکل است مگر خوف تلف باشد و معالجه منحصر بآن باشد م خبائث که حرام است اگر شک بهم رسد در چیزیکه از خبائث است یا نه تشخیص آن با مجتهد است امّا اگر خبائث با چیزهائیکه حرام و طاهر است در چیزی حلال مستهلک شود خوردن آن عیب ندارد م خوردن چیزی در خانه پدر و مادر و برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله و صدیق از مال ایشان اگرچه خویشان نسبی باشند و علم بکراهت ایشان نداشته باشی در همان خانه هم بخوری و اسراف هم نکنی حلال بودنش بی اذن ایشان مشکل است م جایز است از برای مضطر که بخورد چیز حرام را بقدریکه ضرر باو نشود فی الجمله با ترتیبش بقسمیکه در محرمات مذکور شد م امّا خوردن هر چیزیکه ضرر کند شخص را اگرچه طعام باشد حرام است م هرگاه شخص قدرت بر دفع ضرر از نفس محترمه داشته باشد اگرچه با آب و طعام دادن هم باشد واجبست بر او دفع آن ضرر م هرگاه ترک واجب کرد خود آن شخص یا دیگران را جایز است که بجبر از او بگیرد و بقدر دفع ضرر بر ذمه بگیرد قیمتش را که بعد بدهد م خوردن خبائث که حرام است از آن قبیل است سرگین و بول حیوان و آب دهان و دماغ و چشم و عرق اینها م خوردن گل حرام است مگر تربت حضرت سید الشهداء ع که کمی از آن بجهة شفا بخورد حلالست م خوردن مال غیر که حرامست حرمتش ضروری دینست فی الجمله م خوردن چیزی از سفره و خوانیکه در آن

شراب خورده شود و نشستن بران خوان در انجا که جزء ایشان حساب شود حرام است اگر ممکن شود بر
خواستن واجبست برخیزد مـ پیش از اقامهٔ شهود زنا کننده توبه کند حدّ از او ساقط است
مـ در اخبار مستفیضه وارد شده است که جاری نمودن یک حدّ از حدود الهی نافع است از باران
که چهل شبانه روز ببارد چون سبب منع کردن مردم میشود از فعل نامشروع و باعث حفظ
معاد و معاش خلقست و تعزیر شرعی هم چنین است مـ کسیکه در حال انعقاد نطفه اش یکی
از ابوینش یا هر دو مسلم بودند و در حال بلوغ و عقل مرتد شد بعد توبه کند امید هست که بینه
و بین الله توبه اش قبول شود اما زوجه اش مشکل است بخودش برگردد و مالش بر او حلال نمی
شود مـ مرتد ملّی تا سه مرتبه احتیاطاً توبهٔ او را قبول کنند و دفعهٔ چهارم او را بکشند و
هرگاه توبه نکند زوجهٔ او با دیگری بدانند و بی اذن حاکم او را بکشند معلوم نیست جایز باشد
مـ بدشنام دادن هریک از چهارده معصوم یا ادعای پیغمبری کردن یا شک در کلام پیغمبر
داشتن شخص مرتد میشود و همچنین دشنام دادن سایر پیغمبران و انکار کردن ضروری دین
الله العالم بسم الله الرحمن الرحیم تا آخر کتاب بجهة مناسبت حال مردم بفرموده علماء و مروّجین
شریعه غرا ذکر کردم تا بندگان خدا رستگار شوند مـ هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمهای
خود نسبی العیاذ بالله چون مادر و خواهر یا دختر یا دخترهای خواهر یا برادر یا عمه یا خاله
قتلش واجب است مـ هرگاه کافری با زن مسلمان زنا کند یا مسلمان سه دفعه حدّ زنا
خورده باشد و دفعهٔ چهارم زنا کند و اگر عبد باشد تا دفعهٔ هشتم که زنا کند حدّشان قتل است
و بعضی از علما اجماع کرده اند مـ هرگاه کسی شخصی را ببیند که با زنش زنا میکند و ایمن باشد
از ضرر میتواند هر دو را بکشد و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آن زن بر او حرام نمیشود مـ مرد پیر
و زن پیر هرگاه زنا کنند ایشان را اول باید صد تازیانه بر او زد و بعد او را سنگسار کرد مـ
مردی که زن عقدی دائم حاضر دارد و زنا کند اول باید صد تازیانه بر او زد و بعد او را سنگ
سار کرد مـ هرگاه مملوک بالغ یا بالغه زنا کند حدّشان پنجاه تازیانه است حدّ رجم نیست
بقول علما مـ در کتاب نجم الهدایه از جناب رسول خدا مرویست که هرکه با پسری لواطه کند خداوند
عالم او را جنب محشور میگرداند در قیامت و آب دنیا او را پاک نمیکند و وقتیکه کسی با کسی لواطه

کند

کند عرش خدا بلرزه میاید خدا او را بر جسر جهنم حبس میکند تا از حساب خلایق فارغ شود و بعد از آن
حکم میکند که او را در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و
از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که جماع کردن بدبر پسر کفر است و مرویست که هرگاه کسی ببوسد
پسر را بشهوت خداوند عالم لجام میکند او را با لجام آتشی و لعنت میکند او را ملائکهٔ آسمان و زمین
و ملائکهٔ رحمت و غضب و مهیا میشود از برای او جهنم اگر توبه کند توبه اش قبول نمیشود مـ هرگاه
لواطه کننده و لواطه دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما مـ فاعل را
بشمشیر کشتن یا سنگسار کردن یا زنده بآتش سوزاندن یا از بالای بلندی مثل دیوار یا کوه با دست و
پای بسته انداختن یا دیوار بر روی او انداختن اختیار با حاکم جامع الشرایط است مـ اما اگر
شخص عورت خود را بر بدن پسری بمالد حدّش بعضی کشتن قائلند مـ اما اگر دو نفر در یک رختخواب
مجتمع شوند غیر محرم با شرایط باید از سی تا نود و نه تازیانه هر قدر که صلاح بدانند بر ایشان بزنند مـ
هرگاه شخص پسر را بشهوت ببوسد هم چنین است اگر چه آزاد و یا برده هم باشند مـ اما مساحقه در
کتاب نجم الهدایه مرویست از جناب رسول خدا ع که مساحقه بمنزلهٔ لواطه کردن است مـ هرگاه زنی
فرج خود را بفرج زن دیگر بمالد باید صد تازیانه زد ایشان را اگر محصنه نباشند و اگر محصنه باشند
باید سنگسارشان کرد مـ اگر پیش از ثبوت توبه کنند حدّشان ساقط میشود بقول بعضی و هرگاه
بعد از حد جاری شدن تا سه مرتبه این عمل را کرد مساحقه کننده را باید کشت مـ اما قیاده هرگاه
شخص جمع کند میان مرد و زن از برای زنا و یا میانه مرد و پسر از برای لواطه حدّ ایشان بقول بعضی علما
سر او را تراشند و در کوچه و بازار بگردانند و بعد بیرون نفی کنند مـ اما قذف هرگاه کسی نسبت
بدهد بزنی یا مردی بزنا یا لواطه که مسلمان عاقل بالغ آزاد باشند حدّشان تعزیر است و اگر بگویند
بکسی ولد الزنا حدّشان همین است مـ اما قاذف اگر حدش بزنند نباید مثل زانی برهنه باشد باید
با لباس باشد مـ اما شراب خورنده را دفعهٔ اول حد میزنند و دفعهٔ دوم هم چنین و دفعهٔ سیم
باید او را کشت یا دفعهٔ چهارم مـ اما شارب الخمر که بالغ عاقل مختار باشد حدّ او هشتاد تازیانه
باید برهنه و مستور العوره باشد مـ مالیکه دزدی کردن آن موجب دست بریدن و مانند آنست
ربع دینار است و دینار عبارت از هیجده نخود طلای مسکوک یا چیز دیگر بقیمت آن بیرزد مـ اما هرگاه

طفل ممیز دزدی بکند دفعهٔ اول عفو کنند و دفعهٔ دویم و سیم اطراف انکشتان او را ببرند که خون
بیاید و دفعهٔ چهارم باید بزنند و دفعهٔ پنجم حکم کبیر دارد بنا بر خلاف م حد دزدی با شرایط
باید چهار انکشت دست او را از بیخ ببرند و کف دست و انکشت ابهام را بجا کذاشت بقول علما و اکر
دفعهٔ دویم دزدی کند پای چپ او را تا مفصل باید برید و اکر دفعهٔ سیم باز دزدی بکند در زندان
باید او را حبس کرد تا بمیرد اکر مال ندارد اخراجاتش را از بیت المال بدهند و اکر در زندان دزدی
بکند باید او را کشت بقول علما م اما محارب کسی است که شمشیر یا مثل ان برهنه در دست کرده
یا عصا و سنک و در بیابان یا ابادی بکردد که مسلمانان را بترساند یا مال ایشان را ببرد یا خود شان را
ببرد م اما حد محارب کشتن یا زنده اویختن تا بمیرد یا انکه دست راست او را با پای چپ او قطع کنند
یا او را از بلد بیرون کنند از ان بلد ببلد دیکر تا توبه کند یا بمیرد بقول علما و اختیار با حاکم شرع است
در جاری ساختن هر یک م اکر محارب کسی را بکشد و مال او را بکیرد باید عین مال را یا بدل او را
از او کرفت و دست راست و پای چپ او را ببرید و بعد او را کشت و اویختن باید کرد بقول علما م
اکر بفریاد کردن و زدن دفع محارب نتوان کرد جایز است کشتن او بقول علما م اکر کسی خواسته
باشد با زنی یا غیر زن عمل نامشروع کند و بغیر کشتن دفع او نتوان کرد جایز است کشتن او بقول
علما م هرکاه شخص امر کند بکیری بغیر حق که بکش فلان را و هر دو بالغ و عاقل باشند قاتل را باید
کشت و امر کننده را باید حبس کرد تا بمیرد بقول علما م پدر عمداً فرزند خود را بکشد پدر را نمی
کشند و تعزیر میکنند و کفاره و دیه باید بدهد اما اکر اولاد عمداً پدر را یا مادر را بکشد قصاص
میکنند م دیه قتل عمدی که تعیین شده برساند یکی از شش چیز است یا صد شتر یا دویست کاو که
اسم کاو بر او صادق باشد یا دویست حله که هر حله دو پارچه یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلای
خالص یا هزار کوسفند که اسم کوسفند بر او صادق باشد یا ده هزار درهم که هر درهمی دوازده نخود
و نیم و یکعشر نخود نقره است م دیه یهود و مجوس که جزیه میدهند هشتصد درهم است م اما
هرکاه کسی شخصی را بمهمانی بطلبد و بعد او را از خانه بیرون کند یا شرایطش یا انشخص بمنزل خود نرسید
تلف شود ضامنست میزبان بقول علما م هرکاه کسی افسار مالی میکشد و میرود هرکاه ان مال
اذیت کسی کند دیه ان با انکس است بقول علما م هرکاه شخص سوار باشد و مال را بیازارد و ان مال

غیر را

غیر را اذیت کند سوار ضامنست م و اکر غیری مال را بیازارد که غیر را ضرر کند یا سوار را بیندازد
غیر ضامنست م هرکاه شخص کاری کند که موی سر یا ریش مرد بریزد و دیکر نروید دیه کامل باید
بدهد م هرکاه موی سر زن را چنین کند که نروید دیه زن که نصف دیه مرد است بدهد م هرکاه
شخص وضعی کند که موی دو ابروی شخص بریزد و نروید پانصد مثقال طلا باید بدهد یا دیه قتل
بنا بر قول شیخ طوسی در مبسوط و در خلاف هرکاه بروید ارش باید بدهد م اکر کسی چهار پلک
دو چشم را معیوب کند دیه قتل باید بدهد م اما دیه نرمه بینی قطع کردن دیه قتل است و تمام
بینی هم چنین است (قطع کردن) م دیه قطع کردن دو کوش دیه قتل است و دیه یک کوش نصف ان و دیه نرمه
کوش ثلث انست م دیه قطع کردن زبان از بیخ دیه قتل است و بعض ان بالنسبه است اما دیه
تمام بیست و هشت دندان دیه قتل است و دیه هر یک از چهار دندان پیش پنجاه مثقال شرعی طلا است
م اما دیه هر دو دست دیه قتل است و یک دست نصف قتل است و حدش تا بند دست میباشد م
دیه تمام انکشتها دیه قتل است و دیه هر یک انکشتها دیه عشر قتل است و دیه انکشت ابهام دست ثلث
دیه یک دست و چهار انکشت دیکر دیه دو ثلث یک دست است و دیه هر بند انکشتی ثلث دیه ان انکشت
است مکر انکشت ابهام که دیه هر بندش نصف دیه ابهام است و انکشت زاید دیه اش ثلث دیه انکشت
اصلیست و دیه شل کردن انکشت اصلی دیه ثلث انکشت است م اما اکر شخص وضعی کند که ناخن
یکی بیفتد و نروید یا بروید سیاه دیه ان ده مثقال شرعی طلا است و اکر سفید و بروید شود پنج مثقال
شرعی طلا است م اما دیه شکستن پشت که جبران نتوان کرد و ممکن نشود دیه قتل است م دیه
قطع کردن هر دو پستان زن دیه قتل است و دیه یک پستان ثمن و هر دو ربع دیه یا ارش است م
دیه بیضتین دیه قتل است م دیه دو پا تا مفصل دیه قتل است و دیه انکشتهای پا در حکم انکشتهای
دست است مکر انکشت بزرک پا بقدر عشر دیه است م هرکاه کسی اذیت کند یکی را که عقل او
زایل شود باید دیه قتل او را بدهد و هرکاه باعث کری هر دو کوش او شود باید دیه قتل او را بدهد
و کری یک کوش دیه نصف قتل بدهد و هرکاه باعث کوری هر دو چشم او بشود دیه قتل بدهد
و یک چشم دیه نصف قتل بدهد و اکر بوی خوب و بد از بینی اصلا درک نکند دیه قتل باید بدهد و
اکر ان اذیت باعث شود که انزال منی از انشخص نشود دیه قتل باید بدهد م جراحتی که در رو یا سر مرد

[illegible]

واقع شود که پوست را پاره کند دیه‌اش یک شتر است یا نصف شتر بنا بر قولی م دیهٔ زن پیش از آنکه
تا ثلث دیه برسد با دیهٔ مرد مساویست بعد از این بقدر نصف دیهٔ مرد است امّا دیهٔ بنده و کنیز بنسبه
بقیمه ایشانست م جراحتی که بسر یا برو برسد از پوست گذشته قدری از گوشت را هم قطع نماید
دیه‌اش دو شتر است و اگر بسیاری از گوشت را پاره نماید سه شتر است و اگر به پردهٔ نازک که متصل
باستخوانست برسد چهار شتر است و اگر استخوان نمایان شود پنج شتر است و اگر استخوان را بشکند ده
شتر است و اگر استخوان را از جائی بجائی برد پانزده شتر است یا بیست شتر و اگر به پردهٔ مغز سر برسد
سی و سه شتر است یا ثلث دیه است و جائفه که بجوف برسد مثل همین است م هرگاه شخصی شمشیر
یا خنجر و مانند اینها زخم بپای یکی بزند که فرو رود و بگذرد صد مثقال شرعی طلا بدهد و اگر بکف
برسد و فانکند هم چنین و اگر دو بازو برسد پنجاه مثقال شرعی طلا بدهد و اگر بقدم واقع شود
بهم نیاید دویست مثقال شرعی طلا باید بدهد م هرگاه شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند
بقسمیکه روی او سرخ شود یک مثقال و نیم شرعی طلا بدهد و اگر زرد شود سه مثقال و اگر سیاه شود
شش مثقال شرعی طلا لازم است بدهد م اگر این اثرها در بدنها ظاهر شود نصف مقدار مذکور
باید بدهد م دیه غلام و کنیز قیمه ایشانست اگر بجا و زاد دیه نکند بر کشتن آن بدیه است م حمل
که سقط کنند دیه از برای نطفه بیست مثقال شرعی طلا است و از برای علقه چهل مثقال و از برای
مضغه شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد هشتاد مثقال و اگر روح دمیده باشد در آن هزار
مثقال اگر پسر باشد و اگر دختر باشد پانصد مثقال است م هرگاه کسی زن حامله را بکشد
دیهٔ زن و طفلش هر چه هست باید بدهد و امّا اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید دیه بپدر
دهد بخودش چیزی نمیرسد و اگر غیری باعث شود بترسیدن یا قسمی دیگر غیر بدهد م هرگاه
شخص در حال مجامعه با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن زن ده مثقال شرعی طلا
بدهد م هرگاه کسی سر میّت را جدا کند صد مثقال طلا بدهد م هرگاه شخصی حیوان
حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند باید قیمه زندهٔ او را در حال تلف بدهد م هرگاه کسی
اجزاء حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا جراحتی برساند تفاوت صحیح و معیب را باید بدهد و اگر حرام
گوشت قابل تذکیه باشد و ذبح کند بی اذن باید ارشش بدهد م هرگاه سگ شکاری را تلف

واگر بجا او زاد دیه بکند

کند

کند چهل درهم نقره بدهد هرگاه سگ پاسبان گوسفند باشد یک گوسفند یا بیست درهم بدهد و اگر
سگ پاسبان زراعت باشد یک قفیز گندم که هفت من نیم تبریز است و سه سیر تبریز بود و دوازده مثقال
صیرفی است بدهد م هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش تفریط کرده در
حفظ آن باید غرامت بکشد م هرگاه کسی پدر را عمداً کشت او را عفو کنند باید به مصالحه کنند
علاوه بر غرامت باید قاتل هر سه کفارهٔ روزهٔ ماه مبارک رمضان را بدهد م هرگاه کسی قتل
خطا یا شبه خطا کند علاوه بر دیه باید یکی از سه کفاره به ترتیب که اول بنده آزاد کردن والخ شصت
مسکین طعام دادنست بدهد م امّا هرگاه کسی مؤمنی را بکشد بگمان کافر حربی دیه لازم
نیست امّا کفاره لازم است این چند مسئله آخر با زفتوای جناب شیخ مرتضی سلّمه الله است م
هرگاه شخصی حشرات زمین مثل مورچه یا مگس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرر ندارد م
که هرگاه ضرری برسانند جایز نیست کشتن آن بترسانند او را یا بیرون برند م زدن حیوانات
یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرتست یا زیاده از قوه حیوانات را بار کردن و حیوان را
در زیر بار باز داشتن و حیوانات را گرسنه و تشنه داشتن یا از سرما و گرما یا قدرت حفظ
نکردن ظلم است بنا بر روایتی که اهل حشر دارند مکافاتش عذابست تا تشفی قلب اینها شود طفل
که تقصیر کند و مرتکب بعضی از گناهان کبیره شود ولی یا معلم به جهت تادیب و تربیت بقدر یکه
ترک بدی کند و اطاعت کنند بزنند ایشان را بقسمی که لازم دیه شود م هرگاه بزدن
اطفال دیه لازم آید باید بدهند دیه که برایشان اگر چه پدر و مادر
هم باشند و دیه مال طفل است و اگر فوت هم شده آن طفل باید
بوارث بدهند بخود ضارب نمی رسد چیزی
ازان دیه تمت الرسالة

حسب الخواهش اخوان کرام عالیجناب قدسی انتساب آخوند ملّا آخسی(؟)
محمّد صادق خلف مرحوم آقا حسین خوانساری اتمام پذیرفت و بید اقل الکتّاب
والمداح احمد ابن مرحوم درویش عبدالله تحریر یافت فی سنه ۱۲۸۶

واقع شود که پوست را پاره کند دیه اش یک شتر است یا نصف شتر بنا بر قولی مـ دیه زن پیش از آنکه
تا ثلث دیه برسد با دیه مرد مساویست بعد از این بقدر نصف دیه مرد است اما دیه بنده و کنیز بنسبت
بقیمه ایشانست مـ جراحتی که بسر یا رو برسد از پوست گذشته قدری از گوشت را هم قطع نماید
دیه اش دو شتر است و اگر بسیاری از گوشت را پاره نماید سه شتر است و اگر به پرده نازک که متصل
باستخوانست برسد چهار شتر است و اگر استخوان نمایان شود پنج شتر است و اگر استخوان را بشکند ده
شتر است و اگر استخوان را از جائی بجائی برد پانزده شتر است یا بیست شتر و اگر به پرده مغز سر برسد
سی و سه شتر است یا ثلث دیه است و جائفه که بجوف برسد مثل همین است مـ هرگاه شخصی شمشیر
یا خنجر و مانند آنها زخم بپای یکی بزند که فرو رود و بگذرد صد مثقال شرعی طلا بدهد و اگر بکف
برسد و فرو نکند هم چنین و اگر دو پا زد برسد پنجاه مثقال شرعی طلا بدهد و اگر بقدم واقع شود
هم بیاید و بیست مثقال شرعی طلا باید بدهد مـ هرگاه شخصی سیلی یا مانند آن بر روی کسی بزند
بقسمیکه روی او سرخ شود یکمثقال و نیم شرعی طلا بدهد و اگر زرد شود سه مثقال و اگر سیاه شود
شش مثقال شرعی طلا لازم است بدهد مـ اگر این اثرها در بدنها ظاهر شود نصف مقدار مذکور را
باید بدهد مـ دیه غلام و کنیز قیمه ایشانست اگر بجا و زاد دیه نکند برگشتن آن بدیه است مـ حمل
که سقط کنند دیه از برای نطفه بیست مثقال شرعی طلاست و از برای علقه چهل مثقال و از برای
مضغه شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد هشتاد مثقال و اگر روح دمیده باشد در آن هزار
مثقال اگر پسر باشد و اگر دختر باشد پانصد مثقال است مـ هرگاه کسی زن حامله را بکشد
دیه زن و طفلش هر چه هست باید بدهد و اما اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید دیه بورثه
دهد بخودش چیزی نمیرسد و اگر غیری باعث شود ترسیدن یا قسمی دیگر غیر بدهد مـ هرگاه
شخص در حال مجامعه با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن زن ده مثقال شرعی طلا باید
بدهد مـ هرگاه کسی سر میت را جدا کند صد مثقال طلا بدهد مـ هرگاه شخصی حیوانی
حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند باید قیمه زنده او را در حال تلف بدهد مـ هرگاه کسی
اجزاء حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا جراحتی برساند تفاوت صحیح و معیب را باید بدهد و اگر حرام
گوشت قابل تذکیه باشد و ذبح کند بی اذن باید ارش بدهد مـ هرگاه سگ شکاری را تلف

کند

و اگر [illegible] او را از دیه بکند

کند چهل درهم نقره بدهد هرگاه سگ پاسبان گوسفند باشد یک گوسفند یا بیست درهم بدهد و اگر
سگ پاسبان زراعت باشد یکقفیز گندم که هفت من نیم تبریز است و سه سیر تبریز و دوازده مثقال
صیرفی است بدهد مـ هرگاه حیوانی زراعت یا مال کسی را تلف کند اگر صاحبش تفریط کرده در
حفظ آن باید غرامه بکشد مـ هرگاه کسی یکی را عمداً کشت او را عفو کنند یا به مصالحه کنند
علاوه بر غرامه باید قاتل هر سه کفاره روزه ماه مبارک رمضان را بدهد مـ هرگاه کسی قتل
خطا یا شبه خطا کند علاوه بر دیه باید یکی از سه کفاره به ترتیب که اول بنده آزاد کردن و الا شصت
مسکین طعام دادنست بدهد مـ اما هرگاه کسی مؤمنی را بکشد بگمان کافر حربی دیه لازم
نیست اما کفاره لازم است این چند مسئله آخر از فتوای جناب شیخ مرتضی سلّمه الله است مـ
هرگاه شخصی حشرات زمین مثل مورچه یا مگس را بکشد نفس محترمه نیستند ضرری ندارد مـ
گربه هرگاه ضرری برساند جایز نیست کشتن آن بترسانند او را یا بیرون ببرند مـ زدن حیوانات
یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرتست و یا زیاده از قوه حیوانات را بار کردن و حیوان را
در زیر بار باز داشتن و حیوانات را گرسنه و تشنه داشتن یا از سرما و گرما با قدرت حفظ
نکردن ظلم است بنا بر روایتی که آنها حشر دارند مکافاتش عذابست تا تشفّی قلب آنها شود مـ طفل
که تقصیر کند و مرتکب بعضی از گناهان کبیره شود ولی یا معلم به جهت تادیب و تربیت بقدریکه
ترک بدی کند و اطاعت کنند بزنند ایشان را بقسمی که لازم دیه شود مـ هرگاه زدن
اطفال دیه لازم آید باید بدهند دیت بر ایشان اگرچه پدر و مادر
هم باشند و دیه مال طفل است و اگر فوت هم شده آن طفل باید
بورثه بدهند بخود ضارب نمی رسد چیزی
ازان دیه تمت الرساله

حسب الخواهش اخوان کرام عالیجنابان قدسی انتسابان آخوند ملا آقا حسن و آقا
محمد صادق خلفاء مرحوم آقا حسین خوانساری اتمام پذیرفت و بید اقل الکتاب
والمداح احمد ابن مرحوم درویش عبدالله تحریر یافت فی سنه ۱۲۸۶

فهرس ما في هذه النسخة الشريفة من الرسالة الجامعة للمسائل الدماء والصلاة والصوم والاعتكاف وأقسامها

في الحيض	في النفاس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
في غسل الميت	في سننه	في الغسل	في موجباته	في فضائله	في الوضوء
في التيمم	في كيفيته	[illegible]	[illegible]	في المطهرات	[illegible]
[illegible]	في القبلة	في أحكامها	في مواقيتها	في المنذور	في أقسامها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	في الأوقات
[illegible]	في السلام	في السهو	في السجود	في الركوع	في تكبيرة الإحرام
في التشهد	في السهو	في الصلاة	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
شهد عملا بالله بما اعمى اشباهها بعض
الثقات فلا باس بالعمل بها ان شاء الله تعالى
حرره الاحقر محمد حسن الحسينى

بسم الله الرحمن الرحيم
لا باس بالعمل بهذه الرسالة
المسمّى بنجاة العباد المشتملة على الطهارة
ومنها الدماء والصلوة والصوم والاعتكاف
مع الحواشى التى علّقها عليها الشيخ المحقق قدس سره والحواشى
التى علّقتها عليها والعامل بها ان شاء الله تعالى معذور ومأجور
مع ورد التأمل او الاحتياط او الاشكال كما حرره قدس سره الاعلم فالاعلم
حرره الاحقر محمد حسن الحسينى

هو
رسالة جامعة
مشتملة على رسائل
شتّى من مؤلّفات الشيخ
محمد حسن قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين الحميد المجيد العالم بما تغيض الارحام وما تزيد وصلى الله على محمد افضل انبيائه وسيّد رسله المبعوث رحمة للعالمين ونجاة للناس اجمعين وآله الطيبين الطاهرين خزّان علمه ووّرّاث وحيه **اما بعد** فيقول العبد الغاثر محمد حسن ابن المرحوم الشيخ باقر انّه قد التمس بعض اهل الدين من الناس على كتابة رسالة وجيزة في احكام الحيض والاستحاضة والنفاس فاستخرت الله سبحانه واجبتهم على ذلك مستعينا به راجيا منه الجزاء في دار البقاء فانه خير المسئولين وخير المعطين ورتبتها على مطالب ثلثة **الاوّل** في الحيض الذى هو دم معتاد للنساء خلق فيهنّ لحكم كثيرة كنعومة الفرج وتغذية الولد اذا حملت فاذا وضعت ازال الله عنه صورة الدم وكساه صورة اللبن ليتغذى به الطفل مدة رضاعه فاذا اخلت من الحمل والرضاع بقى الدم لا مصرف له فيستقر فى مكان ثم يخرج غالبا فى كل شهر ستة ايام او سبعة او اقل او اكثر على حسب حال المزاج المرأة حرارة وبرودة وهو معروف عند النساء لا اخفاء فيه بل لا يعتبر عندهنّ الا لعارض من العوارض كان خروج غيره منهنّ لذلك ايضا وربما اختلط بغيره فجعل الشارع له علامات يتميز بها عنه فانه غالبا يكون احمر قاتم بحرانى غليظ عبيط حار يخرج بحرقة ولذع فى اوقات معلومة بعدة معلوم ولا ينقص ابدا عن ثلثة ولا يزيد على عشرة عكس دم الاستحاضة

الذى يخرج من عرق يقال له العاذل فى اقصى الرحم فانه فى الغالب اصفر بارد فيخرج من غير لذع وحرقة وربما جاء كل منهما بصفات الآخر كما ستعرف ان شاء الله تعالى فى ذلك كله وفيه فصول

الاوّل هو مع خروجه من المرأة من المخرج المعتاد اصلا او عارضا ولو بقطنة حدث يترتب عليه احكام ويكفى استدامته فى الباطن فى بقاء حدثيته بل الاحوط جريان حكمه عليه مع انصبابه من محله وان بقى فى فضاء الفرج بحيث يمكن اخراجه بالاصبع ونحوه ولو شك فى اصل الخروج حكم بعدمه كما انه لو شك فى ان الخارج دم او غيره من الفضلات حكم بالطهارة من الحدث والخبث ولو علم الدم وشك فى الخروج من الرحم او غيره حكم بالطهارة من الحدث ومنه المشكوك فى انه رجل او امرأة ولو اقتض البكر فسال الدم كثيرا لم ينقطع فشك انه من العذرة او من الحيض او منهما اختبر بادخال قطنة وتركها مليا ثم اخراجها اخراجا رقيقا فان كانت مطوقة بالدم فهو من العذرة وان كانت بصفات الحيض وان كانت مستنقعة فهو من الحيض من غير فرق فى ذلك بين كونها قد طمثت سابقا او لم تطمث كما لا فرق بين طرو الشك وبين ابتدائه بل ولا بين كونها طاهرا حال الاقتضاض او حائضا بل الاقوى اعتبار ذلك فى التمييز حتى مع الشك فى البكارة او الاقتضاض وان كان الاقوى عدم وجوب الاختبار حينئذ بخلاف ما لو علم الاقتضاض فانه يجب بل الظاهر اعتباره فى صحة عملها وان صادف الواقع الا ان يقع على وجه تعذر فيه كنسيان ونحوه ولو تعذر الاختبار فالاقوى الاعتبار بحالها السابق على معنى البناء على الطهارة ان كان الشك فى عروض الحيض والحيض ان كان بالعكس ومع عدم العلم بحالها السابق فالاولى مراعاة الاحتياط ولا يتعدى من حكم البكارة الى الجرح المحيط الذى هو مثلها ولو كان فى جوف المرأة قرحة لم يعلم مكانها اختبرت بادخالها الوسطى مثلا بعد الاستلقاء على القفا ورفع الرجلين فان خرج من الايمن فليس بحيض وان خرج من الايسر فهو حيض على الاقوى بل لو كان الاشتباه فى اصل وجود القرحة جرى هذا التميز ايضا وان كان لا يجب الاختبار بخلاف ما لو علم وجودها فانه يجب بل الظاهر اعتباره فى صحة العمل وان صادف الواقع الا ان يقع على وجه تعذر فيه كنسيان ونحوه نعم ليس هو مميزا لغير القرحة بل ولا لها مع فرض العلم بانها فى الايسر او فى

فى حكم الشك فى البكارة والاقتضاض اشكال منه

الاشكال فيه المتقدم منه

الجانبين ولو تعذر الاختبار عملت على حالها السابق ان كان والا فالاولى مراعاة الاحتياط
الثاني كل دم تراه الصبية قبل بلوغها تسع سنين ولو لحظة ليس بحيض وان كان جامعا
للصفات نعم هو استحاضة مع عدم العلم بغيرها ويجب عليها الغسل منه بعد البلوغ ان كان موجبا
لذلك ومجهولة التاريخ لو علمت كونه حيضا ولو بجمعه للصفات تحيض به وتعلم سبق بلوغها
الشرع به وكل دم تراه المرئة حرة او امة بعد العلم بياسها ولو بالقراين المفيدة لذلك مع جهل
تاريخ ولادتها ليس بحيض ايضا وان جمع الصفات وانما هو استحاضة مع عدم العلم بغيرها و
يترتب عليه حكمها والاقوى حصول الياس ببلوغ خمسين سنة من حين الولادة في غير القرشية و
النبطية وفيهما بستين[1] وان لم يعرف الان من الاولى الا الهاشمية نعم يقوى الحاق القبيلة المسماة
الان بقريش واما النبط فيقوى انهم سكان البطايح بين الكوفة والبصرة والمشكوك في انها
قرشية تلحق بالغالب ومجامعة الحيض للحمل ولو بعد استبانته وتاخره عن العادة ولو بعشرين يوما
على الاصح والله العالم **الثالث** اقل الحيض ثلاثة ايام متوالية مستمر فيها الدم ولو في باطن
الرحم وليلتا اليوم الذي راته فيه عند طلوع فجره كليلة اليوم الرابع خارجة[2] نعم يعتبر استمراره
في الليلتين المتوسطتين ولا يجزي في صدق الثلثة وجوده في بعض اليوم الاول في الاقوى نعم
في اجزاء التلفيق قوة لكن بالتجانس على معنى اذا راته مثلا عند الظهر من يوم الخميس واستمر الى ذلك
الوقت من يوم الاحد وانقطع كفى وكانت الليالي الثلاث داخلة والاحوط ملاحظة حكم
الاستحاضة في الفرض وغيره الا مع تمام يوم الاحد والاقوى اعتبار الثلثة المذكورة في اول الحيض
فلا يكفي في تحيض اليوم واليومين مثلا لو حصلت بعدهما في ضمن العشرة كما لا يكفي وجود الثلثة
مفرقة في ضمنها ولا وجود الدم فيها غير متوال واكثر الحيض عشرة كاقل الطهر وح فكل دم تراه المرءة
ناقصا عن الاقل او زائدا على الاكثر او في اقل الطهر فهو ليس بحيض نعم كل دم تراه المراة بعد الثلاثة
المحكوم بكونها حيضا الى العشرة اذا انقطع عليها حيض بل كل دم تراه المراة البالغة غير اليائسة
ثلثة ايام متواليات مثلا ولم يكن مسبوقا بما يمنع حيضيته ولا فيه ما ينافيها ايضا ولو اجتماع

[1] في النبطية اشكال منه ان وجه التسمية انتسابهم الى نبيط كان من فيه تامل

[2] ينبغي رعاية ما يقتضيه الاحتياط في ليالي الايام في الاقل والاكثر

صفتا الاستحاضة في غير ايام الدم مثلا هو حيض ايضا **الرابع** تتحيض ذات العادة وقتا
برؤية الصفرة ونحوها فضلا عن الجامع قبل العادة او بعدها بيوم او يومين مثلا فضلا
عما تراه فيها قبل انتظار الثلثة ايام فمنزلة العدد بمجرد الرؤية بل تعامل معاملة الحائض في جميع
الاحكام وان كان يجب عليها قضاء الصلوة مثلا لو بان انه ليس بحيض اما غيرها فلا تتحيض
على الاقوى حتى تمضي ثلثة ايام او يكون الدم جامعا للصفات بل هي كذلك لو رأته في غير وقت
العادة فيما لا يتسامح التقدم والتاخر فيها[3] وتصير المرءة ذات عادة شرعا بتكرار الحيض مرتين
متواليتين اي غير مفصول بينهما بحيضة مخالفة متفقتين في الزمان او العدد او فيهما وان كانت
الاولى وقتية خاصة والثانية عددية كذلك والثالثة وقتية وعددية وهي الانفع والمدار
في الزمان الذي تثبت به العادة الوقتية على الشهر الهلالي لا الحيضي وهو ثلثة عشر يوما نعم هو
كاف في العادة العددية كما ان ما ذكرنا من التكرار المذكور كاف في اثبات العادة شرعا في الحيض
دون الطهر وان تكرر متساويا مرتين على الاصح ولا يعتبر في تحقق الوقتية تكرار الطهرين
المتساويين على الاقوى و لا يثبت الاقل المتكرر في العدد المختلف عادة فيه على الاقوى بل و
كذا الزمان والاقوى ثبوت العادة المستمرة الدم بالتميز والبياض المحكوم بحيضيته لا يحسب
من العادة في الحيض فمن رأت ثلثة دما ويومين بياضا ويوما دما ثم رأت مثله مرة ثانية
كانت عادتها اربعة ايام وان كان محكوما بحيضية الستة **الخامس** لو رأت الدم المحكوم بحيضيته
معتادة او غير معتادة ثلثة ثم انقطع وعاد في اليوم العاشر او قبله ثم انقطع كان كل من الدمين
والنقاء حيضا ولو رأت الثاني قبل فصل اقل الطهر ولم يمكن حيضيتهما وما بينهما كان الثاني
استحاضة والاول حيضا وان كان جامعا والا ان كان فاقدا كما اذا فرض حصول الثاني في
العاشر والحادي عشر والثاني عشر ونحوه غيره نعم لو رأته بعد فصل اقل الطهر كان حيضا مستقلا
السادس لو انقطع ظهور دم الحيض لدون عشرة مع احتمال بقاءه في داخل الرحم وجب الاستبراء
بادخال القطنة والاولى لها في كيفية ادخالها القيام لاصقة بطنها بحائط مثلا رافعة رجلها

[3] الاحوط في الصورة ما تقدم من الجمع

اليمنى او اليسرى ثم تدخلها بل الظاهر توقف صحة الغسل على الاستبراء مع التنبه نعم لو فرض وقوعه على وجه تعذر فيه كنسيان ونحوه وصادف برائة الرحم صح ولو لم تتمكن منه لعمى مع فقد المرشد مثلا فالاحوط لها الغسل ثم العبادة حتى تقطع بحصول النقاء فتعيد الغسل وعلى كل حال فان خرجت القطنة نقية حتى من الصفرة اغتسلت ولا استظهار لها هنا حتى مع ظن العود على الاقوى الا مع اعتياد تخلل النقاء على وجه تطمئن النفس بعوده مع ان الاحوط لها ايضا الغسل والصلوة وان خرجت متلطخة ولو باليسير من الصفرة على الاصح فضلا عن الدم صبرت المبتدئة ومن لم تستقر لها عادة حتى تنقى او تمضي عشرة ايام وكذا ذات العادة عددا او وقتية كانت ولا اذا كانت عادتها عشرة وان كانت العادة اقل من عشرة استظهرت وجوبا بترك العبادة اليها ايضا على الاقوى ما لم يحصل النقاء قبلها فان انقطع كان الكل حيضا في الجميع وان تجاوز العشرة ولو قليلا رجعت الاولى والثانية الى اعتبار الدم فتحيض بما شابه دم الحيض بشرط ان لا يقصر عن ثلثة ولا يزيد على عشرة والا كانت فاقدة التميز وان كان الاحوط لها وضع ما تحيض به من عادة النساء او الروايات فيهما فتكمل الناقص من الفاقد وتنقص من الزائد بما يوافق ذلك والثاني ان لا يكون الدم الفاقد المتخلل بين الدمين الجامعين اقل من عشرة فلو رات مثلا ثلثة اسود وثلثة اصفر وثلثة او اربعة بعدها اسود ثم اصفر واستمر كانت فاقدة التميز وكذا لو رات ثلثة بصفة الحيض وثلثة بصفة الاستحاضة ثم رات بصفة الحيض واستمر الى الستة عشر بل وكذا لو تخلل في الرابع او الخامس مثلا من العشرة السود مثلا ساعة او ساعتان بصفة الاستحاضة نعم لو كان المتخلل الفاقد عشرة مثلا جعلت كلا منهما حيضا مستقلا فربما اجتمع لها في شهر واحد ثلثة حيضات ولو رات ثلثة اسود مثلا ثم اصفر الى التاسع فرات اسود يوما او يومين ثم عاد الى الاصفر كان حيضها الثلثة الاولى وما عداها استحاضة حتى اليوم واليومين ولا يقدح تخلل الفاقد هنا لعدم كونه بين الجامعين هو لنقصان الثاني عن الثلثة ولو رات الاسود ثلثا ثم الاحمر ثلثا ثم الاصفر مستمرا كان حيضها الستة لكونهما مشابهين لدم الحيض نعم لو ابدل الاحمر بالاصفر والاصفر بالاحمر لكان الحيض

الثلثة الاولى خاصة ولا تفاوت في صفات الحيض ولا بين الاسود والاشد سوادا والاحمر والاشد احمرارا نعم لو غلب الظن من اجتماع الصفات ونحوه على وجه يحصل الاطمينان بكونه حيضا عمل عليه ثم لا فرق في تحيضها بالوصف بين كونه في العشرة او غيرها من بقية الشهر فلو راته بصفة الاستحاضة عشرا ثم بعدها اسود الى العشرين ثم صار اصفر كان حيضها العشرة الثانية ولا يقدح جلوسها الاول بزعم الحيض بعد ظهور خلافه وعلى كل حال فان لم يمكن لها تميز بان كان الدم لونا واحدا او مختلفا ولم يحصل شرطا التميز تحيضت بعادة نسائها وقتا وعددا ان كان والا فعددا ولا عبرة بالوقت خاصة مع الاختلاف في العدد وان كان الاولى مراعاته مع الامكان كما لا عبرة بالاتفاق على القدر المشترك بينهن من العدد ولا يجب الاستقصاء بل يكفي الغالب مع الاختلاف بل يكفي اتفاق جملة منهن مع عدم العلم بحال الباقي سيما اذا كن من الطبقة الاولى ولا يعتبر اتحاد البلد فان فقدن او كن مختلفات او لم تتمكن من العلم بهن تحيضت بثلاثة في شهر وعشرة في اخر او ستة او سبعة في كل شهر على الاصح والاحوط لها مراعاة عادة اسنانها مع ذلك والاقوى عدم التزامها بمجرد اختيارها في دور مثلا فلها ان تعدل في غيره الى الثلث والعشر نعم ان اختارت الثلثة في شهر لزمها العشر في اخر واذا اختارت السبع او الستة في شهر لزمها ذلك في الشهر الاخر فاذا تم الشهران تخيرت بين الست او السبع وبين الثلاثة والعشر والاولى لها اختيار الست في شهر والسبع في اخر كي يوافق الفرد الاخر وهو الثلث في شهر والعشر في اخر وان كان الاقوى عدم وجوب ذلك وان لم يستمر الدم شهرا ولكنه تجاوز العشر تخيرت ايضا بين الثلث والسبع والعشر وان كان خير الامور وسطها كما ان الاحوط تقديم العشرة في الدور الاول على الثلثة مع اختيارها بهذا الفرد واحوط منه اختيار السبع في كل دور والاحوط الاقوى وضع العدد في اول الدم ما لم يحصل مرجح لغيره كما ان الاقوى مبادرتها للعمل بالتخيير المزبور بمجرد تجاوز الدم العشرة من غير انتظار لتمام الثلثين وان كان لو حصل لها تميز بعد ذلك

فيه اشكال خصوصا مع عدم الظن والقطع النافع منه

فينظر

هذا بناء على انطباق من اعتبار العدد فيما

في ضمن كل شهر مع استمرار الدم عملت عليه وتداركت ما مضى واما ذات العادة وقتا وعددا
فتحيضها ايام عادتها فان اجتمع لها مع العادة تميز وكان معارضا بحيث يستلزم حيضية كل
منهما نفي الاخر كان العمل على العادة على الاصح وان كان حصول عادتها من التميز اما مع عدم المعارضة
بان امكن حيضية الجميع لعدم التجاوز عن العشر او لفصل اقل الطهر فالاقوى التحيض بالكل
واما المضطربة المسماة بالمتحيرة وهي الناسية للعادة وقتا وعددا على وجه لم تحفظ منها شيئا
اصلا او لو مجملا فحكمها التميز على الوجه المزبور فان لم يكن فالتخيير المذكور والاحوط اختيار
السبع في كل شهر **السابع** في مسائل متعددة **الاولى** اذا كانت عادتها مستقرة عددا
ووقتا فرات ذلك العدد متقدما على ذلك الوقت او متاخرا تحيضت به والغت الوقت من غير
فرق بين ما كان بصفة الحيض او لم يكن كما لا فرق في التقدم بين اليوم واليومين وغيرهما نعم قد
سمعت ان الاحوط بل الاقوى عدم تحيضها بمجرد الروية اذا كان المتقدم مما لا يتسامح فيه في العادة
بخلاف نحو اليوم واليومين وكان الدم غير جامع بل تنتظر مراعية لحكم الاستحاضة حتى تستمر
الدم ثلثة ايام **الثانية** اذا رات دما قبل العادة واستمر في تمام العادة ولم يتجاوز العشرة
كان الكل حيضا بل وكذا لو تخلل بياض بعد احراز اقل الحيض في الاول اما لو كان يوما او
يومان ثم فصل بياض لم يحكم بالحيضية وان كان في العادة فضلا عن غيرها لاشتراط سبق اقل
الحيض في الحكم بحيضية ذلك وكذا الكلام لو رات وقت العادة وبعدها بل وكذا لو رات قبل
العادة وفيها وبعدها ولم يتجاوز المجموع العشرة اما مع التجاوز فالحيض العادة والطرفان
استحاضة **الثالثة** لو كانت عادتها في كل شهر مرة واحدة عددا معينا تعين الوقت مع ذلك
او لا فرات في شهر مرتين بعدد ايام العادة او ازيد ولم يتجاوز العشر وقد فصل اقل الطهر كان ذلك
حيضا مستانفا ولو تجاوز الدم العشر تحيضت بقدر عادتها وكان الباقي استحاضة **الرابعة**
لو رات ذات العادة الوقتية العددية بعض العدد في بعض الوقت وكان دم سابق عليه مثلا اكملته
منه وكذا لو كان لاحقا فلو كانت عادتها اول الشهر عشرة مثلا فرات الدم سابقا على الشهر بخمسة

لكنه لا يخلو عن اشكال منه

فيه تامل منه

وانقطع في اليوم الخامس من الشهر اكملته بالخمسة الاولى وكذا لو تاخر حيضها عن الخامس من الشهر
تكمله من الدم اللاحق ان كان ولو فرض عدم قابلية السابق او اللاحق لتلفيق ما في العادة اقتصر
عليها مع فرض قابليته ولو كانت العادة بياضا والدم سابق ولاحق ولا يمكن حيضية الجميع
لكن كل منهما صالح لوضع عدد العادة فيه من غير ترجيح فالاحوط ان لم يكن اقوى اختيار السابق
نعم لو كان بعض ايام العادة في اللاحق دون السابق رجح عليه لوجوب مراعاة الوقت عليها
مهما امكن والا اقتصرت على العدد كما عرفت ولو تعارض اخذ تمام العدد وملاحظة الوقت بمعنى
عدم امكان التلفيق كما لو تخلل بياض فالاقوى اختيار السابق منهما ولو كانت ذات عادة عددية
خاصة تحيضت بالعدد المزبور في اول الشهر او وسطه او اخره فلو استمر بها الدم وضعته في الجامع
للتميز مع موافقته لتمام العدد بل الاولى ذلك مع عدمها ايضا فتكمل من غيره مع النقصان وتنقص
مع الزيادة فان لم يكن لها تميز فالاحوط ان لم يكن اقوى وضعها له في السابق ولو راته زائدا
على العدد ولكنه انقطع على العشر كان الكل حيضا ولو كانت وقتية خاصة فلا ريب في تحيضها
بادني الحيض لو انقطع عليه بل وكذا لو انقطع على العشرة بل الظاهر تقديم العادة في الوقت على
التميز مع المعارضة اما اذا زاد ولم تكن لها عادة نساء فتحيضها بالعشرة ما لم تعلم انقلابها
والا فبالممكن منها لا انها من قوة والاحوط لها الجمع بين عمل الاستحاضة وانقطاع الحيض
فقد يجتمع عليها مع كثرة الدم وعدم التداخل ثمانية اغسال لكن ينبغي لها تقديم غسل الحيض
لوجوب المبادرة الى الصلوة بعد غسل الاستحاضة **الخامسة** الاقوى عدم ثبوت العادة
الشرعية في المركبة ان تكرر فلو رات في اول الشهر واخره ثم رات كذلك في الشهر الثاني لم يحكم لها بعادة
مركبة فتكون بحكم من لم تستقر لها عادة وكذا بالنسبة الى العدد فلو رات مرة اربعة واخرى
خمسة وثالثة اربعة واخرى خمسة لم يحكم لها بعادة مركبة واولى من ذلك عدم التركيب من عادتين
مثلا كما لو رات اربعة مرتين ثم رات خمسة كذلك ثم تكرر ذلك مرتين بل تكون كل واحدة ناسخة
لما قبلها والعمل على المتاخرة عند الاحتياج وكذا لا تثبت عادة مركبة اذ لحصول الاختلاف

المسئلة محتاجة الى المراجعة منه

فيه تامل منه

في العادة من جهة المكان او من جهة الزمان وان تكرر ذلك مرتين نعم قد تحصل عادة عرفية بالتكرر للمختلف مرارا متعددة على وجه تصدق عليها معرفة ايام اقراءها ولا باس بالعمل بها وهي في غير العادة الشرعية وح فاذا اعتادت مقادير مختلفة متسقة على النظم كان ترى ثلثة في شهر واربعة في اخر وخمسة في ثالث ثم تكرر ذلك مرارا متعددة على وجه كان ذلك خلقا لها عملت عليه عند الحاجة فاذا استحيضت رجعت الى نوبة ذلك الشهر بل وكذا الحال ان لم تجر على النظم المزبور كما اذا رأت ثلثة في شهر وخمسة في اخر وثمانية في ثالث وتكرر ذلك مرارا متعددة على الوجه المزبور فان نسيت النوبة وترددت بين جميع تلك الاعداد او بعضها واستحيضت تحيضت بالاقل فالاقل وجمعت في الزائد عليه الى الاقصى بين عملي الحيض والاستحاضة والغسل للاستحاضة والانقطاع الحيض بل الاحوط تعدد الغسل وان كان الاقوى الاجتزاء بغسل واحد لهما **المسئلة السادسة** المضطربة الفاقدة للتميز لو ذكرت العدد تاما ونسيت الوقت وكان ضالا في تمام الشهر تحيضت بمقداره من الشهر والاحوط ان لم يكن اقوى وضعه في اول الشهر وليس للزوج والسيد منعها منه على الاصح واحوط منه العمل في الزمان كله ما تعمله المستحاضة فتاتي بالعبادات وتجتنب ما يحرم على الحائض ولا يطاها زوجها ولا تطلق وتغتسل في كل وقت تحتمل انقطاع دم الحيض فيه منه لكل عبادة مشروطة به الى ان تطهر او ينقضي الشهر وتقضي بعد ذلك صوم عادتها خاصة وكذا لو كان ضالا في عدد لا يزيد ذلك المذكور على نصف ما وقع الضلال فيه بل هو اما يساويه او يقصر عنه كالخمسة او الاربعة في ضمن العشرة فتجعل في الفرض ايامها في تلك العشرة مثلا والاحوط وضعها اياها في اولها واحوط منه العمل بما عرفت اما اذا كان زائدا فهو مثل الاول بالنسبة الى الاحتياط وعدمه نعم فيه يقين حيض ببعض الايام وهو ما يزاد به على النصف وضعفه بخلاف الاول فلو اضلت ستة في عشرة كان لها الخامس والسادس يقين حيض او سبعة في ضمنها كان لها الرابع والخامس والسادس والسابع يقين حيض بل لو كان الزائد كسرا كان الحكم كذلك كالخمسة والنصف في التسعة فان الخامسة يقين حيض ونحوه لو قالت حيضي

عشرة والثاني عشر حيض فان ما وقع فيه الضلال من الشهر ح تسعة عشر للقطع بطهر اليومين الاولين والتسعة الاخيرة منه والعشرة زائدة على نصف التسعة عشر بنصف يوم فالحيض يوم كامل بيقين وهو الثاني عشر وهكذا فتتحيض ح بما هو يقين حيض من ايامها وتكمله من غيرها والاحوط الاقوى اكمالها من السابق مع الامكان والله العالم **المسئلة السابعة** لو ذكرت الوقت ونسيت العدد فان ذكرت اوله اكملته ثلاثة وعملت في الباقي عمل الاستحاضة والاحوط ان لم يكن اقوى تحيضها بالعشرة في كل شهر ما لم تعلم انتفاء بعضها والا فبالممكن منها واحوط منه الجمع بين عملي الاستحاضة وانقطاع الحيض مع احتماله فقد يجتمع عليها في اليوم والليلة مع عدم التداخل ثمانية اغسال ولتقدم غسل الحيض لوجوب المبادرة الى الصلوة بعد غسل الاستحاضة وتقضي صوم عشرة ايام مع فرض احتمال الحيض فيها وان ذكرت اخره جعلته نهاية الثلثة وعملت عمل الاستحاضة في اللاحق قطعا بل والسابق وان كان الاحوط ان لم يكن اقوى التحيض بالعشرة ما لم تعلم انتفاء البعض والا فبالممكن واحوط منه الجمع المزبور الا انه ليس هنا غسل انقطاع الحيض لان الفرض معلومية اخره نعم هو كذلك بالنسبة الى اليوم الاخر اذا لم تعلم وقت الانقطاع فيه بالخصوص وان علمت اليوم الذي هو وسط الحيض بمعنى كونه محفوفا بمتساويين فهو مع سابقه ولاحقه يقين حيض والاحوط ان لم يكن اقوى التحيض بما امكن من العشرة مراعية لحال الوسط وان استلزم كسرا لا ينافي المحفوظ واحوط منه الجمع المزبور ولو علمت ان يومين وسط كانت الاربعة لها ليقين حيض وفي الباقي ما عرفت ولو علمت انه وسط حيض بمعنى انه في اثناء الحيض تحيضت به وبما علمته من سابقه ولاحقه وجرى في الزائد ح ما عرفت ولو علمت انه يوم حيض من غير معرفة لشيء من الاولية والاخرية والوسطية جعلته خاصة حيضا وجرى في الباقي ما عرفت واما الناسية وقتا وعددا تفصيلا واجمالا فقد عرفت تحيضها بالروايات وان الاحوط اختيارها السبع في كل شهر منها ولو ذكرت الناسية العادة بعد جلوسها في

الاحوط قضاء احد عشر يوما لاحتمال التلفيق من

غیرها رجعت الیها بعد و استدرکت ما تقدم فلو کانت عادتها ثلثة فی اخر الشهر مثلا
فجلست السبعة السابقة ثم ذکرت قضت ما ترکت من الصلوة و الصیام فی السبعة و قضت
ما صامت من الفرض فی الثلاثة **المسئلة الثامنة** الاحوط رد الناسیة للوقت
و العدد الی اسوء الاحتمالات فیمنع الزوج و السید عن وطیها و ان کان لو فعل لا کفارة
الا اذا اکرر الوطی فی کل یوم مثلا فیلزمه ثلاث کفارات و تمنع من المساجد و قرائة العزائم
و تؤمر بالصلوة و الغسل عند کل صلوة و صوم جمیع رمضان و قضاء احد عشر لاحتمال
الکسر و ان لم تعلم انها لا تحیض من الشهر الا مرة و ان کان الاحوط لها ح قضاء واحد و عشرین
یوما و لو ارادت قضاء یوم مثلا عنها و هی فی هذا الحال کررت الصوم فی یومین لا یمکن
ان یکونا معا حیضا کاول یوم من دمها مع الحادی عشر و کذا الطلاق و تنقضی عدتها بثلثة
اشهر و لا تکلف الانتظار الی سن الیأس او استقامة الحیض و لا یراجعها زوجها الا قبل
ستة و عشرین یوما و الله العالم **الفصل الثامن فی احکام الحایض** و هی امور منها
حرمة کل عبادة مشروطة بالطهارة علیها کالصلوة و الصوم و الطواف و الاعتکاف بل
جمیع ما یحرم علی الجنب من مس اسم الله تعالی شانه و لو بغیر العربیة بل و باقی اسمائه سیما المختص
به منها بل الاحوط الحاق ما جعل جزء اسم کعبد الله و ان کان الاقوی خلافه بل الاحوط *الاحتیاط لا یترک ش*
ان لم یکن اقوی الحاق اسماء الانبیاء و الائمة بذلک مع فرض قصدها الکاتب بل الاولی
اجتناب مس اسماء الاعلام المسمین باسمائهم للتشرف و ان کان الاقوی خلافه و مس کتابة
القران و قرائة شیء من سور العزائم و اللبث فی المساجد و وضع شیء فیها و الاجتیاز فی
المسجدین بل الاحوط ان لم یکن اقوی الحاق المشاهد حتی الرواق منها بالمسجدین فی الاجتیاز
فضلا عن غیرها بل الاحوط و الاقوی وجوب التیمم علیها للخروج منها لو فاجاها الحیض فیها
کالمسجدین نعم لا یحرم علیها سجود الشکر و لا سجود التلاوة بل یجب علیها الاخیر عند قراءة *بل الاحوط لا یخلو عن قوة ش*
العزیمة او استماعها بل و سماعها فی الاحوط و ان کان الاقوی خلافه کما لا یحرم علیها الاجتیاز

فیما عدا المسجدین و ان کان مکروها حتی لو کانت نقیة و امنت التلویث و لو لم تامن حرم
علیها الاجتیاز فی الاحوط و ان کان الاقوی خلافه ما لم تعلم فیحرم ح هو بل و الاجتیاز
المعلوم ترتب التلویث علیه و کذا الکلام فی غیرها من المسلوس و المستحاضة و الجریح و غیرهم
و منها حرمة الوطی قبلا علی الرجل و المرءة مع العلم بالحیض بما یتحقق به مسماه و لو بادخال
بعض الحشفة علی الاحوط فلو فعل عزر بما یقتضیه نظر الحاکم و الاولی تعزیره بخمسة و عشرین
سوطا ربع حد الزانی ان کان فی اول الحیض و فی اخره باثنی عشر سوطا و نصف سوط ثمن
حد الزانی اذا لم تکن مصلحة تقتضی خلاف ذلک و لا ریب فی اثمه و فسقه بذلک بل لو استحله
کفر و یقبل خبرها فی الحیض و الطهارة منه و یجوز الاستمتاع بها فی غیر الوطی بالقبل من *مع العلم بحرمته ش*
غیر فرق بین ما تحت السرة الی ما دون الرکبة و بین ما فوقه بل یجوز وطئها فی الدبر علی کراهة
شدیدة کما لا یکره الاستمتاع بما تحت المیزر من السرة الی الرکبة بل الاحوط له ترکهما و لو عند *فیه اشکال ش*
الدم من غیر الفرج فالاحوط اجتناب الوطی فی الفرج الخالی من الدم و فی موضع الدم و منها
الکفارة فلو وطئ الزوج زوجته الحرة او الامة او المبعضة الدائمة او المنقطعة فی محل
الحیض عالما بالحیض عامدا کفر هو دونها و ان کان مطاوعة بدینار وجوبا علی الاصح فی
اول الحیض و نصفه فی وسطه و ربعه فی اخره فیقسم ح ایام الحیض الموطوئة فیه لا العشرة و لا السبعة
ح قلت او کثرت تحصل فیها کسر او لا اثلاثا فالثانی مثلا من الاول لذات الستة و وسط لذات
الثلثة و هکذا مع الکسر و غیره و لا فرق فی ذلک بین الشاب المضطر و غیرهما نعم لا شیء علی الساهی
و الناسی و الصبی و المجنون و الجاهل بالموضوع و فی الجاهل بالحکم وجهان احوطهما التکفیر *فیه اشکال ش*
و اقواهما العدم اما الجاهل بخصوص التکفیر فالظاهر ترتب الحکم علیه و لو زنی بحایض او وطیها
شبهة فلا کفارة فی الاقوی و ان کان هو الاحوط و کذا لو وطئها فی الفرج و کان خروج حیضها *الاحتیاط فی المسئلتین لا یترک ش*
معتادا فی غیره و اولی من ذلک وطی الخنثی المشکل فی الفرج الذی فیه الدم بل الظاهر عدم الکفارة
فی وطی الزوج زوجته المیتة الحایض و ان کان هو الاحوط و المدار علی صدق الوطی و ان لم ینزل

ويتحقق بادخال تمام الحشفة بل وبعضها في الأحوط كما ان الأحوط دفع الدينار نفسه وان كان
الأقوى الأجزاء بالقيمة سيّما اذا كانت من الذهب فضلا عن النصف والربع نعم لا يبعد اعتبار
القيمة السابقة وهي عشرة دراهم جيادا فلا عبرة بالزيادة والنقصان في غيرها وان كان الاحتياط
بمراعاة اكثر الأمرين لا ينبغي تركه كما انه لا ينبغي تركه في صرفها على عشرة مساكين او سبعة
لكل واحد منهم قوت يومه وان كان الأقوى عدم وجوب شئ من ذلك فيجوز اعطائها
اجمع لمسكين واحد ولو وطي امته في الحيض ولو اخره تصدق وجوبا بثلاثة امداد من طعام
على ثلثة مساكين في الأحوط ان لم يكن اقوى سواء كانت قنة او مدبرة او ام ولد بل ومكاتبة
مشروطة او مطلقة لم يتحرر منها شئ نعم لو كانت مزوجة مثلا ففي ثبوت ذلك بوطيها اشكال
احوطه ذلك كالاشكال في ثبوته بوطي امة غيره او امته المشتركة او المبعضة او الأمة المحللة
ولعل الأقوى في الجميع العدم وان كان الأحتياط لا ينبغي تركه حتى بالنسبة الى احتمال
التكفير بالدينار واحتمال مراعاة التبعيض وغيرهما ولا يشترط العلم بالزوجية مثلا في ترتب
الحكم كما لا يشترط العلم بالمرتبة في ترتب حكمها فلو ظن الموطوئة امته فبانت زوجته ثبت حكم
الزوجية وبالعكس ولو ظن انها في اخر الحيض فبان اوله ترتب عليه حكمه ويتبع التكفير الحكم
بالحيضية شرعا ولو من جهة اخبار المرئة بل ونفيها مع عدم انكشاف خلافه لا تحريم الوطي فلو
حرم الوطي لاحتمال الحيضية لم يلحقه حكم التكفير وكذا لو حرم للقطع بالحيضية فبان خلافه ويلزم
تصديق المرئة في اخبارها بالحيض ما لم يكن ريبة في خبرها كما لو اخبرت بالحيض ثلاث مرات
في شهر واحد وبعد قبول خبرها يجري عليه جميع احكامه بل الأحوط ان لم يكن اقوى ذلك وان
اتهمها ولا فرق في اصل التكفير بين الابتداء والاستدامة فمن تعمد البقاء بعد حصول الحيض
لحقه الحكم وان كان ابتداء وطيه قبله ولو وطي في اخر الثلث الأول واستمر حتى دخل الثلث
الثاني لم يثبت عليه الا حكم الثلث الأول وكذا لو استدام من اول الحيض الى اخره ولو تكرر
الوطي في الثلث الأول مثلا تكررت الكفارة في الأحوط ان لم يكن اقوى بل هو الأقوى لو

بل اعتبار قيمة الوقت لا يخلو عن قوة منه

المسئلة محل نظر منه

سبق التكفير بل لا اشكال فيه لو وطئها في الثلث الثاني او الثالث فيجب عليه الدينار ونصفه
وربعه ولو فرض الاشتراك تحقق مسمى الوطي في اخر الأول واول الثاني وجب الكفارتان
والعاجز عن التكفير ينتظر اليسار والاولى له مع ذلك الاستغفار حين العجز بل لا غمة والنفساء
كالحايض في الحكم المزبور ولو استوعب الوطي زمان اقله فالكفارة دينار على الأصح و
الأحوط ذلك مع نصفه وربعه ومنها عدم صحة طلاقها وظهارها اذا كانت مدخولا بها
ولو دبرا وزوجها حاضرا معها او في حكمه وحائلا لا حاملا ولو طلقها على انها حائض فبانت
طاهرا صح ولو انعكس فسد ولو اختلفا في الاجتهاد والتقليد لحق كل حكمه ولو اختارت
التحيض في زمان الطلاق حيث يكون لها ذلك فسد في وجه قوي ولو ماتت قبل الأختيار
او حصل لها مانع من جنون ونحوه فوجهان احوطهما ان لم يكن اقواهما عدم الصحة ومنها
وجوب الغسل عند انقطاع الحيض لكل مشروط بالطهارة من الحدث الأكبر من الواجبات
واستحبابه لنفسه ولكل مشروط بها من المستحبات وشرط في المشروط بها تماما عداهما فهو واجب
لغيره مستحب لنفسه ولغيره كغسل الجنابة بالنسبة الى ذلك وبالنسبة الى الكيفية في الارتماس
والترتيب نعم هو لا يجزي عن الوضوء على الأصح كغيره من الأغسال الواجبة والمستحبة
عدا غسل الجنابة لكن لا يتوقف رفع الاكبر عليه فلها استباحة كل غاية مشروطة برفع
الاكبر خاصة به نعم لو توقفت على رفع الأصغر وجب الوضوء له معه سابقا او لاحقا او
مقارنا وان كان الاول افضل ولو تعذر الوضوء تيممت بدلا عنه كما انه لو تعذر الغسل تيمم
بدلا عنه وتوضأ على الأصح وينوي بكل منهما الرفع من جهته والأولى الاقتصار على نية القربة
في الوضوء لو قدمه او كان في الاثناء ولا يتوقف جواز الوطي على الغسل على الأصح وان كره نعم
يستحب غسل فرجها بل هو الأحوط بل الظ خفة الكراهة به وهل الماء او ثمنه لو احتيج اليه عليها
او على الزوج وجهان وان كان يقوى ان ماء الغسل عن حدث الحيض عليها الا ان الأحوط
للزوج دفعه لها تبعا للنفقة والا فانه اشد احتياطا ومنها وجوب قضاء ما فاتها من الصوم

المسئلة محل نظر بل الاحتياط لا يترك منه

في زمن مضابل وغيره كالنذر المعين في الاحوط ان لم يكن اقوى ولو انكس الحيض في عشرة الحيض وجب عليها صوم احد عشر على الاصح كما لو رات الدم في ظهر الخميس مثلا وانقطع في ظهر يوم الاحد واما الصلوة فلا يجب عليها قضاء ما فات في الحيض مطلقا الا ركعتي الطواف بل والمنذورة في الاحوط ان لم يكن اقوى نعم لو حاضت بعد ان مضى من الوقت مقدار اداء اقل افرادها عليها من الصلوة من الاتمام والقصر ولو في موضع التخيير والسرعة والبطوء والصحة والمرض ونحو ذلك ومقدار ما هي مكلفة به من الشرائط من وضوء او غسل او تيمم وغير ذلك من باقي الشرائط ولم تكن قد حصلت وجب عليها القضاء وفي مواضع التخيير بين القصر والتمام يعتبر سعة الوقت للقصر وان كان اقل من ذلك لم يجب على الاصح وان كان احوط خصوصا بالنسبة الى غير الطهارة من الشرائط وخصوصا اذا كان قد مضى قدر الاكثر من الصلوة بل الاحوط القضاء بمجرد حصول الحيض بعد الزوال ولو طهرت قبل اخر الوقت بمقدار الطهارة وساير الشرائط المفقودة واداء ركعة وجبت الصلوة وتمام الركعة يحصل برفع الراس عن السجدة الاخيرة على الاصح فان اخلت قضت اما لو طهرت باقل من ذلك لم يكن عليها شيء على الاصح وان كان الاحوط القضاء مع عدم سعة الوقت لغير الطهارة من الشرائط بل الاحوط لها قضاء الصبح اذا طهرت قبل طلوع الشمس مطلقا بل لا يبعد استحباب القضاء لها مطلقا اذا تمكنت من الطهارة خاصة والشروع في الصلوة وعلى كل حال فلو طهرت وقد بقي عن الوقت مقدار اداء الظهر وركعة من العصر وجبا معا وكذا المغرب والعشاء نعم ان لم يبق من وقت العشائين الا مقدار اربع ركعات اختص العشاء بها ولو كانت مسافرة وبقي من وقت العشائين مقدار اربع ركعات وجبا معا ولو زعمت عدم سعة الوقت فبان خلافه وجب القضاء ولو كان الشرط من المقدمة التي تسقط عند الضيق لم تعتبر سعة الوقت بالنسبة اليه فلو كانت متحيرة في القبلة مثلا او كانت مكلفة بصلوتين في ثوبين ونحو ذلك وكان الوقت ضيقا الا عن صلوة واحد وجب الاداء فان اخلت به وجب القضاء ولو ظنت سعة الوقت للفرضين ولو بادراك ركعة للاخر فصلت الاولى ثم بان الضيق قضت صاحبة

سيتي في مبحث الوقت ض

الاكتفاء هنا بالذكر في السجدة الاخيرة لا يخ عن قوة ض

الوقت وبطلت الاولى على الاقوى ولا يتعين قضاؤها فورا ولو بقي من الوقت اقل من ركعة ان كان هو الاحوط ولو ظنت الضيق فصلت الثانية ثم تبين سعة الوقت صحت الثانية وصلت الاولى بعدها في وقت الثانية اداء على الاصح ولو شكت في سعة اول الوقت فالاحوط ان لم يكن اقوى وجوب الاداء والقضاء عليها ما لم ينكشف الضيق ومنها عدم صحة الطهارة لها من الحدث الاصغر والاكبر حال الحيض نعم يستحب لها الاغسال المندوبة كغسل الاحرام وغيره ومنها استحباب التحشي والوضوء لها في وقت كل صلوة واجبة يومية بل وغيرها من الصلوات الواجبة الموقتة على الاحوط في تحصيل الندب والجلوس في مكان طاهر والاولى مصلاها ان كان بمقدار زمان صلاتها بحسب حالها مستقبلة ذاكرة لله تعالى شانه ومسبحة ومهللة وحامدة والاولى اختيار التسبيحات الاربع الجابرة للصلوة مع اضافة الاستغفار والصلوة على النبي صلعم بل في بعض الاخبار تلاوة القران ولا باس وان كان مكروها في غير هذا الحال والاولى انتقاضه بالنواقض المعهودة ومشروعية التيمم بدله حال عدم الماء او تعذر استعماله كما ان الاولى تعقيب الذكر فلو حصلت فاصلة يعتد بها اعادته بل الاحوط لها عدم ترك الكيفية المخصوصة ولا يبعد قيام القيام والاضطجاع والمشي مقام الجلوس عند التعذر بل لا يبعد قيام غير القبلة مقامها معه ايضا ومنها كراهة حملها القران ولو بغلافه ولمس هامشه وما بين سطوره بل الاحوط لها اجتناب مسه ولمس هامشه ومنها كراهة قرائة القران لها على معنى قلة الثواب من غير فرق بين السبع والسبعين بل الاحوط لها ذلك سيما ما زاد منها على السبع ومنها كراهة الخضاب لها سيما بالحنا وسيما في اليد والرجل والله العالم

المطلب الثاني في دم الاستحاضة وفيه فصول **الاول** هو في الغالب دم فاسد صفر بارد صاف دقيق يخرج بفتور من غير لذع وحرقة عكس دم الحيض وان كان ربما جاء بصفات العكس ولا حد لقليله ولا لكثيره ولا يعتبر فيه فصل اقل الطهر بين افراده ولا بينه وبين غيره وهو اصل في دم النسا بعد العلم بانتفاء الحيض ولو شرعا والنفاس مع عدم العلم بجرح او قرح بل ومعه لو فرض

الاحوط الترتيب للاداء والقضاء ض

الشك فيه على الأحوط ان لم يكن اقوى سيّما اذا كان بالصفات ولا يختص بسنّ فيتحقق قبل البلوغ
وبعد اليأس وان تأخر حكم الوجوب للمشروط به الى ما بعد البلوغ كالجنابة ولكن يجرى عليه
حكم التزح وعدم العفو عن قليله **الثّانى** هو بجميع اقسامه مع خروجه عن المعتاد اصلاً او
عارضاً ولو بقطنة حدث وان كفى استدامته فى الباطن فى بقاء حدثيّته بل الأحوط جريان
حكم الحدثية عليه مع انصبابه من عرقه المسمّى بالعاذل وان بقى فى فضاء الفرج بحيث يمكن خروجه
بالاصبع ونحوه ولا يختلف حكمه بكثرة ايّام واختلاف وصف واعتياد ونحو ذلك وانما يختلف باختلاف
كميّة الدم قلة ووسطا وكثرة فالأول بحصول مسّماه والثّانى بغمس القطنة مثلا بل ولو من احد جوانبها
والثّالث بالسيلان منها والمرجع فى كميّة القطنة الى المعتاد المختلف باختلاف الفرج نعم ينبغى ان لا
تكون ملبدة تمنع من نفوذ الدم كما انه ينبغى ادخالها فى المحل المتعارف فى الصبر عليها فى المدّة المعتادة
والأولى لها بقاؤها محتشية وتعرف حالها اوقات الصّلوة ويجب عليها الاعتبار ولكن لو غفلت
مثلا وجائت بما كان عليها فى الواقع صحّ عملها على الأصحّ ولو تعذّر عليها ذلك وجب عليها المتيقن
والأحوط ندبا مراعاة اسوء الاحتمالات ولو اختبرت حالها قبل الوقت فالاحوط والاقوى تجديده
حال الصّلوة **الثّالث** تشترك الاقسام الثلثة فى وجوب تغيير القطنة الملوثة بالدم ولو قليلا
عند كل صلوة او تطهيرها مثلا فضلا عن الخرقة لو فرض اتفاق اصابته لها وعن ظاهر الفرج
اى الّذى يبدو منه عند الجلوس على القدمين ثمّ الوضوء لكل صلوة يومية او غيرها مستحبة
او واجبة فتوضأ لكل ركعتين من النافلة مع تغيير القطنة مع فرض استمرار الدّم نعم تصلّى ركعتا
الأحتياط بذلك الوضوء مع ان الأولى لها استيناف الصّلوة امّا الاجزاء المنسيّة فلا اشكال
فى الاتيان بها بذلك الوضوء كسجود السّهو مع اتّصال فعله بالصّلوة وان كان الأولى تجديد الوضوء
لها امّا اعادة الصّلوة احتياطا او للجماعة فلا بدّ من تجديد الوضوء بل وتغيير القطنة على ما سمعته
سابقا وتختص القسم الثانى بغسل للغداة مقدما على الوضوء لها او مؤخرا وان كان الاحوط
الأول كما ان الاحوط لها الأغسال الثلثة الّتى تختص بها القسم الثالث مع تغيير الخرقة الملوثة بخروج

الدّم من القطنة كالثانى اذا فرض كذلك وهى غسل للغداة وغسل للظهر والعصر تجمع بينهما
وغسل للمغرب والعشاء كذلك ويستحب فى الجميع ان تؤخر الاولى الى آخر وقت فضيلتها وتعجل الاخرى
فى اول وقت فضلها ولا يجوز لها الجمع بين ازيد من صلوتين بكل ذلك مع استمرار الدّم اليهما
ولو حصل بعد غسل الصّبح وجب للظهر ولو حصل بعد غسله كذلك وجب للعصر وهكذا
المغرب والعشاء اذ يكفى فى وجوب الغسل ولو قبل الوقت على الأصحّ وان انقطع عنها بعد ذلك
لبرء فضلا عن غيره ولو انقطع عنها بعد فعل الصّلوة فلا اعادة عليها على الاقوى وان كان
لبرء بل لا يجب عليها غسل على الأصحّ للصّوم الّذى هو تابع للصّلوة ولو انقطع للبرء بعد فعل
الطّهارة قبل فعل الصّلوة فالاقوى اعادة موجبة ولو كان للفترة فلا شئ مع فرض عدم
سعتها للطّهارة والصّلوة امّا اذا وسعت وعلمت ذلك ولو باخبار عارف اعادت الطهارة وصلت
ولو لم تعلم حال الانقطاع انه لبرء او فترة صلّت على الاقوى وكذا لو علمت انه لفترة ولم تعلم حال
سعتها نعم لو انكشف بعد ذلك انه لبرء اعادت بخلاف ما لو انكشف انه لفترة تسع الطّهارة
والصّلوة وان كان هو الاحوط ولو انقطع فى اثناء الصّلوة لبرء اعادت الطهارة والصّلوة
والاحوط لها الاتمام ثم استينافهما وكذا لو كان لفترة تسعهما ولو لم تعلم سعتها استمرت على صلوتها
واجتزئت بها وان بان بعد ذلك السعة ولو لم تعلم انه لبرء او فترة استمرت ايضا نعم لو بان بعد ذلك
انه لبرء اعادت وكذا الكلام فى الانقطاع فى اثناء الطّهارة ولو علمت ان لها فترة تسع الطهارة والصلوة
انتظرتها مع عدم المشقة الّتى يسقط التكليف معها ولو لم تر الكبرى الّا قبل العصر مثلا وجب الغسل
لها وكذا لو لم تر الّا للعشاء **الرّابع** حدث الاستحاضة انما يوجب فعالها بالنسبة الى ما تعقبه من
الصّلوات دون ما تقدّمه فلو رأت الصغرى او الوسطى او الكبرى بعد صلوة الصّبح مثلا لم يجب الغسل
لها قطعا نعم يجب للظهرين مع استمراره اليهما فان انقطع فلما تعقبه من الفرض دون ما بعده على الاصحّ
وللعشائين كذلك ولو رأت الصغرى مثلا او الوسطى بعد صلوة الصبح فلا غسل لها قطعا بل الاقوى
عدم وجوبه للظهرين وان استمر اليهما او حدث فى وقتهما ولا للعشائين كذلك بل ولا غسلا للغداة الآتية

ما لم يستمر لها او الى ليلة يومها او يحدث فيها قبل الصلوة او في ليلة يومها ولو قبل الصلوتين
والجمع بين الصلوتين في الكبرى رخصة لا عزيمة على الاصح على معنى ان لها الغسل لكل صلوة بل
قد يجب عليها ذلك مع التفريق للفرايض ولو حدثت الكبرى بعد صلوة الظهر او المغرب وجب الغسل
للعصر والعشاء كما يجب لهما ايضا لو لم تجمع لعذر او غيره ويجب عليها تعقيب الصلوة للغسل ولا
يجوز الفصل الا بما هو بحكم التلبس بها كالاذان والاقامة وبما لا ينافي المقارنة العرفية وكذا
يجب عليها تعقيب الصلوة للوضوء كالغسل فلو توضأت في اول الوقت ثم صلت في اخره لم يصح كل ذلك
مع استمرار الدم والا فلو توضأت مثلا ولم تصل الى اخر الوقت ولكن لم يخرج شيء من الدم صلت
بذلك الوضوء ان لم يكن لبرء وكذا الكلام في الغسل **الخامس** يجب على المستحاضة الاستظهار
في منع الدم عن الخروج مع عدم الضرر بذلك بحشو الفرج بقطن او غيره فان انحبس والا فبالاستثفار
اي شد وسطها بتكة مثلا وتاخذ خرقة اخرى مشقوقة الراسين يجعل احدهما قدامها والاخر خلفها
وتشدهما بالتكة او غير ذلك مما يحصل به الاستظهار المزبور وان كان الاحوط الاول فلو خرج
لتقصير في الشد اعادت الصلوة بل الاحوط ان لم يكن اقوى اعادة الغسل ايضا وان كان لغلبة الدم
ولم يمكن لانتقال الاستحاضة الى اعلى منه فلا باس اما اذا كان فتستمع اثم حكمه ويستحب لها الا...
بالذخيرة ونحوها اما فيه كمال الاستظهار في منع الدم ولعل منه ربط خرقة محشوة بالقطن يقال لها
المحشى على عجيزتها وجمع الساقين والفخذين الى الظهر بعمامة او نحوها بل ربما وجب لك ونحوه مع
فرض توقف منع خروج الدم عليه والافضل بل الاحوط كون الاستظهار بعد الغسل والمحافظة
عليه بقدر الامكان تمام النهار للصوم **السادس** لو حدثت الوسطى على الصغرى قبل فعل صلوة
الغداة ولو في اثنائها بطلت صلوتها واغتسلت لها وتوضأت وصلت بل لو كان ذلك مع ضيق الوقت
عن الاتية والصلوة فعلته بالتيمم والوضوء مع ادراك الركعة نعم لو كان الحدث في ضيق الوقت
عن ذلك كله استمرت على ما هي عليه والاولى لها القضا وكذا الكلام في حدوث الكبرى عليها وان وجب
بها غسل للظهرين مع استمراره اليهما او حدوثه عند كل منهما اما اذا انقطع فعليها غسل للظهر ولو

بعد الشروع في الوضوء

انقطاع فترة مع فرض وقوع العصر منها من دون حدوث دم وكذا الكلام في العشائين ولو حدثت
الكبرى في اثناء الوسطى فالحكم كما عرفت ايضا وان اتفقت معها في الاثر نعم لا يحتاج الى تعدد غسل
بل الاحوط ان لم يكن اقوى ذلك ايضا في عروض الوسطى على الصغرى بالنسبة الى صلوة الظهر مثلا وان
قلنا انها لا توجب الا وضوء منه نعم لو انتقلت الكبرى الى الوسطى او الصغرى او الوسطى الى الصغرى
لم يتغير حكمها بالنسبة الى تلك الصلوة ومما ذكرنا ظهر لك انه لو حصلت الكثيرة ليلا ثم انتقلت الى
المتوسطة اكتفت بغسل الفجر اما لو انتقلت قبل المغرب والعشا مثلا اغتسلت للكثيرة التي انقطعت
واغتسلت للفجر للمتوسطة وكذا ظهر لك ايضا انه لو انتقلت المتوسطة الى الكثيرة اكتفي بالغسل
للغداة عنها والله العالم **السابع** اذا فعلت المستحاضة ما ذكرناه من الاحكام كانت بحكم الطاهر
في صحة الصلوة التي ذكرنا الافعال لها ولا يقدح استمرار حدثها وان اخلت بشيء من ذلك ولو
تغير القطنة بطلت صلوتها اما وطئها ولبثها في المساجد حتى المسجدين بل والكعبة ووضع شيء
فيها وقرائتها العزائم فالاقوى جوازه من غير توقف على غسل فضلا عن الوضوء وتغيير القطنة
ونحو ذلك بل لو اخلت بما يجب عليها للصلوة جاز لها الاحكام المذكورة وان كان الاحوط في
ذات الغسل ايجادها بعد الغسل لها مستقلا او لا يكتفي بالمحافظة عليه للصلوة بل الاحوط لها عدم
دخول الكعبة منها كما ان الاولى الوضوء مع الغسل للوطي فضلا عن غسل الفرج وتتوقف صحة الصوم
على الغسل النهاري للصلوة فمتى اخلت به بطل صومها ولا يجب على الوسطى تقديمه على الفجر بل لا يجوز
لها ذلك للصوم مع عدم المقارنة العرفية لصلوة الصبح وليس لها مس كتابة القرآن في الاحوط الاقوى
مع استمرار الحدث ولو كانت محافظة على افعال الصلوة بل لا يجزيها تلك الافعال لانها مخصوصة بالصلوة
والطواف الذي هو كالصلوة نعم لا يبعد جواز القضاء لها اذا جائت به على نحو الاداء والاولى تجديد
الافعال عند كل صلوة والاولى منها ترك القضا لها ما دامت مستحاضة وتصلي الاية بعد ان تفعل
لها كما فعلت للفريضة ولا تجمع بينهما بغسل وان اتفقا في الوقت اما النوافل فينبغي تجديد الافعال
لكل صلوة منها نعم وردت رخصة في الجمع بين صلوة الليل والفجر بغسل وبين صلوة الغداة

ونافلتها به ايضا ولا باس به كما لا باس بالجمع بين الطوافين وركعتيهما به ايضا والله العالم **الثامن** قد تجتمع على الكبرى خمسة اغسال كما اذا رات دمها قبل صلوة الغداة ثم انقطع ثم رأته عند صلوة الظهر مثلا ثم انقطع ثم رأته عند العصر ثم انقطع ثم رأته عند المغرب ثم انقطع ثم رأته عند العشا ثم انقطع ولا يتصور ذلك في المتوسطة على المختار فانها لا توجب غسلا لا في الغداة ويقوم التيمم مقام كل من الوضوء والغسل فللصغرى خمس تيممات وللوسطى ست تيممات وللكبرى ثمانية ولو تمكنت من الماء في فرض دون اخر تبع كل حكمه كما يتبع لو تمكنت من الماء للغسل دون الوضوء وبالعكس والله العالم بحقايق احكامه

المطلب الثالث في النفاس وفيه فصول

الاول هو الدم الذي يقذفه الرحم بسبب الولادة مقارنا لخروج اول جزء من الولد ايضا او في الاثناء او بعد التمام وتحقق بوضع المولود تاما او ناقصا ولو سقطا بل بالمضغة والعلقة ونحوهما مما يعلم ولو شرعا انه نشو آدمي ولو شك في الولادة فلا نفاس ولا يجب الاستعلام ولو تمكن منه اما مع تحققها وخروج الدم كما تقدم فهو نفاس لا حيض ولا استحاضة بل ولا جرح او قرح او غيرهما ما لم يعلم كونه منها حتى لو علم اصل وجودها وشك في خروج الدم منها بل وان علم خروج دم منها قبل الولادة بل وبعدها ولكن لم يعلم نسبة جميع ما تعقب الولادة اليها على الاحوط ان لم يكن اقوى وليس لقليله حد فيجوز ان يكون لحظة بل لو ولدت ولم تر دما لم يكن نفاس وكذا لو رأت دما قبل بروز شئ من الولد بل هو ليس بحيض ايضا مع فرض علم انه منه ولو لم يتخلل بينه وبين النفاس اقل من عشرة ايام حتى لو كان في التوالي ثلثة ايام منه او معه ولكن المتخلل بينه وبين النفاس اقل من عشرة ايام حتى لو كان في العادة بل وان امكن الجمع بين حيضيته ونفاسية ما بعده كما لو رات دما ثلثة ايام متوالية قبل الولادة ثم ولدت ورات النفاس وانقطع في اليوم الخامس فانه ليس بحيض على الاقوى وكذا لو لحق دم النفاس دم ولم يتخلل بينهما اقل الطهر نعم لو تخلل بينه وبين النفاس اقل الطهر وكان ممكن الحيضية حكم بحيضيته على الاصح من مجامعة الحيض للحمل وكذا لو رأته بعد النفاس كذلك ولو حصل الفصل باقل بين بعضه دون بعض مع اتصاله وكان ذلك المفصول بشرائط الحيض فالاقوى الحكم بحيضيته

سيما اذا كان ذلك البعض موافقا للعادة او الاوصاف والله العالم **الثاني** اكثر النفاس عشرة على الاصح وان كان الاولى مراعاة الاحتياط الى الثمانية عشر يوما والمراد بكون اكثره عشرة انه لا يكون اكثر من ذلك والا فذات العادة العددية في الحيض ترجع في النفاس الى ايام عادتها مع فرض استمرار الدم فيها الى ازيد من العشرة نعم لو انقطع عليها كانت العشرة بتمامها نفاسا كالحائض ولا عبرة بعادتها في النفاس لو كانت ولا بعادة نسائها ولا بالتميز وكذا المبتدئة والمضطربة اذا انقطع عليها اما اذا استمر فيهما كانت العشرة منه نفاسا على الاصح دون ما زاد ولو كانت حاملا باثنين مثلا وتاخرت ولادة احدهما عن الاخر كان كل منهما نفاسا وان دخل ما بقي من الاول في الثاني ان لم يتخلل بينهما عشرة ايام والا كان عدد كل منهما تاما مستقلا من غير تداخل فقد يكون مجموع جلوسها عشرين يوما بل لو كان ثالثا قد يكون ثلاثين يوما وهكذا ولا يعتبر ان يكون بينهما اقل الطهر فلو كان بين منتهى عدد الاول ومبدء الثاني بياض يومين او ثلثة كان ذلك طهرا ودم الولادة الثانية نفاسا نعم لو رات بياضا مكتنفا بين دمي نفاس الولادة الاولى كان ذلك ايضا نفاسا بل لو رات بياضا حين ولادة الثاني ثم رات بعد ذلك دما يمكن ان يكون من ولادة الاول لعدم انتهاء عددها كان ذلك البياض نفاسا على الاصح وكيف كان فالظاهر ان مبدء حساب الاكثر بعد تمام الولادة فلو خرج بعض الولد وبقي ذلك مستمرا والدم مستمر معه حتى تجاوز العشرة حكم بنفاسية الجميع لما عرفت من ان مبدء العشرة انتهاء الخروج الذي به انقطاع السبب لا ابتداؤه فالزمان قبل تمام الولد وان طال لا يحسب من العشرة وان كان ذلك الدم نفاسا بل لو تقطع الولد بقطعات كان مبدء العشرة بعد تمامه وان حكم بالنفاسية بمجرد خروج جزء منه وح قد يتجاوز المجموع العشرة بل العشرين والاحوط ملاحظة حكم التوام في المقطع ايضا والله العالم **الثالث** حكم النفساء في الاستظهار كالحائض وقد عرفت انه الى العشرة فيها فكذا هنا ولو لم تر ذات العادة الا يوما منها حتى انتهى اكثر النفاس كان ذلك اليوم خاصة نفاسا والباقي طهرا وكذا غير ذات العادة لو لم تر من العشرة المتصلة بالولادة

الاحوط ان تجعلها الى العشرة نفاسا ايضا ان كانت عادتها اقل من عشرة ص

التي هي اكثر النفاس الا اليوم العاشر منه سوا انقطع عليه او استمر ولو لم تر ذات العادة الا بعدما
زاد على عادتها واستمر حتى تجاوز اكثر النفاس لم يكن لها نفاس على الاقوى كما لو فرض ان عادتها
في الحيض سبعة مثلا ولم تر في النفاس دما الا الثامن واستمر الدم حتى تجاوز الاكثر والاحوط
الحكم بنفاسيته مع التاسع والعاشر ولو رات رابع الولادة وسابعها واستمر الى ان تجاوز
العشرة اكملت مقدار عادتها بالثلثة الباقية من العشرة وجعلته نفاسا وما زاد على العشرة
طهر بل ولو لم تر الا السابع من العادة ثم تجاوز جعلته مع ما بقي من العشرة نفاسا دون ما
زاد وان لم يف بتمام العادة على الاقوى ولو رأته يوم الولادة مثلا وانقطع ثم رات السابع و
استمر حتى تجاوز العشرة كان نفاسها الاول والسابع وما بينهما من البياض ولو لم تره الا في الثاني
الذي هو بعد العادة وتجاوز كان نفاسها الاول خاصة **الرابع** النفساء كالحائض في لزوم
الاستبراء بالانقطاع الصوري وفي وجوب الغسل للانقطاع الحقيقي وفي وجوب القضاء والاداء
بعد الغسل وفي حرمة الوطي عليها وعلى زوجها مع وجود الدم وعدم جواز الطلاق وحرمة
الصلوة والصوم والمس وقراءة العزائم والمكث والاجتياز وفي كراهة الوطي بعد الانقطاع
قبل الغسل والمباشرة من السرة فنازلا والخضاب وقراءة القران واستحباب الوضوء والجلوس
وذكر الله عز وجل وغير ذلك من الاحكام والله العالم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبيه محمد سيد الاولين والاخرين وآله الغر الميامين **اما بعد**
فيقول العبد القاصر محمد حسن بن الشيخ باقر انه قد التمسني جماعة من المخلصين من المؤمنين واهل
الرغبة في الدين ان اكتب لهم رسالة تشتمل على معظم ما يحتاجون اليه من مسائل الطهارة والصلوة
على وجه يسهل تناولهم ولم يكن لي بد من اجابتهم الى ذلك فاستخرت الله واستعنت به وتوكلت عليه
واجبتهم لما دعوني اليه وسميتها نجاة العباد في يوم المعاد واسئل الله ان يجعلها وسيلة
الى جنته وذريعة الى رحمته **كتاب الطهارة** وفيه مقدمة وثلثة مقاصد وخاتمة

اما المقدمة

اما المقدمة ففيها فصلان **الفصل الاول** في المياه وفيه مباحث **المبحث الاول**
الماء المطلق وهو الذي تفضل الله سبحانه على الناس بجعله بجميع اقسامه طاهرا مطهرا للحدث
والخبث وانه لا ينجسه شيء مما لاقاه من نجس العين الا ما غير لونه او طعمه او ريحه تغيرا حسيا او
كان راكدا دون الكر فانه ينجس بملاقاته له سواء وردت النجاسة عليه او ورد هو عليها على
الاصح نعم العالي منه المتصل بالوارد من الماء على النجاسة مع سيلانه طاهر قطعا ولا عبرة بالتغير
باوصاف المتنجس اذا لم يكن الوصف مما نجته عين النجاسة على وجه يستند التغير في الماء الى ملاقاتها
والا تنجس وكذا لا عبرة بالتغير التقديري لسلب الصفات وغيره بخلاف ما لو منع من ظهور التغير
مانع كموافقة النجاسة للماء في اللون مثلا لخلقة او لعارض ولا بالتغير بغير الملاقات كالمجاورة
ونحوها ولا بغير الاوصاف الثلثة كالغلظ ونحوه بل المعتبر كون التغير مستندا الى وصف النجاسة
فلا يجزي مطلقه وان كان هو الاحوط والمراد بالراكد غير النابع جاريا كان النابع او غير جار
كالبئر على الاصح وان استحب لها نزح المقدر والعين بل والخارج رشحا كالثمد ما لم يكن
بحيث لا يدخل تحت اسم النابع الذي له مادة ولا تعتبر الكرية في عدم انفعال الجاري وما في حكمه بالملاقات على الاصح وماء الغيث حال نزوله بحكم الجاري في عدم نجاسته وان قل الا بالتغير اما ما انقطع
وكان قليلا فانه ينجس بالملاقات لانه من الراكد والمراد بالكر ما بلغ الفا ومائتي رطل بالعراقي
وزنا او ثلثة واربعين شبرا الا ثمن شبر مساحة ولو بالتكسير والرطل العراقي مائة وثلثون
درهما ثلثا المدني والدرهم نصف مثقال شرعي وخمس فكل عشرة دراهم سبعة مثاقيل والمثقال
الشرعي ثلثة ارباع الصيرفي فهو مثقال وثلث شرعي ولا فرق بين الحال ولا بين الاشكال ولا
بين استواء السطوح واختلافها ويطهر النابع بزوال التغير ولو من قبل نفسه لان له مادة وغيره
مع عدم تغيره بالنجاسة بالقاء الكر عليه دفعة ليمتزج به ولو بالتموج حتى يستوعبه لو كان كثيرا او بالعكس
وبما زجته له بوصله ولو فرض انقطاعه كفى تموج مقدار كر ممتزج من المطهر والمطهر في تطهير الباقي
لو كان حتى يستوعبه وبوقوع ماء المطر عليه ولو من ثقب ونحوه وباتصال الجاري به على وجه

بشرط ان يكون العلو تسنيما او تسريحا يشبه التسنيم

او بملاقات الطاهر على الاقوى

الاحوط بل الاقوى ان النابع الغير الجاري بالفعل اذا لم يكن بئرا ينفعل القليل منه بالملاقات ويطهر بالنزح الموجب لانه نفلا او الامتزاج بما يخرج من المادة

مع تحقق الامتزاج

الاقوى انه لا يطهر الا بامتزاجه بما ينبع منه بعد الملاقات

مع امتزاجه قبل انقطاع المطر منه

يتحد معه وكذا مع التغير اذا فرض زواله بذلك على وجه لا يتغير المطهر ويبقى معتصما بعضه ببعض ولا يطهر بزوال التغير لنفسه لعدم المادة ولا بالاتمام كرا لو كان قليلا **المبحث الثاني** الماء المستعمل في رفع الحدث الاصغر طاهر ومطهر من الحدث والخبث وفي رفع الاكبر طاهر قطعا ومطهر منهما على الاصح والمستعمل في رفع الخبث على وجه يفيد تطهيره من حيث استعماله في ذلك غير مطهر من الحدث قطعا اما تطهيره من الخبث ففيه قولان مبنيان على طهارته ونجاسته وارطهما اقواهما لكن الاحتياط وعلى على التجنب ولو تغير المستعمل في التطهير باستعماله كان نجسا ولم يفد المحل طهارة اما اذا استصحب اجزاء ولم يتغير ولم يبق في المحل من عين النجاسة ففي كونه كك او انه لا ينجس بها ويعقب المحل طهارة وجهان اقواهما الثاني كماء الاستنجاء وان لم يعتبر في طهارته زوال العين عن المحل **المبحث الثالث** الماء الطاهر المشتبه بالنجس مع الانحصار لا يرفع حدثا ولا يزيل خبثا ولكن اذا اصاب طاهرا لا ينجسه بل لو تعاقبا على دفع الحدث لم يرتفع ولو بان توضأ من احدهما ثم غسل بالثاني ثم توضأ منه مع التدبير بل الاحوط ذلك ايضا في رفع الخبث وان كان هو الاقوى فيجب تطهير الثوب والبدن به للصلوة مع الانحصار ولو كان الاشتباه في الاطلاق والاضافة جاز رفع الحدث والخبث به مع تكرير العمل بكل منهما اما بين الغصب وغيره فلا يجزي التكرار في الوضوء والغسل ولا يجوز استعمال احدهما في ازالة الخبث لكن لو فعل تحصل الطهارة **المبحث الرابع** الماء المضاف كماء الورد ونحوه ينجس القليل والكثير منه بالملاقاة الا العالي المتصل بالوارد على النجس حال التدافع ولا يزيل حدثا ولا خبثا نعم يطهر كتطهير الماء بعد ان يخرج عن الاضافة الى الاطلاق وحكم المايع غير المضاف حكم المضاف فيما عرفت كما انه لا نجاسة في شيء من الاسئار الا الكافر ولو ذميا والكلب والخنزير نعم يكره سؤر غير ماكول اللحم عدا المؤمن **الفصل الثاني** في احكام الخلوة وفيه مباحث **المبحث الاول** في كيفية التخلي يجب فيه كغيره من الاحوال ستر بشرة العورة وهي القبل والدبر والبيضتان دون الحجم ودون الاليتين ودون الشعر انما يتحول العورة عن كل ناظر محترم دون غيره كالزوج والزوجة وما

بالامتزاج من

الاحوط عدم استعماله في رفع الحدث منه

وهو الاقوى منه

هذا مختص بماء الاستنجاء مع الاحتياط الذي يجيء منه

الاحوط الانفصال في رفع الحدث به على صورة عدم التمكن من غيره منه

لكن الحكم بطهارة الورد ونحوه ... منه

شابهما وان لم يكن مسلما ولا مكلفا كالمجنون والصبي المميز بما يحصل به مسماه من غير فرق بين الستر باليد وغيره كما انه يحرم النظر على كل مكلف لعورة غيره عدا ما عرفت وان لم يكن مكلفا بالستر كالمجنون ونحوه بل الاحوط والاقوى ذلك ايضا في الصبي المميز فيحرم النظر الى عورته ايضا بخلاف غير المميز ويحرم على المتخلي استقبال القبلة واستدبارها في حال التخلية دون الاستنجاء بل والاستبراء من غير فرق بين الصحاري والابنية في ذلك ولو اضطر الى احدهما فالاحوط اختيار الاستقبال في الاجتناب لكونه اعظم كما انه لو اضطر الى مخالفة مراعاة القبلة او الستر ودار الامر بينهما قدم مراعاة الستر لكونه اهم ولو اشتبهت عليه القبلة وجب عليه تعرفها ولو حصرها في جهة وجب عليه اجتناب تلك الجهة ولا يبعد قيام الاجتهاد مقام اليقين في ذلك كالصلوة ويجب الانحراف في موضع قد بني للتخلي على القبلة ويستحب ستر الشخص نفسه عند ارادة البول او الغائط ولو بان يبعد بحيث لا يراه احد **المبحث الثاني** في الاستنجاء يجب غسل موضع البول بالماء ولا يجزي غيره في الطهارة وتجزي المرة اذا لم يتجاوز المحل عادة لكن الاحوط مرتان عدم نقصانها عن مثلي ما على الحشفة بل الاحوط الغسل مرتين بل الاولى الثلث والظاهر عدم الفرق في ذلك بين الذكر والانثى والخنثى وغيرهما مما يخرج من ثقب ونحوه اصليا كان او عارضيا معتادا بل لا يبعد جريان الحكم على الاغلف وان تمكن من اخراج حشفته فيجزيه غسل غلفته مرة ويتخير في غسل مخرج الغائط بين الماء والاستجمار اذا لم يتعد الى غير المعتاد وان كان الاول افضل والا تعين الماء لخصوص المتعدي بل الاحوط الماء للجميع والحد في الغسل النقاء بل هو في المسح لكن الاحوط والاقوى التثليث في المسح مع فرض حصوله بالاقل والاحوط من ذلك مراعاته بالامنفصلة فلا يجزي في حصول الاحتياط ذو الجهات والشعب وان كان الاقوى حصول الطهارة به ويكفي في الاستجمار ازالة العين دون الاثر الذي هو بمعنى الاجزاء الصغار اللطيفة بخلاف الماء كما انه يكفي فيه كل جسم قالع من غير فرق بين الاحجار والخرق وغيرهما والاحوط اعتبار البكارة فيه وان كان الاقوى خلافه فيجزي كل جسم صالح لقلع النجاسة عدا ما ستعرف استعماله في الاستنجاء

الغائط الحائل بين ... بحال التخلي لا يخرج عن عورة ض

بل الاقوى ... استبراء الماء ... ض

هذا هو الاقوى ض

الاقوى يغسل مرتين ض

... الغائط ... فانه ... الاستنجاء ... منه

نيز اشكال منه

هذا الاحتياط لا يترك منه

اوفي تطهير القدم مثلا اولا نعم لابد من طهارته ولو بان يغسله لو كان متنجسًا فلا يجوز الاستجمار بالاعيان النجسة بل لو استعملها تعين الماء على الاقوى ولا يجزيه الاستجمار بعدها بالاحجار الطاهرة كما انه لا يجوز له الاستنجاء بالعظم والروث وكل محترم وان كان الذي يقوى حصول الطهارة بالاخير اذا لم يقتض التكفير وان اثم مع العمد **المبحث الثالث** في السنن يستحب تغطية الراس ويجزي عنها التقنع الذي هو مستحب ايضا والتسمية وافضلها الماثور وتقديم الرجل اليسرى عند الدخول واليمنى في الخروج والاستبراء والدعاء عند الاستنجاء وعند الفراغ منه وغير ذلك ويكره الجلوس في الشوارع والمشارع ومساقط الثمار والمواضع المعدة لنزول القوافل والمترددين والتي يلعن فيها المحدث كابواب الدور واستقبال قرص القمر والشمس بفرجه والريح بالبول والبول في الارض الصلبة وفي ثقوب الحيوان وفي الماء جاريا وراكدا والاكل والشرب مادام جالسا للتخلي والسواك والاستنجاء باليمين وباليسار وفيها خاتم عليه اسم الله والكلام الا بذكر الله واية الكرسي وتسمية العاطس وتطميح الرجل ببوله من سطح او مكان مرتفع والبول قائما والتخلي على القبر وبين القبور وطول الجلوس على الخلاء واستصحاب الدرهم الابيض الا ان يكون مصرورا او غير ذلك **المبحث الرابع** ماء الاستنجاء ولو من البول طاهر عند القائلين بنجاسة ماء الغسالة فضلا عن غيرهم وان استصحب اجزاء لكنه لا يزيل حدثا اما الحدث فالغسل المندوب ووضوء الحائض فالاقوى جوازها به نعم يشترط في طهارته ان لا تتجاوز النجاسة المحل المعتاد وان لا يتغير احد اوصافه بالنجاسة وان لا تصيبه نجاسة من خارج ولو من المتعدي دون الداخلة كالدم الخارج مع الغائط والمتنجس الذي يخرج معه على الاقوى ولا يعتبر فيه سبق الماء اليد بل لو تنجست يده بارادة الغسل ثم اعرض عنه فعاد اليه لم يبعد اللحوق بماء الاستنجاء **المبحث الخامس** قد عرفت استحباب الاستبراء من البول وكيفيته ان يمسح من المقعد الى اصل القضيب ثلثا ثم منه الى راس الحشفة ثلاثا ثم ينترها ثلاثا والظاهر الاجتزاء في الثلثة الوسطى بالعصر والغمز كما انه يقوى الاجتزاء بالمسح من عند المقعد الى الانثيين ثلاثا ثم يترك ذكره ثلاثا بان يضع مسبحته مثلا

عن

تحت القضيب وابهامه فوقه مثلا ويمسح باعتماد قوي من الاصل الى الراس فاترا له في هذا الحال وان كان الاحوط مراعات التسع منفصلة غير مفصول بين احادها وفائدته الحكم بعدم نجاسة البلل المشتبه اذا خرج بعده وعدم خبثيته بخلاف ما لو خرج مع عدم الاستبراء فانه محكوم بانه بول او مني بالاستبراء او بالنسبة الى الحكم المزبور وطول المدة وكثرة الحركة بحيث يقطع بعدم بقاء شيء في المخرج والظاهر عدم سقوطه بقطع الحشفة بل ولا الثلثة الاخيرة اما لو كان مقطوعا من اصله اجزئت الثلثة المتقدمة كما ان الظاهر عدم اشتراط المباشرة فيه ولو خرج البلل من غير المستبرئ وكان مجنونا او كان نائما لا يعلم به وعلم به الغير فالاقرب نجاسته وكذا لو خرج بلل ممن لم يستبرئ ولم يتمكن من اختياره اما لظلمة او غير ذلك ولا استبراء للنساء بحيث يدور عليه الحكم المزبور في الرجل وان كان ينبغي لهن الصبر في الجملة بعد البول والتنحنح وعصر الفرج عرضا وعلى كل حال فالبلل المشتبه الخارج منهن طاهر والله العالم **واما المقاصد** ففيها في الوضوء وفيه مباحث **المبحث الاول** في اجزائه وهي غسلتان ومسحتان فالغسلتان للوجه واليدين والمسحتان للراس والقدمين اما الوجه فهو ما بين القصاص وطرف الذقن طولا وما اشتملت عليه الابهام والوسطى عرضا فالداخل في ذلك من الوجه كما ان الخارج عنه ليس منه من غير فرق بين الصدغ والعذار والعارض ومواضع التحذيف وغيرها نعم يجب غسل شيء مما خرج عن الحد للمقدمة ولا عبرة بالانزع ولا بالاغم ولا بمن تجاوزت اصابعه في الطول والقصر بل المرجع للجميع مستوي الخلقة ويجب ان يكون الغسل من اعلى الوجه بحيث يصدق عرفا عليه ذلك وان يكون غير منكوس فلو نكس بطل وضوؤه الا اذا كان يسيرا بحيث لا يعد انه غسل منكوسا كما يصنعه غيرنا ولو ورد الماء منكوسا ولكن نوى الغسل من الاعلى برجوعه جاز ولو وضع وجهه في حوض مثلا نوى الابتداء بالغسل من الاعلى دفعة وغيره دفعة ولا يجب غسل ما استرسل من اللحية اما ما دخل منها في حد الوجه فانه يجب غسله بدلا عما احاط به من البشرة لكن الواجب غسل الظاهر منه فلا يجب بل لا يجزي عن الشعر المستور بالشعر فضلا عن البشرة المستورة به وان كان نعم يثبت بين خلال الشعر من غير فرق في ذلك بين الخفيف والكثيف بعد صدق اسم الاحاطة وان كان التخليل في الاول احوط

هذا الاحتياط لا يترك منه

الاحوط مراعات التحقيق في ذلك ويجب ايضا ان يكون الغسل من الاعلى الى الاسفل والظ الاكتفا في ذلك بالصدق العرفي

اما اذا لم يصدق معه اسم الاحاطة لتباعد منابت الشعر فالاحوط ان لم يكن اقوى وجوب غسل
البشرة ولو كانت بقعة في وسط اللحية ونبت الشعر دائرا عليها فالاحوط غسلها مع الشعر كما انه كذلك
في المستوى باسترسال الشارب بل والعنفقة ولو نبتت للمرأة لحية جرى عليها حكم لحية الرجل كما ان
حكم الهدب والحاجب والعنفقة حكم غيرها ايضا ولا بد من غسل شيء من باطن الانف ونحوه مقدمة
للعلم ومطبق الشفتين من الظاهر واما اليدان فالواجب غسلهما من المرفقين وهما مجمع عظمي الذراع
والعضد مدخلا لهما فيهما بل لا بد من غسل شيء من العضد مقدمة ويجب البدأة بالاعلى على
حسب ما سمعته في الوجه وكذا عدم النكس ومن قطعت بعض يده غسل ما بقي من المرفق وما معه
ولو قطعت من المرفق بحيث لم يبق منه شيء سقط وجوب الغسل والاولى له غسل تمام العضد ولو
كان له ذراعان دون المرفق او فيها اصابع زائدة او لحم نابت وغير ذلك وجب غسل الجميع دون
ما لو كان شيء من ذلك فوق المرفق وان تدلى الى تحت وكل ما كان في الوجه بالنسبة الى الخارج
عن حدوده والداخل فيه ولو كان له يد اخرى مستقلة فان علم زيادتها وان الاصلية غيرها
لم يجب غسلها والاوجب بل الظاهر اجراء حكم الاصلية على كل منهما فيجزي المسح باحدهما وان كان
الاحوط المسح بهما والاحوط ان لم يكن الاقوى وجوب غسل الشعر هنا مع البشرة والوسخ تحت
الاظفار لا تجب ازالته الا اذا تجاوز المعتاد ولو ظهر بعد التقليم وجب ازالته وغسل ما تحته ولا
يجوز ترك شيء من الوجه او اليدين بلا غسل ولو مقدار مكان شعرة ويلزم رفع ما يمنع وصول الماء اليه
او تحريكه ولو شك في حجبه وجب الايصال الى ما تحته ايضا ولو شك في اصل الحاجب لم يجب البحث
وان كان هو الاحوط واما المسحان فاولهما مسح الراس ويجب مسح شيء من مقدم الراس ولو
منكوسا على الاصح والاحوط عدم الاجتزاء بما دون عرض اصبع واحوط منه مسح مقدار
عرض ثلثة اصابع مضمومة بل الاولى كون المسح بالثلثة ايضا والمرأة كالرجل في ذلك الا
انه قد تتأكد لها في خصوص الوضوء لصلوة الصبح ازالة خمارها ومسح موضع المسح ودون
ذلك تأكدا لصلوة المغرب اما باقي الصلوات فلا يتأكد لها ذلك بل يجزيها ادخال اصبعها

من تحت قناعها وتمسح به والمراد بمقدم الراس الربع المتقدم منه فلا يجزي المسح على غيره نعم لا يجب
المسح على بشرته بل يكفي المسح على شعره المختص به المسامت له خلقة غير متجاوز عنه ولا مجموعا عليه
بعد ان كان يخرج بمده عن حده بل الاحوط عدم المسح على الجمة وهي مجمع شعر الناصية عند عقصه
والاولى بل الاحوط ان يكون المسح على الناصية من المقدم ويجب ان يكون المسح بباطن الكف والاحوط
الايمن بل الاولى الاصابع منه وان يكون بما بقي في يده من نداوة الوضوء فلا يجوز استيناف ماء
جديد عندنا ولو تعذر الباطن لمرض ونحوه اجزء المسح بغيره والاولى المسح بظاهر الكف فان تعذر
فالذراع ويجب جفاف الممسوح على وجه لا تنتقل منه اجزاء الى الماسح فيقع المسح بها وبما في اليد نعم
لا باس بنداوة الممسوح لا على الوجه المزبور ولا يضر كثرة ما في الماسح وان حصل منه جريان بعد
ان كان القصد المسح او لم يكن من قصد الغسل ولو كان غسل يده بالادخال في الماء او المكث
ثم اخرجها فان كانت اليسرى لم يجز له المسح بها وان كانت اليمنى فان استعملها في غسل اليسرى جاز
والا فلا بخلاف ما لو غسلها بالاخراج نعم لا باس بالمسح بما بقي في يده بعد تمام الغسل وان
كرر امرار يده على العضو استظهارا بل الاقوى انه لا باس باختلاط ما بقي في يده مع شيء مما بقي على
اعضاء الوضوء من مائه اختيارا وان كان الاحوط احتياطا شديدا الاقتصار في المسح على ما بقي
في يده بعد تمام الغسل نعم لو جف ما في يده قبل المسح لنسيان او غيره من الاعذار جاز له الاخذ مما
على اعضاء الوضوء والمسح به والاحوط تقديم ما على اللحية والحاجبين ونحوهما مما هو من الوجه فان
لم يبق شيء من نداوة الوضوء استانف ولو فرض عدم امكان حفظ نداوة الوضوء لشدة حر او غيره
مسح بدونها والاحوط المسح بعد ذلك بماء جديد ثم التيمم وثانيهما مسح القدمين والواجب
مسح ظاهرهما ومقداره الطولي من اطراف الاصابع الى الكعبين وهما قبتا القدمين وداخلان في
الممسوح كالمرفقين في المغسول ولا تقدير للعرض فيجزي بعد استيعاب الطول من العرض ما يتحقق
به اسم المسح ويجوز مقبلا ومدبرا وان كان الاولى الاول ولا ترتيب بينهما كما لا يختص احدهما بماسح
وان كان الاحوط مسح اليمنى باليمنى ثم اليسرى باليسرى واذا قطع بعض موضع المسح مسح على ما بقي

ولو قطع جميعه سقط المسح كما سمعته في البدل بل لا يخفى عليك جريان ما تقدم فيها وفي مسح الرأس
من حكم الزائد والمسح بالبلة وتجفيف الممسوح ونحو ذلك نعم الاحوط هنا عدم الاجزاء بمسح
الشعر عن البشرة وان كان الاجتزاء لا يخلو عن قوة ولحوط من ذلك جمعهما في المسح اما غير الشعر كالخف
ونحوه فلا يجزي المسح عليه قطعا من غير فرق بين شراك النعل العربي وغيره الا لتقية فيجوز على
الخف وغيره كما يجوز المخالفة في باقي افعال الوضوء لها ايضا بل الاقوى جواز المسح المزبور لها وان
امكن تاديها بالغسل لكن الاحوط تعين الغسل ح كما ان الاحوط اعتبار عدم المندوحة في التقية
مطلقا خصوصا في المسح على الخفين وشرب المسكر ومتعة الحج وان كان الاقوى خلافه في الثلثة
وغيرها خصوصا في اماكن سطوتهم وسلطنتهم بل الظاهر استحباب التحبب اليهم فيها بالتقية و يجب
ان يعامل الخف وغيره معاملة البشرة فيمسح بنداوة الوضوء مستوعبا له بالطول الى الكعب بنحو ما سمعته في
بشرة القدم ولا يجب تخفيف ما على القدم لو كان متعددا وان كان هو احوط والضرورة غير
التقية كضيق وقت وخوف عدو او غيرهما من افراد الضرورة كالتقية في تجويز المسح على الحائل
والرأس كالقدم بالنسبة الى ذلك كله واذا زال السبب المسوغ لذلك تقية كان او ضرورة لم
يجب عليه تجديد الطهارة المزبورة وان كان الاحوط له ذلك خصوصا اذا زال وامكن المسح على
البشرة بنداوة اليد وكذا لو زال في الاثناء بل الاحتياط فيه اشد بل لا يبعد الاعادة فيما لو
استلزم ما وقع للضرورة او التقية مثلا تبل الفعل او لغسل الحائل في كفه مثلا بدلا عن البشرة
للضرورة فارتفعت قبل المسح به فانه لا يجزيه ح المسح بها على الاقوى

المبحث الثاني في وضوء

المضطر قد عرفت وضوء الاقطع وما كان لتقية او ضرورة منه اما الجبائر فمن كان على بعض اعضاء
وضوئه جبيرة وتمكن من غسل ما تحتها بنزعها او بغمسها في اناء مثلا على وجه يحصل به الغسل للبشرة
وجب وان لم يتمكن من الغسل لخوف الضرر او لعدم امكان ازالة النجاسة او غير ذلك مسح عليها بالماء
وان لم يحصل معه اقل مسمى الغسل بل وان تمكن من مسح البشرة الا ان الاحوط له مع ذلك الجمع
بين المسحين كما ان الاحوط مسحها على وجه يحصل معه اقل مسمى الغسل ولا يجزي غسل الجبيرة بالغمس

ونحوه

ونحوه عن مسحها فضلا عن غسل ما عداها نعم الظاهر عدم وجوب قصد كونه مسحا لو مسح بالماء
على وجه حصل معه اقل مسمى الغسل بخلاف مسح الرأس والقدمين كما ان الظ عدم وجوب كونه هنا
بالكف فضلا عن باطنه ولا بد من استيعابها بالمسح بالماء ولا تكفي الرطوبة والنداوة في اليد
نعم الظاهر عدم وجوب مسح ما يتعذر او يتعسر مما بين الخيوط والجروح والقروح المعصبة
كالجبيرة وان لم تكن معصبة فالاقوى غسل ما حولها والمسح عليها نفسها فان تعذر مسحها وضع
خرقة عليها ومسحها ولا يضم معها شيئا من التيمم ولو تعذر اكتفى بغسل ما حولها والاولى الجمع بين ذلك
والتيمم كما ان الاحوط الجمع بينهما في مطلق المكشوف نعم يتعين التيمم مع تعذر ما سمعته في الجبيرة
وحكم اللطوخ ونحوها حكم الجبيرة في المسح عليها مع الضرورة بل الظ ذلك في كل حاجب للبشرة وقد
تعذر او تعسر ازالته والجبيرة المستوعبة لجميع العضو كغيرها والاحوط الجمع بين ذلك والتيمم
سيما في بعض الافراد والغسل كالوضوء في حكم الجبيرة ولو كانت الجبيرة على الماسح وجب اعتبار
المسح ببلته كالبشرة ولا يجري حكم الجبيرة على الرمد بل يتعين التيمم وان كان الاحوط جمعهما وكذا
وجع الاعضاء بالصليل ونحوه ولو كانت الجبيرة نجسة وضع خرقة اخرى طاهرة عليها ولا يعتبر في
مسحها كونها مما تصح الصلوة فيها فلا باس ح بالمسح على جبيرة الحرير والذهب وغيرهما نعم لو كانت
مغصوبة لم يجز له المسح عليها بل لو وضع عليها خرقة محللة لم يجزه المسح عليها ولا يعيد الصلوة بوضوء
الجبائر بعد البرء قطعا بل ولا الطهارة للمتجدد من صلوته وان كان هو الاحوط بل الاقوى ذلك
لو كان في الاثناء فضلا عما بعد الفراغ كما عرفته سابقا في الضرورة التي منها ما هنا فيجري ح فيه ما
تقدم

المبحث الثالث في الشرائط

وهي امور منها طهارة الماء واطلاقه واباحته وعدم
استعماله في تطهير الخبث وطهر المحل ورفع الحاجب عنه واباحة المكان الذي هو بمعنى الفضاء الذي يقع فيه الغسل
والمسح اما غيره كالمصب والاواني فمع الانحصار الاستعمال فيه يبطل الوضوء ومع عدمه يقوى الصحة و
الاحوط التجنب وكذا الحال في الماء في آنية الذهب والفضة مع عدم امكان الافراغ منها بل البطلان
فيها مع عدم الانحصار لا يخلو عن وجه موافق للاحتياط الا ان الاقوى خلافه وكذا يعتبر فيه عدم

المانع من استعمال الماء من مرض او عطش على نفسه او نفس مؤمنة ونحو ذلك مما يجب معه التيمم فلو توضأ
والحال هذه بطل اما اذا كان المانع من استعماله ضيق الوقت فالصحة لو خالف وتوضأ لا يخلو من قوة وان كان الاحوط له
الاستيناف ومنها الترتيب في الاعضاء دون اجزائها عدا الاعلى في المغسول منها فيقدم تمام
الوجه على اليد اليمنى وهي على اليسرى وهي على مسح الراس وهو على مسح الرجلين ولا ترتيب بينهما
وان كان هو الاحوط كما عرفته فيما تقدم ولو اخل بالترتيب حيث يجب لا على قصد التشريع عاد
الى ما يحصل به اذا لم يلزم فوات الموالاة وكذا لو نسي جزءا من السابق عاد اليه ثم اعاد اللاحق
وصح الوضوء اذا لم تفت الموالاة ولا فرق في فوات الترتيب بين تقديم المؤخر وتاخير المقدم
وبين الاتيان بهما معا فيجب عليه تحصيله في كل منها والغاء حصوله فيها لو غسل الوجه واليمنى
دفعة باعادة غسل اليمنى كما لو غسلها اولا ثم غسل الوجه مع فرض حصول النية عنده وكذا يحصل
فيما لو غسل اليدين دفعة او قدم اليسرى على اليمنى باعادة اليسرى ولو غسل الوجه واليدين دفعة
لم يحصل له الا الوجه فلو اعاد ثانيا حصل اليمنى فلو اعاد ثالثا حصل اليسرى كما انه لو عكس الوضوء
من اخره الى اوله لم يحصل له الا غسل الوجه فلو اعاد ثانيا حصل اليمنى وهكذا والاولى له في
الجميع اعادة الاخر ايضا ولو كان في جار وتعاقبت الجريات عليه فنوى الترتيب بتعاقبها صح
ايضا بل في الاكتفاء بذلك في الواقف وماء المطر فيكون الترتيب حكميا وجه ولكن الاحوط
والاقوى خلافه مع عدم تعاقب انفس النية وعدم حصول التحريك الذي يحصل به مسمى الغسل
كل ذلك مع المحافظة على كون المسح بماء الوضوء والا بطل ومنها الموالاة بين الاعضاء لا بمعنى
المتابعة وعدم الفصل بما يعتد به وان كان ذلك احوط بل بمعنى ان لا يؤخر الشروع في غسل
اللاحق بحيث يحصل معه بسببه للجفاف جميع ما تقدم حتى مسترسل اللحية على الاقوى في الزمان
المعتدل في صنفه ولو كان شتاء فيكون التقدير زمانيا لا امرا عاديا بل حسيا فلا فرق بين
الازمنة والاحوال فلا يقدح التجفيف اختيارا مع عدم مضي الزمان المزبور وان كان
الاحوط ذلك كما ان الاحوط استيناف الوضوء مع جفاف المتلو قبل الشروع في التالي وان بقي

فيه اشكال الاحوط عدم الاعتناء به

البلل على السابق بل الاحوط ان لم يكن الاقوى استينافه ايضا لو بقي البلل بعلاج او
للافراط في برودة الهواء على وجه تنافي الاعتدال المزبور وانه لولا ذلك لجف اما اذا
جف للافراط في حرارة الهواء كلا او في بدن المتوضي وانه لولا ذلك لم يجف فلا استيناف وان
كان هو الاحوط ولو نذر الموالاة بمعنى المتابعة في وضوء مخصوص مثلا فلم يفعل صح وضوءه
على الاقوى وان اثم بعدم الوفاء بالنذر وكذا لو نذر الوضوء المتتابع لعبادة مخصوصة مثلا
فلم يفعل ومنها النية وهي القصد الى الفعل ويعتبر فيها ان يكون ذلك بعنوان الامتثال
لله اما لانه اهل له او لعظمها او جزاء لنعمه وطلبا لرضاه او فرارا من سخطه من حيث انهما كذلك
او طلبا للثواب او النجاة من العقاب دنياويين او اخرويين اذا كان الاخلاص وسيلة الى
حصولهما او لما تركب منها وكذا يعتبر فيها الاخلاص فمتى ضم اليها ما ينافيه بطل خصوصا الرياء فانه
اذا دخل في النية على اي حال يكون افسد والاحوط الحاق العجب المقارن للعمل به الا ان الاقوى خلافه
اما غير الرياء من الضمائم فان كانت راجحة فلا منافاة للاخلاص فيها بل هي مؤكدة له وان كانت
مباحة غير راجحة كالتبرد فان دخلت على جهة التبعية لما هو المقصود الاصلي فلا باس ايضا وان
دخلت على جهة الشركة بمعنى تركب الداعي منهما على ان يكون كل منهما جزءا فالاقوى البطلان ايضا
لعدم الاخلاص بل الاحوط ان لم يكن اقوى ذلك ايضا فيما اذا كان كل منهما باعثا مستقلا
ولا يعتبر في النية غير ذلك وغير التعيين اذا احتيج اليه باعتبار فرض تعدد المكلف به ولو بنذر ونحوه
فلا يجب نية الوجوب او الندب وصفا ولا غاية وان كان احوط ولا غيرهما من الصفات والغايات كرفع
الحدث او الاستباحة بل الاقوى الصحة فيما لو نوى الوجوب مثلا في مقام الندب او بالعكس اذا لم
يكن على وجه يخل الى ارادة عدا الامتثال ولو تشريعا وكذا لو نوى التجديد وهو محدث غفلة او
بالعكس فان الجميع يصح معه الوضوء والاولى بل الاحوط مقارنة النية لاول غسل الوجه وان
كان الاقوى جواز تقديمها عند المضمضة والاستنشاق دون غسل اليدين على الاصح ولا بد
من نية الوضوء جملة فلو نوى كل جزء على انفراده لم يصح على الاقوى نعم لو لحظ الجزئية التي بها جمع

فيه اشكال

الى قصد الكل صح بل الاقوى الصحة فيما لو فرق النية على الاجزاء مع عدم ملاحظة الاستقلال
والجزئية وان كان الاحوط خلافه ولا بد من استدامة حكم النية الى حين الفراغ فلو تردد او نوى
العدم واتم الوضوء على هذا الحال لم يصح نعم لو عاد الى حكم النية الاولى و لم يكن قد حصل مفسد
من فوات موالات ونحوها اتم وضوئه من حين التردد وصح ويكفي وضوء واحد عن الاسباب المختلفة
وان لم يلحظها بالنية بل لو قصد رفع حدث بعينه صح وارتفع الجميع وان قصد عدم رفع غيره وان
كان الاحوط اعادة الوضوء معه بل الاولى اعادته مع قصد المعين والغرض وجود غيره ولو اجتمعت
اسباب للحدث الاكبر ونوى رفعها بغسل واحد صح ولا يحتاج الى الوضوء اذا كان فيها جنابة وكذا
لو نوى رفع طبيعة الحدث المنحل الى نية رفعها جميعها اما لو نوى واحدا معينا اختص الرفع به الا ان
يكون جنابة فانه يجزي ح عن الجميع ولا حاجة الى الوضوء لكن الاحوط التعدد ولو نوى القربة من غير
تعرض للجميع و البعض فالاقوى بطلان الغسل وكذا يجزي الغسل الواحد عن الاغسال المتعددة
مع نيتها في المندوبات ايضا بل الاقوى ذلك ايضا في المختلفة والله اعلم **ومنها** المباشرة
للغسل والمسح على وجه يستند الفعل اليه فمتى لم يكن كك بطل مع الاختيار اما مع الاضطرار فلا باس
ولكن يتولى هو النية **المبحث الرابع** في احكام الخلل من تيقن الحدث وشك في الطهارة تطهر
وكذا لو ظن اذا لم يكن مستندا الى دليل شرعي كخبر العدل على الاقوى ولو كان شكه بعد الفراغ
من العمل المشروط بالطهارة بنى على صحة العمل السابق وتطهر جديدا للعمل اللاحق و لو علم بقدر
مأخذ الشك على وجه لو كان متنبها لكان شاكا سابقا استانف العمل على الاحوط ولو كان
في اثناء العمل قطعه وتطهر و الاحوط اتمامه ثم استينافه بطهارة جديدة ولو كان متيقنا ثم زال
عنه اليقين او بالعكس فالعمل على المتاخر الا ان الظ عدم وجوب اعادة ما فعله باليقين الاول
لو كان متيقنا للطهارة وشك في الحدث لم يلتفت و لو علمها ولم يعلم السابق واللاحق ولا علم
تاريخ احدهما تطهر اما اذا علم التاريخ فالاحوط له ذلك ايضا بل هو الاقوى و لو تيقن ترك غسل
عضو او مسحه اتى به وبما بعده مع عدم تخلل مفسد من فوات موالات ونحوها والا استانف ولو

هذا الاحتياط لا يترك ... ميرزا

الاحوط بل الاقوى عدم مس

الاحوط توليتها معا مس

في كفاية العدل الواحد تامل ميرزا

نعم الاحوط اعادة العمل بعد الطهارة الجديدة ان امكن مس

هذا الاحتياط لا يترك ميرزا

شك في فعل شيء من افعال الوضوء قبل الفراغ منه اتى بما شك فيه مراعيا للترتيب والموالات
وغيرهما مما يعتبر في الوضوء ولا فرق بين الشروط والشطور في ذلك والظن كالشك هنا ما لم
يكن من دليل شرعي وكثير الشك لا عبرة بشكه كما انه لا عبرة به بعد الفراغ سواء تعلق بشرط او شطر
نعم يقوى في مثل تطهير ماء الوضوء ومحله من النجاسة لو حصل الشك فيهما بعد الفراغ انه
يتطهر من النجاسة خاصة اذا اراد الدخول في المشروط بذلك ويتحقق الفراغ برؤية المكلف نفسه
مشغولا بغيره بعد ان كان مشتغلا به ويسبق بقين الفراغ قبل حدوث الشك اما اذا لم
يكن كذلك فلا فراغ ولا فرق بين الجزء الاخير وغيره فيما ذكرنا وان كان الاحوط تلافي الاخير
مع الشك فيه اذا لم ينتقل عن محل الوضوء و لم يطل فصل بطول الجلوس و كذا لا عبرة بالشك
في اصل وجود الحاجب عن وصول الماء الى البشرة وان كان الاحوط البحث عنه حتى يطمئن خصوصا
اذا كان الاحتمال معتدا به و لم تكن مشقة نعم لو كان الشك في حجبه بعد العلم بوجوده وجب تحصيل
اليقين بوصول الماء الى البشرة كالمعلوم حجبه فلو نسي مراعاته ولم يذكره الا بعد الفراغ فالاحوط
الاعادة و لو كان الشك بعد الفراغ في ايصال الماء تحته وعدمه لم يلتفت بل المتجه ذلك ايضا
في المعلوم حجبه اذا كان كك فضلا عنه وكذا الحال في الحاجب الذي شك بعد الفراغ في
سبقه على الوضوء وتاخره الا اذا علم تاريخه وشك في تاريخ الوضوء فان الاحوط اعادته كما
ان الاحوط ذلك فيما لو شك بعد الفراغ ايضا في صفة الحجب وعدمها بحيث لو كان متنبها قبل
الوضوء لكان شاكا والله اعلم **المبحث الخامس** فيما يجب الوضوء خاصة منه و ما يستحب
بخروج البول وما في حكمه كالبلل المشتبه قبل الاستبراء وخروج مسمى الغائط و لو مصاحبا لدود
او حصى من الموضع المعتاد اصلا وان لم يكن في الموضع المعتاد لغالب الناس بل وان لم يعتد
الخروج منه على اشكال اقواه ذلك او صار معتادا عارضا و لو خرجا من السد الطبيعي او لا وان كان
الاحوط الوضوء بخروجهما من غير المعتاد اذا كان تحت المعدة بل مط خصوصا اذا كان قد خرج على
حسب الخروج المعتاد خصوصا اذا كان من ثقب في الاحليل او تحت الانثيين ونحو ذلك

قد ذكرنا ان وجوب الفحص لا يخ عن قوة الا مع غلبة الظن بالعدم مس

بل هو الاقوى مس

في التفصيل نظر وفي المسئلة اشكال فالاحتياط لا يترك في جميع صور الشك في الحاجب مس

لا يترك الاحتياط ... ميرزا

وكذا يجب بخروج الريح من الموضع المعتاد المزبور على حسب ما عرفته الا انه يعتبر مع ذلك صدق
اسم الفسوة والضرطة عليها فلا عبرة بالريح الخارجة من القبل وان اعتيدت نعم لا يعتبر فيها
سماع الصوت ولا شم الريح كما انه لا عبرة بما يجده بعض الناس مما ينفخه الشيطان في دبره حتى يخيل
له انه قد خرج منه ريح ومع الشك لا يلتفت وكذا يجب بالنوم الغالب على العقل ويعرف ذلك
بغلبته على حاسة السمع التي يلزمها الغلبة على حاسة البصر ولعل احالته على الوجدان اولى من
ذلك فمن وجد طعم النوم قاعدا او قائما توضأ والا فلا ومع الشك لا يلتفت وكالنوم في النقض
كلما ازال العقل من جنون او اغماء او سكر او غير ذلك كبعض افراد الادوار ونحوه مما هو كا
لاغماء ويجب ايضا بالاستحاضة القليلة التي لا تغمس الكرسف ولا تثقبه بل وبالوسطى لغير صلوة
الغداة اما لها فيجب مواضع الغسل بل وبالكثيرة لصلوة العصر والعشاء الاخرة اما الصبح
والظهر والمغرب فتوجبه مع الغسل كما ستسمع تفصيله فيما كتبناه في الدماء والمسلوس والمبطون
ان كانت لهما فترة تسع الطهارة والصلوة انتظراها والا فلا فان تمكنا من الصلوة بتكرير الطهارة
والبنا من غير عسر وحرج تطهرا وبنيا والاولى لهما فعل ذلك بعد اتمام صلوتهما بالوضوء الاول
بل هو الاحوط خصوصا في المسلوس وان لم يتمكنا كذلك لتوالي الحدث منهما توضّئا عند كل صلوة
ولا يؤخراها عنه والاولى ملاحظة زمان الخفة وكذا الحال في غيرهما من مسلوس الريح والنوم
على الاقوى ويجب على المسلوس الاستظهار بمنع تعدي النجاسة بان يضع خريطة او كيسا او غيرهما
وان كان الاولى والاحوط الكيس والظاهر عدم وجوب تغييره لكل صلوة وان كان هو الاحوط
ويقوى في النظر ان المسلوس الذي يتوالى تقطير بوله بحكم المتطهر بالنسبة الى غير الصلوة كمس كتابة
القران وصلوة النوافل فلا ينتقض وضوئه بما يخرج بداء سلسه نعم ينتقض ببوله الخارج على مقتضى
الطبيعة ويمكن الحاق غيره به في ذلك لكن الاحتياط باجتناب مس الكتابة مثلا وتجديد الطهارة
عند كل ركعتين من النافلة لا ينبغي تركه وعلى كل حال فلا ينقض الوضوء غير ما عرفت ومنا تعرف من
الحدث الاكبر دون المذي على الاصح والودي بالمهملة والمعجمة وتقليم الظفر وحلق الشعر وغير ذلك

م الظاهر ان الوسطى ... ان تغتسل للغداة ... وللاغسال الثلثة [illegible]

عه ولو كانت الفترة تسع اقل افراد الصلوة الذي يكتفي فيه بالايماء وبتسبيحة في كل ركعة فالاحوط فعل هذا الفرد من الصلوة في هذه الفترة كما اوجبه بعض اصحابنا وفعل الصلوة التامة الاخرى في وقتها ايضا منه

م لا هذا هو الاقوى منه

مما هو ناقض عند غيرنا نعم لا بأس باستحباب تجديد الوضوء بالاولين وبالضحك في الصلوة و
الكذب والظلم والاكثار من الشعر الباطل وبالرعاف والقيء والتخليل المسيل للدم ومس باطن
الدبر والاحليل ونسيان الاستنجاء قبل الوضوء والتقبيل بشهوة ومس الفرج والقضيب

المبحث السادس فيما يجب الوضوء له ويستحب وسننه الوضوء لا يجب لنفسه بل يجب للصلوة الواجبة
واستدامته لاجزائها المنسية والركعات الاحتياطية ويجب لسجود السهو والطواف الواجب
ولو لانه جزء حج مندوب وعمرة كذلك وبالنذر وشبهه وللواجب بيمين ونحوه من مس كتابة
اسم الله وصفاته الخاصة على الاصح وكتابة القران حتى المد والتشديد من غير فرق بين اسم فرعون
وقارون وغيرهما واما اسماء الانبياء والاوصياء والملائكة فلا مسها ما لم تدخل في القران
وان كان الاولى بل الاحوط في الاولين تركه مع قصد المسمى والالفاظ المشتركة يعتبر فيها قصد
الكاتب دون اللامس ومع الاشتباه فلا باس والاولى الاجتناب ولا فرق في الكتابة بين ان تكون
بمداد او بحفر او بتطرية او بغيرها بل المدار على اسم القرانية واسم الله كيفما تكون الكتابة وما يج
كاتب تكون حتى الريح ونحوها فيما لم يحتج صدقها الى قصد كما انه لا فرق بعد صدق اسم المس بين ان
يكون بما فيه روح كاليد وغيره كالظفر نعم الظاهر عدم تحققه بمس الشعر ويستحب للصلوة و
الطواف المندوبين وطلب الحاجة وحمل المصحف في افعال الحج عدا الطواف وصلوة الجنازة و
زيارة قبور المؤمنين وتلاوة القران ونوم الجنب وجماع المحتلم وجماع غاسل الميت ولما يغتسل
ولمن يغسل الميت وهو جنب وذكر الحائض والتجديد وللكون على الطهارة وللتأهب للفرض على
الاقوى وجماع الحامل واكل الجنب وشربه ودخول المساجد خصوصا مع ارادة الجلوس فيها ويلحق
بها المشاهد المشرفة والنوم وجماع المجامع مرة اخرى وكتابة القران والقدوم من سفر وللزوجين
ليلة الزفاف وجلوس القاضي في مجلس القضاء وادخال الميت في القبر وتكفينه اذا اراده من
غسله وقبل الاغسال المسنونة وقبل الاكل وبعده **واما سننه** فوضع الاناء الصالح
للاغتراف منه على اليمين وان كان ناعما والاغتراف بها حتى في غسلها والتسمية على الوضوء و

م لا يخلو عن قوة منه

الدعاء بالماثور عندها وغسل اليدين من الزندين على الاظهر قبل ادخالهما الاناء الذی یغترف منه من حدث سوی النوم والبول مرة ومن الغائط مرتین والمضمضة والاستنشاق وتثلیث فیهما وتقدیم المضمضة والدعاء بالماثور عندهما وعند غسل الوجه والیدین وعند مسح الراس والرجلین وتثنیة الغسلات وان یبدء الرجل بظاهر ذراعیه فی الغسلة الاولی وفی الثانیة بباطنهما والمرءة بالعکس ویکره الاعانة فیه بالصب فی الید او علی العضو ونحو ذلک من المقدمات القریبة والافضل له ابقاء البلل علی اعضائه بل المعروف التمندل بل قیل مطلقا ومسح البلل والامر سهل **المقصد الثانی** فی الغسل وهو الواجب فی الجملة ومندوب والواجب ثلثة من الجنابة والدماء الثلثة ومس الاموات اما غسل الاموات والدماء وبقیة احکامها فنسمعه ان شاء الله فی کتاب مستقل واما غسل الجنابة ففیه مباحث **المبحث الاول** فی سببها وهو امران الاول خروج المنی وما فی حکمه من البلل المشتبه قبل الاستبراء کما تعرفه ان شاء الله فیما یاتی من الموضع المعتاد اصلا او عارضا والاحوط تحققها بمجرده مطلقا خصوصا اذا کان دون الصلب ومن ثقبة فی الاحلیل وتحت الانثیین ونحوهما ولا فرق بین الذکر والانثی اما الخنثی المشکل فتحقق جنابتها بالخروج من الفرجین او من احدهما مع الاعتیاد والاحوط مطلقا والمنی ان علم فلا اشکال و الارجح الصحیح فی معرفته الی اجتماع الدفق والشهوة وفتور الجسد وربما زید الرائحة والاقوی خلافه والمریض والنساء فی الاقوی الی الاخیرین وان لم یحصل بذلک العلم نعم لا یکفی الواحد منها حتی الدفق فی الاول ومن وجد علی جسده او ثوبه المختص به منیا وعلم بذلک انه منه بجنابة لم یغتسل منها وجب الغسل قطعا ویعید کل صلوة لا یحتمل سبقها علی الجنابة المزبورة والاحوط اعادة جمیع ما احتمل سبق الجنابة علیها وان لم یعلم بذلک الجنابة المزبورة لم یجب علیه الغسل وان کان الاحوط له مع ظنه انه منه بل احتماله الغسل بل قد یتاکد الاحتیاط فیما لو علم انه منه ولکن لم یدر انه بجنابة جدیدة او سابقة قد اغتسل منها وبذلک ظهر لک عدم الفرق بین الثوب المختص وغیره بعد ان کان المدار علی العلم ولو دارت الجنابة بین شخصین علی وجه یعلم کل منهما انها من احدهما

لم یجب الغسل علیهما وجری علی کل منهما حکم الطاهر بالنسبة الی تکلیف نفسه بل وغیره فیما لم یعلم الفساد فیه کالایتمام باحدهما بل بهما فی فرضین بل فی الفرض الواحد اما اذا علم الفساد ولو لتوقف صحة الفعل علی صحة فعل الاخر بطل المتوقف کالایتمام باحدهما بالاخر فان کان التوقف من الجانبین کتکمیل العدد بهما فی الجمعة بطل الجمیع **ثانیهما** الجماع وان لم ینزل ویتحقق فی الذکر والانثی بغیبوبة الحشفة او مقدارها فی القبل والدبر فیحصل وصف الجنابة لکل منهما من غیر فرق بین الصغیر والمجنون وغیرهما وان وجب الغسل بعد حصول شرط التکلیف ما الاقوی تحقق الجنابة علی الحی بالوطی للمیت والموطوئیة له اما وطی البهیمة فالاقوی عدم وجوب الغسل واولی من ذلک الموطوئیة لها لکن الاحتیاط لا ینبغی ترکه خصوصا الاول ویتحقق جنابة الخنثی بوطی الذکر فی دبرها او قبلها مع وطیها هی للانثی ولو توالج الخنثیان فلا جنابة علی احدهما **المبحث الثانی** فیما یتوقف علیه غسل الجنابة وهو عدة امور اولها الطواف الواجب والصلوة واجبة کانت او مندوبة ما عدا صلوة الجنازة وکذا اجزائها المنسیة والرکعات الاحتیاطیة وسجود السهو واما سجود الشکر والتلاوة فلا یشترط فیهما الطهارة **ثانیها** الصوم الواجب بجمیع اقسامه لکن بمعنی انه لو تعمد الجنابة حتی طلع الفجر بطل صومه اما اذا لم یکن عن عمد بل استیقظ بعد الفجر جنبا فان علم ان جنابته کانت فی النهار صح صومه کالمحتلم فیه والاولی له البدار الی الغسل وکذا اذا لم یعلم اما اذا علم بکونها فی اللیل فان کان الصوم مضیقا او متتابعا ووقعت فی الاثناء صح وبادر الی الغسل مستحبا وان کان موسعا فان کان قضاء شهر رمضان بطل والاحوط الحاق غیره به فی ذلک وان کان الاقوی خلافه وکذا المندوب بل قد یقوی الجواز فیه مع تعمد الاصباح جنبا **ثالثها** مس اسم الله اذا قصد منه معناه اما اذا جعل جزء اسم کعبد الله علما فالاقوی عدم حرمة مسه والاحوط التجنب کما ان الاولی ذلک بالنسبة الی اسمه تعالی بغیر العربیة ویلحق به باقی اسمائه تعالی علی الاقوی بل اسماء الانبیاء والائمة علیهم السلام المقصود منها معانیها واما مس کتابة القرآن فلا ریب فی حرمته علی حسب ما سمعته فی الوضوء **رابعها**

اللبث في المساجد بل مطلق الدخول الا للاجتياز فيما عدا المسجدين الحرام والنبي ص ويتحقق
بالدخول من باب والخروج من اخرى ونحوه او الاخذ لشيء منه له فيه ويلحق بها المشاهد المشرفة
اما هما فيحرم الاجتياز فيهما فضلا عن غيره بل لو اتفق احتلام في احدهما تيمم للخروج ما لم يكن زمن
الخروج اقصر منه فان الاقوى خروجه حينئذ بدونه كما انه يقوى ترجيح الغسل عليه مع فرض مساواته
له في الزمان او قصوره عنه بل يقوى مساواة غير المحتلم له في ذلك كله حتى المجنب في خارج المسجد
و دخله ساهيا او عامدا **خامسها** الدخول في المسجد وما في حكمه لغرض وضع شيء فيه بل الاحوط
اجتناب مطلق الوضع ولو من خارج المسجد او مجتازا فيه **سادسها** قراءة شيء من سور العزائم
وهي اقرأ والنجم والم تنزيل وحم السجدة ولو بعض البسملة مع قصد انه منها فيجب الغسل حينئذ لوجوب
شيء من الغايات المزبورة او بنذره مثلا او بدون ذلك يستحب لذاته ولكل ما استحب من غاياته
بل لكل ما ندب فيه الوضوء ايضا ص٣ **المبحث الثالث** فيما يتوقف عليه تنزيها يكره للجنب الاكل
والشرب اذا لم يتوضأ عندهما او يتمضمض ويستنشق وقراءة ما زاد على سبع آيات من غير العزائم
واشد من ذلك كراهة قراءة سبعين آية بل الاحوط له عدم قراءة شيء من القرآن ما دام جنبا ومس
المصحف على الكتابة منه والنوم جنبا الا ان يتوضأ او تيمم بدل الغسل مع تعذر الماء مثلا و
الافضل له تعجيل الغسل اذا تمكن والخضاب بالحناء وغيرها كما انه يكره للمختضب ان يجنب قبل ان
ياخذ الخضاب ماخذه **المبحث الرابع** في واجباته **اولها** النية ومقارنتها لاول جزء من
الرأس في الترتيب ولاول آنات متى الارتماس فيه وان لم تتقدم عند غسل اليدين وتقدم في الوضوء
حقيقتها وبيان الضمائم والاجزاء والوجه والتعيين وغير ذلك مما لا يحتاج الى ذكره هنا **ثانيها**
استدامة النية وكذا قد تقدم المراد بها في الوضوء نعم لا عبرة هنا بحصول الجفاف قبل الاتمام لجواز
التفريق في اجزاء الغسل **ثالثها** غسل ظاهر البشرة على وجه يتحقق به مسماه فلا يجزي غسل
غيرها عنه في غير الجبيرة وما في حكمها من غير فرق بين الشعر وغيره فيجب حينئذ عليه رفع الحاجب وتخليل ما لا يصل
الماء اليه من البشرة الا بتخليله ولا يجب عليه غسل الشعر وان كان هو الاحوط فيما كان هو من توابع

٣ مع كون المقصود بالوضوء رفع الحدث ص

١٢ الباطن

الجسد مثلا بل وجوبه لا يخلو عن قوة والاحوط ايضا غسل ما شك فيه انه من الظاهر او من الظاهر
رابعها الترتيب في غير الارتماسي منه بان يغسل تمام الراس ومنه العنق على الاصح مدخلا اس
معه مقدمة ثم تمام النصف الايمن من البدن مدخلا ايضا لبعض الايسر معه مقدمة ثم تمام النصف
الايسر كذلك والاقوى دخول العورة والسرة في التنصيف المذكور الا ان الاولى غسلهما مع الجانبين
او غسلهما تماما بعد الفراغ من الجانب الايمن مع غسل نصفهما مع الجانب الايسر واللازم استيعاب
الاعضاء الثلثة بالغسل ولا اعتبار بالصبات واحدة كانت ومتعددة ولا بالفرد والذلك
ولا ترتيب بين اجزاء العضو وان كان الاولى البدءة باعلى العضو فالاعلى كما انه لا كيفية مخصوصة
للغسل المراد هنا بل يكفي تحقق مسماه فيجزيه حينئذ رمس الراس بالماء اولا ثم الجانب الايمن ثم الجانب
الايسر ورمس البعض والصب على الاخر ولو ارتمس ثلث ارتماسات ناويا بكل واحدة غسل عضو
صح بل الظاهر تحقق مسمى الغسل بتحريك العضو الماكث في الماء على وجه يجري الماء عليه فلا يحتاج الى
اخراجه منه ثم غمسه فيه على الاصح وهذه كلها من الترتيب الذي هو افضل من الارتماس الا انه هو ايضا
كيفية اخرى للغسل مجزية عن الترتيب وهو عبارة عن تغطية البدن بالماء فينبغي حينئذ مقارنة النية
للتغطية المزبورة ويكفي فيها استمرار القصد ولا يعتبر فيه اشتمال الماء على جميع بدنه بآن واحد
حكمي على الاقوى كما لا تكفي فيه الدفعة العرفية نعم يكفي فيه انغسال جميع البدن في تلك التغطية ولو
على التعاقب **خامسها** اطلاق الماء وطهارته واباحته واباحة المكان والمصب والآنية والمباشرة
اختيارا وعدم المانع من استعمال الماء لمرض ونحوه على ما سمعته في الوضوء في ذلك كله وكذا طهارة
المحل الذي يريد اجراء ماء الغسل عليه فلو فرض نجاسته طهره اولا ثم اجرى الماء عليه للغسل وفي
الاجتزاء بغسل واحد لهما وجه قوي خصوصا في الارتماس بماء كثير لكن الاحوط خلافه ص والاحوط من
ذلك ازالة النجاسة قبل الشروع في الغسل وقد تقدم في الوضوء حكم الجبيرة والحائل وغيرهما من افراد
الضرورة تقية كانت وغيرها وحكم الشك والنسيان وغيرهما فان الغسل كالوضوء في ذلك كله نعم
يفترق عنه في خصوص مسئلة الشك قبل الفراغ في شيء من اجزائه وقد دخل في الاخر فانك قد عرفت

مع الاقوى الان بل هو يتحقق الغسل بفصل في الازالة التامة عن افراد الارتماس ص

وجوب التدارك عليه فى الوضوء ما لم يفرغ بخلافه هنا فانه لا يلتفت الى شى مما شك فيه بعد الدخول
فى اخر على الاصح فلا يلتفت الى الراس بعد الدخول فى الجانب الايمن و لا الى الايمن بعد الدخول
فى الايسر و الاحوط المساواة و فى خصوص مسئلة الموالاة فانها بجميع معانيها غير واجبة فى
الغسل نعم قد تجب بالنذر و لضيق الوقت و نحوه لكنها لا مدخلية له فى صحة الغسل لكن الاولى
مراعاتها بمعنى المتابعة

المبحث الخامس فى سننه مضافا الى ما عرفته فى اثناء ما تقدم تستحب
غسل اليدين اما من المرفقين ثلاثا و يجوز تقديم النية عنده لكن الاحوط تجديدها مع ذلك
عند غسل اول جزء من الراس ثم المضمضة و الاستنشاق ثلاثا ثلاثا و امرار اليد على ما ينالها من الجسد
خصوصا فى الترتيب بل ينبغى الاستظهار فى ذلك و تخليل ما لعله يحتاج اليه و نزع ما هو كذلك
ايضا من الخاتم و نحوه و بايصال الماء الى العكن و نحوهما مما يزل الماء عنها و الاستبراء بالبول
قبل الغسل و ليس هو شرطا فى صحة الغسل نعم اذا تركه و اغتسل ثم خرج منه بلل مشتبه اعاد
الغسل لكونه محكوما عليه بانه منى سواء استبرء بالخرطات لتعذر البول عليه او لا على الاصح الا اذا
علم بذلك او بطول المدة او بغيرهما عدم بقاء شئ فى المخرج بل لا يكون ح مشتبها بين المنى و غيره
اما اذا لم يخرج منه بلل مشتبه لكنه بال بعد الغسل ففى وجوب اعادته و عدمه وجهان اقواهما
العدم الا اذا علم ببقاء اجزاء فى المجرى خرجت مع البول و لو دار الامر فى المشتبه بين البول و المنى
فالاحوط و الاقوى وجوب الغسل و الوضوء مطلقا و يجزى غسل الجنابة خاصة من بين الاغسال
عن الوضوء لكل ما اشترط به نعم لو تخلل حدث اصغر فى اثناء الغسل فالاقوى الاتمام و الوضوء بعده
للدخول فى صلوة و نحوها و الاحوط استيناف الغسل بعد الاتمام و اما غسل المس فكيفيته
ترتيبا و ارتماسا كغسل الجنابة و سببه مس ميت الانسان و لو كافرا بعد برده جميعه قبل الغسل
او قبل تمامه دون ميت غير الانسان و دون الانسان قبل برده او بعد غسله و لا يلحق بالغسل
التيمم بالنسبة الى ذلك فيجب الغسل بمس الميت فضلا عن غسل اليد اذا كانت رطبة بل و لا غسل
للكافر الذى امره المسلم به اما فاقد الخليطين فالاقوى الحاقه بالغسل و الاحوط عدمه و الشهيد

كالمغسل ايضا و كذا من امر بتقديم غسله و هو حى ليقتل و لا فرق بعد صدق اسم المس
بين كون الماس و الممسوس مما تحله الحيوة او لا فيتحقق ح بمس ظفر الميت و لو بالظفر نعم اذا
لم يصدق اسم المس معه كالشعر ماسا او ممسوسا لم يجب الغسل و القطعة ذات العظم من الميت
او الحى بحكم الميت فى وجوب الغسل بمسها دون القطعة المجردة من العظم و دون العظم المجرد
و لو كان السن على الاقوى و ان كان الاحوط الغسل بمسه مطلقا و اما ما يتوقف عليه فالاقوى
انه كالوضوء فى ذلك كما ان الاقوى انتقاض الوضوء به و الله اعلم **و اما** الغسل المندوب
فافراده كثيرة و ربما انهيت الى مائة الا ان المعروف منها للزمان غسل يوم الجمعة و وقته ما بين
طلوع الفجر الى الزوال و بعده الى اخر يوم السبت يكون قضاء و لو ليلة السبت و لا يقضى غيره من
الاغسال و يجوز تعجيله يوم الخميس لمن خاف اعواز الماء و يلحق به ليلة الجمعة فى الاقوى لكن اذا تمكن
منه يوم الجمعة قبل الزوال اعاده فان لم يعده قضاء فى مدة القضاء اذا لم يتمكن الا من القضاء لم يعد
و غسل يومى العيدين و يوم عرفة و يوم التروية و يوم الغدير و يوم المباهلة و هو الرابع و
العشرون من ذى الحجة على الاقوى و يوم المبعث و هو اليوم السابع و العشرون من رجب و يوم
المولود و هو اليوم السابع عشر فى ربيع الاول على المشهور و يوم نيروز الفرس و المعروف انه
يوم انتقال الشمس الى برج الحمل و اول يوم من رجب و اخر يوم منه و يوم النصف منه و ليلته
بل و ليلة الاولين ايضا و ليلة النصف من شعبان و ليلة الفطر و ليالى الافراد من شهر رمضان
و اول يوم منه و يتاكد فى ليالى القدر و ليلة النصف منه و ليلة سبعة عشر و الخمس و عشرين
و السبع و عشرين و التسع و عشرين منه بل الظ استحباب الغسل فى جميع ليالى العشر الاواخر
كما ان الظاهر استحباب غسل ثان لليلة القدر الاخير اذا كان قد اغتسل الاول من اول الليل
و جميع هذه الاغسال الزمانية لا ينقضها شئ من الحدث الاصغر و الاكبر كما انه لا يتعين لها وقت
خاص من الزمان الذى ندبت فيه و ان كان الاولى الاتيان به من اول الزمان و للمكان لدخول
مكة و المدينة و مسجديهما و حرمهما و البيت و للفعل بالاحرام و الطواف و الوقوف بعرفات

والمشعر وللنحر او الذبح والحلق والزيارات للنبي والائمة عليهم السلم واذا اراد ان يرى الامام
في منامه لمعرفة مقامه وللتوبة ولو من الصغيرة على الاقوى وللحاجة وللاستخارة والاستسقاء
والمظلوم اذا اراد الطلب بمظلمته فانه يغتسل ويصلي ركعتين في موضع لا يحجبه عن السماء ثم يقول
اَللّٰهُمَّ اِنَّ فُلاٰنَ بْنَ فُلاٰنٍ قَدْ ظَلَمَنِي وَلَيْسَ لِي اَحَدٌ اَصُولُ بِهِ عَلَيْهِ غَيْرُكَ فَاسْتَوْفِ لِي ظُلاٰمَتِي السّٰاعَةَ
السّٰاعَةَ بِالْاِسْمِ الَّذِي اِذٰا سَئَلَكَ بِهِ الْمُضْطَرُّ اَجَبْتَهُ فَكَشَفْتَ مٰا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَمَكَّنْتَ لَهُ فِي الْاَرْضِ
وَجَعَلْتَهُ خَلِيفَتَكَ عَلٰى خَلْقِكَ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَسْتَوْفِيَ لِي ظُلاٰمَتِي السّٰاعَةَ
السّٰاعَةَ وللخوف من الظالم فانه يغتسل ويصلي ثم يكشف ركبتيه بعد ذلك ويجعلهما مما يلي المصلى
ثم يقول مائة مرة يٰا حَيُّ يٰا قَيُّومُ يٰا حَيُّ يٰا قَيُّومُ يٰا حَيُّ يٰا لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ اَنْتَ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيثُ فَصَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَلْطُفَ بِي وَاَنْ تَغْلِبَ لِي وَاَنْ تَمْكُرَ لِي وَاَنْ تَخْدَعَ لِي وَاَنْ تَكِيدَ لِي وَاَنْ تَكْفِيَنِي
مَؤُنَةَ فُلاٰنِ بْنِ فُلاٰنٍ بِلاٰ مَؤُنَةٍ ولصلوة الشكر ولاخذ التربة الحسينية من محلها وللمباهلة
مع المبطل وللتوجه الى السفر خصوصًا السفر لزيارة الحسين عليه السلام ولعمل الاستفتاح
ولكشف النازلة وهو صوم يوم الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر فيغتسل في اليوم الخامس
عشر عند الزوال ولقضاء المفرط في صلوة الكسوفين مع احتراق القرص ومن قتل الوزغ ومس
الميت بعد تغسيله وبالسعي الى رؤية المصلوب في زمان وجوب انزاله وهو بعد الثلثة
اما اذا كان بغير حق فالظاهر استحباب الغسل مطلقا من غير فرق بين الثلثة وغيرها ووقته من حصول
السبب الى الموت كغيره مما هو نحوه بخلاف ما كان للفعل فان الاقوى اجزاء غسل اول النهار ليومه
واول الليل لليلته بل لا يخلو القول بالاجزاء بغسل الليل للنهار وبالعكس من قوة وان كان دون
الاول في الفضل ولا ينتقض بالنوم بينه وبين الفعل على الاصح وان كان هو الاحوط ولو
احدث فيما بينه وبين الفعل بالاصغر غير النوم انتقض في وجه قوي الا ان الاقوى استحباب اعادة
الغسل لا النقض وان كان هو الاحوط ومن الاغسال المندوبة غسل المولود على الاصح فيعتبر فيه
ما يعتبر في غيره من الترتيب والارتماس والنية ونحوها والاحوط فعله حين الولادة لا تاخيره ولو

٣ بل هو الاقوى ض

الى السابع والله اعلم **المقصد الثالث** في التيمم وفيه مباحث **المبحث الاول** في
مسوغاته ويجمعها العجز عن الماء عقلا او شرعا وان يحصل ذلك بامور **منها** عدم وجدان ما يكفيه
لطهارته غسلا كانت او وضوء على وجه يصدق عليه ذلك لكن يعتبر فيه انه لو كان في فلاة فاحتمل
الماء في احد جوانبها الفحص مع امكانه في الارض السهلة غلوة سهمين في كل جهة من الجهات الاربع
وفي الحزنة غلوة سهم بنفسه او بنائبه على الاقوى كما انه يقوى سقوطه بشهادة العدلين بل والعدل
الواحد على عدم الماء فيها فلو اخل بالضرب المزبور وتيمم بطل معه سعة الوقت وان صادف عدم
الماء وصح مع ضيقه وان اثم بالترك **ومنها** الخوف ولو جبنا من اللص او السبع او الضياع
او نحو ذلك مما يحصل معه خوف الضرر على النفس او العرض او المال المعتد به لو اراد الوصول اليه
ومنها خوف الضرر المانع من استعماله لمرض او رمد او ورم او جرح او قرح او نحو ذلك مما يتضرر
معه باستعمال الماء على وجه لا يلحق بالجبيرة او ما في حكمها كما عرفته فيما تقدم من غير فرق بين الخوف
من حصوله والخوف من زيادته او بطوءه وبين شدة الالم باستعماله على وجه لا يتحمل للبرد او
غيره بل لو خاف الشين الذي يعسر تحمله عادة تيمم والمراد به ما يعلو البشرة من الخشونة المشوهة
للخلقة باستعمال الماء في البرد وربما يصل في بعض الابدان والبلدان الى تشقق الجلد وخروج
الدم **ومنها** الخوف باستعماله من العطش للحيوان المحترم **ومنها** حصول المنة باستيهابه او الذل
والهوان بالاكتساب لشرائه **ومنها** توقف حصوله على دفع جميع ما عنده او دفع ما يضر بحاله بخلاف
غير المضر فانه يجب وان كان اضعافا من ثمن المثل **ومنها** ضيق الوقت عن تحصيله وكذا عن استعماله **ومنها**
وجوب استعمال الموجود من الماء في غسل نجاسة ونحوه مما لا يقوم غير الماء مقامه فان الظ تعين التيمم
ح فلو خالف وتطهر بطل بل لا يبعد ذلك في ضيق الوقت عن استعماله اذا كان قد فعله للامر من
حيث الصلوة اما اذا فعله بعنوان الكون على الطهارة او غيره من الغايات فلا يبعد الصحة كما انه
ينبغي القطع بها فيما لو خالف ودفع المضر بحاله ثمنا عن الماء او تحمل المنة والهوان او المخاطرة
في تحصيله ونحو ذلك مما كان الممنوع منه مقدمات الطهارة لا هي نفسها بل لا يبعد الصحة

٢ بل الاقوى عدم السقوط الا مع حصول الاطمينان بشهادة العدلين بل مع عدم حصول ... ض

٣ بشرط كونها لا تتحمل عادة ض

٤ بل لا يبعد ... الاستعمال ض

لو تحمل الم البرد وتطهر اذا فرض عدم الضرر وان المانع مجرد الالم وان كان الاحوط خلافه والله
اعلم هذا كله في غير صلوة الجنازة والنوم اما فيهما فالظاهر مشروعية التيمم مع التمكن من الماء نعم
ينبغي الاقتصار في الاخير على ما كان من الحدث الاصغر بخلاف الاول وقد تقدم لك سابقا حكم
التيمم للخروج عن المسجدين **المبحث الثاني** فيما يتيمم به وهو الصعيد والمراد به مطلق
وجه الارض على الاقوى من غير فرق بين التراب والرمل وارض الجص والنورة قبل الاحراق على
الاصح وتراب القبر والمستعمل في التيمم وذي اللون والحصى والمدر وغيرها مما يندرج تحت
اسمها وان لم يعلق في اليد منه شيء الا ان الاحوط التراب بخلاف ما لا يندرج تحت اسمها وان كان
منها كالنبات والذهب والفضة وغيرها من المعادن الخارجة عن اسمها وكذا الرماد وان كان
منها وفي الخزف والجص والنورة اشكال اقربه الجواز واحوطه العدم نعم لا يصح بالصعيد النجس
والمغصوب الا اذا اكره على المكث به كالمحبوس فان الاقوى صحة التيمم به ولا بالممتزج بغيره مزجا
يخرجه عن اطلاق اسم التراب فلا يقدح المستهلك ولا الخليط المتميز الذي لا يمنع شيئا يعتد به
من باطن الكف بحيث ينافي الصدق عرفا وحكم المشتبه هنا بالمغصوب والنجس والممتزج حكم الماء
ويعتبر اباحة مكان التيمم ايضا كالوضوء والغسل بل لو كان التراب في اناء مغصوب لم يصح الضرب
عليه وان لم ينحصر فيه بخلاف الماء كما عرفت ومع فقد الصعيد الذي يصح التيمم به تيمم بغبار ثوبه
او لبد سرجه او عرف دابته او غيرها مما هو مشتمل على غبار الارض عند صار باعلى ذي الغبار اذا
لم يتمكن من نفضه وجمعه ثم التيمم به والا وجب مع نفضه ذلك يتيمم بالوحل ولو تمكن من تجفيفه لم
التيمم به وجب ولا يصح التيمم بالثلج فمن لم يجد غيره مما ذكرنا ولم يتمكن من حصول مسمى الغسل به كان
فاقد الطهورين يسقط الفرض عنه ثم يقضي بعد ذلك اذا تمكن على الاقوى وان كان الاحوط له
ذلك مع فعل الصلوة في الوقت ويكره التيمم بالرمل والسبخ بل ربما امتنع كما في بعض افرادها
الخارج عن اسم الارض ويستحب له نفض اليدين بعد الضرب وان يكون ما تيمم به من ربى الارض
وعواليها بل يكره ايضا ان يكون من مهابطها والله اعلم **المبحث الثالث** في كيفيته وهي

الاحوط الاقوى التراب الخالص مع التمكن ض

الاحوط هنا الحاق النجس بالممتزج عند الاشتباه ض

على وجه الارض ض

الاحوط مع التمكن الجمع بين التيمم بالوحل والتيمم بالغبار ض

الاحوط بل الاقوى عن قوة التمسح بالثلج على اعضائه ان لم يحصل اقل الغسل والجمع بينه وبين التيمم بالتراب الذي ... ض

لا يترك هذا الاحتياط ميرزا

مع الاختيار ضرب الارض بباطن الكفين معا دفعة ثم مسح الجبهة والجبينين بهما معا مستوعبا
لهما من قصاص الشعر الى طرف الانف الاعلى والى الحاجبين والاحوط المسح عليهما ثم مسح تمام ظاهر
الكف اليمنى من الزند الى اطراف الاصابع بباطن الكف اليسرى ثم مسح تمام ظاهر الكف اليسرى بباطن
الكف اليمنى وليس ما بين الاصابع من الظاهر اذ المراد به ما يماسه ظاهر بشرة الماسح بل الظاهر عدم
اعتبار التدقيق والتعميق فيه ولا يجزي الوضع من دون مسمى الضرب ولا الضرب باحدهما بل ولا بهما
على التعاقب ولا الضرب بظاهرهما ولا ببعض الباطن بحيث لا يصدق عليه الضرب بتمام الكف عرفا
ولا المسح باحدهما ولا بهما على التعاقب ولا بهما على وجه لا يصدق عليه المسح بتمامها نعم لا يجب المسح بكل
منهما لتمام الممسوح فيجزي التوزيع عليهما ولو تعذر الضرب والمسح بالباطن انتقل الى الظاهر وليس منه
الباطن مع تعذر الازالة وعدم التعدي من العذر وان استوعب بل يضرب بهما ويمسح وان كانت
النجاسة حائلة مستوعبة اذا لم يتمكن من التطهير والازالة وكذا لو كانت على الاعضاء الممسوحة اما
مع التعدي الى الصعيد مثلا ولم يمكن التجفيف فالانتقال الى الظاهر متجه **المبحث الرابع** فيما
يعتبر فيه تلزم فيه النية على نحو ما سمعته في الوضوء مقارنا بها الضرب الذي هو اول افعاله ولا يجب فيها
مع اتحاد ما في الذمة منه نية البدلية عن الطهارة بالماء بل ومع التعدد ايضا وان وجب التشخيص بها
او بغيرها سواء قلنا باختلاف الكيفية او اتحادها عن الغسل والوضوء ولا نية الاستباحة اما الرفع
فلا وجه لنيته فيه ضرورة كونه مبيحا غير رافع لكن لو نواه جهلا او نسيانا لم يبعد الصحة وكذا تلزم فيه
المباشرة والموالاة ولو كان عن غسل بمعنى عدم الفصل المنافي لهيئته وصورته والترتيب على
حسب ما وصفناه والبدأة بالاعلى وعدم النكس ورفع الحواجب عن الماسح والممسوح والطهارة فيهما اما
مع الاضطرار فيسقط المعسور ولكن لا يسقط به الميسور على حسب ما عرفته وغيره في الوضوء بالنسبة
للاقطع وذي الجبيرة والحائل والعاجز عن المباشرة وحكم اللحم الزائد واليد الزائدة والاصلية وغير
ذلك مما لا يخفى عليك جريانه في المقام بادنى التفات نعم لا يجب استبطان الشعر في التيمم ولو كان بدلا
عن الغسل حتى في مثل الاغم على الاقوى ويكفي فيما هو بدل عن الوضوء ضربة واحدة للوجه واليدين

الاحوط في هذه الصورة الجمع بين الضرب بالباطن والضرب بالظاهر ض

والمسح من الاعلى الى الاسفل بحيث يصدق ذلك عليه عرفا ميرزا دام ظله

بخلاف الغسل فلا بدّ له من ضربتين واحدة للوجه والاخرى لليدين والاحوط التعدد لهما واحوط
منه تكرير التيمم وحكم النسيان ومخالفة الترتيب على حسب ما سمعته في الوضوء من العود على ما
يحصل به ذلك مراعيا للموالات بل يقوى اتحاده مع الوضوء ايضا بالنسبة الى الشك فيه قبل
الانصراف حتى لو كان بدلا عن الغسل على اشكال خصوصا في الاخير الا ان الاحتياط لا ينبغي
تركه والعاجز ييممه غيره لكن الظاهر انه يضرب بالارض بيد العاجز ثم يمسح بها نعم مع فرض العجز عن ذلك
يتجه ضرب المتولي بيديه والمسح بهما ولو توقف وجوده على اجرة وجب بذلها وان كان اضعاف
ثمن المثل ما لم يضر بالحال **المبحث الخامس** في احكامه لا يصح التيمم للفريضة قبل دخول الوقت
اما بعده فيصح وان لم يتضيق مع الرجاء وعدمه والاحوط مراعاة الضيق مط ولا يعيد بعد التمكن
ما صلاه بتيممه الصحيح في الوقت وخارجه من غير فرق بين الحاضر وغيرها ومتعمد الجنابة الذي
قد خشي على نفسه من استعمال الماء وغيره وممنوع الزحام يوم الجمعة بحيث خشي فوات الجمعة ان لم يتيمم
ويصلي وغيره وان كان الاحوط الاعادة في الثلاثة وكذا من اراق الماء في الوقت او خارجه مع
علمه بعدمه فيه ولو تيمم لصلوة قد حضر وقتها جاز له صلوة الاخرى في اول وقتها بل يستبيح
بالتيمم لغاية غيرها من الغايات كالمتطهر مع فرض بقاء المسوغ ويقوم الصعيد مقام الماء
في كل ما طلب الوضوء او الغسل بدله الا الناهب للفرض وان لم يكن طهارة كالاغسال المندوبة و
الوضوء الصوري بل يقوى ذلك في التجديد ايضا فغايات التيمم ح هي غايات الوضوء يجب لما وجب منها
ويندب لما ندب بعد فرض وجود شرط صحته من عدم الماء ونحوه لما عرفت وينقضه الحدث الاصغر
فضلا عن الاكبر وان كان هو بدلا من الغسل والتمكن من استعمال الماء فاذا تعذر عليه بعد ذلك
اعاد التيمم ولو كان قد وجده المحدث بالاكبر الذي قد تيمم تيممين ولكن لا يكفي الا للوضوء انتقض
تيمم الوضوء خاصة ولو احدث في اثنائه بطل مطلقا ولو كان محدثا بالاكبر غير الجنابة تيمم تيممين
احدهما عن الغسل والاخر عن الوضوء ولو وجد ما يكفي للاخر خاصة توضأ به وتيمم عن الاخر اما لو
كان يكفي لاحدهما قدم الغسل وتيمم عن الوضوء والجنابة يكفيه تيمم واحد لها والتداخل في التيمم

هذا الاحتياط لا يترك

هذا الاحتياط لا يترك منه

وجوب التأخير مع الرجاء لا يخ عن قوة

الاحوط التأخير مع الرجاء ايضا

والاحوط لغير الجنب اذا احدث بالاصغر ان يقصد بتيممه الذي هو بدل الغسل الاحتياط ... فيحتاط بالجمع بينه وبين التيمم بدلا للغسل منه دام الله ظله العالي

بدلا عن الاغسال على حسب ما سمعته في الغسل حتى بالنسبة للاجزاء عن التيمم للاصغر لو كان معها
جنابة فنوى اما خاصة او نوى الجميع ولو وجد الماء قبل التلبس بالفريضة انتقض تيممه ولو كان في
اثنائها مضى ما لم يكن قبل الركوع والا انتقض وان كان الاحوط له مع السعة الاتمام ثم الاعادة
اما النافلة فالاقوى انتقاضه بالوجدان في اثنائها مطلقا وكذا الطواف واجبه ومندوبه
وتيمم الميت لفقد الماء ينتقض بوجدانه قبل الدفن وان صلى عليه بل الاقوى اعادة الصلوة
عليه بعد الغسل والله اعلم **واما الخاتمة** ففيها مباحث **المبحث الاول** في النجاسات
وهي عشرة **الاول والثاني** البول والخرء من الحيوان غير ماكول اللحم ولو بالعارض كالجلال
والموطوء اذا كان له نفس سائلة بخلاف الماكول وغير ذي النفس السائلة فانهما منهما طاهران
من غير فرق في ذلك بين الطير وغيره وبين الخشاف وغيره والدجاج وغيره والرضيع وغيره و
الخيل والبغال والحمير وغيرها على الاصح **الثالث** المني من كل حيوان ذي نفس حل اكله او حرم
دون غير ذي النفس فان منيه طاهر **الرابع** ميتة ما تحله الحيوة من ذي النفس من الحيوان او ما يقطع
من جسده حيا من الاجزاء التي تحلها الحيوة عدا ما ينفصل من بدن الانسان من الاجزاء الصغار
كالبثور والثالول وما يعلو الشفة والقروح ونحوها عند البرء وقشور الجرب ونحوه والمتصل
بما ينفصل من شعره في ايام الصيف ما ينفصل بالحك ونحوه من بعض الابدان ونحو ذلك و
الافارة المسك المنفصلة من الظبي الحي على الاقوى اما الميت ففيه اشكال الاحوط الاجتناب لكن
ما فيها من المسك طاهر وان اصابته الرطوبة بعد الانفصال اما ما لا تحله الحيوة كالعظم والقرن والسن
والمنقار والظفر والظلف والحافر والشعر والصوف والوبر والريش فانه طاهر وكذا البيض الذي قد اكتسى
القشر الاعلى من ماكول اللحم وغيره على الاصح والانفحة وهي على الاقوى كرش الحمل والجدي قبل الاكل
نعم يغسلان مما لاقاهما من رطوبات الميتة وكذا اللبن طاهر ايضا ولا ينجس بمحله ولا بمحل خروجه بل الظاهر
عدم الفرق فيه بين ان يكون من ماكول اللحم وغيره وان كان الاحوط اجتناب الاخير هذا كله في طاهر
العين من الحيوان اما الحيوان النجس العين كالكافر واخويه الكلب والخنزير فلا يستثنى منه حيا

والاقوى نجاسته منه

دمیننا شیٔ من غیر فرق بین ما تحله الحیوة وما لا تحله **الخامس** دم من ذی النفس وان لم یکن من عرق
بخلاف دم غیر ذی النفس کالسمک والبق والقمل والبراغیث والمخلوق آیة لموسی بن عمران وفی کربلا
ونحوهما مما لم یکن من دم ذی النفس والمشکوک فی انه من ایهما محکوم بطهارته والعلقة ای الدم المستحیل
من النطفة نجسة ولو کانت فی بیضة والاحوط اجتنابها اذا کان فیها دم وان لم یکن علقة
اذا فرض کما ان الاحوط اجتناب کل ما شک فی انه من الطاهر او النجس واجتناب جمیع افراد الدم
الا دم الحیوان غیر ذی النفس والا الدم المتخلف فی المذکی من ذی النفس من الماکول بعد قذف
ما یعتاد قذفه من الدم بالذبح فانه طاهر ایضا اذا لم ینجس بنجاسة آلة التذکیة ونحوها من غیر فرق
بین ما کان فی اللحم منه وبین المتخلف فی بطنه من دم المذبح بعد القذف بل الاقوی طهارة دم غیر
الماکول منه کالطحال ونحوه بل الاقوی جریان الحکم المزبور فیما یقبل التذکیة من غیر الماکول
بل قد یقوی ذلک ایضا فی جمیع دم الجنین الذی ذکی بتذکیة امه لکن الاحوط خلاف ذلک کله
وما لم یقذفه من معتاد القذف نجس فینجس غیره بالاختلاط **السادس والسابع** الکلب
والخنزیر البریان عینا ولعابا من غیر فرق بین افرادهما ولا بین اجزائهما اما کلب الماء وخنزیره فطاهران
ولو نزی کلب وخنزیر علی حیوان طاهر او نجس فاولده روعی فی الحاقه باحکامه اطلاق الاسم
فان اندرج تحت اسم اخر جری علیه حکمه وان لم یندرج تحت اسم کان علی الطهارة وان کان من
نجسین علی الاقوی **الثامن** المسکر المائع بالاصل من غیر فرق بین المتخذ من ماء العنب وغیره بخلاف
المسکر الجامد کالحشیش وان غلا وصار مائعا بالعارض وفی حکمه العصیر العنبی اذا غلا بنفسه او بالنار
سواء حصل له اشتداد ای ثخانة اولا والطاهر عند انفکاک حرمته عن نجاسته بخلاف ما اذا لم یغل
فانه طاهر حلال اما غیره من افراد العصیر فهو طاهر وان غلا وان کان زبیبا او تمرا علی الاصح فیهما
کما ان الاقوی حلیتهما مطلقا لکن الاحتیاط لا ینبغی ترکه خصوصا بالنسبة الی الاکل بعد الغلیان
وخصوصا فی عصیر الزبیب من غیر فرق بین مزج العصیر بغیره وعدمه الا اذا کان مستهلکا فان
الاحتیاط فیه ضعیف واضعف منه احتیاطا اجتناب ما القی فیه زبیب او تمر من الماء الممتزج

بغیرها

هذا الاحتیاط لا یترک
الاحوط الاجتناب عنه
الاقوی الحکم بنجاسته
فیه تامل
فیه اشکال مبنیا
النجاسة لا تخ من قوة
الحکم محل تامل وتردد
تضعیف الاحتیاط فی القسم الاول بلا عرض ضعیف

بغیرهما علی وجه خرج عن اطلاقه قبل القائهما واضعف من ذلک استخراج مائهما بالدهن ونحوه
من المائعات وان اشترک الجمیع فی ان الاحوط الاجتناب کلا او شربا ومباشرة **التاسع**
الفقاع وهو شراب مخصوص متخذ من الشعیر غالبا یصنع حتی یحصل فیه الغلیان والفوران
فلیس منه ما یستعمله الاطباء من ماء الشعیر **العاشر** الکافر وهو من انتحل غیر الاسلام
او من انتحله وجحد ما یعلم من الدین ضرورة او صدر منه ما یقتضی کفره من قول او فعل من غیر
فرق فی ذلک بین المرتد والکافر الاصلی الحربی والذمی والخارجی والغالی والناصبی وغیرهم
والاصح حصر النجاسات فیما عرفت ولیس منها الثعلب والارنب والفارة والوزغ والعقرب
والمسوخات ولا ابن الزنا ولا المخالفون ولا عرق المجنب من حرام وان کان الاحوط اجتناب
الجمیع اما الحدید فهو طاهر قطعا وان استحب المسح بالماء منه عقیب التقلیم والحلق **المبحث الثانی**
فی کیفیة التنجیس بها لا ینجس الملاقی لها مع الیبوسة فی کل منهما سواء فی ذلک المیتة وغیرها علی
الاصح وکذا لا ینجس ایضا مع النداوة التی لم تنتقل منها اجزاء بالملاقاة نعم ینجس الملاقی مع البلة
فی احدهما علی وجه تصل منه الی الاخر وحکم المتنجس بها ولو بوسائط حکمها فی التنجیس علی الاصح
وینجس بملاقاتها علی الوجه المزبور کل جسم لاقی شیئا منها سواء کان جامدا او مائعا عدا النابع
والکر وماء الغیث وتسری النجاسة فی المائع الی غیر العالی المتصل بالملاقی اذا کان سائلا
کما قدمناه سابقا بخلاف الجامد فان النجاسة تختص بالملاقی وان کان ندیا الا ان النجاسة
فیه لا تسری من الجزء الذی لاقاها الی الجزء الاخر وان کان متصلا به الا انه قبل ان ینجس بخلاف
ما یتصل به بعد النجاسة فانه ینجس مع الرطوبة بل الظ ذلک ایضا فی الاجسام ذات البلة المتخللة
فی اجزائها المتصلة بعضها مع بعض کالبطیخ والخیار ونحوهما فان الاصح عدم السرایة فی ذلک البعض
وکذا الید ونحوها اذا کانت علیها بلل من عرق او غیره متصل بعضه مع بعض علی وجه لا تنتقل
اجزاؤه من مکان الی اخر فان الظ عدم السرایة فیه ایضا بل الاقوی عدمها فی کل ما لم یعلم معه
علی وجه تسری النجاسة فیه فالمشکوک فیه لا یحکم بالسرایة فیه ثم انه لا یحکم بنجاسة الشیٔ الا بالیقین

والقول بعدم وجوب الاجتناب عن القسم الاول مما اشرنا الیه ... ودام ظله العالی
نجاسته لا تخلو من قوة وکذا عرق الابل الجلالة
لا یترک الاحتیاط فی مثل المیتة الانسان مع الیبوسة مطلقا ... دام عمره

طو

او اخبار ذي اليد او شهادة العدلين او العدل الواحد على الاقوى ولا تثبت بالظن حتى في
المجتمع من غسالة الحمام ولا بالشك الا فيما عرفت سابقا من الخارج قبل الاستبراء ولا فرق
فيما ذكرناه بين الاشتباه في النجاسة والله اعلم **المبحث الثالث** في احكامها مضافا الى ما
تقدم في اثناء المباحث السابقة وهي امور **منها** انه يشترط في صحة الصلوة وتوابعها طهارة
ظاهر بشرة بدن المصلي وشعره وظفره وغيرها مما هو من توابع جسده من النجاسات وما في حكمها من
متنجسها قليلها ولو مثل رؤس الابر كثيرها وكذا طهارة لباسه حال الصلوة من غير فرق بين
الساتر منه وغيره عدا ما ستعرفه انشاء الله وفي الحاق الغطاء للمصلي انما وما تحمله باللباس مطلقا او فيما
اذا كان مستترا به اشكال الاحوط ذلك والطواف واجبه ومندوبه كالصلوة بالنسبة الى الشرط
المزبور ولا فرق بين العالم بالحكم التكليفي والوضعي والجاهل بهما في ذلك فمن تعمد وصلى بطلت
صلوته ووجب اعادتها من غير فرق بين بقاء الوقت وخروجه بل الاصح ان الناسي الذي لم يذكر
حتى فرغ او في الاثناء كذلك ايضا نعم لا يعيد الجاهل بالنجاسة ولو كانت من غير ماكول اللحم على
الاصح حتى اذا فرغ في الوقت فضلا عن خارجه وان كان هو الاحوط وخصوصا اذا كانت من غير
ماكول اللحم بل لا يعيد اذا علم بها في اثناء الصلوة وامكنه ازالتها بنزع او غيره على وجه لا ينافي
الصلوة وبقاء التستر اما اذا لم يمكنه ذلك استانفها من راس بعد الازالة اذا كان الوقت
واسعا والا سقط اعتبارها وصلى بها ما لم تكن في ساتره مثلا يمكن نزعه فانه ينزعه ويصلي عاريا
وكذا الكلام فيما لو عرضت له النجاسة في الاثناء او لم يعلم بسبقها ولو انحصر ساتره في احد ثوبين
مثلا قد اشتبه طاهرهما بنجسهما كرر الصلوة فيهما مع سعة الوقت لذلك اما مع ضيقه على وجه
لا يتمكن الا من فعل صلوة واحدة صلاها عاريا كما اذا لم يكن الا النجس فانه يصلي عاريا على الاصح
اذا امكنه نزعه وان لم يمكنه لبرد او غيره صلى فيه ولا اعادة عليه بعد ذلك **ومنها** طهارة ما يراد
اكله وشربه لحرمة تناول النجس وطهارة الاواني اذا اريد وضع ما اشترط طهارته فيها من الماكول
والمشروب مع تعدي النجاسة اليها وماء الغسل والوضوء ونحو ذلك مما عرفت اشتراط الطهارة فيه

بل الاحوط مد ظله

بل الاحوط الاعادة مد ظله

والاولى الاتيان بها باعادتها مد ظله

ومنها طهارة محل السجود دون غيره من مكان المصلي الا مع تعدي النجاسة الى الثوب او
البدن والاقوى الاكتفاء بطهارة ما يحصل به مسماه فيجزي ح وان اشترك مع النجس في السجود
على الاقوى والاحوط طهارة الجميع والمحصور كالنجس بخلاف غير المحصور والاحوط الاعادة مع الجهل
والنسيان هنا بل والقضاء بل لعله الاقوى ولو لم يجد الا النجس سجد عليه في الاقوى **ومنها**
طهارة المساجد وما في حكمها من المشاهد المشرفة والضرايح المعظمة بل كل ما علم من الشرع وجوب
تعظيمه على وجه ينافيه التنجيس من التربة الحسينية والمصحف الكريم وغيرهما مما اتخذ على جهة التعظيم
بل الظاهر عدم الفرق في ذلك بين النجاسة المتعدية وغيرها بعد فرض اشتراكهما بانتهاك الحرمة
كوضع العذرات والميتات والخمر ونحوها في المسجد مثلا نعم قد يقوى التفصيل في غير ذلك
بين المتعدي وغيره مع ان الاحوط اجتناب الجميع وفرش المسجد وفضائه كارض المسجد فيما عرفت
نعم لا يتصور التلويث للفضاء **ومنها** انه لا يجوز الانتفاع باعيان النجاسات وما
في حكمها من المتنجس الذي لا يقبل التطهير من غير فرق بين الميتة وغيرها الا الدهن النجس للاستصباح
وينبغي ان يكون تحت السماء وما جرت السيرة القطعية به من التسميد ببعض الاعيان النجسة ونحوه
المبحث الرابع فيما يعفى عنه منها في الصلوة وهو امور **الاول** العفو عن دم الجروح
والقروح في البدن واللباس حتى تبرء من غير فرق بين مشقة الازالة وامكان تبديل الثوب و
عدمها بل الظاهر العفو عنه مع التعدي الى غير محله لكن لا ينبغي تعمد ذلك بل لا يبعد تبعيته العرق ونحوه مما يعسر
انفكاكه عنه في خصوص بعض الازمنة والاحوال والاحوط في دم البواسير الغسل وان كان الاقوى
انه من القروح والجروح اذ لا فرق بين كونها في الظاهر والباطن اذا سال منها الى الظاهر لكن الاحتياط
لا ينبغي تركه **الثاني** الدم في البدن واللباس اذا كان سعته اقل من سعة الدرهم البغلي ولم
يكن من الدماء الثلثة الحيض والاستحاضة والنفاس اما اذا كان درهما فما فوق او كان من الدماء
الثلثة فلا يعفى عنه ولا مدخلية للوزن والثخانة على الاقوى والمراد بالبغلي الوافي الذي هو
اوسع من الدرهم المعروف قطعا بل قيل انه اوسع من الدينار وانه يقرب من سعة اخمص الراحة

على الاحوط مد ظله

الاقوى بل الاحوط الازالة ... اعتبار ... والتبدل ... مد ظله

بشرط كونه مما يتعسر التعدي اليه ويختلف بقرب المحل وبعده وكبر الجروح وصغرها مد ظله

بل الاحوط مد ظله

هو قوي لكن الأحوط الاجتناب عما زاد على الدرهم المعروف ولا فرق في الدم المعفو عنه بين ان
يكون دم ماكول اللحم وغيره بل لا فرق بين ان يكون من طاهر العين وغيره حتى الميتة على الاصح
وان كان الاحوط اجتنابه ح ويقوى لحوق ما تنجس به في العفو اذا كان اقل من الدرهم
لكن الاحوط اجتنابه ايضا ولو تفشى الدم من احد جانبي الثوب الى الاخر فهو واحد من غير
فرق بين الصفيق وغيره ولو كان الدم متفرقا في الثياب والبدن لوحظ التقدير على فرض
اجتماعه فيدور العفو مداره على الاصح ولو اشتبه الدم بين المعفو عنه وغيره حكم بالعفو عنه حتى يعلم انه من الثلاثة ولو بان بعد ذلك انه منها فهو من الجاهل بالنجاسة في وجه
كما لو زعم انه دون الدرهم فبان الخلاف الا ان الاحتياط لا ينبغي تركه ولو لم يعلم كونه
دون الدرهم او ازيد ولم يمكن اختباره او انه تركه عمدا فوجهان احوطهما الاعادة والله
اعلم **الثالث** يعفى عن حمل المتنجس في الصلوة وان كان مما يتم به الصلوة بل والنجاسة
غير الميتة اما هي فاشكال الاحوط الاجتناب واقواه العدم ويلحق بالمحمول الدم النجس اذا ادخله
تحت جلده والخيط النجس اذا خاط به جلده والخمر الذي شربه والميتة التي اكلها ونحو ذلك مما صار
من البواطن والتوابع له وان تمكن من ازالته الا ان الاحتياط لا ينبغي تركه **الرابع** العفو
عن كل ما لا يتم به الصلوة منفردا من اللباس كالخف والجورب ونحوهما اذا كان متنجسا
او بنجاسة من غير ماكول اللحم نعم لو كان اللباس المزبور متخذا من النجس كجزء ميتة او شعر كلب او
خنزير او كافر فالاقوى المنع **الخامس** العفو عن البول في ثوب المربية للمولود اما كانت او غيرها
ذكرا كان او انثى او خنثى متحدا او متعددا اذا غسلته في اليوم والليلة مرة ولم يكن عندها غيره
وان كانت متمكنة من الشراء والاستيجار والعارية ولا يتعدى من البول الى غيره ولا من الثوب الى
البدن ولا من المربية الى المربي ولا من ذات الثوب الى ذات الثياب المتعددة مع الحاجة الى لبسهن
جميعا والا كانت كذات الثوب الواحد ويقوى الاجتزاء بالصب اذا كان المربى صبيا لم يتغذ بالطعام
وان كان الاحوط المحافظة على الغسل في المقام وان قلنا بالاكتفاء بالصب في غيره

وجوب الاجتناب قوي في غير ماكول اللحم وفي الميتة فضلا عن غيرها من نجس العين ص

الاحوط الاجتناب عن المحمول وخصوصا الميتة وخصوصا المستصحبة م

الاحوط فيها عدم العفو فيها

الاحوط اعتبار المشقة م

والاقوى

والاقوى عدم اعتبار وقت خاص في الغسل المزبور وان كان جعله بعد دخول الوقت اولى
بل الاولى جعله في اخر النهار امام صلوة الظهر ليقع الاربع به والاقوى ايضا سريان العفو
الى غير الفرايض من القضاء عن النفس او الغير والنوافل ونحوها كما ان الاقوى العفو عما يتعدى
من ثوبها الى بدنها من عرقها وبعض الرطوبات الا انه ينبغي ح غسل بدنها في كل يوم مرة
كالثوب ولا يلحق بها في الحكم المزبور الخصي المتواتر بوله فضلا عن غيره والله العالم **المبحث
الخامس** في المطهرات وكيفية التطهير وما يطهر بها **اولها** الماء وهو مطهر لكل
متنجس يمكن تخلل الماء اجزائه الا المضاف الذي لا يطهر الا بخروجه عن الاضافة الى الاطلاق
فيطهر ح به على حسب ما تقدم في تطهير المطلق بل قد يطهر بالماء بعض النجاسات كميت الانسان
فانه يطهر بتمام غسله بل قد عرفت فيما تقدم انه يطهر نفسه ايضا اذا تنجس وان كان يعتبر في مطهريته
ح كونه مما لا ينفعل بالنجاسة كالكر ونحوه بخلاف غيره من المتنجسات فانها تطهر بعد زوال العين
بالقليل والكثير والاقوى عدم اعتبار العصر والورود والعدد بالتطهير في الثاني من غير
فرق بين الجاري منه وغيره وان كان الاحوط العصر والعدد فيما يعتبران فيه وخصوصا في الكثير
الراكد وخصوصا في الولوغ اما التطهير بالقليل فيعتبر فيه انفصال ماء الغسل عنه ايضا
في الجملة فلا يجزي صب الماء عليه على وجه لا ينفصل منه شيء كما انه لا يجب انفصاله اجمع بحيث لا
يبقى منه شيء ولا كونه بالعصر بل قد يحصل باكثار الماء عليه وتواتره وكذا يعتبر فيه الورود فلا
يجزي وضع المتنجس فيه نعم لو ورد الماء عليه اولا لم يقدح ادارته بعد ذلك على اجزاء المغسول
والاحوط العصر بل تعدده في متعدد الغسل فيتبع كل غسلة بعصره وان كان الاقوى
عدمه من اصله بعد فرض زوال عين النجاسة بالماء او بغيره بالعصر او الغمز او التثقيل
او الجفاف او غيرها وانه لم يبق الا الغسل للتطهير فيكفي فيه مسماه والفصل المزبور نعم الاصح
اعتبار تعدد الغسل مرتين في المتنجس ببول غير الصبي لا المخرج الذي قد عرفت في باب
الاستنجاء الاجتزاء في تطهيره مع عدم تعديه المعتاد بالغسل مرة ولا فرق في اعتبار العدد

الاقوى اعتبار العصر م

لا يترك الاحتياط بالتعدد م

هذا هو الاقوى م

قد تقدم ان الاقوى عدم اعتبار التعدد م

المزبور بين بول الانسان وغيره مما لا يؤكل لحمه وبين الجاف وغيره وبين البدن والثوب و
غيرهما حتى الانية على الاصح وان كان الاحوط التثليث في الاخير ولا يعتبر فيهما كونهما غير غسلة
الازالة وان كان هو الاحوط بل يكفيان في التطهير وان حصلت الازالة باحدهما او بهما
بل لا بد فيهما من الورود الذي يعتبر في التطهير بالقليل كما انه لا بد فيهما من التعدد حسا فلا
يجزي اتصال جريان الماء زمانهما على الاقوى اما المتنجس بغير البول ولم يكن انية فالاقوى
الاجتزاء فيه بالمرة وان حصلت بها الازالة ايضا ما لم يتغير الماء قبل تحقق الغسل به
والا غسله مرة اخرى كما اومانا اليه سابقا في الماء المستعمل والاحوط التعدد مطلقا واما الانية
فان تنجست بولوغ الكلب فيما فيها من ماء او غيره مما يتحقق معه اسم الولوغ غسلت ثلثا
اولهن بالتراب بل لا يبعد ذلك في مطلق المباشرة بالفم كاللطع ونحوه والشرب بلا ولوغ
لقطع لسانه ونحوه بل القول به في مطلق المباشرة ولو بباقي اعضائه لا يخ من قوة مع موافقته
للاحتياط وان كان الاقوى خلافه نعم لا يجري الحكم المزبور الى مباشرة لعابه من غير ولوغ
فضلا عن عرقه وساير رطوباته مع ان الاحتياط يقتضيه ايضا كما انه يقتضي تعدية الحكم
الى غير الاناء بل لعله الاقوى مع صدق اسم الولوغ بل الاحوط يقتضي تعدية الحكم ايضا الى
الاناء المتنجس بماء اناء الولوغ بل له وجه قوي الا ان الاقوى خلافه ولا فرق بين اتحاد
الولوغ وتعدده واتحاد الكلب وتعدده في الاجتزاء بما عرفت بل لو تنجس الاناء بغيره ذلك
مما يجب له الغسل مرة او مرتين اكتفي بالغسل المزبور عنه ولا بد من تقديم غسلة التراب فلو
جعلها اخرا او وسطا لم يجز على الاصح ولا يقوم غير التراب مقامه ولو عند الاضطرار والاولى
في الغسل بالتراب وضع الماء عليه لكن على وجه لا يخرجه عن اسم التراب والاحوط مسحه بالتراب
الخالص اولا ثم غسله بوضع ماء عليه بحيث لا يخرجه عن اسم التراب ثم بوضع ماء عليه بحيث لا
يخرجه التراب عن اسم الاطلاق ويمكن فعل ذلك الجميع بتراب واحد ويعتبر في التراب الطهارة على الاصح
ولو كانت الانية مما يتعذر تعفيرها بالتراب لضيق راس او غيره ففي بقائها على النجاسة ح

وهو الاقوى منه

لا يكفي حصول الازالة بهما منه

[illegible] منه

الغسل به مرتين بعد تحقق الغسل به ايضا لم يبعد [illegible] بل لا بد من غسلتين بعده منه

هذا هو الاقوى منه

بل لا يخ عن قوة منه

الاحوط استعمال التراب اولا بعد الغسلة الاولى بالماء منه

او سقوطه وجهان ولعل الاقوى تعفيرها بما يمكن من ادخال التراب فيها وتحريكه ولو فرض
التعذر اصلا لم يبعد البقاء على النجاسة ح ولا يسقط التعفير بالغسل بالماء الكثير بل
الاحوط ان لم يكن اقوى عدم سقوط العدد ايضا وان كان في الجاري ولا يلحق غير الكلب
به في الحكم المزبور حتى الناصب الذي هو شر منه نعم ينبغي غسل الاناء سبعا لشرب الخنزير
بل ولموت الفارة او الجرذ فيه او شرب النبيذ او الخمر او المسكر فيه او مباشرة الكلب له ولكن
الاقوى عدم الوجوب مطلقا حتى الخنزير وان كان الاحتياط فيه شديدا وانما يغسل الانا
منها كما يغسل من غيرها من النجاسات عدا البول مرة وان كان بالقليل وحصلت الازالة
للنجاسة بها او قبلها وان كان الاحوط فعلها بعد الازالة والاحوط التثليث بل
الاحتياط شديد اذا كان الغسل بالماء القليل ودونه الراكد الكثير ودونهما الجاري
ولا ريب في شدة استحباب زيادة الاستظهار في زوال النجاسة بالدلك ونحوه لما
لا يعصر خصوصا بالنسبة الى بعض النجاسات والمتنجسات لكن لا يجب شيء منها في التطهير على
الاصح كما ان الاقوى طهارة الة الدلك معه تبعا مع فرض حصول الغسل بالماء طاهرا ويكفي
الصب لبول الصبي الذي لم يتغذ بالطعام في مدة الرضاع في التطهير منه من غير حاجة الى
علاج ودلك وعصر ونحو ذلك بل الظ عدم اعتبار التعدد فيه وان كان هو الاحوط بل قد
يقال بعدم اعتبار انفصال ماء الغسل منه فيكفي صب الماء عليه على وجه يستولي على محال
البول من غير فرق بين ما يرسب فيه ماء الغسالة وغيره ولكنه لا يخ عن اشكال فالاحتياط
لا ينبغي تركه نعم ينبغي الاقتصار فيه على غير المتغذي بلبن خنزيرة او كافرة وعلى غير الممتزج معه
نجاسة اخرى وان قلت نعم قد يقوى انتقال حكمه الى ما تنجس به ايضا بل لا يبعد ذلك في
كل متنجس بنجاسة فان الظ اعطاؤه حكمها الا الولوغ مع انك قد عرفت الحال فيه ولو
كان المتنجس مما يرسب فيه الماء وقد تنجس بنجاسة نفذت في اعماقه بحيث لا يمكن وصول الماء اليها
باقيا على اطلاقه مع بقاء المتنجس على حاله او كان مائعا كالدهن المتنجس والذهب المائع والعجين

كونه كالمتقذر اصلا لا يخ عن قوة منه

[illegible] منه

هذا لا يخ عن قوة منه

بل الاقوى منه

فيه نظر منه

بالماء النجس ونحوها لم يطهر بالكثير فضلا عن القليل نعم لو فرض حصول جفوله بعد ذلك بحيث
يمكن غسل الظاهر منه خاصة طهر ظاهره بهما كما انه لو خبز العجين مثلا وجفف على وجه ينفذ
فيه الماء طهر ايضا بهما وطهر الثوب المصبوغ بنجس او متنجس قليلا او كثيرا كطهر غيره من المتنجس من غير المصبوغ
يحصل بزوال ما عليه من النجاسة مع الغسل بالماء قليلا او كثيرا نعم يعتبر عدم العلم بخروج ما
طهر به من الماء عن الاطلاق قبل تحقق الغسل به لو كان الغسل في ظلمة ونحوها اما اذا علم انفصاله
متغيرا ببعض ونحوه فلا ريب في بقاء الجزء المقارن صدق غسله لا انفصاله متغيرا على النجاسة بل الاقوى
ذلك ايضا في غيره من الاجزاء التي لم يعلم سبق غسلها على التغير الحاصل بتخلل الماء اجزاء المغسول
نعم الظاهر طهارة الاجزاء الصغار المحسوبة من الالوان تبعا للمغسول وان انفصل بعضها في ماء
الغسل كما ان بعض الاجزاء الدهنية على اليد او الاناء او اللحم لا تمنع من التطهير بل تتبع هي
المغسول في الطهارة وتحصل طهارة لب الرقي والبطيخ والخيار وغيرها بالكثير قطعا بل وبالقليل
على الاقوى اذا افيض عليها على وجه ينفصل معه بعض تلك الاجزاء ويستهلك الباقي ولا يقدح
تخلف بعضها ولا بعض ماء الغسل كما لا يقدح في الحشو ونحوه وكذلك الكلام في الصابون
المتنجس والجوز او الفواكه المطبوخة والجبن واللحم والقرطاس والطين ونحوها مما يرسب فيها الماء
ولا يعصر اذا تنجست بنجاسة لم تنفذ في اعماقها اما اذا كان كذلك فلا ريب في طهارتها بالكثير مع فرض
كونها بحال ينفذ فيها الماء كتجفيف ونحوه على وجه يستوعب باطنها المتنجس وان لم ينفصل عنه بل
يقوى ذلك ايضا لو حصل بالقليل على الوجه المزبور وان كان الاحوط خلافه ومن ذلك العجين
النجس اذا خبز وجفف حتى صار كما ذكرنا والطين النجس اذا شوي وغير ذلك اما اذا لم تكن بالحال
المزبور لم تطهر منها الا ما يصل الماء من اجزائها من غير فرق فيه ايضا بين القليل والكثير على
الاقوى وان كان الاحتياط السابق لا ينبغي تركه وتطهر الاواني الصغيرة والكبيرة ضيقة الراس
وواسعته بالكثير واضح بان توضع فيه مثلا حتى يستولي عليها الماء اما بالقليل فبايراد الماء عليها
وادارته فيها على وجه يستوعب جميع اجزائها بالاجزاء الذي يتحقق به الغسل ثم يراق منها والاحوط

يعتبر في المصبوغ بنجس العين كالدم عدم خروج الماء متغيرا به فان خرج متغيرا كان الثوب باقيا على حاله من النجاسة وكذا لو انفصل بعض الاجزاء الصغار في الماء منه

بل الاقوى منه

اذا غسل بالكثير او القليل مع عدم صيرورة الغسالة ... منه

مرتين والاحوط ثلثا منه

يفعل ذلك بها ثلثا منه

الفورية

الفورية في اتباع الادارة وان كان الاقوى خلافه في ذلك كله خصوصا في الاواني الكبار المثبتة و
الحياض ونحوها فانه لا ادارة لما في تطهيرها بل تستوعب باجزاء الماء عليها ثم يخرج ماء الغسالة
المجتمع في وسطها مثلا بنزح ونحوه من غير اعتبار للفورية المزبورة بل الاقوى عدم اعتبار تطهير آلة
النزح اذا اريد عودها له ولا يد النازح كما انه لا باس بما يتقاطر حال النزح وان كان الاحوط
ذلك كله والله اعلم **ثانيها** الارض فانها تطهر مضافا الى محل الاستنجاء ما يماسها من القدم وما يوقى
بها كالنعل والخف والقبقاب ونحوها بالمشي عليها او بالمسح بها او بغير ذلك مما يزول معه عين النجاسة
ولو فرض زوالها قبل ذلك كفى في التطهير المماسة ولا فرق في الارض بين التراب والحجر وغيرهما مما
يسمى ارضا في الحكم المزبور هنا نعم الاقوى اشتراط طهارتها والجفاف بمعنى ان لا تكون رطبة رطوبة
تتعدى الى القدم مثلا فلا باس بالندية التي لم تكن كذلك والاقوى الحاق ظاهر القدم اذا كان
المشي عليه وكذا ما يوقى به بل قد يقوى الحاق الركبتين واليدين اذا كان المشي عليهما وكذا ما يوقيهما
به بل قد يلحق ايضا نعل الدابة ونحوه بل وكذا اسفل خشبة الاقطع الا ان الاحتياط لا ينبغي تركه
اما كعب عصا الاعمى وعكاز الرمح ونحوهما فالاحوط والاقوى عدم الحاقها نعم لا يبعد الحاق حواشي
القدم القريبة من اسفله التي هي من الظاهر بالقدم في التطهير بالارض والواجب ازالة العين اما الاثر
الذي هو بمعنى الاجزاء الصغار فالاقوى عدم وجوب ازالتها كالاستنجاء وان كان هو الاحوط بل
لا يبعد طهارة الاجزاء الصغار الارضية المتنجسة الباقية في اسفل القدم والنعل بعد المسح والمشي
والله اعلم **ثالثها** الشمس فانها تطهر الارض وكل ما لا ينقل من الابنية وما اتصل بها من الاخشاب
والابواب والاعتاب والاوتاد والاشجار والنبات والثمار والخضروات وان حان قطفها وغير ذلك
حتى الاواني المثبتة ونحوها والحصر والبواري مما ينقل من كل نجاسة بعد زوال عينها بالاشراق
عليها على وجه تجففها تجفيفا يستند الى اشراقها فلا باس بمشاركة الغير من ريح او غيرها بعد فرض
الاستناد الى اشراقها والاحوط اعتبار اليبس وكون الارض مثلا رطبة رطوبة تعلق باليد بل لعله
الاقوى ولا اعتبار بما ييبس بحرارة الشمس بواسطة كالغيم او وسايط بل لا بد من اشراقها نفسها على

بل الاقوى عدم اعتبار ... منه

الاجزاء واتباع الادارة الاولى ...

... منه

والاحوط بل الاقوى اشتراط صدق الجفاف اليبوسة عرفا منه

فيه تامل منه

فيه تامل منه

عندي في تطهيرها بالشمس اشكال منه

المتنجس الا ان یکون باطن شیء واحد قد اشرقت الشمس علی ظاهره فانها تطهرهما معاً ولا تطهر غیر المنقول اذا صار منقولا الا الارض علی اشکال احوطه ذلک ایضا بل هو الاقوی اذا کانت قد نقلت فعلا کالتربة الحسینیة والاحجار المتخذة فی الخواتیم ونحوها مما لم ینقل وان کانت قابلة لم فالاقوی طهارتها بالاشراق والله اعلم **رابعها** الاستحالة الی جسم آخر محکوم بطهارته فیطهر النار ما احالته رماداً او دخاناً او بخاراً سواء کان نجساً او متنجساً علی الاصح وکذا المستحیل بخاراً بها او بغیرها وفیما احالته فحما او خزفا او آجرا او جصا او نورة قولان اجودهما واحوطهما هو البقاء علی النجاسة نعم یطهر الدم والنطفة المستحیل حیوانا طاهراً وکذا کل حیوان تکون من نجس او متنجس کدود العذرة والمیتة وغیرهما والماء النجس اذا صار بولا لحیوان ماکول اللحم او عرقا او لعاباً لحیوان طاهر العین او جزء من الخضروات والحبوب والاشجار والثمار والغذاء النجس اذا صار لبناً او روثاً لماکول اللحم او جزء له او لطاهر العین وغیر ذلک من انقلاب الکلب ملحا وغیره ویطهر الخمر باستحالته خلا بنفسه او بعلاج کطرح جسم فیه ونحوه سواء استهلک الجسم او صار خلا قبل صیرورة الخمر او بعده او معه او لم یستهلک بل کان باقیاً علی حاله نعم لو وقعت قطرة خمر فی خل فاستهلکت فیه او استحالت لم تطهر علی الاصح وکان نجساً کما انه لو تنجست الخمر بنجاسة خارجیة ببول ونحوه ثم انقلبت خلا لم تطهر ایضاً ولو تخلل بعض الخمر المجتمع لم یطهر الباقی قطعاً بل الاقوی نجاسة المتخلل ایضاً مطلقا سواء کان اعلی او اسفل وکذا یطهر العصیر المغلی بصیرورته خلا علی حسب ما سمعته فی الخمر **خامسها** ذهاب الثلثین فی العصیر بالنار ویقوی الحاق الشمس بها دون غیرها من الهواء وغیره علی الاقوی والمدار علی صدق ذهاب الثلثین من غیر فرق بین الوزن والکیل والمساحة وان کان الاحوط الاولین بل الاول ولا یطهر العصیر بغیر ذلک والتخلیل علی الاصح ولو صار دبسا **سادسها** الانتقال علی وجه یضاف الی المنتقل الیه کانتقال دم ذی النفس الی غیر ذی النفس وکذا غیر الدم وغیر ذی النفس والحیوان من البنات ونحوه نعم لو علم عدم الاضافة المزبورة او لم یعلم لعدم استقراره فی بطن الحیوان مثلا علی وجه یستند الیه کالدم الذی یمصه العلق بقی علی النجاسة **سابعها** الاسلام فانه مطهر

الاحوط مع بقاء العین الاجتناب والاولی الاجتناب عن المعالج مطلقا

للکافر بجمیع اقسامه الا الرجل المرتد عن فطرة علی الاصح دون الامرأة بل والخنثی المشکل والممسوح نعم قد یقوی قبول توبته باطنا بالنسبة الیه نفسه کما انه یقوی عدم جریان حکم الفطری علی منکری بعض الضروریات بالسبق بعض الشبهات ممن هو داخل فی اسم المسلمین کطوائف الجبریة والمفوضة والصوفیة ولا یتبع الکافر فی الطهارة ما باشره سابقا حتی ثیابه علی اشکال نعم یتبعه فضلاته المتصلة به من شعره وظفره وبصاقه ونخامته وقیحه ونحو ذلک بل الاقوی طهارة بدنه بالاسلام وان کان متنجساً سابقا بنجاسة لم یبق عینها **ثامنها** التبعیة فان الکافر اذا اسلم یتبعه ولده فی الطهارة ابا کان او جدا او اما کتبعیة الطفل للسابی المسلم اذا لم یکن معه احد ابائه وتتبع حواشی البئر وآلة النزح کالحبل والنازح وغیرهما للبئر فی الطهارة مطهر لو حال النبع واوانی الخمر والعصیر والاجسام المطروحة فیهما والعامل المشاغل باذهاب الثلثین بل وثیابه تتبعهما فی الطهارة وکذا آلات تغسیل المیت من السدة والخرقة الموضوعة علیه وثیابه التی غسل فیها وید الغاسل وفی باقی بدنه وثیابه اشکال احوطه العدم وعرق الابل الجلالة یتبعها فی الطهارة بالاستبراء او غیر ذلک مما قامت علیه السیرة القطعیة **تاسعها** زوال العین النجاسة بالنسبة الی الصامت من الحیوان او بواطن الانسان **عاشرها** الغیبة فانها مطهرة للانسان وثیابه وفرشه واوانیه وغیرها من توابعه مع علمه بالنجاسة واحتمال التطهیر من غیر فرق بین المتسامح فی دینه وعدمه بل الاقوی الاکتفاء معها باحتمال الطهارة وان لم یکن عالما بالنجاسة او غیر مکلف بازالتها لجنون ونحوه او لتقلیده من لا یری النجاسة ولو لکونه من العامة الذین مذهبهم ذلک ولا یلحق بالغیبة الظلمة والعمی وجنس البصر کما لا عبرة بغیبة الشخص عن ثیابه واوانیه مما لم یکن من توابع شخص آخر **حادی عشرها** استبراء الجلال من الحیوان المحلل بما یخرجه عن اسم الجلل فانه مطهر لبوله وخرئه هذا وقد تقدم لک سابقا طهارة محل النجو والحجر بالخرق ونحوها وطهارة الدم المتخلف فی الذبیحة وفی المغسول بناء علی نجاسة الغسالة وغیر ذلک اما غیرها فلا یفید طهارة علی الاصح کمسح الجسم الصیقل والغسل بالمضاف وازالة الدم بالبصاق والغلیان بالمرق ومزج الدهن المتنجس بالکر وخبز العجین النجس

الاحوط الاجتناب عن الخنثی والممسوح

الاحوط مع زوال اسم الجلال استبراء الحیوان فی المدة المنسوبة للحیوانات

وتقييم الميتة بالنسبة الى نجاسته بدنه والدبغ للجلد النجس نعم يستحب اجتناب جلد المذكى من غير ماكول
اللحم حتى يدبغ بالعفص ونحوه من الاشياء الطاهرة بعد ذكاته وليس شرطا على الاصح اما الماكول
فلا اشكال في استعمال جلده بعد التذكية دبغ او لم يدبغ ولا فرق فيما ذكرنا بين الاواني المتخذة من
الجلود وغيرها ولا بين استعمالها في الجامد والمايع ويحكم بتذكية الجلد بوجوده في ايدي المسلمين
واسواقهم وان كانوا ممن يرى الطهارة بالدبغ وقد عرفت فيما مضى انه لا يجب التطهير باصابة النجاسة
مع عدم التعدي نعم يستحب نضح ما اصاب الكلب ولو السلوقي منه والخنزير بل والكافر وما اصابه
عرق الجنب والصفرة من مقعدة ذي الجرح فيها وبول الشاة والابل وما شك في اصابة بول الدواب
والبغال والحمير اما مع العلم فيستحب الغسل وما اصابته الفارة الرطبة التي لم ير اثرها والا غسله
استحبابا والمشكوك في اصابة البول او الدم او المني ومظنونها ونضح البيع والكنايس ومسكن المجوس
وثوبه اذا اراد الصلوة فيها وكذا يستحب المسح بالتراب او الحائط من مصافحة الكتابي بل لا يبعد الحاق
اخويه الكلب والخنزير به دون الناصب فانه يستحب الغسل منه وليس شيء من ذلك ولا غيره واجبا على
الاصح والمتنجس بعد ثبوت نجاسته لا يرتفع الا العلم بالطهارة او ما يقوم مقامه كالبينة ولخبار
العدل وذي اليد والمراد به كل مستول على العين بملك او اجارة او اعارة او نحو ذلك بل لا يبعد
الحاق الفحوي بل قد يقوى كون الظلمة وعمالهم من ذوي الايدي على ما في ايديهم وان كان نجوا ما بل
وكذا من كان نحوهم من الغاصبين كما انه يقوى كون مربية الولد ونحوها من ذات اليد عليه ايضا الا
ان الاحوط الاقتصار على المالك والماذون منه وكذا الطاهر لا تثبت نجاسته الا مع العلم او ما يقوم
مقامه من البينة واخبار العدل واخبار صاحب اليد ومع تعارض البينتين او العدلين او احدهما
مع صاحب اليد او كانت اليد مشتركة بين اثنين مثلا وتعارضا فالاقوى الحكم بطهارته ما لم يعلم
النجاسة على حال التعارض

البحث السادس

يحرم استعمال اواني الذهب والفضة في الاكل
والشرب والطهارة من الحدث والخبث وغيرها على الاصح ولا يحرم نفس الماكول والمشروب بها لا يحرم
التنقل منها للتفريغ لكن ليس التنقل منها للاكل والطهارة مثلا تفريغا وان قصد على الاصح بل الاصح

فيه نظر منه

على الاحوط منه

حرمة اقتنائها ايضا بل وتزيين المشاهد والمساجد وغيرها من الاماكن المشرفة المعظمة بها
والانية الوعاء والمرجع فيها العرف والظاهر تحققه في الفليان ورأسها ورأس الشطب وما
يجعل موضعا له وقراب السيف والخنجر والسكين وبيت السهام وقاب الساعة خصوصا الاعلى
منها وظرف الغالية والكحل والعنبر والمعجون والبن والتنباك والترياك والجام ونحوها من غير
فرق بين الصغير والكبير وما كان منها على هيئة الاواني المتخذة من غيرهما ولو مثل الكفكير و
المصفاة والصينية التي هي بمنزلة السفرة وما لم يكن نعم ليست القناديل منها قطعا ولا محل
فص الخاتم ونحوه من المتصل كاتصاله مثل المراة وشبهها في اللزوم وحلي المرأة ما كان منه
وعاء وانية حرم ايضا اذ لا فرق بينها وبين الرجل في ذلك والظاهر عدم كون المجل المجوف خصوصا
الصامت منه من المحرم كما ان الظاهر عدم كون ضبة السيف منها من غير فرق بين ما كان منها
في طرفه او وسطه ولا باس بما يصنع من الفضة بيتا للتعويذ من غير فرق بين حرز الجواد وغيره
في الاصح وفي التعدية الى الذهب قوة الا ان الاحوط خلافه ولا باس باستعمالهما في نقش كتب
وسقف وجدران واواني وسلاح ونحوها وغير ذلك من التفضيض والتذهيب والتمويه ونحوها
مما لا يكون من الاواني ولا من لباس الذهب لخصوص الرجال كما لا باس باستعمال غيرهما من الجواهر
الثمينة وغير الثمينة وان كان اغلا منهما اضعافا نعم يكره استعمال الاناء المفضض والاحوط عزل
الفم عن موضع الفضة عند الاستعمال بل الوجوب لا يخلو عن قوة والاحوط اجتناب الاناء الملبس
جميعه او اكثره من المفضض على وجه يكون الكاسي له نوع اناء مستقلا كالمكسو من غير فرق بين
تلبيس الظاهر والباطن لكن الاقوى خلافه مع لصوقه به واتحاده معه ولا باس بكسوة البعض التي
لم تصل الى الحد المزبور كما انه لا باس بالتمويه ولو لجميع الاناء ولا بالاناء من الممتزج باحدهما او
غيره اما الممتزج منهما خاصة فالاقوى والاحوط الاجتناب ولا يلحق باواني الذهب في حرمة الاستعمال
اواني المشركين لان الاصح جواز استعمالها مع عدم العلم بالنجاسة كاواني المسلمين ولا اواني
الخمر بعد تطهيرها وان كانت خشبا او قرعا او خزفا غير مدهون نعم هو مكروه في التي ينفذ

بل الاقوى عدم حرمته منه

كتاب الصلوة

فيها الجزاء الخمر بخلاف الصلب الذى لا ينفذ فيه والله اعلم **كتاب الصلوة** التى تنهى عن الفحشاء والمنكر وعمود الدين ان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها وفيه مقاصد **المقصد الاول** فى المقدمات وهى ست **المقدمة الاولى** فى اعداد الفرائض ومواقيت اليومية منها ونوافلها وجملة من احكامها وفيها مباحث **المبحث الاول** الصلوة واجبة ومندوبة والواجبة الان خمسة اليومية وتدخل فيها الجمعة والايات والطواف الواجب وما التزم بنذر او اجارة او غيرهما وصلوة الاموات واليومية خمس فرائض صبح ركعتان ومغرب ثلثة وظهر وعصر وعشاء كل منها اربع ركعات للحاضر الامن وللمسافر والخائف ركعتان كما ان من صلى الجمعة ركعتين اجزئته عن الظهر والوسطى منها التى امرنا بالمحافظة عليها الظهر على الاصح واما المندوبة فهى اكثر من ان تحصى منها الرواتب اليومية التى هى فى غير يوم الجمعة اربع وثلثون ركعة ثمان قبل الظهر وثمان قبل العصر واربع بعد المغرب وركعتان من جلوس بعد العشاء تعدان بركعة تسمى بالوتيرة وركعتا الفجر واحدى عشر صلوة الليل ثمان ركعات ثم ركعتا الشفع ثم ركعة الوتر وهى مع الشفع افضل صلوة الليل ولكن ركعتا الفجر افضل منهما ويجوز الاقتصار على الشفع والوتر منها بل على الوتر خاصة ولها اداب كثيرة مذكورة فى محالها وعلى كل حال فقد ظهر لك ان النوافل مع الفرائض للحاضر احدى وخمسون ركعة وتسقط عن فرضه القصر ثمانية الظهر وثمانية العصر والوتيرة على الاقوى واما يوم الجمعة فزاد على الستة عشر اربع ركعات وباقى التعرض لغيرها ان شاء الله تعالى والاقوى ثبوت الغفيلة وهى ركعتان بين العشائين ويستحب قراءة وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجى المؤمنين بعد الحمد فى اوليهما وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما فى البر والبحر وما تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة فى ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين بعده ايضا فى ثانيتهما والوصية وهى ركعتان بينهما ايضا يقرأ فى اوليهما اذا زلزلت الارض زلزالها ثلثة عشر مرة بعد الحمد وفى الثانية التوحيد خمس عشرة مرة بعدها ايضا

لكن مع ان الاحتياط يقتضى عدم فعلها ليست من الرواتب التى هى عند الاوليا كالواجب **المبحث الثانى** فى مواقيتها يدخل وقت الظهر بزوال الشمس فاذا مضى منه مقدار ادائها اشترك معها العصر الى ان يبقى من المغرب مقدار ادائه فاشترك معه العشاء الى ان يبقى من انتصاف الليل مقدار اربع ركعات فيختص هو به ايضا ويخرج وقت المختار واما المضطر لنوم او نسيان او حيض او غيرها من احوال الاضطرار فلا يظهر بقاء الوقت له الى طلوع الفجر وانه يختص العشاء من آخره بالاربع ايضا بخلاف المغرب من اوله على الاقوى والاولى عدم التعرض فى النية للاداء والقضاء بل الاولى ذلك حتى فى العامد ثم يدخل وقت الصبح بطلوع الفجر الصادق الذى كلما زدته نظرا اصدقك بزيادة حسنه المستطير فى الافق اى المعترض المنتشر فيه كالقبطية البيضاء وكنهر سورى لا الكاذب المستطيل فى السماء المتصاعد فيها الذى يشابه ذنب السرحان على سواد يترائى من خلاله واسفله ولا يزال يضعف حتى ينمحى اثره ويمتد وقته الى طلوع الشمس فى افق ذلك المصلى والمراد بالاختصاص عدم صحة خصوص الشريكة فيه مع عدم ادائه او صاحبة الوقت مطلقا من غير فرق بين السهو وعدمه والقضاء وعدمه اما صلوة غير الشريكة فيه قضاء مثلا او صلوة الشريكة فيه اداء بعد فرض اداء صاحبته بوجه صحيح فالظاهر الصحة كما يصح مزاحمة الشريكة للاخرى اذا فرض بقاء ركعة من الوقت فيصلى ح وان وقع جملة منها فى وقت الاختصاص فلو بقى من الغروب خمس ركعات او من نصف الليل صلى الظهرين والعشائين ولا يصلى المغرب لو لم يبق الا مقدار اربع ركعات ويعلم الزوال بزيادة ظل الشاخص المنصوب معتدلا فى الارض المعتدلة بعد نقصه او حدوثه بعد انعدامه والمغرب بذهاب الحمرة المشرقية على الاصح بل يقوى اعتبار ذهابها الى ان تتجاوز سمت الرأس بل الاحوط مراعاة ذهابها من تمام المشرق الذى هو ربع الفلك ولبنر لنصف الليل حد بالشرع معلوم ولكن يعرف بالنجوم وغيرها نعم منتهاه طلوع الفجر الصادق لا الشمس فالانتصاف يلاحظ اليه وابتداء الفضل فى الظهر الزوال ومنتهاه بلوغ الظل الحادث مثل الشاخص ومنتهى فضيلة العصر المثلان والاحوط ابتداؤها من المثل لا من الزوال فيكون له ح

فيه اشكال منه

الاحوط عدم التعرض فيهما للقضاء والاداء منه

وقتا اجزاء قبل المثل وبعد المثلين وان كان الذي يقوى ان من الفضل فعلها اذا بلغ الظل
اربعة اقدام اي اربعة اسباع الشاخص بمعنى القامة كما ان من الفضل فعل الظهر اذا بلغ الظل
قدمين وعلى كل حال فيستحب التفريق بين الظهر والعصر بما يحصل به مسماه وفي الاكتفاء فيه بمجرد
فعل النافلة وجه لكن الاقوى خلافه ووقت فضل المغرب من الغروب الى غيبة الشفق الذي هو
الحمرة دون الصفرة ونحوها والعشاء من ذهاب الشفق الى الثلث فيكون لها وقتا اجزاء قبل
الشفق وبعد الثلث والصبح من طلوع الفجر الى ان يسفر ويتجلل بان تطلع الحمرة في المشرق لا
المغرب والغلس بها افضل من غيره كما ان التعجيل في جميع اوقات الفضيلة افضل من غيره بل هو في
وقت الاجزاء كذلك ووقت نافلة الزوال من حينه الى ان يبقى من الذراع الذي هو سبعا الشاخص
مقدار الفريضة وكذا نافلة العصر بالنسبة الى الذراعين فان بلغ من الظل ذلك ولم يكن قد
صلى شيئا منها فالاولى له البدءة بالفريضة وان كان قد تلبس بشيء منها ولو ركعة زاحم بها الفريضة
واتمها مخففة بالاقتصار على الحمد خاصة ونحو ذلك ويجوز الاقتصار على فعل بعضها كغيرها من
النوافل ولا تقدم نافلة الزوال فضلا عن نافلة العصر على الزوال الا في يوم الجمعة فانه يجوز
تقديم العشرين عليه بل هو الافضل وينبغي له تفريقها ستا عند انبساط الشمس وستا عند
ارتفاعها وستا قبل الزوال وركعتين عنده ووقت نافلة المغرب من حين الفراغ من الفريضة الى
ذهاب الشفق المغربي والظاهر جريان حكم المزاحمة فيها على حسب ما سمعته في سابقتها ويمتد وقت
الوتيرة بامتداد وقت العشاء نعم ينبغي ملاحظة تعقبها له في الجملة كما انه ينبغي جعلها خاتمة نوافله فلو
فرض ارادة فعل بعض الصلوة الموظفة في بعض الليالي بعد العشاء جعل الوتيرة بعد ذلك ووقت
نافلة الصبح الفجر الاول ويمتد وقتها الى ان يبقى من طلوع الحمرة مقدار الفريضة ويجوز دسها
في صلوة الليل قبل ذلك ولو عند النصف بل لا يبعد جواز تقديمها عليه مع صلوة الليل الا
ان الافضل اعادتها حتى لو صليت في الفجر الاول اذا نام بعدها ويجري ايضا فيها المزاحمة الشا
ووقت صلوة الليل انتصافه الى الفجر الصادق على الاصح والسحر افضل من غيره والظاهر انه اوسع

من السدس الاخير بل لا يبعد كون الثلث الاخير كله سحرا نعم افضله القريب من الفجر ولا يجوز
تقديمها على النصف الا للمسافر والشاب الذي يصعب عليه فعلها في الوقت بل يلحق به الشيخ
وخائف البرد والاحتلام والنوم والمريض وغيرهم من ذوي الاعذار التي يصعب معها ادراكها
في الوقت وينبغي لهم نية التعجيل لا الاداء وقضاؤها افضل من التقديم المزبور ولو
انتبهوا في الوقت بعد التقديم المذكور فالاحوط عدم اعادتها بل هو الاقوى ولو طلع الفجر
ولم يكن قد تلبس بشيء منها فالاولى له صلوة ركعتي الفجر ثم الفريضة وان كان قد طلع وقد صلى
منها اربع ركعات اتمها مخففة بقراءة الحمد وحدها ولو كان قد ظهر له الضيق بعد ان زعم السعة
ولم يكن قد اكمل الاربع فالاولى له اكمال ما في يده والاشتغال بالفريضة ونافلتها ولو ظن
الضيق صلى فان اخرها الاربع زاحم والا اخرها الى ما بعد الفريضة ويجوز له في الفرض المزبور
صلوة ما اتسع له الوقت فاذا طلع الفجر اوتر واخر والامر في ذلك كله سهل عندنا لان الاقوى جواز
التطوع مطلقا في وقت الفريضة ما لم يتضيق من غير فرق بين الفائتة والحاضرة وبين القضاء
للنفس او الغير وان كان الاحوط خلافه خصوصا في الحاضرة نعم لو اوجب التطوع عليه بسبب من
الاسباب كالنذر ونحوه خلص من الاشكال عن اصله ولكن ينبغي الاطلاق في النذر وان كان
وقع منه في وقت الفريضة اما لو قيده في وقتها فاشكال اقواه عدم الجواز بناء على الحرمة

المبحث الثالث في الاحكام

اذا حصل للمكلف احد الاعذار المانعة من التكليف بالصلوة كالجنون
والحيض والاغماء وقد مضى من الوقت مقدار فعل تمام صلوة المختار بحسب حاله في ذلك الوقت من
الحضور والسفر وغيرهما وجب عليه القضاء والا لم يجب عليه على الاصح من غير فرق بين التمكن من الاكثر
وعدمه وبين التمكن من الطهارة خاصة دون باقي الشرائط وعدمه ولو ارتفع العذر وقد ادرك
مقدار ركعة كذلك وجب ويكون مؤديا لا قاضيا ولا ملفقا والا لم يجب على الاقوى من غير فرق بين
الفرائض ولا بين الطهارة وغيرها من الشرائط والمراد بالركعة في كل مقام علق الحكم عليها القيام
المشتمل على القراءة والركوع والسجود كلا فتنتهي برفع الراس من السجدة الاخيرة على الاصح و

بل الاقوى عدم الاكتفاء بالعدل الواحد ض

يعتبر العلم لغير ذوي الاعذار بالوقت في الدخول بالصلوة والاقوى الاكتفاء بالبينة بل و
خبر العدل لكن الاحوط خلافهما وفي لا يكفي الاذان وان كان من عدل عارف ولا غيره من الامارات
نعم يكفي الظن من ابن ما حصل لذي العذر بعمى او حبس او نحوهما او في الغيم ونحوه مع ان الافضل
والاحوط التاخير حتى يعلم ولو انكشف الخطاء حتى بان له سبق الصلوة تماما على الوقت استانف
وان كان قد انكشف له الخطاء وقد دخل عليه الوقت الذي تصح فيه الصلوة المتلبس بها وهو
في اثنائها ولو التسليم لم يعد على الاقوى والشك في الدخول بل والظن بل العلم بالعدم في وجوب
الاستيناف ومتعمد التقديم ولو لجهل بالحكم يستانف على كل حال وكذلك الناسي والظان بدخول
الوقت مع عدم اعتبار ظنه اما لو كان قاطعا فكالمعذور بظنه في التفصيل السابق ولو دخل
في الصلوة غافلا عن المراعات ولم يتفطن الى الفراغ وقد صادف تمام فعله الوقت صحت صلوته على
الاقوى والاحوط الاعادة وكذلك الجاهل بالحكم اذا كان بحيث تقع منه نية القربة ولو تفطن
الغافل المزبور في الاثناء ولم يتبين له الوقت استانف والاحوط له اتمام ما في يده ثم الاعادة و
يجب الترتيب بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء فمن تركه عمدا ولو جهلا بالحكم اعاد ما قدمه اما
الساهي فلا يعيد اذا كان قد وقع في الوقت المشترك ولو ذكر في الاثناء عدل بنيته وان كان ما
وقع منه في وقت الاختصاص في بعض الاوقات الاحوط ان لم يكن اقوى الاعادة بعد الاتمام وانما يصح له
العدول اذا لم يتجاوز محله بان يكون قد وقع في رابعة العشاء مثلا او المنسي المغرب لا عدول بعد
الفراغ في متساوي العدد فضلا عن غيره وكذلك الحكم فيما يجب فيه الترتيب من الفوائت اما العدول
من الحاضرة الى الفائتة فيه واجب نعم هو جائز بل مستحب والافضل في الصلوة كل فريضة في اول وقت
فضيلتها الا العصر للجمعة وعرفة فيجمعها فيهما بعد الظهر وعشائي من افاض من عرفات فيؤخرهما الى
المزدلفة ولو الى ربع الليل بل ولو الى ثلثه ومن خشي الحر يؤخر الظهر الى المثل ليبرد بها ومن لم يكن له
اقبال يؤخر الفرض لحصوله لكن لا ينبغي ان يتخذ ذلك عادة ومن كان منتظرا للجماعة يؤخرها الى
حصولها اذا لم يقتض ذلك الافراط في التاخير بحيث يكون مضيعا للصلوة والصائم الذي تتوق

في نفي الوجوب تأمل فلا ينبغي ترك الاحتياط ض

نفسه

نفسه الى الافطار يؤخرها الى ما بعده وكذا من كان له احد ينتظره والمستحاضة الكبرى تؤخر الظهر
والمغرب اذا ارادت جمعهما مع العصر والعشاء بغسل واحد والمربية للصبي تؤخر الظهرين الى آخر
الوقت لتجمعهما مع العشائين بغسل واحد للثوب ويؤخر ايضا ذوو الاعذار ولو لغيم ونحوه مع
رجاء زوال العذر في آخر الوقت ومدافع الاخبثين بل كل ممنوع بنحو ذلك والمتنفل يؤخر الفرض للنافلة
والمسافر المستوفز ومن كان عليه قضاء يؤخر الى حصول الضيق ولا يجب التاخير في شيء من ذلك على
الاصح ويكره الشروع في النوافل المبتدئة عند طلوع الشمس وعند غروبها وعند قيامها وبعد
صلوة الصبح وبعد صلوة العصر دون ذوات الاسباب كالزيارة والطواف والحاجة ونحوهما ودون
اتمام المبتدئة لو كان متلبسا بها ودخل وقت الكراهة والله اعلم **المقدمة الثانية**
في القبلة وفيها مباحث **المبحث الاول** في ماهيتها وكيفية استقبالها وهي المكان الواقع فيه
البيت شرفه الله تعالى الممتد من تخوم الارض الى عنان السماء للناس كافة القريب والبعيد لا نفس البنية
ولا هو لخصوص من كان في المسجد والمسجد لمن كان في الحرم والحرم لمن خرج عنه ولا يدخل فيه شيء من حجر
اسماعيل وان دخل في الطواف والمدار على صدق استقباله ولا يقدح خروج بعض الاعضاء في ذلك
من البدن وان كان الاحوط الاستقبال بجميع اجزاء مقاديم البدن من القدم وغيره ولا يعتبر
في تحققه للبعيد اتصال الخطوط موقفه بها فان الاجرام البعيدة كلما ازدادت بعدا ازدادت
محاذاة كما يعلم ذلك بالانجم ونحوها بل المدار على صدقه عليه مع ملاحظة البعد فلا يقدح زيادة
العرض كالصف المستطيل ونحوه في صدقه للبعيد حقيقة نعم لما كان المستقبل بالفتح غير مشاهد
للبعيد مثلا انحصر معرفة استقباله له فيما دل عليه من محراب صلى فيه المعصوم ونحوه مما يفيد العلم
بها وفيما وضعه الشارع له من الامارات كالجدي يجعله اهل اواسط العراق مثل بغداد والكوفة
ونحوهما خلف المنكب الايمن والاحوط ان يكون ذلك في غاية انخفاضه وارتفاعه ومراعاة القطب
والمراد بالمنكب ما بين الكتف والعنق بل ينبغي وضعه على الجزء المحاذي للاذن منه لا اي جزء كان و
اهل المشرق منه كالبصرة في الاذن اليمنى منه واهل المغرب منه كوصل بين الكتفين واهل الشام

وجوب التأخير على ذوي الاعذار مع رجاء زوال العذر لا يخ من قوة ض

ظاهر هذه العبارة ... كانه القريب والبعيد تأمل الآن ... القول المشهور ... الجهة ض

خلف الكتف الأيسر للمنكب الايمن واهل عدن بين العينين وصنعا على الاذن اليمنى والحبشة والنوبة
صفحة الخد الايسر وغيرهم من بلاد المغرب على الاذن اليسرى وكسهيل يجعله من عرفت عكس الجدي
وكالشمس لاهل العراق اذا زالت عن الانف وكوضعهم مغرب الاعتدال على اليمين ومشرقه على الشمال
وغير ذلك من الامارات المستخرجة بمقايسة الجدي وعلم الهيئة والاحوط مراعات الترتيب بينها
وبين ما يفيد العلم وان كان الاقوى خلافه ولا يجوز الاعراض عنها والاكتفاء بالجهة العرفية
كما انه لا يجوز التسامح في الانحراف عن مقتضاها يمينا وشمالا الا على وجه يرتفع الظن بالمحاذات
الحاصل منها وربما كان اليسير كافيا في ذلك كما هو المشاهد في محاذات الاجرام البعيدة فهو
لا انجم وما شابهها ومع تعذره يبذل تمام جهده ويعمل على ظنه ولو من اخبار كافر عن حدس
فضلا عن الحس كما انه لا عبرة هنا بشهادة العدلين فضلا عن العدل الواحد مع فرض حصول
الاجتهاد بخلافهما ولا فرق فيما ذكرنا بين الاعمى وبين من لا بصيرة له وبين غيرهما وان اختلفوا
في كيفية بذل الجهد لتحصيل الظن ومع تعذره يكتفي بالجهة العرفية ومع فرض تعذرها ولم يعلم في
اي جهة كرر الصلوة اربعا مع سعة الوقت والا وان كان بتقصير منه في التاخير فما وسعه ولو
واحدة ولو حصرها في جهتين مثلا كررها مرتين بل يقوى ذلك فيما لو حصرها فيهما ظنا وان كان
الاحوط خلافه ويعتبر في التكرير ان يكون على وجه يحصل معه اليقين بحصول الصلوة الى القبلة
او على ما لا يبلغ معه الانحراف الى حد اليمين او اليسار ولو كان عليه صلوتان لم يجب صلوة الثانية
منها الى جهات الاولى بعد المحافظة على ما ذكرنا والاحوط صلوة الثانية مع فرض كونها مرتبة على
الاولى بعد الفراغ من تكرير السابقة ويعول على قبلة بلد المسلمين في صلوتهم وقبورهم و
محاريبهم اذا لم يعلم بناؤها على الغلط اما لو ظن باجتهاده انها كلا على وجه يقتضي خلاف جهتها
فالاحوط تكرير الصلوة والاقوى تقديمها على اجتهاده وكذا الحال في الانحراف يمينا وشمالا الا على
وجه يقدح في الاستقبال نعم لا بد من العلم بانها قبلة البلد فلا يكفي خبر الواحد بها ما لم يقترن بما
يفيد الاطمئنان بذلك **المبحث الثاني** فيما يستقبل له يجب الاستقبال مع الامكان في الفرائض

فيما يوسع الجد بين العينين ش

وهو الاقوى ش

الاحوط الجمع بين قول العدلين وبين الاجتهاد بالتكرار ش

بل لا يخلو من قوة ش

الاحوط لاعتبار اتحاد جهات الصلوتين ش

فيه اشكال ش

اليومية وتوابعها التي منها سجود السهو وفي غير اليومية من الفرائض حتى صلوة الجنائز بل وفيما
وجب بالعارض من النوافل في وجه موافق للاحتياط وكذا فيما صار نفلا من الفرائض خصوصا
الصلوة المعادة احتياطا استحبابا ويجب ايضا الاستقبال بالمحتضر وبالميت عند الصلوة وعند
الدفن وان اختلف كيفيته فيها فيحصل في الاول بالاستلقاء على القفاء وكون الوجه وباطن القدمين
الى القبلة وفي الثاني بالاستلقاء وكون الراس الى يمين المصلي وفي الثالث بالاضطجاع وكون
الراس الى المغرب والوجه والبطن ومقاديم البدن الى القبلة ويأتي ان شاء الله حكم الاستقبال في
الذبح والنحر في محله اما النافلة فلا يعتبر فيها الاستقبال اذا صليت حال المشي والركوب حتى التكبير
منها والركوع والسجود والايماء اليهما فانه يجوز صلوتها كذلك سفرا وحضرا من غير فرق بين المحمل
وغيره ولا بين البعير وغيره بل الاقوى كون النافلة في السفينة ايضا كذلك ولا فرق بين كيفية الركوب
والمشي المتعارفة وغيرها ولا يعتبر التوجه الى ما توجهت اليه الراحلة بخلاف ما لو صليت على الارض
في حال الاستقرار فان الاقوى اعتبار الاستقبال فيها **المبحث الثالث في احكام**
الخلل من صلى الى جهة امرها للظن او للضيق على الاقوى ثم تبين خطاؤه بعد الفراغ فان كان منحرفا
عنها الى ما بين اليمين والشمال صحت صلوته ولو كان في الاثناء مضى ما تقدم منها واستقام في
الباقي من غير فرق بين بقاء الوقت وعدمه على الاصح وكذا الناسي بل والجاهل بالحكم وان كان مقصرا
بعد فرض حصول نية القربة منه على اشكال وان كان الى الاعادة في الوقت دون خارجه وان بان انه مستدبر
الا ان الاحوط القضاء معه بل مطلقا وكذا اذا كان في الاثناء كما ان الاحوط بل الاقوى عدم الحاق
الناسي والجاهل هنا في ذلك فيعيدان ح في الوقت وخارجه بتبين الخطأ ولو ادرك الظان ركعة
من الوقت مثلا فدخل في الصلوة فبان له الخطاء الموجب للاعادة في الثانية مثلا استقام واتم
ولا شيء عليه على الاقوى واما لو اخل بالاستقبال عامدا استانف في الوقت وخارجه تقاحش انحرافه
او لا بعد فرض صدق الخروج عن اسم الاستقبال **المبحث الاول** في الستر والساتر وفيه مباحث
المقصد الثالث يجب مع الاختيار ستر بشرة العورة في الصلوة وتوابعها والنافلة

لا اشكال في وجوب الاستقبال في المعادة ش

وجوب القضاء بالاستدبار لا يخلو عن قوة والاحوط اجراء حكم الاستدبار بمجرد التعدي من المشرق والمغرب وانما يتبع النقطة المقابلة للقبلة ش

الاستدبار قوي والاعادة لا محه احوط ش

دون صلوة الجنازة وان لم يكن هناك ناظر او كان في ظلمة والاحوط وجوب ستر الحجم ايضا بمعنى
الشبح الذي يرى من خلف الثوب من غير تميز للونه دون الشكل الذي يرى مع الثوب مثال الفخذ به مثلا نعم
الاقوى الصحة لو بدت العورة كلا او بعضا لريح او غفلة او كانت خارجة من اول الامر ولا يعلم بها لكن
يبادر الى الستر ان علم في الاثناء بل الاحوط الاتمام ثم الاستيناف خصوصا اذا احتاج سترها بعد العلم
الى زمان معتد به كما ان الاقوى الاعادة لو نسي سترها من اول الامر او بعد التكشف في الاثناء
فضلا عما كان عالما ولم يفعل سواء كان عن عمد او عن جهل وعورة الرجل في الصلوة عورته في النظر
وهي الدبر والقضيب والانثيان وليس العجان منها وهو ما بين الانثيين والدبر ولا السرة
ولا الركبة وما بينهما الا انه يستحب ستر ذلك بل هو الاحوط وعورة النساء في الصلوة جميعها حتى
الراس والشعر الا الوجه وجه الوضوء على الاقوى واليدين الى الزندين والقدمين الى الساقين
ظاهرهما وباطنهما بل يجب عليها ستر شيء من اطراف المستثنيات مقدمة ولا يجب عليها للصلوة ستر
ما في باطن الفم من اللسان والاسنان ولا ما على الوجه ونحوه من الزينة كالخضاب والكحل والحمرة
والسواد والحلي والشعر الخارج الموصول بشعرها والقرامل وغير ذلك وان قلنا بوجوبه عن النظر
بل لو كان الناظر موجودا حال الصلوة ولم تسترها صحت صلوتها وان اثمت كنفس الوجه بالنسبة
الى وجود الناظر بريبة والامة وان كانت ام ولد او مكاتبة كالحرة في المستثنى والمستثنى منه
وتزيد عليها بعدم وجوب ستر راسها حتى العنق نعم المبعضة كالحرة في وجوب ستر الراس على الاقوى
ولو اعتقت في اثناء الصلوة وعلمت به ولم يتخلل زمان بين عتقها وستر راسها صحت صلوتها
وكذا اذا تخلل زمان الا انها بادرت الى الستر للباقي من صلوتها بلا فعل مناف اما اذا تركت ستره
بطلت صلوتها وان كانت جاهلة بالحكم وكذا اذا لم تتمكن من الستر الا بفعل المنافي وان كان الاحوط
لها حينئذ الاتمام ثم الاعادة نعم لو لم تعلم بالعتق حتى فرغت صحت صلوتها على الاقوى وكذا اذا علمت في
الاثناء الا انها كانت فاقدة الساتر او كان الوقت ضيقا وكذا لا يعتبر ستر راس الصبية في صحة
صلوتها بناء على شرعيتها **المبحث الثاني** في الساتر ويعتبر فيه امور **الاول** الطهارة

الاحوط الستر في صلوة الجنازة
ض

الاحوط ستر الباطن
ض

والعود ك

بل هي شرط في جميع لباس المصلي عدا ما لا يتم به الصلوة منفردا كما عرفت تفصيل الكلام في ذلك
في كتاب الطهارة **الثاني** الاباحة بل هي شرط في جميع لباس المصلي على الاقوى من غير فرق بين
الساتر وغيره فلا تجوز بالمغصوب ولو من الجاهل بحرمته او بافساده ولو للنسيان له الا اذا كان
جهلا يعذر فيه شرعا نعم لو لم يعلم بغصبه صحت صلوته كالناسي على الاقوى في لو الغاصب
ان كان الاحوط له بل مطلق الناسي الاستيناف كما انه تلزم الاجرة على كل حال ولو اذن المالك
لغير الغاصب بل وله ايضا في الصلوة فيه صح وان بقي العين على حكم الغصبية في الضمان ونحوه
اما لو قال اذنت في الصلوة فيه جاز لغير الغاصب ما لم يحصل الظن بارادته من الاطلاق بل هو كل في
العام على اشكال الحوطه ذلك وحمل المغصوب غير قادح على الاقوى الا ان الاحوط احتياطا شديدا
اجتنابه كما ان الاقوى عدم الباس في لباس الشهرة وان كان هو الساتر وكذا زي الرجال للنساء
وبالعكس وان حصل الاثم بذلك لكن الاحوط ايضا اجتنابه **ثالثها** كونه بل مطلق اللباس من مذكى
ماكول اللحم ان كان من جلود ذي النفس ونحوها من اجزائه التي تحلها الحيوة فلا يجوز في غير المذكى
منه ولو دبغ سبعين مرة بل الاحوط اجتناب ذلك من الماكول غير ذي النفس ايضا وان كان الاقوى
خلافه والماخوذ من يد المسلم وما عليه اثر استعماله بحكم المذكى فاذا ظهر بعد ذلك انه ميتة لم يعد
ما صلاه فيه بل لا يبعد ذلك في المطروح في ارض المسلمين وسوقهم وكان عليه اثر الاستعمال
وان كان الاحوط اجتنابه كما ان الاحوط اجتناب ما في يد المسلم المستحل للميتة بالدبغ وكذا لا
يجوز في غير الماكول منه وان ذكي من غير فرق بين ما تتم الصلوة فيه وغيره وبين الجلد وغيره بل الاقوى
هنا مساواة الجهل والنسيان لغيرهما في البطلان كما ان الاقوى عدم الفرق بين ذي النفس وغيره
بعد الاشتراك في عدم اكل اللحم ولا باس باللباس مما لا تحله الحيوة من ماكول اللحم كالصوف والشعر و
الريش ونحوها وان كان ميتة بخلافه من غير الماكول وان كان مذكى الا ما استثني من غير فرق
في ذلك بين اللباس وجزئه بل الاحوط ازالة الطاهر من فضلات غير ماكول اللحم كالرطوبة ونحوها
عن الانسان عن اللباس والبدن بل هو الاقوى الا ما هو فلا باس بها سيما اذا كان منه لا من غيره

بل لا يخ عن قوة اذا تحرك المغصوب بحركات الركوع والسجود
ض

فيه اشكال
ض

بشرط ان يدل على جريان يد المسلم عليه
ض

بل الظ ذلك لو كان اللباس غير الساتر متخذا من شعره بل وكذا لو كان هو الساتر في وجه قوي
الا ان الاحوط والاقوى خلافه ولا باس بالمحمول من غير ماكول فضلا عن المشكوك فيه كقابه
بعض الساعات ونصاب السكين ونحوهما وان كان هو الاحوط واشد منه احتياطا المحمول الملتصق
بالثوب والبدن كالشعرات الملقاة عليهما وان كان الاقوى فيه عدم الباس ايضا بل لا يبعد
ذلك ايضا فيما كان ملتفا على بعض خيوط اللباس من الشعر مما لا يبعد كونه جزء منه ولو شك في
الساتر بل مطلق الملبوس في انه من الماكول او من غيره لم تجز الصلوة فيه على الاصح نعم لو شك فيما
على اللباس من الرطوبة ونحوها انها من الماكول او من غيره صحت الصلوة فيه على الاصح ولا باس
بالشمع والعسل والحرير الممتزج ودم البق والقمل والبرغوث ونحوها من فضلات هذه الحيوانات
التي لا لحم لها وان كان الاحوط في مثل الشمع الاجتناب كما انه لا باس باللباس بل الساتر المتخذ من
وبر الخز الخالص مما تجوز الصلوة فيه بل الاقوى ذلك في جلده ايضا والاقوى انه منه ما في ايدي التجار
الان مما هو مسمى به بل يقوى ان منه كلب الماء والقندس ايضا اما المغشوش بوبر الثعالب و
الارانب منه فضلا عن غيرهما مما لا تجوز الصلوة فيه فالاصح عدم الجواز ومنه يعلم عدم الجواز بوبر
الثعالب والارانب الخالص فضلا عن جلودها اما السنجاب فالاقوى جواز الصلوة في وبره و
جلده بخلاف الفنك والسمور والحواصل الخوارزمية التي هي من سباع الطير ولها حواصل
عظيمة فان الاصح والاحوط عدم جواز الصلوة في شيء منها جلدا او وبرا **الرابع** ان لا يكون بل
ومطلق اللباس ولو حليا كالخاتم ونحوه من الذهب للرجال في الصلوة وغيرها بل الاحوط والاقوى
اجتناب الملحم به بل والمذهب بالتمويه والطلي والمزج او نحو ذلك نعم لا باس بالمحمول منه سواء كان
مسكوكا او لا متخذا للنفقة او لا كما انه لا باس بشد الاسنان به بل الاقوى انه لا باس بالصلوة فيما
جاز فعله فيه من السلاح كالسيف والخنجر ونحوهما وان اطلق عليهما اسم اللبس لكن الاحوط اجتنابه
الخامس ان لا يكون بل مطلق اللباس حتى ما لا تتم به الصلوة حريرا محضا للرجال بل لا يجوز
لبسه لهم في غير الصلوة ايضا نعم لا باس به في الضرورة كالبرد ونحوه حتى في الصلوة مع فرض

فيه اشكال ض

والاقوى ايضا عدم الفرق بين الساتر وغيره ض

فيه وفيما قبله اشكال ض

فيه اشكال اذا لم يتم خزا عرفا ض

تحفقها فالها ايضا وفي الحرب كلها ايضا وان امكنه نزع قدر الصلوة فعالها من غير فرق بين ما كان
منه تحت الدرع وغيره لكن الاولى بل الاحوط لبس غيره معه مما تجوز الصلوة فيه في الحالين وكذا
لا باس به للنساء ولو في الصلوة على الاصح بل والخنثى المشكل على الاقوى ولا بما لا تتم الصلوة
فيه لمستوي الخلقة لصغره كالتكة والقلنسوة ونحوهما مما يندرج في اسم ملبوس كذلك وان خرج
عن المعتاد بالتركيب من طيقات متعددة نعم الظ الحاق قطع الحرير المنتفع بها كانتفاعهما وان لم تندرج
تحت اسم شيء منها لكن يشترط كونها بمقاديرها ولو كان مما لا تتم به الصلوة لرقته او لطيه طيات
متعددة ولم يكن مندرجا تحت اسم شيء منها لم يجز في المنع ولا باس ايضا بالمحمول بل ولا بالملصق
بالثوب بل لا باس بكل ما لا يعد لبسا له كالافتراش والركوب عليه والتدثر به ونحو ذلك في
حال الصلوة وغيرها ولا بما لا يعد ملبوسا كزر الثياب واعلامها وما خيط به منها والسفايف
والقياطين الموضوعة عليها وان تعددت وكثرت وخرق الجبيرة وعصايب الجروح والقروح و
حفيظة المسلوس والمبطون وكرفس الاستنجاء وخرقها بل والحشو به على وجه لا يكون ملبوسا وان كان
الاحوط اجتنابه بل الاحوط اجتناب جميع ذلك ولا الممتزج بما تحل الصلوة به مزجا يخرجه عن اسم
الخلوص من غير فرق بين القطن وغيره ولا بين كون المزج بالسدى واللحمة وغيره كالمنسوج من خيوط
ممتزجة من الحرير وغيره كالكلبدون من الفضة ونحوه ولا عبرة بما لا يخرجه عن اسم الحريرية المحضة
كالمنسوج في حاشيته مثلا بعض القطن والمخيط بخيوط من نحو القطن والمخيط مع ثوب من نحوه
والملصق به والمحشو بنحوه وغير ذلك وكذا لا باس بالكف به وان زاد به على اربع اصابع ولا
باللبنة ومنه التي هي الجيب ولا بما يوجد في اكمام البدن ونحوها ولا بما يرقع به الثوب مثلا بل لا
باس بالثوب المنسوج طرائق بعضها حرير محض وبعضها غيره اذا لم يكن على وجه تكون الطرائق
ملبوسة حريرا لعظمها ونحوه بل وكذا لا باس به لو لفق من قطع كل نعم لو كان من قبيل البطانة
للقميص لم يصح وان كانت الى نصفه كالثوب الذي احد نصفيه حرير اما علم العباء فلا باس به
وان تعدد لكن الاحوط اجتناب جميع ذلك كما ان الاحوط اجتناب ما في اطراف العمامة من الحرير

عندي فيه اشكال ض

في الزائد على الاربع اشكال في الكف والرقع والقطع والطرائق ض

المحض بل هو الاقوى ما لم يكن مما لا يتم به الصلوة والله اعلم **المبحث الثالث** لا يعتبر فى التستر كيفية خاصة على الاصح كما انه لا يعتبر فى الساتر بعد كونه مما يجوز الصلوة فيه حال مخصوص من نسج ونحوه بل يجزى الصوف والقطن ونحوهما وان لم يكونا منسوجين بل الاقوى الاجزاء بالحشيش والورق ونحوهما مع الاختيار فضلا عن الاضطرار وان كان الاحوط خلافه اما التستر بالطلى بالطين ونحوه فلا يجزى فى الصلوة مط على الاقوى وكذا لا يجزى ستر الدبر بالاليتين ولا القبل باليدين سواء فى ذلك يده او يد زوجته مثلا نعم يجب الطلى بالطين ونحوه والتستر باليدين ونحوهما عن الناظر المحترم فلو لم يجد ساترا للصلوة سقط وجوب التستر كغيره من الشرائط فيصلى ح عاريا صلوة المختار مع امن المطلع المحترم على الاصح وان بدت عورته حال القيام و الركوع والسجود ولا يجب عليه وضع يديه على عورته ولا الطلى بالطين ونحوه مما عرفت انه ليس بساتر للصلوة وان كان هو الاحوط ومع عدم امن المطلع يصلى جالسا و يومى للركوع والسجود برأسه لكن ينبغى ان يجعل ايماء السجود اخفض منه للركوع ولا يجب عليه ما يمكن من الانحناء الذى لا تبدو معه العورة ولا وضع الركبتين واليدين والابهامين على كيفية وضعها حال السجود بل ولا رفع ما يسجد عليه وان كان ذلك كله احوط مع فرض عدم بدو العورة به كما ان الاحوط له فى صورة الامن فعل الصلوة كما ذكرنا ثم اعادتها بالايماء للركوع والسجود ولو كان يجد الطين ونحوه من اللطوخ حال عدم امن المطلع لطخ به عورته وصلى من قيام كما انه لو وجد الحفيرة يركع ويسجد ولجها وصلى فيها صلوة المختار بل لو وجد ماء كدرا او وحلا دخلهما وتستر بهما عن المطلع وصلى من قيام واومى للركوع والسجود مع فرض عدم تمكنه منهما مستور العورة وتشرع الجماعة للعراة كما تشرع لغيرهم لكنهم يصلون من جلوس يتقدمهم الامام ويومى للركوع والسجود ويركع ويسجد من خلفه اذا امنوا من الاطلاع ولو من بعضهم والا اومؤا جميعا فان امن بعضهم ركع وسجد وان كان فى غير الصف الاول دون غيره وان كان فيه اما اذا كان الجميع فى ظلمة او لطخوا بالطين ونحوه مما يمنع الاطلاع صلوا جميعا صلوة المختار على الاقوى كما عرفته فى المنفرد ويجب تحصيل الساتر على حسب ما عرفته فى الماء ولا يجب عليه الانتظار الى اخر الوقت

بل وان كان مما لا يتم به الصلوة ض

بل لا يخ عن قوة ض

هذا الاحتياط لا يترك ميرزا

الاحوط فيه ايضا الجمع ميرزا

الاولى عدم التباعد والمساواة ... ميرزا

المراد التقديم بالركبة ميرزا

الايماء مع الظلمة هو الاقوى كما عرفت ض

وقد عرفت الاحتياط ايضا ميرزا دام ظله

مالم

ما لم يعلم الحصول فيه على الاقوى نعم يستحب له التاخير مع الرجاء ولو وجد بعد الفراغ مضت صلوته والاحوط له الاستيناف ولو وجده فى الاثناء وامكنه التستر من غير فعل المنافى استتر واتم والا استانف بل الاحوط له ذلك فى الاول ايضا ولو اضطر فى الصلوة الى لبس ما عرفت منعه لبرد ونحوه جاز وصلى به صلوة المختار وان كان هو الساتر لكن الاحوط له بل الاقوى مراعاة الترتيب بين ما تندفع به الضرورة من ذلك فيؤخر ما حرم لبسه لنفسه وللصلوة كالمغصوب والحرير والذهب عما لم يكن كذلك كجلد غير الماكول بل يؤخر المغصوب عن الاخيرين وليس عدم الساتر المحلل من اسباب الضرورة المسوغة للصلوة فى المحرم بل يصلى عاريا بل هو كذلك لو اشتبه الساتر القابل فى غيره مما يحرم لبسه فى الصلوة وغيرها كالحرير والذهب والمغصوب على وجه الانحصار فيجتنب الجميع ح ويصلى عاريا مع فرض عدم غيره اما اذا كان الاشتباه بين المحلل والمحرم من حيث الصلوة كالمشتبه فى غير الماكول كرر الى ان زائدا على غير القابل بواحد نحو ما سمعته فى الثوب النجس المشتبه بالطاهر ولو ضاق الوقت صلى الممكن وعاريا على الاقوى ولو لم يتمكن الا من واحد اقتصر على الصلوة عاريا ولو لم يكن عنده الا ثوب متحد مثلا وشك فى انه من الحرير او غيره جاز له لبسه فى غير الصلوة اما فيها فالاحوط له الصلوة به و عاريا مومئا وان كان الاقوى الاجتزاء بالصلوة به بناء على ما ذكرناه فى كيفية الصلوة العاري او اذا كان عنده غيره فالاقوى والاحوط تعين الصلوة عليه فيه دونه وكذا الكلام فى الثوب المتحد المشكوك فى انه من ماكول اللحم وعدمه والله العالم **المبحث الرابع** لا يجب التستر من جهة التحت للصلوة نعم اذا كان واقفا على طرف سطح او على شباك محرم على وجه ترى عورته لو نظر اليها فالاحوط والاقوى التستر وان لم يكن تحتها ناظر محترم كما انه لو صلى فى ثوب واسع الجيب بحيث تنكشف عورته عند الركوع لغيره وجب عليه التستر حاله ولو حصل الستر باللحية او غيرها من الشعر على وجه يصدق عليه الستر بالثوب فى تلك الحال صح فى الاقوى وكذلك الكلام فى الثوب المخرق مما يحاذى العورة فوضع يده مثلا على وجه حصل معه الصدق المزبور **المبحث الخامس** فى مكروهات اللباس تكره الصلوة حتى للنساء على الاقوى فى السود منه عدا الخف والعمامة والكساء ومنه العباء والمصبوغ

بل الوجوب لا يخ عن قوة ض

هذا الاحتياط لا يترك وقدم كيفية صلوة العاري حالا له فلا تغفل ميرزا دام ظله

المشبع المقدم والمشبع بالعصفر والمصبغ بالزعفران بل الاولى اجتناب مطلق المصبوغ وكذا
تكره فى الساتر الواحد الرقيق بل تكره الصلوة فى السراويل الواحدة وان لم تكن رقيقا بل الاولى
له الصلوة فى الثياب المتعددة بل يكره للامام ترك الرداء كما انه يستحب هو له ولغيره والتعمم و
التسرول ويكره ايضا فيها الاتزار فوق القميص والتوشح ويتاكد كراهة الاخير للامام والمراد به
ادخاله تحت اليد اليمنى والقائه على المنكب الايسر كما يفعله المحرم بل الظ كراهة القائه على الايمن
ايضا بل الظاهر انه المراد من اشتمال الصماء المعلوم كراهته ايضا فانه ادخال الثوب من تحت الجناح
وجعله على منكب واحد وكذا يكره فى العمامة الطابقية وهى المجردة عن الحنك وعن التحنك الذى هو
بمعنى التلحى باحد طرفيها والظ حصوله بميله بحيث يصير تحت جهة الذقن بل يقوى تحصيل وظيفته
السدل والتحنك بذلك ولا يعتبر فى التحنك جعله تحت الحنك فعلا على وجه يغرز فى الطرف
الاخر ويتاكد استحباب التحنك فى الخروج للحاجة والسفر وكذا يكره فيها الخزام واللثام للرجل
والنقاب للمرأة وحل الازار وتكره ايضا فى القباء المشدود ولو بحزام فضلا عما يستعمله العجم
من الاقبية المشدودة وفى ثوب المتهم بالنجاسة او الغصب او غيرهما وذى التماثيل وفى الخاتم
ذى الصورة وفى لباس القدم الذى يستر ظاهره ولا يغطى الساق كالمشاية البغدادية والنعل
السندى ونحوهما اما ما كان له ساق يحصل التغطية به فلا كراهة فيه بل تستحب الصلوة فى النعل
العربية ويكره فيها ايضا سدل الرداء واستصحاب الحديد البارز سلاحا كان او غيره وتكره
للمرأة الصلوة فى الخلخال الذى له صوت بل وغيره مما يقتضى شغل القلب والله اعلم **المقدمة**
الرابعة فى مكان المصلى وفيه مباحث **المبحث الاول** كل مكان يجوز الصلوة فيه الا
المغصوب للعالم بغصبيته المختار غاصبا كان او غيره فريضة كانت الصلوة او نافلة على الاصح
دون الجاهل او المضطر كالمحبوس بباطل ونحوه بل والناسى وغيرهم ممن لم يحرم المكث فيه عليه فى ذلك
الحال من غير فرق بين الغاصب وغيره وان وجب عليهم الاجرة والصلوة المضطر كصلوة غيره
بقيام وركوع وسجود ولو علم بغصبيته فصلى ثم انكشف عدمه بطلت صلوته بخلاف العكس

الاحوط الاجتناب ض فدم

وجاهل

وجاهل التحريم والبطلان على وجه لا يعذر فيه كالعالم وغصب المنفعة كغصب العين بل لو تعلق
بالعين حق يحجر مانع من تصرف الغير بالحجر فصلى فيها غصبا بطلت صلوته فضلا عن الوقف الخاص
ونحوه نعم الاقوى فى نحو المشتركات كالمسجد ونحوه عدم البطلان لو اثم وغصب حق السبق من اخر
فصلى فيه وان كان الاحوط اجتنابه والمراد بالمكان الذى تبطل الصلوة بغصبه ما استقر
عليه المصلى ولو بوسايط وما شغله من الفضاء فى قيامه وركوعه وسجوده ونحوها فلا فساد
فى الصلوة تحت السقف المغصوب بل وفى الخيمة المغصوبة والصهوة فضلا عن الدار التى وقع غصب
فى بعض سورها والخيمة التى غصب بعض اطنابها او حبالها او اوتادها او غير ذلك على الاقوى
وان كان الاحوط الاجتناب فى الجميع كما ان الاحوط له اذا كانت الصلوة على الراحلة اجتنابها
مع غصب فعلها فضلا عنها نفسها او سرجها او رحلها او وطاها ولا غصب مع نص من له الاذن
فى ذلك عليه او كان شاهد حال عليه كالمضائف والرباع ونحوهما من الافعال الدالة على ذلك
عرفا فانه يؤخذ بها ما لم تعلم الكراهة او كانت فحوى بمعنى القطع بالرضا ممن يعتبر رضاه بل الظ
عدم الغصب فى كل ما جرت السيرة والطريقة على فعل ذلك فيه من غير بحث عن مالكه وانه مولى عليه
او لا كالاراضى المتسعة ونحوها وان علم كونه مولى عليه بل الظ كون السيرة على ذلك فى المتسعة
اتساعا عظيما بحيث يتعذر او يتعسر على الناس اجتنابها حتى لو علمت الكراهة فضلا عن عدم
العلم ولو ضاق الوقت وكان الغاصب اخذا بالخروج صلى على هذا الحال مراعيا لما لا ينافى
الخروج المعتاد من الاستقبال ونحوه من الشرايط وسالكا اقرب الطرق والاحوط له القضاء
مع ذلك خصوصا اذا لم يكن الخروج عن ندم وتوبة وكذا لو كان غير غاصب ونهاه المالك عن
البقاء وكان الوقت ضيقا ولم يكن قد تلبس بالصلوة اما اذا نهاه بعد التلبس وكان قد اذن
له بها او بما يشملها اتم صلوته مستقرا ولم يلتفت هنا الى نهيه والاحوط له القضاء بعد ذلك
ايضا بل هو كذلك ايضا مع اتساع الوقت والتلبس بالصلوة الماذون بها بالخصوص بل
وبالعموم او الاطلاق على الاقوى نعم قد يقوى التشاغل بها خارجا فى الفرض وسابقه اذا افرض حصول

بل الاخ عن قوة ض

فيه اشكال ض

الضرر العظيم على المالك بذلك اما اذا لم يكن الاذن لا عمومًا ولا خصوصًا ولكنه صلى بتخيل الاذن مثلاً فان الاقوى للشاغل بها خارجًا مع الضيق والقطع ثم استيناف الصلوة بعد الخروج مع الاتساع وان كان الاحوط له في الاخير للشاغل بها خارجًا ثم الاستيناف **المبحث الثاني** الاقوى صحة صلوة كل من الرجل والمرئة مع المحاذات التامة فضلاً عن الناقصة او تقدم المرئة وان لم يكن بينهما حائل ولا مسافة عشرة اذرع وانما هو مكروه بل الاحوط لهما معا ترك ذلك او اعادة الصلوة ان اقترنا في افتتاح الصلوة وللمتاخر منهما ان اختلفا مع العلم بل الاحوط للسابق والجاهل ذلك ايضًا نعم المدار على الصلوة الصحيحة لولا المحاذات دون الفاسدة لفقد شرط او وجود مانع ولا باس مع الحائل والاولى كونه مانعا للمشاهدة او مع البعد بعشرة اذرع باليد والاولى كونها من مسجده الى موقفها في جميع الاحوال بل لا باس على الاقوى ايضًا لو كانت او كان في موضع عال على وجه لا يتحقق فيه صفة التقدم والمحاذات **المبحث الثالث** في خصوص مسجد الجبهة عن مكان المصلي وقد عرفت سابقًا اعتبار طهارته دون غيره من مكان المصلي الا مع التعدي الى الثوب او البدن بما لا يعفى عنه بل قد عرفت انه يجب اجتناب المشتبه بالنجس مع الانحصار فضلاً عنه ويعتبر فيه مع الاختيار كونه ارضا او نباتا او قرطاسا ولا يصح على ما عداها والمراد بالارض ما يصح التيمم به منها وقد عرفت في بابه مفصلا وانه لا فرق بين التراب وغيره منها واما النبات فيجوز السجود على غير ما في ايدي الناس من الماكل والملابس منه فلا يجوز السجود على المخبوز والمطبوخ والحبوب المعتاد اكلها من الحنطة والشعير ونحوهما والفواكه والبقول الماكولة بل الاقوى اجتناب الثمرة الماكولة مطلقا من غير فرق بين قشرها ونواها وغيرهما مع الاتصال وعدمه ولا بين وصولها الى زمان تؤكل فيه وعدمه بل الاقوى والاحوط اجتناب النخالة وقشور اللوز والارز مع انفصالها فضلاً عن الاتصال نعم لا باس بغير الماكول منها كالحنظل والخرنوب ونحوهما كما انه لا باس بالتبن والقصيل ونحوهما بل ولا بعقاقير الادوية وما يوكل عند المخمصة او عند بعض الناس ونحو ذلك مما هو ليس من الماكل التي خلقها الله للناس واعدها لاكلهم بخلاف ما كان منها من غير فرق بين اتفاق الناس عليها وعدمه

ولا يمنع شرب التتباك من جواز السجود عليه كما ان الظاهر عدم جوازه على ما ينبت على وجه الماء ونحوه مما يخلق مجزرة لكنه من صنف نبات الارض والكلام في الملبوس كالكلام في الماكول فلا يجوز على القطن والكتان منه وان لم ينسجا على الاقوى بل وان لم يغزلا بل الاحوط اجتنابهما قبل الوصول الى استعداد الغزل نعم لا باس بالسجود على خشبهما وغيره كالورق ونحوه فضلاً عن غيرهما من الخوص والخشب والورق ونحوها مما لم يكن معدا لاتخاذ الملابس المعتادة منها فلا باس حينئذ بالسجود على القبقاب والنعل المتخذة منه والثوب المنسوج من الخوص ونحوها فضلاً عن قرب الخنجر والسيف والبورياء والحصير ونحوهما والاحوط اجتناب السجود على القنب خصوصًا ما ليس منه في بعض البلدان وان كان الاقوى خلافه مطلقا واما القرطاس فيجوز السجود على المسمى به وان كان فيه بعض اجزاء النورة ومتخذا من الحرير او القطن والكتان نعم يكره اذا كان فيه كتابة وكان السجود على غيرها اما اذا كان السجود عليها فلا يصح مع فرض كونها ليست صبغا بل كانت بجرم مما لا يصح السجود عليه حائل بين الجبهة والقرطاس بخلاف ما اذا كان صبغا او بجرم مما يصح السجود عليه فانه لا باس حينئذ على المراوح المصبوغة والقراطيس كذلك وافضل الثلثة الارض وافضلها التربة الحسينية التي تخرق الحجب السبع وتنور الى الارضين السبعة ولو لم يجد شيئا من الثلثة او وجده ولم يتمكن من السجود عليه لحر او برد او تقية سقط اعتباره والاقوى عدم بدل شرعي عنه في هذا الحال وانما الواجب عليه افراد جبهته على اي شيء يكون كما في المساجد لكن الاولى له بل الاحوط السجود على ثوبه القطن او الكتان ثم على المعادن الارضية كالفيروزج ونحوه ثم على ظهر الكف ولا يجوز السجود على الوحل الذي لا يحصل معه للجبهة التمكن الواجب في السجود عليه بخلاف ما لم يكن كذلك فانه يسجد عليه حينئذ وان وجبت عليه ازالة الملطوخ منه بمحل السجود عند السجدة الثانية مع فرض حجبه ومثله التراب الذي يلصق بالجبهة عند السجود على الارض اليابسة ولو لم يجد الا الطين الذي لا يمكن الاعتماد عليه سجد عليه واضعا للجبهة من غير اعتماد نعم لو كانت الارض ذات طين بحيث يتلطخ به بدنه وثيابه لو صلى فيها صلوة المختار جاز له الصلوة مومئا للسجود بل لا يجب عليه الجلوس للتشهد على الاقوى **المبحث الرابع** يعتبر في مكان الفريضة كونه قارا على

وجه لا يفوت الاستقرار الواجب على المصلي فيه فلو صلى اختيارا في سفينة او على حيوان او ارجوحة او
بيدر او سرير او غير ذلك بطلت صلوته مع فوات الاستقرار الواجب عليه بخلاف ما اذا لم يفت بل
كان يصدق عليه انه مطمئن مستقر فانه تصح الصلوة ح وان كانت السفينة مثلا سائرة مع فرض
المحافظة على باقي ما يجب في الصلوة من الاستقبال ونحوه ولو كان مضطربا اول الوقوف او اول
السجود ثم استقر جاز الا مع البطوء المفسد للصلوة لمحو ونحوه نعم عليه ان يكف عن القرائة والذكر ونحوهما
مما يعتبر فيها الطمانينة حال الاضطراب كما ان الاقوى جواز الشروع فيها مثلا في المكان القار ما لم يطمئن
بعدم بقاء قراره على وجه يؤدي معه تمام الواجب فان بقي على حاله صحت صلوته والا استانفها ولكن
الاحوط اجتنابه مع عدم الطمانينة بالبقاء هذا كله مع الاختيار واما مع الاضطرار فلا باس فيصلي
على الدابة مثلا مراعيا للاستقبال بما امكنه من صلوته وينحرف الى القبلة كلما انحرفت الدابة وان
لم يتمكن الا من تكبيرة الاحرام اقتصر على الاستقبال بها خاصة بل لو لم يتمكن من ذلك سقط الاستقبال
من راسه ولا يجب عليه تحري الاقرب فالاقرب اليها على الاقوى وان كان هو الاحوط وكذا الكلام بالنسبة
الى غير الاستقبال مما هو واجب في الصلوة فانه ياتي بما يتمكن منه او بدله ويسقط ما يقتضي
الضرورة عدمه بل لا فرق بين الراكب على الدابة وفي السفينة والماشي وغيرهم من المضطرين فيما عرفت
المبحث الخامس الاولى له عدم صلوة الفريضة اختيارا في جوف الكعبة ولا على سطحها بل
هو الاحوط وان كان الاقوى الجواز حتى لو استقبل بابها المفتوح نعم يجب عليه في الصلوة على سطحها
ابراز شيء منها ليستقبله اما مع الاضطرار فلا اشكال في الجواز كالنافلة مطلقا وكذلك الاولى له
بل الاحوط ان لا يتقدم حين الصلوة على قبر معصوم بل ولا يحاذيه على وجه يكون مساويا له الا
مع الحاجز المانع الرافع لسوء الادب وان كان الاقوى جوازهما خصوصا الثاني منهما وعلى كل حال فالاولى
جعل غير الشبابيك والصندوق الشريف وثوبه فاصلا والله اعلم **المبحث السادس** في مكروه
المكان تكره الصلوة في الحمام وان كان نظيفا حتى المسلخ منه في الاولى نعم لا باس بها على سطحه وكذا
تكره في المزبلة والمجزرة والمكان المتخذ للكنيف ولو سطحا متخذا مبالا او بيت المسكر وفي اعطان

(١) الاحوط ترك الصلوة في السفينة الجارية ولو مع استيفاء الافعال والشروط ض

(٢) بل لا يخ عن قوة ض

(٣) بل لا يخ عن قوة اذا تمكن من ما بين المشرق والمغرب ض

(٤) فيه اشكال فلا يترك الاحتياط ضرنده

الابل وان كنست ورشت نعم تخف بذلك وفي مرابط الخيل والبغال والحمير بل والبقر بل ومرابض
الغنم وان كان هو اخف كراهة من غيره بل تكره في كل مكان مستقذر وفي الطرق وان كانت في
بلاد ما لم تضر بالمارة والا حرمت وبطلت على الاقوى وفي قرى النمل واوديتها وان لم يكن فيها
نمل ظاهر حال الصلوة وفي مجاري المياه وان لم يتوقع جريانها فيها فعلا ولا باس بالصلوة على
ساباط تحته نهر او ساقية ولا في محل الماء الواقف وتكره ايضا في الارض السبخة والامكنة الاربعة
ضجنان ووادي الشقرة والبيداء وذات الصلاصل بل كل ارض نزل فيها عذاب او خسف وعلى الثلج وفي
بيوت معابد النيران بل كل بيت اعد او اتخذ لاضرام النار فيه وفي بيوت المجوس وان لم يكن في الحجر
منها الا اذا رشها ثم صلى فيها بعد الجفاف بخلاف البيع والكنائس فانه لا باس بالصلوة فيهما وان
لم ترش وانهما كالمساجد غير انه في جواز الصلوة فيهما من غير اذن من اهلهما ولا الناظر ولا الواقف وكذا
تكره وبين يديه نار مضرمة ولو سراج او تمثال ذي الروح من غير فرق بين المجسم وغيره ولا بين ما
نقص منه الجزء بحيث لا يخرجها عن صدق اسم التمثال والصورة وعدمه نعم تزول بالتغطية بل
الاولى اجتناب البيت الذي فيه تمثال وان لم يكن قدامه بل الدار ايضا وكذا تكره وبين يديه مصحف
او كتاب مفتوح بل يكره له النظر في مطلق النقش بل كل شيء شاغل للبال وتكره ايضا وفي قبلته حائط
ينز من بالوعة يبال فيها او كنيف وترتفع بستره بل ينبغي له ان يتنحى عن الصلوة في مكان تكون فيه
العذرة قدامه وكذا تكره ايضا على القبر او في القبلة قبر او بين القبرين فصاعدا او في المقبرة نعم
ترتفع الكراهة في الثاني والثالث بالحائل المعتد به الملحوظ حيلولته فيكفي في رفع الكراهة ولو
كان عنزة كما انها ترتفع ايضا ببعد عشرة اذرع من كل جهة اذا فرض حصول القبور في الجهات الاربع
بخلاف الحائل فانه يكفي في ارتفاع البنية لو كانت اربعة حائلان احدهما في جهة اليمين او الشمال و
الثاني في جهة الخلف والامام هذا كله في غير قبورهم ع اما هي فلا باس بالصلوة خلفها على الاقوى
فضلا عن اليمين والشمال وان كان الاولى الصلوة عند جهة الراس على وجه لا يساوي فيه الامام
ويستحب للمصلي اتخاذ السترة بين يديه حتى في مكة على الاقوى عمن يمر به او من كان حاضرا عنده

بل الظاهر استحبابها حتى لو علم عدم المرور ونحو الحضور نعم يكفي فيها السترة ولو بعود او تراب مجموع ونحوهما بل يكفي الخط ولا يشترط فيها الحلية ولا الطهارة

المبحث السابع يستحب الصلوة في المساجد وافضلها اربعة مسجد الحرام ومسجد النبي ومسجد الكوفة ومسجد الاقصى وافضل الاربعة الاول فيه فان الصلوة تعدل الف الف صلوة وفي مسجد النبي ص عشرة الاف صلوة وفي الاخيرين الف وفي المسجد الجامع في البلد مائة ومسجد القبيلة خمسا وعشرين ومسجد السوق اثني عشر والافضل للنساء الصلوة في بيوتهن وافضل البيوت بيت المخدع وكذا يستحب الصلوة في مشاهد الائمة ع وهي البيوت التي امر الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه بل هي افضل من المساجد بل قد ورد ان الصلوة عند علي عليه السلام بمائتي الف صلوة بل قد يظهر من مفاخرة كربلا والكعبة انها افضل منها والله اعلم

المقدمة الخامسة في الاذان والاقامة وفيها مباحث **المبحث الاول** هما مستحبان مؤكدان للصلوات الخمس خاصة اداء ما استعر فاداء وقضاء حضرا او سفرا في الصحة والمرض للجامع والمنفرد وللرجل والمرءة وان اشتد تاكدهما للاول من الجميع ولذات الجهر من الفرائض وبخصوص المغرب والغداة منهما واشدهما تاكدا الاقامة خصوصا للرجال حتى قيل بوجوبها عليهم وان كان الاقوى خلافه نعم يسقط الاذان للعصر من يوم الجمعة اذا جمعت مع الصلوة فيه ولو ظهرا عند استحباب الجمع بل الاقوى والاحوط تركها في هذا الحال اما مع التفريق فلا سقوط بل هو الاقوى في الجمع في غير وقت المرخص فيه وان كان هو الاحوط ايضا وكذا يسقط العصر يوم عرفة فيها اذا جمع مع الظهر في وقت الجمع وللعشاء في ليلة المزدلفة كذلك ايضا وللعصر والعشاء للمستحاضة التي تجمعهما مع الظهر والمغرب وكذا غيرها ممن يستحب له ذلك ايضا كالمسلوس ونحوه في بعض الاحوال ولا يتاكد للقاضي في غير اول ورده من الصلوة وان كان لا يخلو من الفضل ويسقطان معا بقيام البعض في الجماعة المعتد بها عن الحاضر لها والغائب اذا اتاها قبل التفرق عن موضع الصلوة مسجدا كان او غير مسجد قصد الاتيان اليها او لا صلى جماعة معها او مع غيرها او فرادى اتحد فرضه معها او لا بعد الاشتراك في الاداء اما مع الاختلاف فيه وفي القضاء من

اختصاص الحكم بالمسجد لا يخلو من قوة ص

النفس والغير فاشكال الاحوط السقوط ايضا نعم يعتبر اتحاد المكان عرفا كما انه المعتبر ايضا في صدق التفرق فيحصل بانصراف الاكثر بل بمجرد سيلان الجماعة في الازقة مثلا من غير ملاحظة الاقل او الاكثر والاقوى الحاق الاعراض عن الصلوة وتعقيبها بالتفرق عن مكان الصلوة وان بقوا فيه كما انه يقوى فيه كون السقوط في الفرض عزيمة لا رخصة وهو الموافق للاحتياط ويجزي الحاكي لهما والسامع اماما كان او غير امام اذا اتم ما نقصه المؤذن منهما

المبحث الثاني الاقوى ان فصول الاذان ثمانية عشر التكبير اربعا ثم الشهادة بالتوحيد ثم بالرسالة ثم حي على الصلوة ثم حي على الفلاح ثم حي على خير العمل ثم التكبير ثم التهليل كل فصل مرتان وكذا الاقامة الا ان فصولها اجمع مثنى مثنى الا التهليل في اخرها فمرة ويزاد فيها بعد الحيعلات قبل التكبير قد قامت الصلوة مرتين فتكون فصولها سبعة عشر فصلا نعم يستحب الصلوات على محمد واله عند ذكر اسمه واكمال الشهادتين بالشهادة لعلي بالولاية لله وامرة المؤمنين في الاذان وغيره كما انه لا باس بالتكرير في الشهادة او حي على الصلوة او حي على الفلاح للمبالغة في جميع الناس واعلامهم وان كان ذلك كله ليس من الاذان كما انه ما رخص في تركه من فصولهما الاتيان في ذلك نحو الاجتزاء للمرءة عن الاذان بالتكبير والشهادتين بل بالشهادتين وعن الاقامة بالتكبير وشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله ولمن اراد صورة الايتمام بالمخالف تقية يقول قد قامت الصلوة الى اخر الاقامة اذا خاف فوات تلك الصورة باتمام الاذان والاقامة وللمسافر والمستعجل الاتيان بواحد من فصولهما فانه افضل من اتمام الاذان وترك الاقامة اما العكس فلا يبعد رجحانه على قصرهما ويكره الترجيع الا لقصد الاشعار وهو تكرار الشهادتين جهرا بعد قولهما سرا بل هو محرم مع قصد المشروعية واما التثويب وهو قول الصلوة خير من النوم بعد الدعاء الى الفلاح في الصبح او فيه وفي العشاء او في جميع الصلوات فهو من البدع التي يحرم الاتيان بها مع قصد المشروعية بل الاحوط اجتناب صورتها وان لم يكن بقصدها والله اعلم

المبحث الثالث في شرائطهما يشترط فيهما امور منها النية ابتداء واستدامة كغيرهما من العبادات فالمعتبر فيهما

عد السقوط لا يخلو من قوة خصوصا في القضا من الغير ض مد ظله

ح بعد القربة بتعيين الفرض مع الاشتراك **ومنها** العقل والاسلام بل والايمان على الاقوى
اما البلوغ فلا يعتبر في الاذان فيجزي اذان المميز دون الاقامة على الاحوط ولا يعتد باذان
غير المميز كما لا يعتد باذان النساء لغيرهن والمحرم بل الاحوط عدم الاعتداد به للاجنبي ايضا **ومنها**
الترتيب بينهما وبين فصولهما فلو تقدم الاقامة عمدا او نسيانا اعادهما ما لم يدخل في الفرض و
كذا من قدم بعض فصولهما على الآخر او تركه اعاد عليه وعلى ما بعده على حسب ما سمعته من الترتيب
في الوضوء والاقوى الاجتزاء بذلك فيما لو نسي حرفا من الاذان وان لم يتذكر الا بعد الفراغ من
الاقامة فلا يقدح مثل هذا الفصل وحكم الشك فيهما حكم غيرهما يتلافاه وما بعده قبل تجاوز
المحل ولا يلتفت بعده والاقامة محل آخر فلا يلتفت وهو فيها الى الشك في اصل الاذان فضلا
عن فصوله بل يقوى كون كل فصل منهما محل آخر بالنسبة الى ما قبله **ومنها** الموالاة بينهما
وبين فصولهما وبين الصلوة فلو اخل بها على وجه لا يندرج في عرف الشرع بطل نعم لا باس بما
لا يقدح في ذلك في عرف الشرع **ومنها** الاتيان بهما على الوجه العربي فلو لحن بشيء منهما بطل
ومنها دخول وقت الفرض فلا يصحان مع التقدم كلا او بعضا الا في صورة صحة الفرض
لو دخل عليه الوقت في اثنائه والاحوط الاستيناف نعم الجامع للفرضين يجزيه دخول وقت الاول
منهما ولا يبعد جواز تقديم الاذان قبل الفجر للاعلام الذي يغاير اذان الصلوة بعدم اعتبار
اتصاله بها ويبعد جواز تأخره عن اول الوقت بخلاف اذانها فانه يتأخر بتأخر الصلوة بل يقوى
عدم اعتبار النية فيه كما يقوى جواز اخذ الاجرة عليه بخلاف اذان الصلوة وان كان الاحوط
الاجتناب فيهما كما ان الاحوط بل الاقوى اجتناب اللحن والتغيير فيه **المبحث الرابع** يستحب
في الاذان الطهارة من الحدث والقيام وعدم الكلام في خلاله والاستقبال بل الاخير مؤكد
ايضا حال الشهادتين فيه كما انه يقوى كراهة الثالث فيه اما الاقامة فلا ريب في تأكد ما عدا
الاول فيها خصوصا كراهة الكلام بعد قول قد قامت الصلوة الا في تقديم امام بل مطلق ما
يتعلق بالصلوة كتسوية صف ونحوه بل يستحب له اعادتها بل يتأكد فيها بأتي ما يعتبر في الصلوة

كالاستقرار

كالاستقرار ونحوه ويكره الكلام بينهما ايضا في صلوة الغداة واما الاول وهو الطهارة فالاقوى
اشتراطها به كما ان الاحوط ذلك بالنسبة الى ما بعده الا ان الاقوى ما عرفت ويستحب فيهما
ايضا الجزم في اواخر فصولهما مع التأني في الاذان والحدر في الاقامة على وجه لا ينافي قاعدة
الوقف والافصاح بالالف والهاء من لفظ الجلالة في آخر كل فصل هو فيه ووضع الاصبعين في
الاذنين في الاذان ومد الصوت فيه ورفعه اذا كان ذكرا ويستحب الرفع في الاقامة ايضا الا
انه دون الاذان ويستحب الفصل بين الاذان والاقامة بصلوة ركعتين في غير المغرب والاولى
كونهما من النافلة او خطوة او قعدة او سجدة او ذكر او دعاء او كلام في غير الغداة او سكوت و
الاولى الاقتصار في الفصل في المغرب على الخطوة او السكتة او التسبيحة كما ان الاولى تخصيص الفصل
بالخطوة بالمنفرد ويستحب في المنصوب للاذان ان يكون عدلا رفيع الصوت مبصرا بصيرا بمعرفة الاوقات
وان يكون على مرتفع منارة او غيرها ويستحب حكاية الاذان سواء كان للاعلام او للصلوة جماعة
او فرادى مكروها كان او مستحبا على الاقوى نعم لا يستحب حكاية المحرم منه كما لا يستحب الاسرار
بالحكاية والمراد بالحكاية قول مثل ما يقول المؤذن عند السماع من غير فصل معتد به لكن يبدل
الحيعلات بالحوقلة وان كان الاقوى حصول الحكاية بقولها من دون ابدال نعم الاقوى والاحوط
ابدالها بذلك اذا حكاه وهو في اثناء الصلاة كما ان الاولى له ذلك ايضا اذا حكاه وهو في
الخلاء تجنبا من كلام الآدميين والاولى للحاكي ان يقول عند حكاية الشهادتين وانا اشهد
ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اكتفي بها عمن ابى وجحد واعين بها من اقر وشهد وان كان
الظاهر استحباب ذلك للحاكي وغيره وكذا يستحب حكاية الاقامة ايضا لكن ينبغي اذا قال المقيم قد قامت
الصلوة قال هو اللهم اقمها وادمها واجعلني من خير صالحي اهلها ويجتزي الحاكي لاذان الصلوة
بحكايته عن اعادته بل لو سمعه او الاقامة اجتزأ به وان لم يحكه حتى لو كان اذان منفرد او اقامته
وكان السامع اماما بل الظاهر اجزاء من ائتم به بسماعه نعم يقوى اعتبار سماعه تماما في الاجتزاء
به حتى لو نقص المؤذن فصلا اتمه هو ومنه يعلم مشروعية التلفيق من السماع والقول والله

اعلم **المبحث الخامس** في احكامهما من ترك الاذان والاقامة عمدا فضلا عن احدهما حتى احرم للصلوة لم يجز له قطعها واستينافهما نعم اذا كان ذلك عن نسيان جاز له القطع ما لم يركع منفردا كان او غيره حال الذكر بخلاف ما اذا عزم على الترك زمانا معتدا به ثم اراد الرجوع بل وكذا لو بقي على التردد كذلك والاولى له حال القطع الصلوة على النبي عليه السلام ولا يجب عليه العدول الى فريضة اخرى فائتة وان كان ممكنا كما لا يشرع له العدول الى نافلة لذلك على الاقوى ولا يقطع لنسيان الاذان وحده بل ولا للاقامة على الاحوط ولا قطع لنسيان بعض فصولهما بل وشرائطهما على الاحوط وللمصلي نعم الاكتفاء باحدهما لكن اذا اقام عازما على ترك الاذان ثم بدا له فعله جاء به ثم اعاد الاقامة محافظا على الترتيب كالساهي على ما عرفته سابقا ولو نام في خلال الاذان والاقامة او جن او اغمي عليه او اسكر او ارتد عن ملة ثم افاق وتاب جاز له البناء ما لم تفت الموالاة مراعيا لشرطية الطهارة في الاقامة والافضل له استينافهما بالحدث في اثنائهما ومن ارتد بعد اذانه جاز ان يعتد به من اراد الصلوة ثم يقيم غيره بل وكذا الاقامة ولو اذن منفرد واقام ثم بدا له الامامة استحب له اعادتهما **المبحث السادس** يستحب الاذان في اذن المولود اليمنى والاقامة في اليسرى وكذا يستحب الاذان عند تغول الغول والسعالى الذين هم سحرة الجن في الفلوات للنار حتى تضلهم عن الطريق فتهلكهم وفي اذن من ترك اكل اللحم اربعين يوما وينبغي ان تكون اليمنى بل يستحب ذلك لكل من ساء خلقه والله العالم **المقدمة السادسة** ينبغي للمصلي احضار تمام قلبه تمام الصلوة في اقوالها وافعالها فانه لا يحسب للعبد من صلوته الا ما اقبل عليها وينبغي له الخضوع والخشوع والوقار والسكينة والطيب والزي الحسن والسواك قبل الدخول بها والتمشيط وان يكون في يده خاتم عقيق فان الركعة فيه بالف وينبغي ان يصلي صلوة مودع فيجدد التوبة والانابة والاستغفار ويشغل فكره في جميع احواله في طاعة سيده ومولاه وان يقوم بين يدي ربه قيام العبد الذليل بين يدي مولاه وان يعلم ما يقول وانه لمن يناجي ولمن يسئل وانه صادق في مقالته عند قرائته اياك نعبد واياك نستعين الذي يراد منه تخصيصه بالعبادة والاستعانة فلا

يكون

يكون عابدا لهواه ولا مستعينا بغيره وان يكون باطنه موافقا لما يظهره من العبودية في الركوع والسجود ونحوهما والا كان من القبيح في ذي الحس ومن كان فكره قاصرا فعليه بمطالعة ما كتبه العلماء في اسرار الصلوة ولو تامل العبد الذي يشتغل بصلوته وقلبه مشغول بامور دنياه انه ما عامل سيده ومولاه معاملة اقل من يخاطبه من زوجته وغيرها ممن يحضر تمام قلبه عند مخاطبته لذاب حياء ان كان من اهله فليبذل الانسان جهده في التجنب فيها عن حديث النفس وعن التفكر في امور دنيا كما انه ينبغي بذل جهده في الحذر من مكائد الشيطان ومصائده وحبائله فانه لا يزال يخلس للعابد في عبادته ويوقعه في الشك فيها ويشغله عن التوجه اليها فاذا عرف الانسان كيده ارغم انفه بمخالفته وهكذا طاعته في تجديد العبادة واستينافها واليسه من الطمع فيه ومن جملة حبائله ادخال العجب في نفس العابد حتى يمنعه قبول عبادته فان المعجب لا يصعد شيء من عمله بل الذنب الذي يتعقبه الندم خير من الصلوة مع العجب كما ان من حوابس الصلوة حبس الزكوة والحقوق الواجبة والنشوز والاباق والحسد والكبر والغيبة واكل الحرام وشرب المسكر وغيرها بل مقتضى قوله تعالى انما يتقبل الله من المتقين عدم قبولها من كل فاسق واياك والقيام للصلوة كسلا ثقيلا في سكرة النوم او الغفلة ولا تكن لاهيا فيها ولا مستعجلا ولا مدافعا للبول او الغائط او الريح ولا تمتخط فيها ولا تتنخم بتصنع بعض ما في فمك من الفضولات ولا تطمح ببصرك الى السماء ولا تغمض بل اخشع ببصرك شبه المغمض ولا تختصر بان تضع يدك على خاصرتك معتمدا على احد وركيك بل ينبغي تجنب كل ما ينافي خشوعها وكل ما يعد فيها لعبا وكل ما ينافيها في العرف والعادة وكل ما اشعر فيها بالتكبر او الغفلة عن الله والله اعلم **المقصد الثاني** في افعال الصلوة وهي واجبة ومسنونة واصول الاولى باضافة النية اليها احد عشر نية وتكبيرة احرام وقيام وركوع وسجود وقرائة وذكر وتشهد وسلام وترتيب وموالات واما الهوي والنهوض فهما مقدمات لما يعقبهما ثم تتبع هذه المفروضات واجبات ومسنونات كما تعرفه في التفصيل والنية والتكبيرة والثلاثة التي بعدها اركان للصلوة بمعنى بطلانها بها زيادة ونقصانا عمدا او سهوا

ولا تج

وكل النية الآن الحق كونها شرطا للاجزاء او الزيادة فيها غير متصورة او غير قادحة واما بالنسبة
الواجبات فهى كالاركان زيادة ونقصانا مع العمد دون السهو وينحصر البحث فى المقام فى عشرة
فصول **الاول** فى النية وهى كما عرفتها قصد الفعل بعنوان الامتثال للمنعم وهو المراد من نية
القربة وذلك اما لاهليته او جزاء لشكر نعمته او طلبا لرضاه او خوفا من سخطه او رجاء لثوابه او
غير ذلك من المقاصد التى تكون داعيا للطاعة والعبادة والاحوط له عدم قصد التوصل بطاعة
الله الى الامور الدنيوية غير المنصوصة وان كان الاقوى الصحة سيما مع ملاحظتها تبعا كما ان
الاقوى ذلك مع جعل الغاية للعبادة تحصيل الثواب ودفع العقاب وان كان الاولى له بل الاحوط
ايضا عدم ملاحظتها الارجاء والاقتصار على قصد عبادته لكونه اهلا لذلك او شكرا على نعمه
السابغة الظاهرة والباطنة والطافه الخفية ونحو ذلك وعلى كل حال فلا يعتبر فيها غير الاخلاص
وغير التعيين مع تعدد المكلف به فلا تجب نية الوجه من وجوب وندب ولا القضاء والاداء ولا
القصر والاتمام حتى فى اماكن التخيير ولا غير ذلك على الاقوى الا مع توقف التعيين عليها من غير فرق فى
ذلك بين الفرائض والنوافل بل لو نوى الوجوب فى مقام الندب او بالعكس بعد تشخيص المكلف به
ولم يكن على جهة التشريع صح وكذا القضاء والاداء بل والقصر والاتمام وان كان الاحوط له خصوصا
فى الاخير الاستيناف وخصوصا لو نوى القصر فى مقام التمام ولو كان فى احد اماكن التخيير فنوى
احدهما لم يلزم به على الاظهر وكان له العدول الى الفرد الاخر ما لم يتجاوز محله بل يتعين عليه ذلك
فى وجه قوى لو نوى القصر فشك فى الحد على وجه يكون له علاج لو كان قد نوى التمام فانه يعدل
اليه ويعالج صلوته ولا يجب فى النية الاخطار وهو الحديث الفكرى والتصور القلبى بل يكفى فيها
الداعى وهو الارادة المؤثرة فى وجود الفعل المنبعثة عما فى نفسه من الغايات على وجه يخرج به عن
الساهى والغافل ولا يجب عليه تصور الصلوة تفصيلا بل يكفى الاجمال ولا يقدح مع نية الوجوب
فيها اشتمالها على المندوبات ولا يحتاج لها الى تجديد نية ولا الى ملاحظتها فى ابتداء الصلوة بل
يكفى فيها نية الصلوة نعم لا بد من نية الجملة لو الاجزاء على وجه يرجع اليها فلو نوى كل جزء باستقلاله

اذا قصد المطلب الدنيوى بسبب القرب الحاصل من تلك العبادة لا لحصوله من باب الخاصية المترتبة على بعض الافعال من دون توسط القربة

فى الصحة اشكال

بل لا يبعد البطلان عن قوة

البطلان هنا لا يخلو عن قوة ولا يجدى العدول

غير ملاحظ فيه الجزئية التى يلزمها نية الجملة لم يصح ولو نوى الصلوة من لا يحسنها والخروج بعلمه
او لا فان لا فلا باس ولا يعتبر فيها اللفظ بل الاحوط تركه فى نية الصلوة وان كان الاقوى الصحة
معه والرياء فى ابتداء النية او فى الاثناء او فى اجزائها الواجبة او المندوبة مبطل لها على الاصح
ولو كان ملاحظا تبعا بل لو حصل فى اوصافها كالمسجدية والجماعة ونحوهما ابطلها نعم لا يبطل
بالرياء المتأخر على الاقوى وان حرم ولا بالرياء بترك الاضداد ولا بمجرد خطوره بالبال ولو فى
الابتداء كما لا تبطل بالعجب المتأخر وان حرم على الاقوى وكل ما نافى الاخلاص بالعبادة ابطلها نعم
لا ينافى على الظاهر ضم بعض الغايات الراجحة للفعل المتحد بل وان لم تكن راجحة ولكن كان الضم
تبعا ومن ذلك قصد افهام الغير برفع الصوت مثلا بالقراءة او الذكر بخلاف ما لو نوى ببعض افعال
الصلوة غيرها بمعنى انه قصد بالفعل الواحد صلوة وغير صلوة كما لو قصد بالسلام تحية وصلوة
بالقيام والركوع صلوة وتعظيما مثلا فان الاقوى البطلان ح معه اذا كان ذلك فى الواجب سواء
كان مما يمكن تداركه او لا وسواء كان قليلا او كثيرا بل الاحوط ذلك فى المندوب ايضا اما لو
قصد به غير الصلوة محضا فلا يفسد من هذه الجهة نعم ان كان كثيرا او مما لا يجوز فعله فى اثنائها
افسد والا فلا وكيف كان فوقت النية عند تكبيرة الاحرام والامر فيه سهل بناء على ما عرفت
من انها الداعى المزبور اما على الاخطار فيكفى اتصال آخر جزء منها الفكرى باول التكبير و
الاحوط استمراره الى تمام التكبير ويجب فيها الاستدامة بمعنى عدم خلو شئ من افعال الصلوة
عن النية فلو نوى الخروج من الصلوة بعد ان حصلت النية الصحيحة منه ثم رفض ذلك قبل ان
يقع منه مناف وشئ من افعال الصلوة بعنوان انه منها وعاد الى النية الاولى لم تبطل الصلوة
على الاقوى والاحوط الاستيناف بعد ذلك وكذا لو تردد بين القطع وعدمه او نوى فى الركعة الاولى
الخروج فى الثانية مثلا او علق الخروج على امر ممكن كدخول شخص ودخل او نوى المنافى فان الاقوى
الصحة فى الجميع مع الشرط المزبور والاحوط الاستيناف اما لو كان تردده فى بطلان الصلوة
لعروض شئ فى الصلوة وعدمه فلا اشكال فى الصحة ولو نوى صلوة فذكر صلوة اخرى سابقة

الاحوط فى الاجزاء المندوبة ان لم يكن البطلان من جهة اخرى الاتمام والاعادة ميرزا

فيه اشكال ... الاحتياط ... بنية الخروج

عليها عدل من اللاحقة الى السابقة سواء كانتا مؤدّاتين كان يدخل في العصر او في العشاء ويذكر
الظهر او المغرب او مقضيّتين كمن عليه مقضيّتان سابقة ولاحقة ونوى اللاحقة منهما او مقضيّة
ومؤدّاة بان دخل في المؤدّاة فذكر المقضيّة كل ذلك ما لم يتجاوز محلّ العدول فلو كانت الفائتة صبحاً
مثلاً وقد صلّى الثالثة او دخل في ركوعها فلا عدول ويهدم وقت القيام على الاقوى واذا تجاوز
محلّ العدول اتمّها واتى بالسابقة بعدها وليس العدول فرضاً الّا في المؤدّاتين المرتّبتين كالظهرين
والعشائين والمقضيّتين مع وجوب الترتيب بينهما امّا من المؤدّات الى المقضيّة فعلى الندب على
الاقوى ولا يعدل عن مقضيّة الى مؤدّاة على الاقوى فلو دخل في فائتة ثم ذكر في اثنائها حاضرة ضاق
وقتها ابطلها واستانف ولا يجوز العدول من فرائض الصلوة الى مثلها في غير ما ذكر ويجوز العدول
من الفريضة الى النافلة يوم الجمعة لمن نسي قراءة الجمعة وقرء التوحيد او غيرها اذا كان بحيث لا يجوز
له استيناف الجمعة ببلوغ النصف وغيره والا قطع قرائته واستانف سورة الجمعة من غير عدول
كذا يجوز العدول منها الى النافلة في الجماعة اذا كان قد دخل في الصلوة ثم دخل الامام وخاف السبق
ولم يتجاوز المحلّ ولا يجوز العدول من النفل الى الفرض ولا من النفل الى النفل على الاقوى حتّى فيما
كان منه كالفرائض في التوقيت والسبق واللحوق ولا باس بتراميّ العدول كما لو عدل الى سابقة
فذكر سابقة عليها وهكذا ويكفي في العدول مجرّد نيّته من غير حاجة الى ما ذكر في ابتداء النيّة ولو
عدل حيث لا يجوز له العدول بطلتا معاً كما لو نوى بالظهر العصر واتمّها على ذلك بل لو دخل في الظهر
بتخييل عدم صلوتها فبان في الاثناء انه قد فعلها لم يصحّ له العدول به الى العصر ولو عدل بزعم تحقّق
موضع العدول فبان الخلاف بعد الفراغ او في الاثناء كما لو عدل بالعصر الى الظهر ثم بان له انه صلّاها
فالاقوى صحّتها عصراً والاحوط الاستيناف ولو دخل في فريضة فاتمّها بزعم انّها نافلة غفلة او
بالعكس صحّت على ما افتتحت عليه ولو شكّ فيما في يده انّه عيّنها ظهراً او عصراً مثلاً بنى على التي قام
اليها فان لم يعلمه وامكن العدول عدل والّا ابطلت صلوته ولا عدول على الاصحّ في غير ما سمعت
ولو قام لصلوة الظهر مثلاً فسبق لسانه او خيال الخطور الى العصر فالبناء على ما قام اليه والله

فيه اشكال ض

اعلم الفصل الثاني في تكبيرة الاحرام وفيه بحثان البحث الاوّل هي ركن
تبطل الصلوة بنقصها عمداً او سهواً وكذا بزيادتها فاذا كبّر للافتتاح او لا ثم زاد ثانية له عمداً
او سهواً ابطلت الصلوة واحتاج الى ثالثة على الاصحّ فان ابطلها كلّما احتاج الى خامسة وهكذا
تبطل بالشفع وتصحّ بالوتر ولا يعتبر في ابطالها مقارنة الصلوة لها بل يكفي فيه قصد الافتتاح
ولو افتتح لصلوة غير ما في يده ساهياً فالاحوط له الاتمام ثم الاستيناف وصورتها الله اكبر فلا تنعقد
الصلوة بدونها وان كان بردفيها من اللفظ العربي فضلاً عن غيره بل ولا بها ملحونة في المادّة او
الاعراب او اخراج الحرف من غير مخرجه او ناقصة ولو حرفاً او زائدة كذلك ولو المتولّد من اشباع هاء
لفظ الجلالة او من فتح همزة اكبر او بانه على وجه تخرج به عن صدق اسم التكبير عرفاً او مغيراً لترتيبها
او تاركاً للموالات بين حروفها او غير ذلك ممّا يتغيّر هيئتها من ادغام غير مدغم او فكّ ادغام ونحوها نعم
قد يقوى الاجتزاء بها مع حذف همزة الوصل من لفظ الجلالة عند وصلها بلفظ النيّة او الدعاء
الذي قبلها وان كان الاحوط خلافه لكن على معنى عدم درجها باللفظ السابق عليها بل يقف
عليه ان جاء به ويبتدئ بها لا انه يقطع الهمزة مع الوصل فانّ الاقوى البطلان ح وكذا الاحوط
الوقف على الراء وان كان الاقوى عدم وجوبه فله اعرابه موصلاً لما بعده فلو ترك اعرابه في الفرض
المزبور بطلت صلوته في الاقوى نعم الاحوط الوقف عليه قاطعاً لما بعده وكذا الاحوط له عدم
زيادة شيء عليها في آخرها ولو بما ورد انه مراد منه كقول من كل شيء او من ان يوصف بقيام او
قعود او بلمس او يدرك بالحواس لكن لو فعل فالاحوط له الاتمام ثم الاستيناف وان كان الاقوى الصحّة
والاحوط له ايضاً عدم المدّ والاشباع للهمزة والباء وترك تفخيم اللام او الراء وان كان الاقوى
الجواز اذا لم يكن بحيث يخرج بهما عن القانون العربي الجاري في امثاله ويجب فيها القيام التامّ فلو تركه
عمداً او سهواً بطلت بل لا بدّ من تقديمه عليها مقدّمة من غير فرق في ذلك بين الماموم الذي ادرك
الامام راكعاً وغيره على الاصحّ بل ينبغي له التربّص في الجملة حتّى يعلم وقوع التكبير تامّاً قائماً والاحوط
كون الاستقرار كالقيام في البطلان بتركه حال التكبير عمداً او سهواً ويجب اقترانها ايضاً بالنيّة

بل الاقوى عدم قوّة ش

هذا الاحتياط لا يترك

بل الاوجه البطلان ض

على حسب ما قدمنا والامر فيه سهل بناء على ما عرفت من انها الداعي عندنا ويجب تحقق التلفظ بها ويعلم ذلك باسماعه نفسه اياها تحقيقا او تقديرا ويجب تعلمها على من لا يحسنها ولا يجوز له الدخول فى الصلوة قبل الضيق مع رجاء التعلم فان تركه اختيارا حتى ضاق الوقت اثم وصحت صلوته على الاقوى والاحوط له القضاء بعد التعلم ولو تعذر استقلاله بالنطق بها نطق بها ناطق حرفا فحرفا ونطق خلفه وان لم يتمكن من الجميع فالاحوط له الاتيان بالممكن والترجمة عن الباقي ثم الاستيناف بترجمة الجميع وان لم يتمكن لشيء منها اتى بترجمتها من غير العربية والاقوى عدم لزوم الترجمة بلغته وان كان هو الاحوط كما ان الاقوى عدم وجوب لغات الكتب المنزلة واللغة المناسبة للعربية وان كان هو الاحوط ولو توقف الاتيان بتمام الاحتياط على تكرير الصلوة كررها ولا يجزي عن الترجمة غيرها من الاذكار ولو عربية ما لم يكن مرادفا لها فلو كان قدم عليها كالملحون مادة او اعرابا والاخرس الذي لا يستطيع ان ينطق بها صحيحة اتى بها على قدر الامكان فان عجز عن النطق اصلا عقد قلبه بمعناها ولو اجمالا واشار اليه بيده ولسانه وصوته على حسب ما يبرز غيرها من مقاصده والاقوى ثبوت هذه الاحكام فى التكبيرات المندوبة ايضا كما انه يجري حكم تكبيرة الاحرام على ابدالها حتى اشارة الاخرس **المبحث الثاني** يستحب اضافة ست تكبيرات اليها حتى يكون المجموع سبعا وهو اقصى الفضل ودونه الخمس ثم الثلث ثم يستحب له الاتيان بعد احرام الصلوة بجميع تكبيراتها وهي احد عشر فى صلوة الصبح عدا تكبيرة الاحرام وتزيد المغرب عليها خمسا والرباعية عشرا فيكون مجموع تكبيرات الصلوة تسعين وبالاضافة سبعة الافتتاح تكون سبعة وتسعين والفائدة فى جمع تكبير كل صلوة فى ابتدائها انه اذا سهى عن شيء منها وقد جاوز المحل كان ما قدمه بدلا عنها وعلى كل حال فالافضل له الدعاء بالماثور بين تكبيرات الافتتاح ويجوز له الاتيان بالسبع ولاء من دونه وله تعيين تكبيرة الاحرام فى ايها شاء وان كان الاولى له اختيار الاخيرة ولو جاء بالسبع مع قصد الافتتاح باحدها من غير تعيين مع مقارنة النية التي هي الداعي للجميع ففي الصحة وتكون هي الاولى فى احتمال او الاخيرة فى اخر

الاحوط فى الملحون مادة الجمع بتكرير الصلوة ميرزا محمد ظله

قوى لكن الاحوط خلافه فمع فرض وقوع ذلك فيه يستانف الصلوة ولكن له نية الاحرام بالسبع او الخمس او الثلث على الاقوى ويستحب الجهر بها للامام على وجه يسمع من خلفه دون الست فانه يستحب الاخفات بها ويستحب رفع اليدين بالتكبير الى الاذنين ودونه الى حيال الوجه ودونه الى النحر مبتدئا بابتدائه ومنتهيا بانتهائه ثم يضعهما ولا يلزم فيه الانطباق الذي قل ما يتفق بل يكفي فيه المقارنة المزبورة من غير مراعات الانطباق الوسط ونحوه بل الظ كفاية كون الرفع حال التكبيرة من غير ملاحظة اعتبار هذا التدقيق فاذا انتهى التكبير والرفع ارسل اليدين ح ولا ينبغي ان يتجاوز بهما الاذنين نعم ينبغي ضم اصابعهما حتى الخنصر والابهام والاستقبال بباطنهما القبلة والظ عدم اشتراط استحباب التكبير بالرفع فضلا عن الكيفية المخصوصة وكذا العكس كما ان الظ عدم اعتبار الكيفية المخصوصة فى استحباب الرفع حتى معية اليدين بل ذلك كله مستحب على الاقوى ولا فرق فى استحباب الرفع بالتكبير بين الواجب منه والمستحب والله اعلم **الفصل الثالث** فى القيام وفيه ايضا بحثان **البحث الاول** القيام ركن فى تكبيرة الاحرام التي تقارنها النية كما عرفت سابقا وفى الركوع على معنى وقوع الركوع عنه فمن اخل به فيهما عمدا او سهوا بطلت صلوته وواجب غير ركن حال القراءة تبطل به مع الاخلال عمدا لا سهوا وله ذكر فى غير ذلك ولو بترك القنوت مثلا فهو تابع لما وقع فيه فى الوجوب وعدمه والركنية وعدمها ولكن الواجب منه الا ما كان قبل الركوع وبعده والركن منهما الاول فمن سهى وجاء بالركوع تماما من جلوس بطلت صلوته قطعا وان ذكر حال الركوع وقام منحنيا بركوعه وكذا لو ذكر قبل ان يركع وقام متقوسا او غير منتصب ولو ساهيا على الاقوى بل وكذا لو سهى بعد حصول القيام قبل اتمام القراءة او بعدها وجلس ثم ذكر وقام كل على الاقوى واما زيادة القيام سهوا كما لو قام فى محل القعود فلا يبطل الصلوة بها والمراد بالقيام الاعتدال والانتصاب بحسب حال المصلي بل الاحوط له نصب العنق وان كان الاقوى انه لا باس باطراق الراس كما لا باس بغير الفاحش من الفحج ويجب فيه الوقوف على الرجلين فلا يجزي الواحد بل الاحوط كونه على القدمين دون الاصابع واصل القدمين نعم لو كانتا رجلا ثالثة لم يجب الوقوف

على الزائد منها والاقوى عدم وجوب تسوية الرجلين في الاعتماد ويجب فيه ايضا الاستقلال
مع الاختيار فلو صلى مستندا لعمدا بطلت صلوته بل الاحوط له الاعادة حال السهو فيما كان يمكنه
منه وان كان الاقوى الصحة نعم لا باس به مع الاضطرار اليه فيصلي معتمدا على انسان او غيره
مقدما ذلك على القعود وعلى التفحج الفاحش والانحناء والميل لاحد الجانبين وغيرهما مما يخرج
به عن اسم القيام نعم هو مخير فيها مع فرض انحصار القدرة بها ولا فرق فيما يعتمد عليه بين الانسان
والجدار والخشبة وغيرها بل يجب عليه شراء ما يعتمد عليه او استيجاره مع التوقف عليهما ولا يعتبر
في اسناد الاقطع خشبة المعدة لمشيه بل يجوز له الاعتماد على غيرها ولو تعذر القيام في الكل او البعض
مطلقا عليه حتى ما كان منه بصورة الركوع صلى من جلوس وكان الانتصاب جالسا بدلا عن القيام
فيجري فيه جميع ما سمعته فيه حتى الاعتماد وغيره ومع تعذره صلى مضطجعا على الجانب الايمن كهيئة
المدفون فان تعذر فعلى الايسر عكس الاول فان تعذر صلى مستلقيا كالمحتضر موميا للركوع
والسجود مع تعذرهما عليه كتابقه براسه فان تعذر فبالعينين وليجعل ايماء سجوده براسه اخفض
منه لركوعه والاحوط زيادة الغمض للعين في الايماء بها للسجود على غمضها للايماء للركوع وان
كان الاقوى عدم وجوبه وعلى كل حال فليس لها بعد المراتب المزبورة حد موظف بل كيفما قدر
صلى ولكن ليتحر اقرب الاحوال الى كيفية المختار والا فالمضطر على الاحوط اما اذا قدر على القيام
في بعض الصلوة وجب عليه ان يقوم بقدر ممكنه فاذا تجدد العجز جلس مراعيا بذلك ترتيب الصلوة
ونظامها فيقوم للقرائة وان علم بعجزه حال الركوع مثلا على الاصح ولو عجز عن الركوع والسجود
ولو جالسا دون القيام قام واومى اليهما والاولى له الجلوس لايماء السجود ولا يجب عليه القعود
من الانحناء اما لو تمكن منهما جالسا جلس لهما على الاصح ولو دار امره بين القيام مومئا والجلوس
راكعا او ساجدا فالمختار الاول والاحوط له اعادة الصلوة جالسا ولو تجدد العجز في اثناء الصلوة
او القدرة عمل بمقتضى كل منهما كالابتدائيين فان عجز عن القيام مثلا في الاثناء الى الجلوس او الى
الاضطجاع وهكذا او لو تجددت القدرة للمستلقي مثلا انتقل الى القيام فان لم يمكن فالى الجلوس

فان لم

بل الفساد لا يخ عن قوة ض

الاقرب تقديم الاقرب الى القيام ض

بل لا يخ عن قوة والاحوط وضع ما يصح السجود عليه على الجبهة والايماء بالمساعد للاخر ايضا ض

وجوبه لا يخ عن قوة ض

عندك في جميع صور التعارض اشكال والاحوط بتكرار الصلوة ض

فان لم يمكن فالى الاضطجاع ونحو ذلك غيره ويترك لها القرائة لو كان في اثنائها حتى يستقر في المرتبة
العليا وكذا القادر اذا تجدد له العجز على الاقوى فلا يقرء في حال الهوي ولو تجددت له القدرة
بعد تمام القرائة قام للركوع ولا يستحب له اعادة القرائة ولو قدر في الركوع قبل الطمانينة فيه ارتفع
منحنيا الى حد الراكع ولا يجوز له الانتصاب وكذا بعدها قبل الذكر الواجب على الاصح ثم يذكر بل و
كذا قبل الذكر المستحب ولو قدر بعد الركوع وذكره انتصب للارتفاع منه اما لو قدر بعد الارتفاع
عنه فالاقوى عدم وجوب القيام للسجود عنه وان كان هو الاحوط ولا يخفى عليك حال العكس
في جميع ما ذكرنا حتى من عجز حال الركوع بعد الذكر فانه يجلس للاعتدال منه اما قبله فان امكن
ان يهوي متقوسا على وجه لا يلزم زيادة ركوع هوى ثم ذكر والا اكتفى بالجلوس للاعتدال
من غير استيناف ركوع للذكر ويجب القرار في القيام وغيره من افعال الفريضة كالركوع والسجود
والقعود حتى حال القدر المستحب منها وان كان الوجوب فيه بمعنى الشرطية كالوضوء للنافلة بل لا
يبعد اشتراط جلسة الاستراحة به ايضا فمن تعذر عليه الاستقرار فيه وكان متمكنا من الوقوف
مضطربا قدمه على القعود على الاصح وكذا الركوع فيركع مضطربا ويذكر كذلك وكذا رفع الراس منه
ولا ينتقل الى الجلوس وان حصل به الاستقرار اما اذا لم يتمكن من ذلك ولكن يتمكن من المشي
ونحوه فالاقوى تقديم الصلوة من جلوس مستقرا عليه بل وغيره من الابدال وان تعذر عليه
الاستقرار في جميع الاحوال سقط عنه ووجب الاقرب فالاقرب فيصلي قائما مضطربا فان تعذر
صلى ماشيا فان تعذر صلى راكبا **البحث الثاني** يستحب فيه اسدال المنكبين وارسال
اليدين واضعا كفيه على فخذيه الايمن على الايمن والايسر على الايسر مقابلا بهما ركبتيه ضاما
لجميع اصابعهما والنظر الى موضع سجوده واستواء النحر واقامة الظهر في الانتصاب وفي الرجلين في
الاستقرار ووصف القدمين على جهة التحاذي بحيث لا يزيد احدهما على الاخر ولا ينقص موجها
باصابعهما الى القبلة مفرقا بينهما ولو باصبع والشبر اقصى الفصل ويستحب للجالس التربع حال
قرائته والمراد به هنا جلوس القرفصاء وهو ان يرفع فخذيه وساقيه واما حال الركوع

هذا اذا لم يخف بعد الاعتدال والطمانينة ض

فالمستحب له تنحي الرجلين كما انه يستحب له التورك بين السجدتين وحال التشهد على الاظهر والله اعلم

الفصل الرابع في القراءة وفيه بحثان البحث الاول

يجب في الركعة الاولى والثانية من الفرائض قراءة الحمد ثم سورة كاملة غيرها عقيبها وان رخص في الاقتصار على الحمد في المرض والاستعجال بل قد يجب مع ضيق الوقت والخوف ونحوهما من افراد الضرورة ولو قدمها على الفاتحة عمدا استانف الصلوة على الاصح وسهوا او ذكر قبل الركوع اعادها او غيرها بعد الحمد وان كان الاولى له اعادتها نفسها ولا يجب عليه اعادة الحمد اذا كان قد قرءها على الاصح ولا يجوز له قراءة ما يفوت الوقت بقرائته من السور الطوال فان فعله عامدا بطلت صلوته وان لم يتمه على الاصح واما اذا كان ساهيا فذكر في الاثناء عدل الى غيرها مع سعة الوقت وان ذكر بعد الفراغ وقد فات الوقت اتم صلوته وان لم يكن قد ادرك ركعة ولا يحتاج الى اعادة سورة وكذا لا يجوز قراءة احدى سور العزائم فلو قرء عامدا استانف الصلوة وان لم يكن قرء الا البعض ولو البسملة او شيئا منها اما لو قراها ساهيا فذكر في المحل قبل الاتمام او بعده ما لم يتجاوز النصف عدل الى غيرها واخر السجود الى ما بعد الفراغ والاحوط له الايماء اليه وهو في الفريضة ثم استيناف الصلوة من راس وكذا لو وجب عليه السجود باستماع ونحوه ولا باس بقراءة العزائم في النافلة فيسجد في اثنائها كما لو استمعها ثم تتم نافلته ويجزي في السورة احدى المعوذتين على الاصح فضلا عن غيرهما نعم الاقوى اتحاد سورة والضحى والم نشرح وكذا الم تر ولايلاف فلا يجزي في الصلوة الا جمعهما مرتبين مثنيا للبسملة بينهما على الاحوط والاحوط منه اجتنابها والبسملة جزء في افتتاح كل سورة الا براءة ولكن الاقوى عدم وجوب تعيين السورة قبل التلفظ بها وان كان هو الاحوط كما ان الاقوى كراهة القران بين السورتين والاحوط تركه ويجوز العدول في اثناء سورة الى اخرى اختيارا ما لم يتجاوز النصف الا الجحد والتوحيد فانه لا يجوز العدول منهما الى غيرهما مطلقا بل الاحوط ذلك بالنسبة اليهما ايضا نعم يستثنى منه العدول منهما الى سورة الجمعة والمنافقين في محلهما من صلوة ظهر يوم الجمعة جمعة او ظهرا فانه جائز فيهما فضلا عن غيرهما ما لم يتجاوز النصف اذا كان الدخول فيهما

عن نسيان اما مع العمد فالاحوط عدم العدول كما ان الاحوط عدمه ايضا بعد تجاوز النصف بل الاحوط عدم العدول من الجمعة والمنافقين بالدخول فيهما في الصلوتين السابقتين وان لم يتجاوز النصف هذا كله ما لم يكن ضرورة الى العدول من نسيان بعض السورة او ضيق الوقت ونحو ذلك اما معها فيجوز العدول وان بلغ النصف من الجحد والتوحيد فضلا عن غيرهما والافضل له بل الاحوط العدول الى التوحيد مع امكانه ويجب على العالم من الرجال الجهر بالقراءة في الصبح واولتي المغرب والعشاء والاخفات فيما عدا البسملة في الظهرين في غير يوم الجمعة اما فيه فيستحب الجهر في الظهر فضلا عن صلوة الجمعة على الاقوى من غير فرق بين الامام وغيره فمن عكس عامدا بطلت صلوته بخلاف الناسي والجاهل بالحكم من اصله غير المتنبه بالسؤال بل لا يعيد ان ما وقع منهما من القراءة بعد ارتفاع العذر في الاثناء على الاقوى اما العالم به في الجملة الا انه جهل محله او نسيه فالاحوط استينافه صلوته ايضا بل الاحوط ذلك ايضا في الجاهل باصل الحكم المتنبه للسؤال عنه وما سئل وان كان الذي يقوى الصحة في الجميع مع حصول نية القربة منهما نعم الجهل بمعنى الجهر والاخفات ليس عذرا كما ان الاحوط عدم معذورية الناسي بجهله بوجوب الاخفات عند وجوب القراءة عليه معه ولا جهر على النساء حتى في حال الامامة لمثلهن بل يتخيرن بينه وبين الاخفات مع عدم الاجنبي اما الاخفات فيجب عليهن فيما يجب على الرجال ويعذرن فيما يعذرون فيه واقل الجهر ان يسمع القريب الصحيح اذا استمع واما الاخفات فالظ انه هو القدر الذي يتحقق فيه اصل اللفظ فان الشرط في اجزاء ما كلف به منه قرانا كان او غيره ان يسمعه المتلفظ به تحقيقا او تقديرا كما سمعته في التكبير ولا ينافيه استماع الغير الذي هو اقرب اليه من سمع نفسه او بمنزلته نعم ينافيه سماع الغير الذي هو ابعد منه لتمام لفظه وان كان بصوت خفي فما يستعمله بعض الناس في الاخفات على وجه يسمعه البعيد عنه الا انه بصوت خفي كالمبحوح في غير محله ولا يجوز من الجهر ما كان منكرا اذ اعلى المعتاد فان فعل فالظ الفساد وتجب القراءة الصحيحة فلو صلى وقد اخل عامدا بحرف وحركة بناء او اعراب او مد واجب او تشديد او سكون لازم او ابدل حرفا بغيره وان كان الضاد بالظاء او ترتيب بين

الاحوط الاخفات فيهما ايضا منه

الظاهر عدم المنافات اذا كان الصوت خفيا منه

ايّاها او كلماتها او حروفها او موالاتها كلّ بطلت صلوته وكذا لو اخرج حرفا من غير مخرجه او
اثبت همزة الوصل في الدرج او حذف همزة القطع فيه بل الاقوى والاحوط اجتناب الوقف على المتحرك
والدرج للساكن بل الظ وجوب جميع ما وجب في علم النحو والصرف نعم لا يجب ما ذكره علماء التجويد
مما هو خارج عنها من مدّ وادغام مع الغنّة وبدونها او امالة او اشباع او تفخيم او تسهيل او ترقيق
او غير ذلك من المحسّنات حتى ادغام التنوين والنون الساكنة في احد حروف يرملون من ابتداء كلمة
اخرى في مثل لم يكن له ومن ربك وان كان الاحوط مراعاته كما انّ الاحوط القرائة باحدى القراءات
السبع وان كان الاقوى عدم وجوبها خصوصا ما اتفق وقوعه منهم في بعض الكلمات مثلا مما
هو غير واجب عندهم ايضا بل يكفي القراءة على النهج العربي وان خالف ما وقع منهم في حركة بنية او اعراب
ومن لا يحسن الفاتحة يجب عليه تعلمها وان تمكن من الائتمام على الاقوى فان لم يستطع الا الملحون
او المبدل فيه بعض الحروف ونحو ذلك كالفافاء والتمتام مما لا يخرج به عن اسم القرائة اجزءه
ذلك بل الاقوى عدم وجوب الائتمام عليه كالاخرس وان كان الاولى له ذلك امّا اذا كان قابلا
للتعليم الّا انّه ضاق الوقت عليه فالاحوط له الائتمام ان تمكن منه والّا قرء ما يحسنه منها مما يعدّ
قرانا بنفسه من غير حاجة الى قصد وعوض عن الفائت بقدره مقرانا غيرها والاحوط له مع ذلك
تكراره ما يحسنه قدر ذلك ولو كان لا يحسن منها شيئا او غير المعتد به كقوله الحمد لله قرء من غيرها
بعدد اياتها مراعيا للمساوات في الملفوظ من الحروف او الزيادة فان لم يحسن شيئا ذكر الله
بالتسبيح والتكبير والاحوط الاتيان بذكر الاخيرتين كما ان الاحوط ملاحظة قدر القراءة في
الحروف واما السورة فيجب تعلّمها ايضا الّا انّ الظ عدم البدل لها كلا او بعضا مع التعذّر
لضيق وقت ونحوه بل يسقط غير المتيسّر منها ومن في لسانه افة تمنعه من اللفظ قرء في نفسه ولو توهّما
والاحوط تحريك لسانه بما يتوهّمه والاخرس الذي يمكن تفهيمه المعنى قرائته بعقد قلبه بذلك محركا
لسانه ومشيرا بيده على حسب ما يبرز به مقاصده والذي يمكن تفهيمه ذلك يحرك لسانه مشيرا به الى انه
بدل القرائة ملاحظا قدرها والاقوى عدم وجوب القرائة على ظهر القلب فتكفي القراءة في المصحف

ونحوه

هذا الاحتياط لا يترك ض

بل وجوبها لا يخ عن قوة س

اجزاء احكام عدد تغيير الفاتحة هنا لا يخ عن وجه ض قده

ونحوه بل يجزي اتباع القاري وان كان الاحوط اعتبار تعذر الحفظ بل والائتمام في اجزائهما
ويتخير فيما عدا الاوليين من فرائضه بين الذكر والفاتحة وان نسيها في الاوليين نعم الافضل
الذكر مطلقا للامام والماموم والمنفرد وصورته سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
فيأتي محافظا على العربية والكيفية الخاصة وتجزي المرة على الاقوى الّا انّ الاحوط التكرار
ثلاثا فتكون اثني عشر تسبيحة والاولى اضافة الاستغفار اليها ومن لا يستطيعه ياتي بالممكن
منه والا اتى بالذكر المطلق والاقوى بقاء التخيير وان شرع في احدهما فضلا عن نيته وان كان
الاحوط عدم العدول عنه بعد الشروع ولو قصد التسبيح مثلا فسبق لسانه الى القرائة فالاحوط
عدم الاجتزاء به امّا لو فعل ذلك غافلا من غير قصد الى احدهما فالاقوى الاجتزاء به وان كان من
عادته خلافه بل وان كان عازما من اول الصلوة على غيره والاحوط استينافه على غيره ولا يجب الاخفات في
الاخيرتين في القراءة او التسبيح بل له القراءة في احديهما والذكر في الاخرى ويلزم الاخفات فيهما
حتى البسملة في القراءة على الاحوط وان كان الاقوى استحباب الجهر بها وحكم الجهل والنسيان
هنا ما سمعته سابقا والله اعلم

البحث الثاني

يستحب الاعاذة بالله السميع العليم من
الشيطان الرجيم سرّا قبل الشروع في القرائة في الركعة الاولى والجهر بالبسملة فيما يخفت فيه
ولو الاخيرتين والترتيل وتحسين الصوت به بلا غناء وافصاح الحروف والوقف على فواصل الايات
مراعيا لمعانيها متعظا بها سائلا عند اية النعمة والنقمة ما يناسب كلا منهما والسكتة بين السورة
والحمد بقدر نفس وكذا بين السورة والتكبيرة للركوع او القنوت اذا اراد بما يستحب له ايضا من
الحمد بعد الفراغ من ام الكتاب وفي نحو قول كذلك الله ربي بعد التوحيد وقرائة السور القصار من
المفصّل الذي هو من سورة محمد ص الى اخر القران كسورة اذا جاء نصر الله والهيكم التكاثر في
العصر والمغرب والوسط منه في العشاء والظهر كسورة الاعلى والشمس وطواله في الصبح كسورة هل
اتى ولا اقسم والاولى اختيار القدر من السور القصار للاولى والتوحيد للثانية لما فيهما من الفضيلة
التامة بل لا يبعد استحبابهما في جميع الفرائض اذ اقراهما من حيث الفضل المزبور بل لو عدل

فيه اشكال والاحتياط لا يترك

فيه اشكال والاحتياط لا يترك ض

بل لا يخ عن قوة س

فيه اشكال ض

[illegible]

قد عرفت الاشكال فيها س

من غيرهما اليهما لذلك اعطى اجر السورة التي عدل عنها مضافا الى اجرها بل ورد انه لا تزكو صلوة الا بهما بل هي مؤكدا عن ترك التوحيد في الخمس نعم يستحب قراءة سورة الجمعة في الاولى من صلوة الجمعة وظهري يومها والمنافقين في الثانية بل الاحوط المحافظة عليها وفي الاولى من صبح يومها التوحيد في الثانية وفي الاولى من المغرب والعشاء والاعلى في الثانية وفي غداة الخميس والاثنين سورة هل اتى في الاول والغاشية في الثانية

الفصل الخامس

في الركوع وفيه ايضا بحثان

البحث الاول

يجب في كل ركعة من الفرائض اليومية ركوع واحد وهو ركن في الصلوة تبطل بزيادته ونقصانه عمدا وسهوا في غير الجماعة ولا بد فيه من الانحناء المتعارف بحيث تصل اليد الى الركبة والاحوط الراحة لو كان مستوي الخلقة وصولا لو اراد وضع شيء منها عليها لوضعها ولو مجموع اطراف الاصابع التي منها الابهام فلا يكفي مسمى الانحناء عنده ولا بان يقوس بطنه وصدره على ظهره ونحوه او احد جانبيه على الاخر او يخفض كفليه ويرفع ركبتيه ونحو ذلك وغير المستوي كطويل اليدين او قصيرهما مثلا يرجع الى المستوي ولا باس باختلاف افراد المستوين خلقة نعم يدور حكم كل مكلف منهم على يديه وركبتيه ومن لم يتمكن من الانحناء المزبور ولو باعتماد اتى بالممكن منه ولا ينتقل الى الجلوس وان تمكن من الركوع منه اما اذا لم يتمكن من الانحناء اصلا ركع جالسا على الاقوى ان تمكن والا اومى براسه قائما فان لم يتمكن فبالعينين تغميضا له وفتحا للرفع منه وركوع الجالس بالانحناء الذي يحصل به مسماه عرفا ويتحقق على الظاهر بانحنائه بحيث يساوي وجهه ركبتيه والافضل له الزيادة على ذلك بحيث يحاذي مسجده ولا يجب فيه على الاصح الانتصاب على الركبتين شبه القائم ثم ينحني وان كان هو الاحوط ولو كان كالراكع خلقة او لعارض اكتفى بالنية عن القيام والركوع ولم يجب عليه الزيادة في الانحناء للفرق على الاقوى وان كان احوط ما لم يكن على اقصى مراتب الركوع بحيث يخرج بزيادة الانحناء عنه ولا يستطيع الانتصاب ولو يسيرا نعم الاحوط له الايماء بالراس او العينين له وللرفع منه اما اذا تمكن من الانتصاب ولو باعتماد على وجه يخرج به عن مسمى الركوع وجب القيام فاذا اراد الركوع انحنى

فيتابل ميزا

الاتج عزقوة ض

ح وان لم يتمكن من الانتصاب على الوجه المزبور لم يجب وان كان هو الاحوط ايضا ولو هوى لغير الركوع حتى وصل حده فقصد اجزء على الاقوى وكذا السجود ويجب فيه الذكر تسبيحا او تكبيرا او تهليلا او غيرها على الاقوى نعم يعتبر فيه التثليث بالذكر على الاقوى ولو بالتكرار كسبحان الله ثلثا ولا اله الا الله كذلك او غير ذلك والاحوط اختيار التسبيح من افراده مخيرا بين الثلث الصغرى وهي سبحان الله وبين التسبيحة الكبرى التامة المجزية عن التثليث وهي سبحان ربي العظيم وبحمده والاحوط منه ذلك اختيار الاخيرة واحوط منه تكريرها ثلثا ولا يجب تعيين الواجب منها من غيره مع التكرار وان كان اولى ويجب فيه الطمانينة ايضا بل الاحوط استيناف الصلوة مع تركها فيه اصلا سهوا فضلا عن العمد وان كان الاقوى خلافه بل يجب الطمانينة قدر الذكر الواجب فلو صلى وقد تركها في شيء منه عمدا بطلت صلوته بخلاف السهو على الاصح وان كان الاحوط الاستيناف معه ايضا ولو شرع بالذكر الواجب عامدا قبل الوصول الى حد الراكع او بعده قبل الطمانينة او اتمه حال الرفع قبل الخروج عن اسمه او بعده لم يجتزء بالذكر المزبور قطعا بل الاقوى بطلان صلاته وان ذكر جديدا والاحوط اتمامها ثم استينافها بل الاحوط له ذلك في الذكر المندوب ايضا لو جاء به كذلك ولو لم يتمكن من الطمانينة لمرض او غيره سقطت لكن يجب عليه اكمال الذكر الواجب قبل الخروج من مسمى الركوع ويجب فيه ايضا رفع الراس منه حتى ينتصب قائما مطمئنا فيه فلو سجد قبل ذلك عامدا ابطل صلوته

البحث الثاني

يستحب التكبير للركوع منتصبا رافعا يديه فيه على نحو ما سمعته في تكبير الافتتاح بل الاحوط عدم ترك التكبير كما ان الاحوط عدم الاخطار الخصوصية اذا كبرها وبا ووضع الكفين على الركبتين مفرجات الاصابع ممكنا لهما من عينيهما واضعا اليمنى على اليمنى واليسرى على اليسرى ورد الركبتين للخلف وتسوية الظهر ومد العنق موازيا ظهره والتجنيح بالمرفقين وشغل النظر الى ما بين الرجلين والتسبيح ثلثا او سبعا ولا باس بالزيادة ولكن ينبغي ان يكون القطع على الوتر وان يقول بعد الانتصاب منه سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمين اهل الجبروت والكبرياء والعظمة الحمد لله رب العالمين اماما كان او ماموما او منفردا على الاظهر كما ان الاظهر

بل الاقوى ض

الاقوى انه لا يجزي ض

استحباب رفع الیدین للانتصاب منه و یستحب فیه غیر ذلک مما هو مذکور فی محاله کالدعا بالمأثور
و نحوه و یکره فیه حدر الراس و المنکبین و وضع احد الکفین علی الاخری ثم ادخالهما بین الرکبتین
بل الاحوط اجتنابه و کذا یکره فیه و فی السجود قرائة القران و غیر ذلک

الفصل السادس

فی السجود و فیه مباحث

المبحث الاول

یجب فی کل رکعة سجدتان و هما معا من الارکان
بمعنی البطلان بزیادتهما فی الرکعة الواحدة و ترکهما معا فیها و لو سهوا من غیر فرق بین الاولتین و
الاخیرتین علی الاصح اما لو اخل بواحدة زیادة او نقصا سهوا فلا بطلان علی الاصح و لا بد فیه من
الانحناء و وضع الجبهة علی وجه یتحقق به مسماه و علی ذلک تدور الرکنیة و الزیادة العمدیة و السهویة
و ان وجب فیه مع هذا امور اخر لکن لا مدخلیة لها فی ذلک **منها** السجود علی ستة اعضاء الکفین و
الرکبتین و الابهامین و یجب الباطن من الاولین مع الاختیار و فی الضرورة ینتقل الی ظاهرهما
ثم الی الاقرب فالاقرب لا یجزی علی رؤس اصابعهما کما لا یجزی لو ضم اصابعه و سجد علیها نعم لا یجب
استیعاب تمام باطن الکف فی السجود علیه بل یکفی الصدق العرفی و هو المدار و کذا فی الرکبتین اللتین
هما بمنزلة المرفقین من الیدین و لکن یجب صدق مسمی السجود علی ظاهرهما و ان لم یستوعبه اما الابهامان
فیجزی السجود علی الظاهر منهما و الباطن و الاحوط مراعاة طرفیهما و یجب علی ما بقی من مسماه مع
فرض قطعه و لو لم یبق منه شیء یمکن السجود علیه او کان قصیرا کذلک یسجد علی باقی الاصابع و لو قطعت
جمیع اصابعه یسجد علی ما بقی من قدمیه و الاولی ملاحظة محل الابهام و لا یجب الاستیعاب فی الجبهة
ایضا بل یکفی صدق السجود علی مسماها و یتحقق بمقدار الدرهم و الاحوط عدم الانقص کما ان الاحوط
ایضا کونه مجتمعا لا متفرقا و ان کان الاقوی الاجزاء مطلقا مع الصدق الذی هو المدار فی
المساجد السبعة و المراد بها هنا ما بین قصاص الشعر و طرف الانف الاعلی و الحاجبین طولا و ما بین
الجبینین عرضا و لا بد من رفع ما یمنع من مباشرتها لمحل السجود من وسخ فیها او فیه او غیره و لا یجب
الاعتماد علیها و ان کان هو الاولی فضلا عن التساوی فیه و عن مشارکة الغیر کالذراع و باقی
اصابع القدم و غیرها بعد صدق اسم السجود علیها بل یجزیه لو الصق صدره و بطنه علی الارض معها اذا

بل الاصح من توه من

 فرض اسم السجود علیها مع ذلک و ان کان الاولی خلافه و تختص الجبهة بوجوب وضعها علی الارض
و ما فی حکمها کما ستعرفه مفصلا و الاحوط انفصاله عنها عند کل سجدة فلا یجدد سجدة علی الملتزق
بها قبلها بل هو الاقوی فیما توقف الصدق علیه **و منها** وجوب الذکر علی نحو ما تقدم فی الرکوع
الا ان الاولی هنا ابدال العظیم بالاعلی فی التسبیحة الکبری التامة **و منها** وجوب الطمانینة
فیه بمقدار الذکر نحو ما فی الرکوع ایضا **و منها** وجوب کون المساجد السبعة فی محالها الی تمامه
نعم لا باس بتعمد رفع ما عدا الجبهة منها قبل الشروع فیه مثلا ثم وضعه حاله فضلا عن السهو من غیر
فرق بین کونه لغرض کالحک و نحوه و بدونه **و منها** رفع الراس من السجدة الاولی معتدلا مطمئنا
کما سمعته فی رفع الراس من الرکوع ایضا **و منها** ان ینحنی للسجود حتی یساوی موضع جبهته موقفه
الا ان یکون علوا یسیرا قدر لبنة موضوعة علی اکبر سطوحها فانه لا باس به فی الرفع و الخفض فلو
کان ازید من ذلک لم تصح الصلوة حتی فی الاخیر علی الاقوی و لا فرق بین الانحدار و التسنیم فی ذلک
علی الاصح کما ان الاقوی عدم اعتبار ذلک فی باقی المساجد لا بعضها مع بعض و لا بالنسبة الی الجبهة
فلا یقدح فی ارتفاع مکانها و انخفاضه ما لم یخرج به السجود عن مسماها و لو وضع جبهته علی الممنوع
من المرتفع عمدا او سهوا جاز له رفعها و لا یجب علیه الجر علی الاصح اما اذا وضعه علی الممنوع لغیر ذلک لا جر
جبهته جرا و لا یرفعها بحیث تحصل زیادة سجدة کما اذا طلب الافضل لاستوائه و نحوه او کان یصعب علیه
تمکین الجبهة منه لخشونته او غیر ذلک اما اذا لم یمکن الا الرفع المستلزم لزیادة سجدة فالاحوط اتمام
صلوته ثم استینافها من راس

المبحث الثانی

من عجز عن السجود انحنی بقدر ما یتمکن و رفع
المسجد الی جبهته و اضعا لها علیه باعتماد محافظا علی ما عرفت وجوبه من الذکر و الطمانینة و نحوهما
و وضع باقی المساجد فی محالها و ان لم یتمکن من الانحناء اصلا او می الیه بالراس فان لم یتمکن فبالعینین
و الاحوط له رفع المسجد مع ذلک اذا تمکن من سجود الجبهة علیه بل الاحوط له وضع ما یتمکن منه من
المساجد فی محله ایضا و ان کان الاقوی عدم وجوبه و کذا الکلام فی المضطجع و المستلقی و من
حصل فیه علة فی جبهته فان لم یستغرقها و امکن سجوده علی ما یحصل به الواجب منها وجب و لو بان

م الستار عفی عنه منتخب [marginal note, partly illegible]

صه الاحوط الجر الا اذا کان الارتفاع زائدا یخرج به عن مسمی السجود فرفعه مد ظله العالی

هذا الاحتیاط لا یترک

يحفر حفيرة ليقع السليم من جبهته على الارض فان تعذر سجد على احد الجبينين من غير ترتيب بينهما
على الاصح فان تعذر سجد على ذقنه فان تعذر اقتصر على الانحناء الممكن ولو بان يحفر حفيرة ايضاً الاحوط تقديم اليمنى منه
اذا فرض نقصان انحنائه بما يزيد على اللبنة بل الاولى لمح استقرار راسه على حواشيها وان لم
يماس شيء من جبهته او غيرها شيئا منها فان لم يتمكن من الانحناء اومى كما عرفته سابقا فان لم يتمكن
منه اكتفى بالاخطار بالبال والاحوط الاشارة باليد ونحوها مع ذلك والله اعلم **المبحث**
الثالث يستحب التكبير على الاصح حال الانتصاب قائما او قاعدا للاخذ فيه والرفع منه رافعا
يديه به على نحو ما سبق والاحوط عدم تركه والدعاء بالماثور قبل الشروع في الذكر وبعد رفع
الراس من السجدة الاولى وتكرار الذكر فيه والقطع على الوتر واختيار التسبيح من الذكر والكبرى
من التسبيح وتثليثها او تسبيعها والانتصاب مطمئنا بعد الجلوس من السجدة الثانية بل الاحوط
عدم تركه فاذا اراد النهوض قال بحول الله وقوته اقوم واقعد واعتمد على يديه من غير عجن بهما لا ينبغي ترك هذا الاحتياط منه
وسبق برفع ركبتيه والدعاء في السجود بما يريد وخصوصا طلب الرزق الحلال والجلوس على الورك
الايسر جاعلا ظاهر القدم اليمنى في بطن اليسرى بين السجدتين وبعدهما بل يكره فيه وضع الاليتين
على العقبين معتمدا على صدور القدمين وكذا يستحب السبق باليدين الى الارض عند الهوي الى
السجود وتسويته موضع الجبهة مع الموقف واستيعاب الجبهة في السجود بل جميع المساجد والارغام
بمسمى الانف على مسمى ما يصح السجود عليه وبسط اليدين مضمومتي الاصابع حتى الابهام حذاء
الاذنين موجها بهما الى القبلة وشغل النظر حاله بطرف الانف وعند الجلوس بالحجر ووضع اليدين
على الفخذين حال الجلوس منه اليمنى على الايمن واليسرى على الايسر **المبحث الرابع** يجب
السجود بالسهو كما ستعرفه في احكام الخلل وبتلاوة اياته في السور الاربع اخر النجم والعلق ولا يستكبرون
في الم تنزيل وتعبدون في حم فصلت على الاصح فورا فان لم يفعل عمدا او نسيانا اتى به في الزمان
الثاني وهكذا وكذا المستمع دون السامع على الاقوى وان كان مستحبا له على الاظهر والسبب [illegible]
مجموع الاية لا بعضها ولو لفظ السجود وبتكرره يتكرر المسبب ويستحب فيما عدا ذلك والمعروف احد عشر

عند اية

عند اية ولله يسجدون في سورة الاعراف وظلالهم بالغدو والاصال في الرعد ويفعلون ما
يؤمرون في النحل ويزيدهم خشوعا في بني اسرائيل وخروا سجدا وبكيا في مريم وفي موضعين من
سورة الحج عند قوله يفعل ما يشاء وعند قوله افعلوا الخير وفي الفرقان في وزادهم نفورا وفي النمل
عند قوله رب العرش العظيم وفي ص عند قوله وخر راكعا واناب وفي السماء انشقت عند قوله
اذا قرئ بل لعل الاولى السجود عند كل اية فيها امر بالسجود وليس في شيء من هذا السجود تكبيرة افتتاح
ولا تشهد ولا تسليم نعم يستحب التكبير للرفع منه بل الاحوط عدم تركه ولا يشترط في صحته ولا في وجوبه
ولا في ندبه طهارة من الحدث ولا من الخبث فتسجد الحائض وجوبا عند سببه وندبا عند سبب الندب
كما يسجد غيرها على الاقوى وان كان لم يتاكد لها الندب وكذا لا يشترط فيه استقبال ولا طهارة
محل السجود ولا ستره فضلا عن صفات الساتر من الطهارة وعدم كونه ذهبا او حريرا او جلد ميتة اذا لم يكن السجود مقصرا فيه [illegible]
او مغصوبا وان كان الاحوط حليته لبسه حال السجود نعم يعتبر فيه بعد تحقق اسمه اباحة المكان
وعدم علو المسجد بما يزيد على المقدار المزبور والاحوط مساواته لسجود الصلوة في وضع باقي
المساجد بل وفي وضع الجبهة على الارض وما في حكمها مما يصح السجود عليه ولا يجب فيه ذكر اصلا نعم
يستحب فيه قول سجدت لك يا رب تعبدا ورقا لا مستكبرا عن عبادتك ولا مستنكفا ولا مستعظما
بل انا عبد ذليل خائف مستجير ولا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ايمانا وتصديقا لا اله الا الله
عبودية ورقا لا مستنكفا ولا مستكبرا بل انا عبد ذليل خائف مستجير والهي امنا بما كفروا
وعرفنا ما انكروا واجبناك الى ما دعوا الهي فالعفو فالعفو والمحكي عن النبي ص في سجود سورة
العلق اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصي ثناء
عليك انت كما اثنيت على نفسك او غير ذلك مما تيسر كما انه لا باس بفعل الجميع **المبحث**
الخامس السجود لله في نفسه مشروع بل هو من اعظم العبادات واكدها بل ما عبد الله بمثله وما
من عمل اشد على ابليس من ان يرى ابن ادم ساجدا لانه امر بالسجود فعصى وهذا امر بالسجود فاطاع فنجا
واقرب ما يكون العبد الى الله وهو ساجد وانه سنة الاوابين وقد سجد ادم ثلثة ايام بلياليها و

سجد علي بن الحسين عليه السلام على حجارة خشنة حتى احصى عليه الف مرة لا اله الا الله حقا حقا لا اله
الا الله ايمانا وتصديقا وكان جعفر بن محمد عليه السلام يسجد السجدة حتى يقال انه راقد وكان لابي
الحسن في كل يوم سجدة بعد طلوع الشمس الى وقت الزوال ويستحب ايضا بالخصوص الشكر لله عند
تجدد كل نعمة ودفع كل نقمة وعند تذكرهما وللتوفيق لاداء كل فريضة او نافلة بل كل فعل خير
ولو الصلح بين اثنين مقتصرا على سجدة واحدة او ثنتين على معنى الفصل بينهما بتعفير الخدين كما
هو الاولى او الجبينين او الجميع مقدما للايمن منهما قائلا ما ورد عند كل واحد منهما بل الظاهر
استحباب التعفير في نفسه ايضا ويستحب في هذا السجود افتراش الذراعين والصاق الجؤجؤ و
الصدر والبطن بالارض كما يستحب في هذا السجود ايضا بل وفي غيره مسح موضع سجوده بيده ثم
امرارها على وجهه وغيره من بدنه ويستحب فيه ايضا الطهارة من الحدث بل لا باس بالتكبير للاخذ
فيه والرفع منه وغير ذلك مما تقدم في سجود التلاوة وان كان لا يشترط فيه شيء زائدا على حصول
مسماه والله اعلم **الفصل الرابع** في التشهد وهو واجب في الثنائية مرة هي بعد
رفع الراس من السجدة الاخيرة وفي الثلاثية والرباعية مرتين الاولى بعد رفع الراس من السجدة
الاخيرة في الركعة الثانية والثانية بعد رفع الراس منها في الركعة الاخيرة والواجب فيه من القول
على الاقوى الشهادتان ثم الصلوة على محمد وآله فيجزي في الشهادتين اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان محمدا رسول الله وفي الصلوة على محمد وآله ما يتحقق به ذلك من غير فرق بين المضمر والظاهر والفصل خل
والوصل بلفظ وعدمه الا ان الاحوط تعقيب وحده لا شريك له للاولى وعطف الثانية بالواو وضما
الى الرسالة العبودية مبدلا للظاهر بالمضمر فيقول واشهد ان محمدا عبده ورسوله كما ان الاحوط
في كيفية الصلوة قول اللهم صل على محمد وآل محمد نعم لا يجزي تبديل اشهد باعلم ونحوه بل لا بد من
ذكر الشهادتين بلفظهما المتعارف فيهما بل لا بد من الكيفية المتعارفة في شهادة التوحيد والشهادة
بالرسالة فلا يجزي غيرها وان افاد معناها وكذا لا بد من الترتيب فيقدم التوحيد ثم الرسالة ثم
الصلوة ومن اللفظ الصحيح الموافق للعربية كما في غيره من الاذكار الواجبة في ركوع او سجود ويجب الجلوس

وجوب جميع ذلك لا يخ عن قوة ض

مطمئنا

مطمئنا حال التشهد باي كيفية كان ولو اتكاء على الاصح ومن لا يستطيع اللغة العربية تعلم فان عجز
ولو بالاتباع لغيره ونحوه او كان الوقت ضيقا اجزأته الترجمة وان علم البعض ترجم للباقي وان عجز
عن الترجمة فالاولى الذكر بقدره والاولى التحميد منه ان كان يحسنه والا سقط والاولى الجلوس قدره
مع الاخطار بالبال واما المسنون فيه فهو الجلوس متوركا واشغال النظر في الحجر واضافة ما ورد
من الزيادات فيهما حتى التحيات التي رواها ابو بصير في التشهد الاخير وافتتاح التشهدين ببسم الله
والحمد لله وخير الاسماء لله وتكرير الحمد بعد ختام التشهد الاول مرتين او ثلث مرات وقول سبحان
الله سبع مرات بل لا باس باضافة وتقبل شفاعته وارفع درجته في الدعاء للنبي ص بعد الصلوة
عليه في التشهدين ويكفي ابتداؤهما بالحمد لله عما ذكر فيهما من الاقوال المندوبة والله اعلم
الفصل الثامن في التسليم وهو واجب في الصلوة وجزء منها على الاصح ويتوقف التحليل
منها عليه والاقوى الاجتزاء باحد صيغتيه وهي السلام علينا والسلام عليكم واما السلام عليك
ايها النبي ورحمة الله وبركاته فهي من توابع التشهد لا يحصل بها تحليل ولا تبطل الصلوة بتركها
عمدا فضلا عن السهو لكن الاحوط المحافظة عليها كما ان الاحوط الجمع بين الصيغتين بعدها مقدما
للصيغة الاولى مضيفا اليها وعلى عباد الله الصالحين والى الثانية ورحمة الله وبركاته وان كان
الاصح عدم وجوب شيء من ذلك وانه يكفي قول السلام علينا والسلام عليكم وعلى كل حال فالاصح
عدم اعتبار نية الخروج به بل لو نوى عدمه عمدا خرج به فضلا عن السهو وان كان الاحوط الاستيناف في
الصلوة ح وليس للمنفرد ولا للامام ولا للماموم قصد التحية به حقيقة والرد كما فلو فعل احدهم
ذلك بطلت صلوته نعم لا باس باخطار المنفرد الملكين الكاتبين وغيرهما ممن يندرج في اللفظ والامام
المامومين مع ذلك والماموم الامام مع ذلك بالبال على وجه يشبه الدعاء لهم دون التحية
مع ان الاصح عدم وجوب ذلك وانه ليس عليه الا ذكر هذا اللفظ تعبدا ولا بد من العربية والاعراب
والهيئة في الصيغتين حتى لو جاء بالسلام منكرا لم يجز على الاصح ويجب تعلمه نحو ما سمعته في التشهد
كما انه يجب حال الجلوس والطمانينة ويستحب فيه التورك ويزيد استحباب ايماء المنفرد والامام

بل الاحوط

وجوب الزيادة لا يخ عن قوة ض

بتسليمه الى يمينه بمؤخر عينه او بانفه او غيرهما على وجه لا ينافي الاستقبال وتسليم المأموم
بتسليمتين احديهما الى اليمين والاخرى الى اليسار ان كان فيه احد من المأمومين والا اقتصر على
تسليمة واحدة كالاولين والله اعلم

الفصل التاسع

يجب الترتيب في افعال الصلوة
على حسب ما عرفت فمن صلى فقدم مؤخرا او اخر مقدما عمدا ابطلت صلوته بل وكذا السهو اذا كان قد
قدم ركنا اما اذا قدمه على غير الركن كما لو ركع قبل القرائة ساهيا فلا باس كما انه لا باس بتقديم غير
الاركان بعضها على بعض سهوا ولكن يعود على ما يحصل به الترتيب مع امكانه وتصح صلوته

الفصل العاشر

تجب الموالات في افعال الصلوة بمعنى عدم الفصل على وجه تمحي صورتها بحيث يصح سلب
الاسم عنها بل تبطل الصلوة بتركها بالمعنى المزبور عمدا او سهوا مع فرض حصول المحو فيهما وكذا تجب
الموالات في القرائة والتكبير والذكر والتسبيح بالنسبة الى الايات والكلمات بل والحروف ومدار
الجميع على المحو المزبور بالنسبة الى اسمائها فلا يقدح اختلالها في العرف نعم متى فعل ذلك عمدا ابطلت الصلوة
وان كان سهوا فلا باس مع عدم فوات موالات الصلوة بذلك لعدم بطلان الصلوة بنسيانه اصلا فضلا
عن موالاته ولكن مع كونه في المحل يعيد ما يحصل به الموالات اما اذا كان بحيث فاتت موالات الصلوة
به فقد عرفت الفساد ولو مع السهو وكذا اذا فاتت في نفس تادية تكبيرة الاحرام استانف الصلوة
من راس لانه بمنزلة نسيانها بل وكذا الكلام في التسليم المحلل فان فوات الموالات فيه بمنزلة نسيانه
ايضا فيجري عليه حكم ذلك بالنسبة الى صدور المنافي عمدا وسهوا او عمدا لا سهوا والله اعلم هذا
كله في فوات الموالات التي يحصل بسببها المحو اما اذا لم تكن كذلك بل فاتت الموالات بمعنى المتابعة العرفية
التي لا يقدح فيها التخلل في الجملة فالظاهر بطلان ما فاتت فيه عن عمد اما مع السهو فلا كما تعرفه ان شاء الله
في المبطلات ويلحق بهذا المقصد امور **الاول** استحباب القنوت مرة في الفرائض اليومية عدا الجمعة
جهرية كانت او اخفاتية بل الاحوط عدم تركه فيها ومحله قبل الركوع في الثانية على الاصح بعد الفراغ
عن القرائة نعم ان نسيه فعله بعد رفع الراس منه فان لم يذكره فيه فعله بعد الفراغ منها دون
باقي احوال الصلوة وان ذكره فيها فان لم يذكره حال الانصراف فعله متى ذكره ولو طال الزمان ولا

يفعله

يفعله في غير محله اذا تعمد تركه اما صلوة الجمعة فيستحب فيها قنوتان احدهما في الركعة الاولى قبل
الركوع وثانيهما بعده في الركعة الثانية وكذا يستحب في كل نافلة ثنائية في المحل المزبور بل ووحدها
كما لو تركه قبل الركوع بعد القرائة بل هو في الاخير من المؤكد ولا يعتبر فيه قول مخصوص بل يكفي كلما
تيسر من ذكر ودعاء وحمد وثناء بل يجزي البسملة مرة فضلا عن الثلث كالتسبيح من غير فرق
بين المستعجل وغيره وحال التقية وعدمها نعم لا ريب في رجحان ما ورد عنهم ع من الادعية
فيه بل والادعية التي في القران وكلمات الفرج خصوصا في الجمعة والوتر حتى سلام على المرسلين
منها كما انه يستحب التطويل فيه ورفع اليدين تلقاء الوجه والاولى بسطهما جاعلا البطن الى السما
والظهر الى الارض مشغلا للنظر فيهما والتكبير عند ارادته رافعا لليدين به على حسب ما سمعته
سابقا ثم تضعهما ثم ترفعهما للقنوت والجهرية للامام والمنفرد بل والمأموم وان كان الاولى له
ذلك بحيث لا يسمعه الامام ويجوز الدعاء فيه وفي غيره بالفارسية وغيرها بمعنى عدم بطلان
الصلوة بذلك وان لم يحصل وظيفة القنوت على الاظهر وكذا غيره من الاذكار المندوبة في الصلوة
فلا ينوي الخصوصية بشيء منها ح وكذا الدعاء بالملحون مادة او اعرابا اما الاذكار الواجبة فلا
يجوز فيها غير العربية الصحيحة **الثاني** استحباب التعقيب الذي هو ابلغ في طلب الرزق من الضرب
في البلاد بعد الفراغ من الصلوة ولو نافلة على الاقوى وان كان في الفريضة اكد والمراد به الاشتغال
بالدعاء بل وبالذكر بل كل قول حسن راجح شرعا بالذات من قران او دعاء او ثناء او تنزيه او غير
ذلك متصلا بالفراغ منها على وجه لا ينافي ذكره الاشتغال بشيء اخر كالصنعة ونحوها مما تذهب به
هيئته عند المتشرعة التي هي المدار في السفر والحضر والاختيار والاضطرار بل وفي الفصل بينه
وبين الصلوة وعدمه ولا فرق في ذلك بين المفرد وغيرها والاولى فيه الجلوس في مكانه الذي صلى
فيه مراعيا فيه حال الصلوة ولا يعتبر فيه قول مخصوص كما عرفت ولكن افضله امور **منها** تسبيح الزهراء
عليها السلام الذي ما عبد الله بشيء من التحميد افضل منه والا لنحله رسوله ص فاطمة ع بل هو في كل يوم
في دبر كل صلوة احب الى الصادق ع من صلوة الف ركعة في كل يوم ولم يلزمه عبد فشقي وما قاله عبد

في جواز الدعاء بالفارسية وبالملحون مادة اشكال فتن

قبل ان يثني رجليه من المكتوبة الا غفر الله له واوجب له الجنة خصوصاً الغداة وخصوصاً اذا
اتبعه بلا اله الا الله والاستغفار والظاهر استحبابه في نفسه وان لم يكن في التعقيب نعم هو مؤكد
فيه وعند ارادة النوم لدفع الرؤيا السيئة كما ان الظاهر عدم اختصاص التعقيب به في الفرائض
بل هو مستحب بعد كل صلوة **وكيفيته** اربع وثلثون تكبيرة ثم ثلث وثلثون تحميدة
ثم ثلث وثلثون تسبيحة ويجوز تقديم التسبيح على التحميد وجه لكن الاولى ما ذكرناه ويستحب ان يكون
بل يكمل تسبيح بطين القبر وان كان مثوباً بل السبحة منه تسبيح بيد الرجل من غير ان يسبح ويكتب له ذلك
التسبيح وان كان غافلاً والاولى اتخاذها بعدد التكبير في خيط ازرق وان كان لا باس بغير ذلك
ولو شك في شيء من التسبيح نلا في المشكوك فيه خاصة اذا كان في محله والاولى له الاستيناف كما انه لو
سها فزاد على عدد التكبير مثلاً رفع اليد عن الزائد وبنى على الاربع وثلاثين والاولى البناء على تكبيرة
واحدة ثم استيناف ثلاث وثلثين تكبيرة وكذا التحميد اما التسبيح فلا باس بزيادته سهواً او على كل
حال فنقصانه مفوت لما يترتب عليه كما ان فصله بما ينافي هيئته كذلك **ومنها** التكبيرات الثلث
بعد التسليم رافعاً بها يديه على هيئة غيرها من التكبيرات **ومنها** قول لا اله الا الله وحده وحده انجز
وعده ونصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على
كل شيء قدير او يقول الله اكبر لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو
حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير لا اله الا الله وحده وصدق وعده وهزم
الاحزاب وحده اللهم اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط
مستقيم بل لا باس بالعمل بهما **ومنها** لعن اربعة رجال واربع من النساء وبني امية **ومنها**
دعاء شيبة الذي علمه اياه رسول الله وهو اللهم اهدني من عندك وافض علي من فضلك
وانشر علي من رحمتك وانزل علي من بركاتك **ومنها** قول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
الله والله اكبر مائة مرة او ثلثين **ومنها** دعاء الحفظ من النسيان **ومنها** قول اللهم صل
على محمد وال محمد واجرني من النار وارزقني الجنة وزوجني من الحور العين **ومنها**

قراءة اية الكرسي والفاتحة واية شهد الله انه لا اله الا هو الخ واية قل اللهم مالك الملك
الخ **ومنها** قول اعوذ بوجهك الكريم وعزتك التي لا ترام وقدرتك التي لا يمتنع منها شيء من
شر الدنيا والاخرة ومن شر الاوجاع كلها ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم **ومنها**
الاقرار بالنبي والائمة واحداً بعد واحد الى غير ذلك مما تضمنته الكتب المعدة لذلك خصوصاً
بحار الانوار للمجلسي وغيره من كتب علمائنا رضوان الله عليهم **الثالث** تختص المرأة باستحباب
الزينة بالحلي والخضاب والاخفات في قولها والجمع بين قدميها في حال القيام وضم ثدييها الى صدرها
بيديها حاله ايضاً ووضع يديها على فخذيها حال الركوع غير رادة ركبتيها الى ورائها والبدئة
للسجود بالقعود والتضمم حاله بل تكون لاطئة بالارض فيه غير متجافية كما انها اذا ارادت القيام
تنسل انسلالاً واذا ارادت السجود تجلس له معتدلة والتربع في جلوسها مطلقاً بخلاف الرجل فانك
قد عرفت استحباب التورك فيه مطلقاً الا في الجلوس من القيام **المقصد الثالث** في مبطلاتها
مضافاً الى ما عرفته سابقاً وهو امور **احدها** الحدث الاصغر والاكبر فانه مبطل لها اين ما وقع
فيها ولو عند الميم من التسليم على الاصح عمداً او سهواً او سبقاً في غير ما عرفته من المسلوس والمبطون
والمستحاضة من دون فرق بين من دخل فيها بتيمم فاحدث سهواً ثم اصاب الماء وبين غيره على الاصح
وبين من احدث لنسيان التسليم مثلاً وغيره **ثانيها** تعمد التكفير في الصلوة تادباً وخضوعاً
لغير تقية اما اذا كان سهواً فالاحوط الاستيناف وان كان الاقوى عدمه كما انه لا باس به حال
التقية بل لو تركه حالها امكن البطلان لكن الاقوى خلافه نعم ينبغي المحافظة على هيئته المشروعة
عندهم دون غيرها والمراد به وضع احدى اليدين على الاخرى نحو ما يصنعه غيرنا من غير فرق بين
كونه فوق السرة او تحتها ووجود الحائل بين الموضوع والموضوع عليه وعدمه بل ولا بين وضع الكف
على الكف والذراع والعضد بل الظاهر تحققه بوضع الذراع على الذراع نعم الظاهر الاقتصار
على ما يسمى تكفيراً وخضوعاً لا مطلق الوضع وان كان لغرض كالحك ونحوه والاحوط اجتنابه
في حال الجلوس وان لم يكن متعارفاً بين من شرعه الا حال القيام **ثالثها** الالتفات بالكل

الى الخلف او الى اليمين او الى الشمال بل وما بينهما على وجه يخرج به عن الاستقبال فان تعمد ذلك
كله مبطل للصلوة بل الاقوى ذلك في الالتفات بالوجه الى الخلف مع فرض امكانه ولو بجرف البدن
على وجه يخرج به عن الاستقبال نعم لا يبطلها الالتفات بالوجه يمينا وشمالا مع بقاء البدن
مستقبلا على انه مكروه بل الاحوط اجتنابه وخصوصا الطويل منه وخصوصا المقارن لبعض
افعال الصلوة وخصوصا الاركان منها وخصوصا تكبيرة الاحرام وان كان الاقوى الصحة مطلقا
كما ان الاقوى البطلان مع السهو او القسر ولو بمرور شخص ونحوه فيما عرفنا بطالته بالعمد الا مع الالتفات
بما لا يخرج به عن المشرق او المغرب وان كان بالكل **رابعها** تعمد الكلام ولو بحرفين مهملين حصل
ثانيهما من اشباع حركة اولهما او حرف مفهم بذاته كق ول فانه مبطل للصلوة بخلاف ما لو وقع سهوا
ولو لزعم كمال الصلوة وبخلاف غير المفهم كك وان افهم بالقرائن ما لم يكن قد اتصل باقوال
الصلوة فافسدها بل الظاهر عدم البطلان بحروف المعاني مثل و ب ود كما انه لا بطلان
بما حرف المد واللين وان زاد فيه ولا بصوت التنحنح والنفخ والانين والتاوه ونحوها نعم يبطلها
حكاية اسماء هذه الاصوات نحو اخ اه الا اذا كان نحو اه من الله سبحانه وان لم يذكر متعلقها نحو من
ذنوبي وشبهها مع ان الاحوط اجتنابه ما لم يكن في ضمن دعاء او مناجاة هذا كله في كلام الآدميين
اما ما كان قرانا غير ما يوجب السجود وغير القران بين السورتين او ذكرا او دعاء بغير المحرم فلا
باس به وان فعل للدلالة على امر من الامور بانيانه في غير محله او بعلو الصوت فيه او غير ذلك الا على
ان يستعمله فيه فانه يبطله على الاصح بل لو قصد منه الامرين معا على ان يكونا مدلولين له يتجه
البطلان كما يتجه لو كان بمحرم كالدعاء على مؤمن ظلما وان كان جاهلا نعم لا باس بالجهل بالموضوع
كما لو زعمه كافرا وهو مؤمن وكذا تبطل على الاقوى لو تكلم بالمشترك مثلا من القران من غير تخصيص
للقرانية اما اذا كان مختصا فالاحوط اجتنابه اذا لم يات به بعنوان انه حكاية قران بل يتجه البطلان
فيما اتفق جريانه على لسان شخص مع عدم علمه بالقران والظاهر ان السلام اذا كان تحية من الكلام فيجري
فيه الحكم المزبور وكذا غيره من الفاظ التحية التي لم يقصد فيها الدعائية والقرانية نحو صبحك الله

في الالتفات الفاحش بالوجه اشكال فلا يترك الاحتياط من

بخير ومساك الله بخير وادخلوها بسلام وفي امان الله وغير ذلك وكذا التسليم الصلوة نعم لا
باس بما كان دعاء او قرانا منه كما انه لا باس برد سلام التحية بل هو واجب وان كان التحية بغير
الصيغة القرانية نعم لا بطلان مع التزاحم حتى لو اشتغل بالضد من قراءة ونحوها في الاصح
وانما عليه الاثم خاصة لكن يجب الرد بالمثل وان كان مخالفا للصيغة القرانية بل الاحوط مراعات
المثلية في الصيغ الاربع في التنكير والتعريف والافراد والجمع وان كان وجوب ذلك لا يخلو من منع
خصوصا اذا كان الجواب بالصيغة القرانية ولو كان سلام التحية ملحونا او بصيغة عليكم السلام
وجب الرد بغير الملحون وبتقديم السلام والاحوط ملاحظة الدعائية مثلا مع ذلك والاحوط منه
استيناف الصلوة من راس وكذا لو سلم وقد افسد استحبابه برياء ونحوه او كان صبيا مميزا او
امراة اجنبية او رجلا كك على امراة تصلي ولو قام الغير بالرد لم يجز ذلك للمصلي على الاقوى وفي قيام
الصبي وان كان مميزا منع ويجب اسماع الرد فيهما ولو تقديرا كما في غيرهما نعم لا ينبغي المبالغة في
رفع الصوت وكذا يجب الفورية فيه على الوجه المتعارف فلو رده متراخيا بطل صلوته ولو كانت
التحية بغير لفظ السلام كالصباح والمساء بالخير لم يجب الرد على الاصح والاحوط الرد مع قصد
الدعاء ونحوه ولا باس بالحمد عند العطاس كما في غير الصلوة بل الاقوى استحباب تسميت العاطس
كك والاحوط خلافه **خامسها** القهقهة ولو اضطرارا نعم لا باس بالسهو منها كما لا باس
بتعمد التبسم الذي هو مقابلها فالمراد بها الضحك المشتمل على الصوت والمد والترجيع فيه بل
مطلق الصوت على الاحوط بل الاقوى البطلان بالضحك المشتمل عليه تقديرا كمن منع نفسه عنه
الا انه قد امتلاء جوفه ضحكا واحمر وجهه وارتعش مثلا **سادسها** تعمد البكاء بالصوت للفوات
امر دنيوي او طلبه على الاقوى بخلاف ما كان منه للسهو عن الصلوة او غير مشتمل على صوت او على
امر اخروي فانه غير مبطل وان كان الاحوط الاستيناف في الوسط كما ان الاحوط ذلك فيمن غلبه
البكاء قهرا ايضا بل هو الاقوى **سابعها** كل فعل ماح لها ماذهب لصورتها على وجه يصح
سلب الاسم عنها وان كان قليلا كالوثبة والصفقة لعبا والعفطة هزوا ونحوها فانه مبطل لها

في الصحة اشكال اذا اشتغل بالصلوة ما دام متمكنا من الرد من

هذا الاحتياط لا يترك ميرزا

فيه اشكال ميرزا

الاحوط اجتناب ما فيه المخاطبة او استيناف الصلوة ميرزا

فيه اشكال فلا يترك الاحتياط من

عمداً او سهواً بخلاف غير الماحي وان كان كثيراً كحركة الاصابع ونحوها من العبث الذي يمحو صورتها
ولا يفوت موالاة افعالها اما اذا كان الفعل مفوتاً للموالاة فيها بمعنى المتابعة العرفية غير
ماح للصورة فهو مبطل مع العمد دون السهو على الاقوى بخلاف ما لم ينافِ المتابعة العرفية فان عمده
غير قادح فيها فضلاً عن سهوه وبذلك ظهر لك الحكم في السكوت الطويل والفعل القليل والكثير
وغيرها مما ورد او يرد من الاشارة باليد او غيرها لنداء احد وقتل الحية والعقرب وحمل الطفل
ووضعه وضمه وارضاعه عند بكائه وعد الاستغفار في الوتر بالسبحة ونحوها وعد الركعات
بالحصى ومناولة الشيخ العصى والجهر بالذكر والقرآن للاعلام وغير ذلك مما هو مناف للموالاة
وان كان كثيراً او لا ماح للصورة نعم الظ البطلان بالسجدة فيها عمداً او سهواً وعلى كل حال **ثامنها**
الاكل والشرب وان كانا قليلين نعم لا باس بابتلاع السكرة المذابة وبقايا الطعام في الفم ونحو ذلك
مما هو غير ماح للصورة ولا مفوت للموالاة وهما كغيرهما في ابطال الماحي منهما عمداً او سهواً والمفوت
للموالاة غير الماحي عمداً لا سهواً ولا فرق في جميع ما ذكرنا من المبطلات بين النافلة والفريضة نعم
يستثنى من ذلك العطشان المشاغل بالدعاء في الوتر وقد نوى الصوم في صبيحة تلك الليلة
ويخشى مفاجاة الفجر وكان الماء امامه ومحتاج الى خطوتين او ثلثة فانه يجوز له التخطي المزبور
والشرب حتى يروى وان طال زمانه اذا لم يفعل غير ذلك من منافيات الصلوة حتى اذا اراد العود
الى مكانه رجع القهقرى لئلا يستدبر القبلة نعم الاقوى الحاق غير حال الدعاء من احوال الوتر بل
يقوى الحاق مطلق النافلة بها الا ان الاحوط خلافه كما ان الاحوط بل الاقوى الاقتصار على
الوتر المندوب اما الصوم فالظ عدم الفرق بين الواجب منه والمندوب كما ان الاقوى الاقتصار على
شرب الماء دون الاكل وان قل فانه بل ودون شرب غير الماء بل الظ انه لا يتعدى منه الى جذب
التنباك على الوجه المعلوم بناء على منافاته للصلوة كما هو الاقوى والله اعلم **تاسعها** تعمد
قول آمين بعد تمام الفاتحة لغير تقية على الاقوى بل هو كذلك وان لم يقصد ما يقصده غيرنا من الندب
على الاقوى من غير فرق في القول بين ان يكون سراً او جهراً للامام والماموم اما الساهي فلا باس كما

لا باس

لا باس مع التقية بل قد يجب وان كان لو تركها اثم وصحت صلوته على الاصح كما ان الاصح صحتها
مع قولها في غير المقام المزبور بقصد الدعاء وان كان الاحوط خلافه **عاشرها** الشك في
عدد غير الرباعية من الفرائض والاوليين منها كما تسمعه في محله انشاء الله **حادي عشرها** زيادة جزء
فيها او نقصانه كما عرفته وتعرفه ايضاً واما القران بين السورتين في الفريضة بعد الفاتحة فا
لاقوى عندنا كراهته وان كان الاحوط اجتنابه وكذا عقص الرجل شعر راسه على الاصح ويكره
فيها ايضاً مضافاً الى ما سمعته سابقاً نفخ موضع السجود والعبث والبصاق وفرقعة الاصابع
والتمطي والتثاؤب الاختياري والتأوه والانين ومدافعة البول والغائط كما تقدم ما لم
يصل الى الضرر فيحرم وان كان الاقوى صحة الصلوة معه ح ولا يجوز قطع الفريضة اختياراً
بل الاحوط ذلك في النافلة ايضاً وان كان الاقوى الجواز كما ان الفريضة تقطع للخوف على نفسه او
نفس محترمة او على عرضه او ماله المعتد به ونحو ذلك بل قد يجب قطعها في بعض هذه الاحوال بل الاحوط
له استينافها من راس لو عصى فلم يقطعها بل هو الاقوى فيما اذا وجب قطعها للضرر الذي لا يجوز
تحمله مع امكان دفعه في النفس او في غيرها والله اعلم

المقصد الرابع في صلوة الايات

وفيه مباحث

المبحث الاول

في السبب وهو كسوف الشمس وخسوف القمر ولو بعضهما وان لم
يحصل منهما خوف والزلزلة وغير المعتاد من الرياح الاسود او الاحمر او الاصفر والظلمة الشديدة
والصاعقة والصيحة والهدة والنار التي تظهر في السماء وغير ذلك من الايات المخوفة عند غالب
الناس سماوية كانت او ارضية كالخسف ونحوه على الاصح نعم لا عبرة بغير المخوف من الايات ولا
بخوف النادر ولا بانكساف احد النيرين ببعض الكواكب الذي لا يظهر الا لاوحدي الناس وان الحق
كانكساف بعض الكواكب كذلك بخلاف ما اذا انكسف على وجه من شانه ان يحصل لعامة الناس الخوف
منه فانه يجب الصلوة ح ولو حصل مانع من غيم ونحوه فاخبر الرصدي بكسوف او خسوف ووقته
ومقداره ومكثه فالاحوط الصلوة خصوصاً مع التعدد والعدالة وان كان الاقوى عدم الوجوب
الا مع الطمانينة بالصدق ولو من استقراء ما وقع لهم من ذلك

المبحث الثاني

وقت اداء

فيه اشكال فلا يترك الاحتياط منه

عدم تقديمه لا يخلو عن قوة منه

والاحوط اعادة الصلوة معها

الوجوب هنا لا يخلو عن قوة منه

صلوة الكسوفين الى تمام الانجلاء على الاصح وكذا كل اية يسع وقتها الصلوة والاحوط نية الاداء
فى الاول قبل الاخذ فى الانجلاء والقربة المطلقة فى غيره ويدرك وقت الفرض بادراك ركعة
كما فى اليومية اما اذا لم يسع كالزلزلة غالبا والهدة والصيحة فتجب الصلوة حال الاية فان عصى
ففى غيره طول العمر والكل اداء وبذلك كانت هذه وما شابهها من ذوات الاسباب لا الاوقات
بخلاف الاولى نعم الاقوى بل الظ كذلك ايضا فى الكسوفين اذا اتفق قصور وقتهما عن اداء الفعل
بل عن الركعة وان كان خلاف المش فتجب الصلوة ح عند حصول السبب نحو غيرهما من ذوات الاسباب
فهى وقتية فى حال وسببية فى اخرى وكذا غيرهما من الايات التى يمتد وقتها غالبا اذا اتفق قصوره
او لم يعلم به المكلف حتى قصر وقتها عن الركعة ومن لم يعلم بالكسوف حتى خرج الوقت الذى هو تمام
الانجلاء عندنا ولم يكن القرص محترقا كله لم يجب القضاء على الاقوى وكذا غيره من الايات ذوات
الاوقات اما اذا علم واهمل ولو نسيانا على الاصح او كان القرص محترقا وجب القضاء وكذا من
انكشف له فساد صلوته بعد خروج الوقت بل وكذا تجب الصلوة لغير الموقت من الايات اذا اهمل
صلوته بعد العلم ولو نسيانا اما اذا لم يعلم حتى مضى زمان الاتصال بالاية عرفا فالاقوى عدم
الوجوب والاحوط الصلوة ويختص الوجوب بمن فى بلد الاية فلا تجب على غيره نعم يقوى الحاق
المتصل بذلك المكان مما يعد معه كالمكان الواحد **المبحث الثالث** اذا حصل الكسوف مثلا
فى وقت فريضة يومية حاضرة واتسع وقتهما معا كان مخيرا فى الاتيان بايهما شاء على الاصح ولو
شرع فى صلوة الكسوف فظهر له ضيق وقت الاجزاء لليومية على وجه يخشى فوات اليومية اذا اتم
صلوة الكسوف الذى يفرض سعة وقته قطع وصلى اليومية ثم عاد الى صلوة الكسوف من محل القطع بشرط
ان لا يقع منه مناف غير الفصل المزبور بل الاقوى جواز ذلك او رجحانه لادراك وقت الفضيلة
لليومية فضلا عن الاجزاء وان كان الاحوط خلافه بل الاقوى ان له الشروع فى صلوة الكسوف
حال عدم علمه بسعة الوقت لها ولليومية ومتى خاف الفوات قطع وصلى الفريضة ثم بنى على صلوته
بل هو كذلك مع علمه بضيق الوقت لهما فيشرع فى صلوة الكسوف محافظة على اتصال الصلوة به ثم

هذا الاحتياط لا يترك ض

لا يترك هذا الاحتياط ض

بل لا يخ عن قوة ض

على جواز الشروع فى صلوة الايات عند خوف فوت الفريضة لا يخ عن قوة فضلا عما لو علم بضيق الوقت للفريضة ض

يقطع

يقطع ويصلى الفريضة ثم يبنى على صلوته من محل القطع لكن الاحوط فى هذا وفى سابقه استيناف
صلوة الكسوف بعد ذلك ولا فرق فى هذه الاحكام بين الوقتية من صلوة الايات وذات السبب
منها نعم يجب فعلها فورا وبذلك تقدم على اليومية مع السعة كما انه لو ضاق وقت الكسوف واتسع وقت
اليومية قدمها عليها بل يقطعها لو كان قد ظهر له فى الاثناء ذلك وان كان اذا لم يفعل اثم وصحت
صلوته كما انه كذلك لو اشتغل بالكسوف الذى قد استقر وجوبه بسعة وقته ولم يفعله فى وقت ضيق
اليومية والله اعلم **المبحث الرابع** هى ركعتان فى كل واحدة منهما خمس ركوعات فيكون المجموع
عشرة وتفصيل ذلك بان يحرم مقارنا للنية كما فى الفريضة ثم يقرء الحمد والسورة ثم يركع ثم يرفع
راسه ثم يقرء الحمد والسورة كذا حتى يتم خمسا على هذا الترتيب ثم يسجد سجدتين ثم يقوم ويفعل ثانيا
كما فعل اولا ثم يتشهد ويسلم فاذا فعل ذلك محافظا على ما عرفت وجوبه فى الفريضة من الشرائط
وغيرها تمت صلوته وبرئت ذمته ولا فرق فى السورة بين كونها متحدة فى الجميع او متغايرة نعم يجزيه
تفريق سورة واحدة على كل ركعة فيقرء فى كل قيام اية او بعض اية بعد قرائة الفاتحة فى القيام الاول
فيكون مجموع قرائته فى الركعتين الفاتحة مرتين والسورة كذلك ولا يجوز الاقتصار على بعض سورة
فى تمام الركعة والاحوط بل الاقوى وجوب القراءة عليه من حيث نقص كما ان الاحوط والاقوى
عدم مشروعية الفاتحة له ح نعم اذا اكمل السورة ولو فى القيام الثانى وجب عليه الفاتحة فى القيام
الثالث ثم سورة او بعضها وهكذا كلما ركع عن تمام سورة وجبت الفاتحة فى القيام منه بخلاف
ما اذا لم يركع عن تمام سورة بل ركع عن بعضها فانه يقرء من حيث قطع ولا يعيد الحمد كما عرفت نعم
لو ركع الركوع الخامس عن بعض سورة فسجد ثم قام للثانية فالاقوى وجوب الحمد ثم القراءة من
حيث قطع وقد ظهر من ذلك انه لا اشكال فى القران فيها بل الاقوى جوازه فى القيام الواحد كما
سمعت فى الفريضة فان الظ اتحادهما معها فيما عدا ما عرفت وتعرفه مما تختص به فى جميع ما قدمناه فى
الفريضة من واجب وندب فى القيام والقعود والركوع والسجود وفى الشرائط واحكام السهو والشك
فى الزيادة والنقيصة بالنسبة الى الركعات وغيرها فلا يجوز ح صلوتها على الراحلة اختيارا

الاحوط اعادة اليومية فى الفرض الاول وصلوة الكسوف فيه وفى الثانى ثم تمت

الاحوط ترك القران هنا فى القيام الواحد وتقدم ان وجوب الاجتناب عن القران فى الفرايض اليومية لا يخ عن قوة ض

على الاصح والركوعات الزائده هنا اركان ايضاً تبطل الصلوة بزيادتها ونقصها عمداً وسهواً و
كذا القيام المتصل بها على نحو ما تقدم في الفريضة فلو شك في عدد ركعاتها بطلت كما في كل ثنائية
ثنائية فانها منها وان اشتملت ركعتها على خمس ركوعات اما الشك في ركوعاتها فهو كالفريضة يا
بر ما دام في المحل ويمضي ان خرج عنه ولا تبطل صلوته بذلك الا اذا بان له بعد ذلك النقصان او رجع
الشك في ذلك الى الشك في الركعات كما اذا لم يعلم انه الخامس فيكون آخر الركعة الاولى او السادس
فيكون اول الركعة الثانية ويستحب فيها الجماعة اداء وقضاء مع احتراق القرص وعدمه لكن اسلم
ضو ها ان يدرك المأموم الامام قبل الركوع الاول او فيه في الركعة الاولى او الثانية فيجعلها او
لو يفترق عن الامام في محل المفارقة ويتم صلوته منفرداً وان كان الاقوى جواز غير ذلك ايضاً
كما ذكرناه في كتابنا الكبير الا ان الاحوط تركه ويتحمل الامام فيها عن المأموم القراءة خاصة كما في
الفريضة دون غيرها من الافعال والاقوال ويستحب فيها ايضاً قبل كل ركوع ثان بعد القراءة
قنوت فيكون المجموع في الركعتين خمس قنوتات ويجوز الاجتزاء بقنوتين احدهما قبل الركوع
الخامس وثانيهما قبل العاشر بل يجوز الاقتصار على الاخير منهما وان يكبر عند كل هوي للركوع
وكل رفع منه الا في الرفع الخامس والعاشر فانه يقول سمع الله لمن حمده ويستحب فيها التطويل
خصوصاً لكسوف الشمس وقراءة السور الطوال كيس والروم والكهف ونحوها واكمال السورة
في كل قيام والمساوات تقريباً بين القراءة وكل من القنوت والركوع والسجود في التطويل والجهر
بالقراءة فيها ليلاً او نهاراً حتى كسوف الشمس على الاصح وكونها في المساجد بل في رحبها **المبحث**
الخامس صلوة الايات تجب حصول سببها واجبة على كل مكلف حر او عبد حاضر او مسافر
اعمى او بصير رجل او امرأة الا الحايض والنفساء فانه لا يجب عليهما ذات الوقت منها اداء ولا
قضاء اما غيرها فالاحوط لهما فعلها بعد الطهارة وان كان الاقوى عدم الوجوب والله اعلم
المقصد الخامس في حكم الخلل وفيه مباحث **المبحث الاول** قد عرفت ما يتعلق
بالشرائط منه وان من اخل بالطهارة من الحدث فيها بطلت صلوته مع العلم والجهل والعمد والسهو

بلا ريح عن قوة
منه

مدة الاحتياط لا يترك
منه

بخلاف الطهارة من الخبث فانك قد عرفت تفصيل الحال فيها كما عرفته في غيره من الشرائط اما ما تعلق
بالصلوة منه فقد عرفت ايضاً ان كل من اخل بشيء من واجباتها عمداً بطلت صلوته ولو حرف
من قرائتها واذكارها الواجبة مع العلم بالحكم وبدونه وكذا من زاد فيها جزء في ابتداء النية بل
وفي الاثناء من غير فرق بين القول والفعل في ذلك ولا بين الموافق لاجزائها والمخالف بل الاقوى
البطلان ولو زاد فيها كل بعنوان التدب كما لو سجد سجدة فيها او قنت في جميع ركعاتها او تشهد
كل نعم لا باس بما ياتي به من القراءة والذكر في الاثناء لا بعنوان انه منها ما لم يحصل به المحو
للصورة وكذا غير المبطل ولا مستلزمه من الفعل القليل الذي عرفته فيما سبق كما انه لا باس بزيادة
غير الركن ونقصانه فيها سهواً وان خرج عن المحل بخلاف الركن فان زيادته في غير الجماعة ونقصه
حتى يخرج عن المحل يبطل نعم يتدارك الناقص ان ذكره في محله ويعيد ما فعله سابقاً مما هو مترتب
عليه بعد كمن نسي القراءة او الذكر او بعضهما او الترتيب فيهما او اعرابهما او القيام فيهما او الطمانينة
فيه او غير ذلك مما يجب فيهما عدا الجهر والاخفات فان الظ عدم وجوب تلافيهما فيهما وذكر قبل ان
يصل الى حد الراكع او الذكر في الركوع او الطمانينة فيه وذكر قبل ان يخرج عن مسمى الركوع والانتصاب
من الركوع او الطمانينة فيه على الاقوى وذكر قبل ان يدخل في السجود او الذكر في السجود او الطمانينة
فيه او وضع احد المساجد حاله وذكر قبل ان يخرج عن مسمى السجود او الانتصاب من السجود الاول او
الطمانينة فيه وذكر قبل الدخول في مسمى السجود الثاني والسجدة الواحدة وذكر قبل الوصول الى
حد الراكع او قبل التسليم في السجدة الاخيرة او التشهد او بعضه او الترتيب فيه او اعرابه او الطمانينة
فيه وذكر قبل الوصول الى حد الراكع او قبل التسليم في التشهد الاخير او التسليم وذكره قبل حصول
ما يبطل الصلوة عمداً او سهواً فان لم يتدارك ما ذكرناه بطلت صلوته نعم لو لم يذكر شيئاً منها
الا بعد الخروج عن المحل المزبور لم يتدارك بعد ذلك وكانت صلوته صحيحة الا السجدة والتشهد او
بعضه فانه يقضيهما بعد الفراغ من الصلوة واما الركن فان نسيه ولم يذكره الا بعد ان صار في ركن
آخر او بعد صدور ما يبطل الصلوة عمداً او سهواً في السجدتين الاخيرتين بطلت صلوته كمن نسي النية

الاقوى لو ذكر في ركن قوي الاتيان بالسجدة من دون تعيين للمنسي بنية وغيرها ثم التشهد ثم التسليم وكذا الحال اذا نسي التشهد حتى سلم وتذكر قبل المبطل سهواً ان يتشهد كذلك ثم يسلم مبتدئاً دام فعله الغاية
منه

لكن الركن عند نسيان الطمانينة فيه وكذا اعادة التشهد
الاحوط بل الاقوى اعادة الصلوة في الاخير بالتسليم وعدم التذكر الا بعد فعل ما يبطل الصلوة عمداً وسهواً
منه

حتى كبر او التكبير حتى ركع او الركوع حتى سجد او السجدتين حتى ركع او حتى سلم وصدر منه ما يبطل
الصلوة عمدا او سهوا او لا تدارك ثم يعيد ما فعله سابقا مما هو مترتب عليه بعده وكانت صلوته
صحيحة لكن الاحوط في صورة نسيان السجدتين حتى سلم الاعادة وان لم يكن صدر منه المبطل و
التدارك للنية او التكبير لو كان هو المنسي بمعنى استيناف الصلوة من راس ولو ترك سجدتين و
شك في الاثناء انهما من ركعة او ركعتين اعاد الصلوة احتياطا بعد الاتمام وقضائهما كما لو
شك في ذلك بعد الفراغ ولو علم انهما من ركعتين قضاهما وان كانتا الاوليين على الاصح ولو دخل في
السجود مثلا وعلم انه قد فاته ركوع او قراءة مثلا او ركوع او سجدة اتم صلوته ولحتاط بالاعادة في
الاول والثاني بعد قضاء السجدة وكذا بعد الفراغ ولو علم فوات سجدتين مثلا او قراءة قبل ان
يدخل في الركوع تلافاهما واحتاط باعادة الصلوة من راس ولو نسي الركعة الاخيرة مثلا فذكرها بعد
التشهد قبل التسليم قام واتى بها ولو ذكرها بعد التسليم قبل فعل ما يبطل سهوا قام واتم ولو ذكرها
بعد استانف الصلوة من راس من غير فرق بين الرباعية وغيرها والركعة والازيد وكذا يستانف
لو زاد ركعة قبل التسليم بعد التشهد او قبله جلس بمقداره اولا **المبحث الثاني** في الشك وفيه
مسائل **الاولى** من شك في الصلوة فلم يدر انه صلى ام لا فان كان ذلك بعد مضي الوقت لم يلتفت
والا فعل ولو لم يبق الا مقدار اختصاص الاخيرة اقتصر عليها وفي تنزيل ادراك مقدار الركعة هنا
منزلة تمام الوقت وجهان اما الاول فالاقوى كونه بمنزلة الخروج والظ ان الظن هنا كالشك في الحكم
المسئلة الثانية لا يلتفت الى الشك في شيء منها بعد الفراغ من غير فرق بين الركن
وغيره وبين الركعة وغيرها **المسئلة الثالثة** لا عبرة بكثرة الشك في عدد الركعات
وغيره من الافعال بل يبني على وقوع الفعل ما لم يكن ذلك مفسدا فيبني على عدمه ولو كثر شكه في
فعل خاص في الفريضة كان كثير الشك فيه دون غيره على الاقوى بل وكذا لو كان كثيرة فيما لا حكم له
كالشك بعد تجاوز المحل مثلا بل وكذا لو كان كثيرة في غير الصلوة دونها وعلى كل حال فالمرجع فيه
العرف ولا يجب عليه ضبط الصلوة بالحصى او بالقلم او نحوهما وان كان هو الاحوط وكذا لا عبرة

الاحوط في الذكر قبل الدخول في السجدة الثانية الغاء ما اتى به والاتيان بالركوع واتمام الصلوة ثم الاعادة ميرزا

هذا الاحتياط لا يترك ميرزا

اقويهما الاول

بشك المأموم في عدد الركعات مع ضبط الامام وان لم يحصل منه ظن وبالعكس وان كان المأموم
فاسقا او امراة بل يرجع الشاك منهما دون الظان على الاقوى فضلا عن المتيقن الى الضابط وان
كان ضبطه بطريق الظن لا القطع على الاقوى وحكم المأموم والامام في السهو بغير ذلك حكم المنفرد
على الاقوى فان لم يكن احدهما ضابطا عمل كل منهما بما يقتضيه الشك مع اتفاقهما في الشك اما مع
اختلافهما كما لو كان المأموم شاكا بين الثلاث والاربع والامام بين الاثنين والاربع فان جمع
بين شكيهما رابطة كالثالث فيما لو شك الامام بين الاثنين والثلث والمأموم بين الثلث والاربع
او بالعكس رجعا اليها واتما الصلوة والا تعين الانفراد كما لو كان شك احدهما بين الاثنين و
الثلث والاخر بعد الاربع والخمس والاحوط استيناف الصلوة في الاولى وكذا لا حكم للشك في عدد
الركعات الاحتياط وعدد سجدتي السهو بل يبني على الاكثر ما لم يكن مفسدا والا بنى على الاقل والشك
في النافلة مخير بين البناء على الاقل او الاكثر ما لم يكن مفسدا ايضا والا بنى على الاقل والافضل
له الاول ولو عرض وصف النفل للفرض او بالعكس فالظ بقاء حكم الشك على الاصح كما ان الظ
مساوات النافلة للفريضة في الشك في الفعل وفي تدارك المنسي في المحل وبعده والاحوط
استينافها بزيادة الركن بل هو الاقوى في النقصان نعم لا قضاء للسجدة والتشهد فيها ولا سجود السهو
لما يوجبه **المسئلة الرابعة** من شك في شيء من افعال الصلوة وقد دخل في غيره
مما هو مترتب عليه وان كان مندوبا لم يلتفت كما اذا لم يدخل من غير فرق بين الاولتين
والاخيرتين على الاصح كما ان الاصح ارادة مطلق الغير المترتب على الاول حتى السورة بالنسبة الى
الفاتحة فلا يلتفت الى الشك فيها وهو اخذ في السورة بل والا الى اول السورة وهو في اخرها بل
ولا الى الاية وهو في الاية المتاخرة بل ولا الى اولها وهو في اخرها ولا الى السورة وهو في القنوت
ولا الى الركوع او الانتصاب وهو في الهوي للسجود ولا الى السجود وهو قائم او في التشهد نعم الاقوى
وجوب تدارك السجود اذا شك فيه وهو اخذ في القيام وفي الحاق التشهد به في التدارك وجه الا ان
الاقوى خلافه اما اذا كان الشك في الشيء قبل الدخول في الغير المزبور فانه يجب عليه الاتيان فلو ترك

لا يبعد الحكم بالصحة من غير ... على الاول لكن ... الاحتياط بالاتمام ثم الاعادة بعد الاتمام ...

فيه اشكال ميرزا

والاحوط اعادة المشكوك ... بنية الاحتياط ...

الاحوط الركوع واعادة الصلوة

الاحوط الاتيان ... واعادة السجدة ...

الاحوط اعادة التشهد بنية الاحتياط

بطلت صلوته كما لو تداركه بعد الدخول في الغير كك والاقوى جريان ذلك في غير صلوة المختار فمن كان فرضه الجلوس مثلا وقد شك حالة وقت كونه لا عن القيام في انه هل سجد ام لا او تشهد ام لا لم يلتفت على الاقوى ولو شك في صحة الواقع وفسادا لا في اصل الوقوع فالاقوى عدم الالتفات وان كان في المحل لكن الاحتياط لا ينبغي تركه هنا او لو باتمام الصلوة ثم استينافها من راس كما لا ينبغي تركه في كل ما شك فيه ولم يدخل في فعل اخر مستقل عنه كالقرائة و الركوع والسجود والتشهد والقيام والتسليم ونحو ذلك وان كان الاقوى ما عرفت ولو كان الشك في التسليم لم يلتفت اذا كان قد دخل فيما هو مترتب على الفراغ من التعقيب ونحوه او في بعض المنافيات او نحو ذلك مما لا يفعله المسلم الا بعد الفراغ كما ان المأموم اذا شك في التكبير وقد كان في هيئة المصلي جماعة من الانصات ووضع اليدين على الفخذين ونحو ذلك لم يلتفت على الاقوى وكل مشكوك اتى به لانه في المحل ثم ذكر انه فعله لا يفسد الا ان يكون ركنا كما انه اذا لم يأت به للخروج عن المحل فبان عدم فعله كذلك لو شك وهو في فعل انه هل شك في بعض افعاله المتقدمة عليه سابقا لم يلتفت وكذلك لو شك انه هل سهى ككل او لا بل هو اولى بنعم لو شك في السهو وعدمه وكان في محل يتلافى فيه المشكوك اتى به على الاصح والله العالم

المسئلة الخامسة الشك في عدد ركعات الفريضة وهو بعد استقراره لا بمجرد حصوله وان زال بعد ذلك مفسد الا صور مخصوصة في الرباعية بعد احراز الاولتين منها الحاصل برفع الراس من السجدة الاخيرة منها على الاقوى بخلاف الثنائية والثلاثية و الاولتين من الرباعية **احدها** الشك بين الاثنين والثلث بعد رفع الراس من السجدة الاخيرة فانه يبني على الثلث ويأتي بالرابعة ويتم صلوته ثم يحتاط بركعة من قيام او ركعتين من جلوس على الاصح والاحوط الجمع بينهما ثم استيناف الصلوة من راس **ثانيها** الشك بين الثلث والاربع في اي موضع كان وحكمه كالسابق حتى في الاحتياط **ثالثها** الشك بين الاثنين والاربع بعد رفع الراس كك فانه يبني على الاربع ويتم صلوته ثم يحتاط بركعتين من قيام **رابعها**

الاولى الشك في القرائة [illegible]

الاقوى الحاق هذا الشك بالشك في اصل الوقوع بل هو منه [illegible] بل عدم الالتفات ثم الاعادة [illegible]

[illegible]

لا يفسد بترك الركن المشكوك فيه الا اذا [illegible] في ركن [illegible]

الاحوط مع حدث والشك [illegible]

الركوع مع [illegible] قيام

الا في تقديم الركعة من قيام

الشك بين الاثنين والثلث والاربع بعد رفع الراس من السجدة الاخيرة فانه يبني على الاربع ويتم صلوته ثم يحتاط بركعتين من قيام وركعتين من جلوس على الاصح والاحوط ان لم يكن اقوى تاخير الركعتين من جلوس **خامسها** الشك بين الاربع والخمس بعد رفع الراس من السجدة الاخيرة فانه يبني على الاربع ويتشهد ويسلم له ثم يسجد سجدتي السهو **سادسها** الشك بين الاربع والخمس حال القيام فانه يهدم ويجلس ويرجع شكه الى ما بين الثلث والاربع فيتم صلوته ثم يحتاط بركعة من قيام او ركعتين من جلوس **سابعها** الشك بين الثلث والخمس حال القيام فانه يهدم ويرجع شكه الى ما بين الاثنين والاربع فيتم صلوته ويعمل عمله **ثامنها** الشك بين الثلث والاربع والخمس حال القيام فانه يهدم القيام ويرجع شكه الى الشك بين الاثنين والثلث والاربع فيتم صلوته ويعمل عمله **تاسعها** الشك بين الخمس والست وهو قائم فانه يهدم القيام فيرجع شكه الى ما بين الاربع والخمس فيتم صلوته ويسجد للسهو مرتين وهي المنتهى في الشك فمن دخل ما بعدها وهي في غير الفرض المتقدم بطلت الصلوة على الاقوى والاحوط في الخمسة المتاخرة استيناف الصلوة من راس مع ذلك كما ان الاحوط الحاق الشك بعد اتمام الذكر الواجب في الاخيرة بالشك بعد رفع الراس منها في جميع صوره الصحيحة بل وبعد وضع الجبهة وان لم يذكر وان كان هو اضعف من سابقه فيعمل عمله ثم يستانف الصلوة من راس وكذا الاحوط في الشك بين الاثنين والاربع والخمس والثلث والاربع والخمس ونحوهما العمل بموجب الشكين ثم الاستيناف ولو حصل له شك في شك سابق بعد دخوله في محل اجزائه مفسد او لا كما لو شك في الثالثة ان شكه في الركعة السابقة بين الاثنين و الثلث كان بعد رفع الراس من السجود او قبله بنى على الصحة ولو شك بعد الفراغ في شكه في الصلوة انه هل كان موجبا للركعة او الركعتين بنى على الاقل في وجه والاوجه الاتيان بهما معا والاحوط الاعادة مع ذلك ولو كان شاكا فيما يوجب الركعتين مثلا فانقلب شكه الى ما يوجب الواحدة في اثناء الاحتياط او بعد الفراغ منه لم يلتفت واتم ما في يده نافلة في الاول والاحوط الاقتصار فيه على الواحدة ان لم يكن قد دخل في ركوع الثانية والا فعل الواحدة ثم استانف الصلوة احتياطا

ان اشتغل حال القيام بالقرائة او التسبيح [illegible]

يعني بعد اكمال السجدتين

هذا الاحتياط لا يترك

هذا الحكم [illegible] فيما اذا انقلب شكه الى الثلث والاربع [illegible] السابق بين الاثنين والثلث والاربع لا الى الاثنين والثلث [illegible]

ولو طرء له الشك ثم جهل كيفيته من راس فان انحصر فى الصحيح اتى بموجب الجميع وهو ركعتان من قيام وركعتان من جلوس وسجود السهو ثم الاعادة احتياطا والا استانف لانه لم يدر كم صلى **المسئلة السادسة** المراد بالشك فيما سمعت تساوى الطرفين لا ما يشمل الظن فان الاقوى كونه بحكم اليقين فى الفعل والترك والركعات وغيرها فلو شك ثم ظن بعد ذلك فيما كان شاكا فيه كان العمل على الاخير وكذا العكس وكذا الشكوك المترتبة كما لو شك وهو قائم بين الثلث والاربع فلما رفع راسه من السجود شك بين الاثنين والاربع فلما اخذ فى التشهد شك بين الاثنين والثلث والاربع فلو تردد فى ان الحاصل له ظن او شك كما يتفق كثيرا لبعض الناس كان ذلك شكا ولو حصل له شئ فى اثناء الصلوة وبعد ان دخل فى فعل اخر لم يدر انه كان ظنا او شكا فهو شك **المسئلة السابعة** ركعات الاحتياط واجبة فلا يجوز ان يدعها ويعيد الصلوة من الاصل وان كان الاقوى الاجتزاء بالاعادة عنها لو اثم بتركها على وجه يقع الخطاب بها ومن اشتغلت ذمته بركعتى الاحتياط مثلا فمات من حينه قبل فعلهما كان على الولى قضاء الصلوة والاحوط الاتيان بهما اولا ثم اعادة الصلوة وكذا الاجزاء المنسية واما سجدتا السهو فالاحوط قضاؤهما خاصة واحوط منه اعادة الصلوة بعد ذلك **المسئلة الثامنة** الاقوى ان صلوة الاحتياط ولو كانت ركعة من قيام يلاحظ فيها الجزئية والاستقلال والقدر اللازم المشترك بين النفل والركعات الاخيرة من الفرض بالنسبة الى البطلان بتخلل المنافى بينها وبين الصلوة كركعات الصلوة فضلا عن وقوعه فيها وانه لا بد لها من نية وتكبيرة احرام وقراءة الفاتحة سرا حتى البسملة على الاحوط وركوع وسجود وتشهد وتسليم ولا شئ فيها وان كانت ثنتين فضلا عن الاذان والاقامة كالسورة فيها **المسئلة التاسعة** قد عرفت ان الذى يقضى من اجزاء الصلوة السجود والتشهد وابعاضه خصوصا الصلوة على النبى ينوى انها عوض ذلك المنسى مقارنا بالنية لاولهما محافظا على ما كان واجبا فيهما حال الصلوة فانهما كالصلوة فى الشرائط والموانع بل الاجزاء فى الفصل بينهما وبينها بالمنافى كالاجزاء فى الصلوة

بعد فعل موجب الشكوك الصحيحة

اما الدعاء والذكر والفعل القليل وغير ذلك مما كان جائزا فى اثنائها فالاقوى جوازه والاحوط تركه وكذا بين الصلوة وركعات الاحتياط نعم يؤخر جميع ما هو مستحب بعد الفراغ من التعقيب ونحوه عنها ولو فصل بينها وبين الصلوة بالمنافى عمدا او سهوا استانف الصلوة من راس والاحوط فعلها قبل ذلك وكذا المنافى عمدا اذا تعمده اما اذا وقع سهوا فلا باس وكذا الكلام فى ركعات الاحتياط ولو فعل فى الاثناء ما يوجب سجود السهو فالاقوى والاحوط فعله بعد الفراغ ولو نسى ركنا فى ركعات الاحتياط او زاد فيها فالاقوى البطلان واستيناف الصلوة والاحوط فعل الاحتياط ثم الاستيناف ولو نسى سجدة او تشهدا فيها قضاهما بعد الصلوة ولو نسى بعض اجزاء التشهد المنسى وامكن التدارك فعله اما اذا لم يمكن كما اذا ذكره بعد تخلل المنافى عمدا او سهوا مثلا استانف الصلوة والاحوط فعل التشهد قبل ذلك ولو تعددت منسياته كما لو نسى سجدة من الركعة الاولى واخرى من الثانية اتى بهما واحدة بعد واحدة ولا تشترط التعيين على الاقوى وان كان احوط كما ان الاحوط ملاحظة الترتيب معه واشد منه احتياطا ملاحظته بالنسبة الى التشهد والسجود فيقدم السابق فى الفوات على اللاحق بل لو شك فى السابق واللاحق كان الاحوط له تقديم كل منهما وتاخير الاخر ثم الاعادة بل لو بنى على سبق سابق ففعله ثم ظهر لاحقا او بالعكس كان الاحوط الاعادة على ما يحصل به الترتيب ثم استيناف الصلوة **المسئلة العاشرة** لو فعل الاجزاء المنسية او سجد فى السهو فبان عنده ان لا سهو ولا نقص تبين بطلان ما فعل فيقطع لو كان فى الاثناء وصلوته صحيحة اما ركعات الاحتياط فان بان الاستغناء عنها بعد الفراغ منها وقعت نافلة وان كان فى الاثناء اتمها كذلك والاحوط له اضافة ركعة ثانية لو كانت ركعة من قيام وان بان نقص الصلوة بمقدار ما فعله من الاحتياط بعد الفراغ تمت صلوته على الاقوى والاحوط الاستيناف وان كان قبل الدخول فى الاحتياط كان له حكم من نقص ركعة مثلا من التدارك الذى قد عرفت وان كان فى الاثناء اتمه واكتفى به مع الموافقة فى الكم والكيف اما لو كان ركعتين من جلوس الفى ما فى يده ورجع الى حكم من تذكر النقص وان كان قد دخل فى ركوع الاخيرة منها والاحوط له

فعلها

الاستيفاء ايضاً مطلقا اما لو دخل في ركعتي قيام فظهر له نقص الواحدة قبل الوصول الى
ركوع الثانية منهما سلم على الركعة وصحت صلوته ولا يقدح زيادة التكبيرة وان كان بعد
الوصول الى ما بعده رجع الى حكم من نقص ينداركها وتصح صلوته سواء كان شكه
موجبا للركعة مع الركعتين كالشك بين الاثنين والثلث والاربع اولم يكن كذلك كما لو كان شكه
بين الاثنين والاربع خاصة فبان نقص الواحدة ولو ظهر له نقص اثنتين وقد دخل في ركعة
اضاف اليها ثانية وسلم ولو كان دخل في ركعتي جلوس اعرض عنهما وتدارك ما نقص من صلوته
وان كان قد دخل في ركوع الاخيرة منهما فالاحوط احتياطا شديدا في جميع هذه الصور الاستيناف
ايضاً **المبحث الثالث** في السهو يجب سجود السهو للكلام ساهيا ولو لظن الخروج و
السلام في غير محله والشك بين الاربع والخمس بل لكل زيادة في الصلوة ونقيصة لم يذكرها
في محلها وان تداركها بعد الصلوة كالسجدة والتشهد اما اذا ذكرها في المحل وتداركها فلا
سجود على الاقوى كما لا سجود في نسيان القنوت ونحوه من المستحبات التي كان عازما على فعلها
ونسيانها ولا في الشك في الزيادة والنقيصة وان كان هو الاحوط والكلام وان طال له
سجدتا سهو بعد ان كان كلاما واحدا نعم ان تعدد كما لو تذكر في الاثناء ثم سهى بعد ذلك
فتكلم تعدد السجود كما في غيره من الاسباب فان الظاهر تعدده بتعددها اتحد جنسها او اختلف
وكذا الكلام في السلام لو وقع مرة واحدة سجد له كذا لو بجميع صيغه وان تعددت مرات سجد له كذا
وان كان الاحوط تعدده لكل تسليم ولا ترتيب في سجود السهو بترتب اسبابه على الاقوى اما بينه
بين الاجزاء المنسية والركعات الاحتياطية فهو مؤخر عنها كما ان الاحوط تاخير الاجزاء المنسية
عن الركعات الاحتياطية وان كانت متقدمة في الفوات والاقوى التخيير بل الاقوى عدم وجوب
تعيين اسباب السهو بل لو اخطاء وسجد للسهو عن الكلام وكان سهوه غيره مثلا اجزء على الاقوى
والاحوط اعادة السجود ولا يجوز تاخير سجود السهو عن الصلوة ولاجزائها المنسية وركعاتها
الاحتياطية فلو اخر عصى بالتاخير وصلوته صحيحة على الاصح ولم يسقط وجوب السجود عنه بذلك

وجوب الرجوع الى الحكم من ذكر النقص لا يخ عن قوة

سجوده ... قوة من ...

ولا فورية فيسجد كما لو نساه مثلا فانه يسجد حين الذكر فلو اخره عصى ايضا وتجب فيه النية
مقارنة لاول مسماه ولو بالاستمرار من الهوى اليه ولا يجب فيه التكبير وان كان الاحوط فعله كما
ان الاحوط مراعات جميع ما يجب في سجود الصلوة عدا الذكر حتى الطهارة من الحدث والخبث والستر
والاستقبال وغيرها من الشرائط والموانع التى للصلوة كالكلام والضحك في الاثناء
وغيرهما فضلا عما يجب في خصوص السجود من الطمانينة والسجود على الاعضاء ووضع الجبهة
منها على ما يصح السجود عليه والانتصاب مطمئنا بينهما وان كان في وجوب ما عدا ما يتوقف
عليه اسم السجود وتعدده نظر والاقوى ايضاً عدم وجوب الذكر فيه مطلقا فضلا عن الذكر المخصوص
وان كان الاولى بل الاحوط ان يقول فيهما بسم الله وبالله وصلى الله على محمد وآله او بدله
الصلوة باللهم صل على محمد وآل محمد او يقول فيهما بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبى
ورحمة الله وبركاته او ذلك بعطف السلام بالواو نعم يجب بعد رفع الراس منهما التشهد والتسليم
على الاقوى والواجب من الاخير المخرج والاحوط السلام عليكم اما التشهد فالواجب منه
الخفيف وهو الشهادتان والصلوة على محمد وآل محمد بل الاحوط الاقتصار على ذلك وان كان
الاقوى جواز غيره مما يجوز في الصلوة خصوصا المتعارف منه فيها الآن والله اعلم
المقصد السادس في قضاء الصلوة وفيه مباحث **المبحث الاول** يجب قضاء
الفريضة اليومية عدا الجمعة خارج الوقت على كل من لم يفعلها فيه لعذر او غيره الا اذا كان عدم الفعل
في مجموع الوقت لصغر او جنون ولو من فعله على الاصح مطبقا كان او ادواريا او اغماء وان كان
من فعله ايضا على الاقوى نعم الاحوط قضاء آخر ايام افاقته ان افاق نهارا او ليلته ان افاق ليلا
بل الاحوط قضاء جميع ما فاته خصوصا اذا كان من فعله وخصوصا اذا كان على وجه المعصية
او حيض او نفاس ولو من فعلها او كفر اصلى يعقبه اسلام اما المرتد فيجب عليه القضاء كما انه يجب
في الاصح على المخالف اذا استبصر ولم يكن قد ادى الصلوة على وفق مذهبه بل الاحوط له ذلك
وان اداها على وفق مذهبه ايضا لم يكن عليه قضاء على الاصح ولو استبصر ثم ضل ثم استبصر قضى

وجوب ... لا يخ عن قوة

على محمد وآل محمد

وجوب نقل الواجب في الصلوة قوى

وجوب القضاء ...

مافاته زمان ضلاله على الاقوى وان فعل على مقتضى مذهبه ايضاً ولو اسلم الكافر والوقت باق
صلى وكذا المخالف اذا استبصر وان كان قد ادى الفرض على وفق مذهبه كما ان الاقوى وجوب
غسل النجاسة عليه اذا لم يكن قد غسلها على ما عندنا بل الاحوط والاقوى وجوب اعادة الوضوء
والغسل للعبادات الجديدة وفاقد الطهورين يسقط عنه الاداء دون القضاء على الاصح
وكذا يجب القضاء على شارب المسكر عصياناً بل الاحوط والاقوى ذلك وان لم يكن عاصياً
كما اذا شربه لضرورة او اكراه او للجهل به كما انه يجب القضاء على المجنون والحايض والنفساء والمغمى
عليه اذا حصل العذر بعد ان مضى من الوقت مقدار صلوة المختار بحسب حاله من الحضور والسفر
وغيرهما ولم يفعل او ارتفع وقد بقى من الوقت مقدار ركعة ولم يفعل فانه يجب القضاء ح للصلوة
او احديهما في المقامين كما تقدم سابقاً في المواقيت ويستحب تمرين المميز من الاطفال على الصلوة
ادائها وقضائها فرائضها ونوافلها شرائطها واحكامها بل على كل عبادة وان كان الذي يقوى
عدم شرعيتها بمعنى خطابهم بها ندباً كما انه يجب على الولى منعه بل غير المميز ايضاً عن كل ما فيه ضرر
عليهم او على غيرهم من الخلق وعن كل ما علم من الشرع ارادة عدم وجوده في الخارج لما فيه من
الفساد والظ ان الغناء منه كما ان الظ ان اكل اعيان النجاسة وشربها مما فيه ضرر عليهم دون المتنجسة
وان نحوه مناولتها لهم منه ايضاً اما غير ذلك من المحرمات على البالغ كلبس الحرير والذهب ونحوهما
فالاقوى عدم وجوب منع المميز منها فضلاً عن غيره وان كان الاولى ذلك وكذا يجب قضاء غير اليومية
على حسب ما عرفته سابقاً في محله حتى النافلة المنذورة في وقت ويستحب قضاء الرواتب دون
غيرها من النوافل وان كانت موقتة استحباباً مؤكداً لحتى انه يعجب الرب تعالى شانه وملائكته
منه بل يباهيهم به نعم قد لا يتأكد ذلك في المريض ونحوه مما غلب عليه بالعذر فمن لم يقضها استحب
له الصدقة بقدر طوله وادناه لكل ركعتين مد فان لم يقدر فلكل اربع فان لم يقدر فمد لصلوة الليل
ومد لصلوة النهار ولكن الصلوة افضل ولا فرق في قضاء النوافل بين الاوقات جميعها فله قضاء
اوتار متعددة في ليلة واحدة فضلاً عن الوتر منها كما انه لا فرق في قضاء الفريضة ايضاً بينها فيقضى

بل الاحوط لزوم ذلك وان اداها على وفق مذهبنا ض

قد مر حكم المسئلة في باب المواقيت فراجع ض

صلوة النهار في الليل وبالعكس ولا بين حالي السفر والحضر فيقضى صلوة السفر قصراً في الحضر
وبالعكس **المبحث الثاني** يجب ترتيب الفوائت اليومية مع العلم بمعنى قضاء السابق
فواتاً فالسابق دون غيرها من الفوائت فيجوز قضاء الخسوف مثلاً قبل الكسوف وان
تاخر في الفوات كما انه يجوز تقديمه على اليومية وان تقدمت في الفوات وبالعكس نعم الاقوى
سقوطه في اليومية مع الجهل به اذا استلزم التكرار مشقة لا تتحمل اما اذا لم يكن كذلك كما لو
فاته ظهر ومغرب مثلاً ولم يعلم السابق منهما صلى ظهراً بين مغربين او مغرباً بين ظهرين و
يكفي في حصول الترتيب الاولى فالاولى لو كان الفائت متحداً صنفاً وعدداً كالظهر من
ايام متعددة فيصلى ح رباعية مطلقة ينوى بها اولى ذمته ان عصراً فعصر وان ظهراً فظهر و
الثانية ما في ذمته وهكذا اما المختلف عدداً او صنفاً فلا طريق لحصول الترتيب فيه مع الجهل
به الا التكرار فلو فاته الخمس فرائض ولم يعلم السابق من اللاحق كررها خمس مرات اى صلى خمسة
ايام وعلم حصول الترتيب ولو زادت فريضة اخرى صلى ستة ايام وهكذا ولو فاته صلوات معلومة
سفراً وحضراً ولم يعلم السابق منهما كفى في حصول الترتيب صلوة رباعيات كل يوم قصراً وتماماً
هذا كله اذا اراد الاحتياط والا فقد عرفت ان الاقوى سقوط الترتيب مع الجهل اذا كان في
التكرار مشقة لا تتحمل والاقوى وجوب مراعاة الترتيب مع العلم به في القاضي عن الغير ولو تبرعاً
وباجارة ولو سقط الترتيب للجهل به ففى جوازه من القضاة المتعددين دفعة اشكال الاحوطه
العدم ولو وقع كذلك صح احدهما فالسنة من الشخصين ح اللذين اوقعاها دفعة يصح منهما نصف سنة
وهكذا نعم الظاهر جواز تعدد المستاجرين للقضاء عن واحد مع عدم العلم بكيفية الاداء منهم
كما ان الظاهر سقوط الترتيب مع جهل الولى او الوصى او المتبرع به بل الاقوى ذلك وان علم ان
الميت كان عالماً به فضلاً عن احتماله وان كان الاحوط ملاحظته في الاول خصوصاً مع سعة
الثلث مثلاً او عدم تقييده بمصرف غيره ولا ترتيب الحاضرة على الفائتة مطلقاً على الاصح واذ
استحب العدول اليها اذا دخل فيها وذكر الفائتة ولم يتجاوز محله على ما عرفته سابقاً كما انه لا

وجوب اعادتها هنا ايضاً وصحة الاكتفاء بالغسل المطلقة لا يخلو عن قوة ض

بل اقواه ذلك ض

وجوب اشتراط الترتيب على الاجير المستاجر لا يخلو عن قوة ض

وجوب الترتيب مع العلم به ض

الاحوط ترتيب الفائتة الواحدة بل فوائت يوم ذكرها ض

يجب الفور في القضاء على الاصحّ ايضًا ومن فاتته فريضة من الخمس غير معينة قضى صبحًا ومغربًا
وار بعًا عمّا في ذمّته مخيّرًا فيها بين الجهر والاخفات ولو كان مسافرًا قضى مغربًا واثنتين كلّ
ولو فاتته صلوة معيّنة مرات لم يعلم عددها اكرّر من تلك الصلوة حتى يطمئن بالوفاء وكذا لو فاتته
صلوة لم يعلم كميتها ولا عينها **المبحث الثالث** يجب على ولي الميّت رجلًا كان الميت او امرأة
على الاصحّ او عبدًا ان يقضي عنه ما فاته من صلوة وصوم وتمكن من القضاء واهمل بل الاحوط
قضاء ما فاته من الصوم في السفر وان لم يتمكن منه والمراد بالولي هنا اكبر الولد الذكور اي من لم
يكن اكبر منه على الاصحّ لا ان المراد به الاكبر من الذكور ثم الاناث في كل طبقة حتى الزوجين
والمعتق وضامن الجريرة وان كان هو الاحوط نعم لا يعتبر فيه البلوغ عند الموت ولا العقل بل
لو اختص احد الاولاد بالبلوغ والاخر بكبر السن كان الثاني هو الولي لا الاول على الاقوى وكذا
لا يعتبر فيه الارث فلو كان محجوبًا بقتل او رق او كفر تعلق به القضاء ولو كان الاكبر خنثى مشكلًا
فالولي غيره من الذكور وان كان اصغر منه على الاقوى ولو اشتبه الاكبر فالاقوى السقوط مع احتمال
التوزيع والقرعة ولو تساوى الاولاد في السن تساووا في القضاء بالتقسيط عليهم على الاقوى
ويكلف بالكسر كل منهما نحو الكفائي فلهما ان يوقعاه دفعة عن الميت وان كان متحدًا في ذمة الميت
ولو افطرا فيه بعد الزوال وكان قضاء شهر رمضان فالاحوط الكفارة على كل منهما ويجوز للاجنبي
التبرع بالقضاء عن الولي على الاصحّ فضلًا عن الاولياء بعضهم عن بعض وفضلًا عن الاجارة والاحوط
لولد الولد القضاء عن الميت ايضًا اذا كان هو الاكبر حال الموت وان كان الاقوى خلافه خصوصًا فيما
اذا كان للميت اولاد وله اولاد او لاد اكبر من اولاده والله اعلم **المقصد السابع**
في الجماعة وفيه مباحث **المبحث الاول** الجماعة من المستحبات المؤكدة في الفرائض جميعها خصوصًا
في اليومية منها وخصوصًا في الادائية منها وخصوصًا الصبح والعشائين منها وخصوصًا لجيران المسجد
بل من يسمع النداء وان فضل الجماعة على الفرد باربعة وعشرين درجة او بخمس وعشرين او بسبع وعشرين
او بتسع وعشرين والركعة باربع وعشرين ركعة كل ركعة احبّ الى الله من عبادة اربعين سنة بل

لا يشترط في الصلوة تمكن الميت من القضاء بل يقضي وان لم يتمكن من الاداء في الصحة ايضًا ايضًا

الصلوة جماعة افضل من الصلوة فرادى في مسجد الكوفة الذي الصلوة فيه بالف صلوة فهي ح
افضل من الف صلوة بل روى انها بالفي صلوة بل لو كان الصلوة جماعة خلف العالم الذي
روى فيه ايضًا ان الصلوة معه بالف صلوة تضاعف اجرها وكانت بثلثة الاف صلوة بل لو
وقعت مع ذلك في مسجد جامع ضوعف بمضروب عدده اي لمائة فهي ح معه فيه بثلث مائة الف
هذا كله مع اتحاد المأموم فلو تعدد تضاعف في كل واحد بعدد المجموع في سابقة الى العشرة
فان زادوا على العشرة لو صارت السموات كلها قرطاسًا والبحار مدادًا والاشجار اقلامًا والثقلان
مع الملائكة كتابًا لم يقدروا ان يكتبوا ثواب ركعة واحدة وعلى كل حال فهي غير واجبة بالاصل
لا شرعًا ولا شرطًا الا في الجمعة والعيدين مع الشرائط المذكورة في محلها بل هي غير مشروعة ايضًا
في شيء من النوافل الاصلية حتى صلوة الغدير على الاقوى والاحوط عدا صلوة الاستسقاء
نعم لا باس بالجماعة فيما صار نفلًا بالعارض او شبهه كصلوة العيد والفريضة المتبرع بها عن
الغير او المعادة استحبابًا او يأتم مصلي اليومية باخر وان اختلفا في القصر والاتمام والاداء
والقضاء بل والوجوب والندب بل يقوى جوازه بفريضة الطواف كالعكس وكذا مصلي الآيات
بمصليها الاخر والجنازة والعيد كذلك نعم لا يأتم كل من الثلثة بالاخر ولا هم بمصلي اليومية او الطواف
ولا العكس بل الاحوط عدم ائتمام مصلي العيد بمصلي الاستسقاء وان اتفقا في النظم كما ان
الاحوط عدم الجماعة في صلوة الاحتياط ولو بصلوة احتياط بل الاحوط تركها ايضًا في النافلة
المنذورة واقل عدد تنعقد به الجماعة المندوبة اثنان احدهما الامام والاخر المأموم كما ان منتهى
ما تدرك الركعة به في ابتداء الجماعة ادراك الامام راكعًا حال ركوع المأموم على الاصحّ ولو
بعد الفراغ من الذكر على الاقوى نعم لا بد من اجتماعهما معًا في الركوع الذي هو اريد به الصلوة فلا
يدركها ح بادراك الامام وانفصاله من الركوع وان انتهى ركوع المأموم قبل ان يخرج الامام عن
حده على الاحوط بل الاقوى ولو ركع المأموم فشك في ادراكه ركوع الامام على النحو المزبور حكم
بعدمه لكن علم عدم الادراك فتبطل صلوته نعم له الدخول في الائتمام مع احتمال اللحوق على الاقوى

والعكس ح

القوة غير ثابتة عندي منه ١٦٢

كالمطمئن بذلك فان لحق صحت صلوته والا بطلت ولو علم عدم اللحوق قبل حصول الركوع منه لم يجز له الركوع بل لزمه اما الانفراد او انتظار الامام الى الركعة الثانية ولو خاف المأموم عن الالتحاق بالصف دفع الامام رأسه من الركوع نوى وكبر في موضعه وركع ومشى في ركوعه او بعد رفع الراس منه او بعد الجلوس للسجود او بين السجدتين او بعدهما او حال القيام للثانية لقول وهكذا لكن الاحوط ان لم يكن اقوى ان يكون مشيه حال عدم الاشتغال بالقول الواجب من ذكر او قراءة او نحوهما مما يعتبر فيه الطمانينة وان لا يستلزم الانحراف عن القبلة وان لا يكون حال ائتمامه بعيدا على وجه لا يجوز الائتمام معه اختيارا ومن هنا جاز له فعل ذلك طلبا للمكان الافضل كما جاز للتخلص من كراهة الانفراد في الصف بل الظاهر جوازه بدون ذلك سواء كان في المسجد او غيره سواء كان المشي الى الامام او الخلف او احد الجانبين اذ ليس فيه الا فعل قليل في اثناء الصلوة وقد عرفت انه غير قادح اذا لم يكن ماحيا والاقوى عدم وجوب جر الرجلين عليه في المشي بل له المشي متخطيا على وجه لا تمحى صورة الصلوة ويدرك فضل الصلوة جماعة بالدخول مع الامام على اي حال كان وان كان لا يدرك الركعة الا بما عرفت فلو دخل معه في التشهد الاخير بان ينوي ويكبر ثم يجلس معه فاذا سلم الامام قام وصلى من غير حاجة الى استيناف نية وتكبير فقد حصل فضل الجماعة وان لم يحصل ركعة بل له الدخول معه وهو في السجود الاخير فيسجد معه سجدة او سجدتين وينتظره الى التسليم فيقوم لصلوته وقد حصل له فضل الجماعة لكن يستانف هنا نية وتكبيرا والاحوط له اتمام الاولى بالتكبير الاول ثم استيناف صلوة جديدة

المبحث الثاني

لا تصح الجماعة مع الحائل المانع لمشاهدة من تعتبر مشاهدته فيها من الامام او المأموم في ساير الاحوال كالقيام والقعود ونحوهما جدا اذا كان الحائل اوغيره ولو شخص انسان اذا كان مأموما لم يعلم فساد صلوته نعم انما يعتبر ذلك اذا كان المأموم رجلا اما المرأة فلا باس اذا كان الامام رجلا او علمت بأحواله حتى تتمكن من المتابعة مع ان الاحوط خلاف ذلك فيها ايضا ولو كان الحائل قصيرا لا يمنع المشاهدة في حال من احوالها فلا باس بل الاقوى ذلك ايضا لو منعها حال الجلوس خاصة وان كان الاحوط خلافه

وكذا لو كان الحائل شباكا يمنع الاستطراق دون المشاهدة في ساير الاحوال ولو كان الحائل يحقق معه المشاهدة في حال الركوع خاصة لثقب في وسطه مثلا او حال القيام لثقب في اعلاه او في حال الهوي الى السجود لثقب في اسفله فالاحوط والاقوى عدم الجواز نعم ليست الظلمة ولا الغبار ونحوهما حائلا فلا تقدح كما لا يقدح الفصل بالطريق والنهر مع عدم استلزام ذلك البعد الممنوع في الجماعة ولو كان الحائل زجاجا ونحوه مما لا يمنع المشاهدة للادراك فالاحوط ان لم يكن اقوى اجتنابه ايضا ولا يقدح حيلولة المأمومين بعضهم لبعض كما لا يقدح عدم مشاهدة بعض الصف الاول او اكثره الامام بعد فرض عدم كون ذلك للحائل بل هو لاستطالة الصف ولا اطولية الصف الثاني مثلا من الاول ولو كان الامام في محراب داخل في جدار ونحوه لم يصح اقتداء من على اليمين او الشمال لوجود الحائل بخلاف المصلي مقابلا للباب فانه صحيح لعدم الحائل بالنسبة اليه وفي صحة اقتداء من كان على جانبيه اكتفاء بعدم الحيلولة بالنسبة اليه مع اتصال الغير به وجهان اقويهما الجواز واحوطهما العدم وكذا بين الاسطوانات على وجه تكون حائلا بينه وبين من تقدمه مع الاتصال بمن لم تحل الاسطوانة بينهم اما مع عدمه فلا ريب في البطلان ولو تجدد الحائل في الاثناء فالاقوى بطلان الجماعة بل هو كما لو دخل غيرها لم يبطل لعمى ونحوه ثم ارتفع في الاثناء نعم لا باس بغير المستقر من الحائل كالشخص المستطرق ونحوه وان حال انا ما بين الامام والمأموم وكذا لا تصح مع علو موضع الامام على موضع المأموم علوا معتدا به دفعيا كالابنية ونحوها لا انحداريا على الاصح من غير فرق بين المأموم البصير والاعمى والرجل وغيره نعم لا باس بغير المعتد به مما هو دون الشبر ونحوه ولا بالعلو الانحداري الذي يكون العلو فيه تدريجيا على وجه لا ينافي انبساط الارض معه اما اذا كان انحداره مثل الجبل فالاحوط ان لم يكن اقوى ملاحظة قدر الشبر فيه ولا باس بعلو المأموم على الامام ولو بشيء كثير وكذا لا يجوز تباعد المأموم عن الامام بما يكون كثيرا في العادة بالنسبة الى الصلوة جماعة الا اذا كان في صف متصل بعضه ببعض حتى ينتهي الى القريب وليس بينه وبين ما تقدمه التباعد المزبور وهكذا حتى ينتهي الى القريب لكن الافضل

والاحوط تقدير البعد المذكور بالخطوة التى تملاء الفرج ملاحظا بينه موقف المصلى فيجوز ما كان بقدرها من البعد لا ازيد بل الاحوط من ذلك مراعاة الخطوة المتعارفة وفواصل الصفوف اللاحقة لا تقدح اذا كان قدامهم من ليس بينهم وبينه البعد المانع او متصلا بمن كان كذلك ممن هو على جانبه اما الصف الاول ففواصله مخلة بصلوة من بعد عن الامام البعد المانع والفصل لعدم التكبير بعد التهيأ للصلوة جماعة غير مخل فللبعيد الاحرام قبل احرام القريب فضلا عن حال عدم العلم به وان كان الاحوط خلافه ولو تجدد البعد في الاثناء ولو لانتهاء صلوة الصفوف المتخللة مثلا لكون فرضهم القصر او لعدولهم الى الانفراد فالاقوى بطلان الاقتداء والعمل على الانفراد وان بقوا جالسين نعم لو امكن الانتقال الى مكان قريب من الامام على وجه لا تبطل الصلوة صح بتجديد الاقتداء كما انه يصح لو عادت الصفوف الى الجماعة على الاقوى وكذا لا يجوز تقدم الماموم على الامام في الموقف في الابتداء والاثناء فلو تعمده باقيا على الايتمام بطلت صلوته نعم لو نوى الانفراد ثم عاد الى موقفه فنوى الاقتداء صح على الاقوى كما يصح ذلك لو تقدم سهوا او غلطا او اكراها بل لا تجوز المساوات في قول قوي لا ينبغي ترك الاحتياط فيه حتى في جماعة العراة الذين يصلون من جلوس فيتقدمهم امامهم بركبتيه ويجري ذلك كما يجري التقدم في الجملة في غيرهم ايضا ولا باس بعد التقدم في الموقف بزيادة الماموم في ركوعه وسجوده على الامام لطول قامته ونحوها فضلا عن المساوات والمرجع فيهما العرف ولا باس بالصلوة جماعة بالاستدارة على الكعبة والاحوط عدم اقربية الماموم فيها الى الكعبة من الامام بحسب الدائرة البركارية واحوط منه ملاحظة الكعبة مع ذلك ولحوظ منه اقربية الامام اليها عينا ودائرة والله العالم

البحث الثالث لا بد في الجماعة من نية الايتمام فلو لم ينوها لم تحصل له الا اذا لم يقع صلوته صحيحة اذا لم تكن الجماعة شرطا فيها كالجمعة وان الزم نفسه بما ينافيها الا فعاله الا اذا لم يقع منه ما يخل بصلوة المنفرد ولو شك في نية الاقتداء وقد ظهر عليه احوال الايتمام كالانصات ونحوه فالاقوى عدم الالتفات فتلحقه احكام المامومية اما اذا لم يكن كذلك فان علم انه قام اليها فكذلك

بين موقف السابق ومسجد اللاحق ض

الاحوط عدم الاقتداء بعد الانفراد بل لا يخلو عن قوة ض

والا بني على الانفراد له تجديد نية الاقتداء على الاقوى كما ان الاحوط له ذلك ايضا في الثاني ولا بد فيها من القصد الى امام متحد معين بالاسم او بالاشارة او بالصفة فلو كان بين يديه اثنان ونوى الايتمام باحدهما او بهما لم تصح ويكفي في التعيين ان ينوي هذا المتقدم مع العلم بعدالته ولا يقدح مع ذلك اعتقاد كونه زيدا فبان خلافه نعم لو عينه باسمه خاصته قاصدا للصلوة فبان غيره فالاقرب البطلان وان كان هو عدلا عنده بل وكذا لو قصد الايتمام بهذا الحاضر مريدا به ما هو في اعتقاده من كونه زيدا فظهر انه عمرو على الاقوى والاحوط خصوصا اذا كان عمرو عنده غير عدل ولا تجد نية الانفراد وان علم بذلك بعد التكبير قبل القراءة ولو صلى اثنان وبعد الفراغ علم نية كل منهما الامامة للاخر صحت صلوتهما اما لو علم نية كل منهما الايتمام بالاخر استانف كل منهما الصلوة ولو شكا فيما اضمراه فالاحوط الاستيناف وان كانت الصحة قوية ولا يجوز الايتمام بالماموم كما ان الاحوط له عدم نقل نيته الى امام اخر اختيارا وان كان الجواز قويا خصوصا اذا كان لمرجح على الاول لفضل ونحوه مما يعود الى الصلوة نعم له نية الانفراد اختيارا في جميع الاحوال على الاقوى مع ان الاحوط اجتنابه ايضا كما ان الاحوط للمنفرد عدم تجديد نية الايتمام في الاثناء وان كان الجواز قويا اما لو عرض للامام ما يمنعه من اتمام صلوته ولو لتذكر حدث سابق جاز لهم تقديم امام اخر غيره واتمام الصلوة معه بل الاقوى ذلك لو عرض له ما يمنعه من اتمامها مختارا كما لو صار فرضه الجلوس وتكره للماموم غير المسبوق القراءة في اولتي الفريضة الاخفاتية على الاقوى والاحوط تركها ويستحب له الاشتغال بالتسبيح والتحميد والصلوة على محمد وآله كما ان الاقوى والاحوط عدم القراءة في اولتي الجهرية اذا سمع ولو الهمهمة بل ينبغي له الانصات بل الاحوط له الطمانينة حال قراءة الامام وان كان الاقوى عدم الوجوب نعم اذا لم يسمع حتى الهمهمة جاز له القراءة بل الاستحباب قوي الا ان الاحوط مع ذلك الترك اما الاخيرتان منهما فالاقوى مساوات الماموم فيهما للمنفرد في وجوب القراءة او الذكر وان قرء الامام فيهما ولو الظهر الايتمام بالمخالف تقية

القول

الاحوط بل الاقوى في جميع هذه الصور عدم العدول الا من الايتمام الى الانفراد ض

بل الاحوط القراءة بنية القربة المطلقة لا بنية الجزئية ض

وجبت القراءة اخفاتاً وان كانت الصلوة جهرية ولو اعجله عن السورة تركها وركع معه بل الاقوى
قطع الفاتحة لذلك من قوة وان كان الاحوط له استيناف الصلوة بعد ذلك بل لو وجده راكعا
ولم يتمكن من قراءة شيء من الفاتحة نوى وكبر معه واعتد بها ركعة في وجه الا ان الاحوط و
الاقوى الاستيناف بعد ذلك كالذي اعجل عن التشهد جالسا ولا يكفيه التشهد قائما ح ويجب
على المأموم ايضاً متابعة الامام في الافعال بمعنى مقارنة فعله لفعله او تأخره عنه على وجه
لا يكون فاحشا والا كان غير جائز كالتقدم ولكن لو فعل عامدا اثم والاقتداء باق والصلوة
صحيحة وان كان الاحوط له استينافها خصوصاً اذا كان التخلف في ركنين بل ركن فضلا عما
اذا كان على وجه تذهب به هيئة الجماعة وليس له ح تداركها في ذلك الفعل فان فعل بطلت به
صلوته وان لم يكن ركنا كما لو رفع راسه من الركوع او السجود قبل الامام عامدا ثم عاد اليه
للمتابعة بل لا يبعد البطلان لو عاد سهوا في الفرض المزبور وكان ركنا اما اذا كان ترك المتابعة
سهوا او لزعم رفع الامام راسه مثلا فالاقوى وجوب تداركها وان استلزم زيادة ركن فانه
مغتفر في الجماعة في نحو ذلك لكن لو لم يفعل فالاقوى صحة صلوته وان اثم بذلك والاحوط
استينافها كما ان الاحوط للراكع قبل امامه سهوا التذكر فيه ثم اعادته بعد ذلك لو ركع
مع الامام كما ان الاحوط لمن ركع قبل الامام سهوا ولم يرجع استيناف الصلوة اذا كان
ذلك والامام مشغول بالقراءة كما ان الاقوى ذلك للسفينا لو تعمد الركوع قبل الامام وهو في حال
القراءة وكذا لو رفع راسه عامدا قبل الامام ولم يات بالذكر الواجب فان البطلان ح لذلك
لا لفوات المتابعة هذا كله في الافعال واما الاقوال فيجب المتابعة في تكبيرة الاحرام منها بل الا
عدم شروع المأموم فيها الا بعد فراغ الامام فلو كبر ح قبل ذلك لم يصح اما غيرها من الاقوال فالاقوى
عدم وجوب المتابعة في الواجب الذي تمكن فيه لسماع المأموم له فضلا عن غير الواجب وغير المسموع
الا ان الاحوط ذلك خصوصاً في التسليم بل الوجوب فيه بالخصوص كالتكبير لا يخ من وجه
لكن على كل حال لو تعمد فسلم قبله لم تبطل صلوته بل لو فعل ذلك ساهيا ولم يعده بعد قول

الامام لم تبطل ايضا ولا يتحمل الامام عن المأموم شيئا من افعال الصلوة غير القراءة في الاوليين
اذا ائتم به فيهما اما اذا لم يدركهما بل ائتم به في غيرهما فانه يجب عليه القراءة ح لانها اولى صلوته
الا انها اخفات وان كانت الصلوة جهرية وان اعجله الامام عن السورة تركها وركع معه بل
الاقوى ذلك في قطع الفاتحة فيقتصر على ما تيسر منها ولو البسملة وان علم بذلك في ابتداء ائتمامه
لكن الاحوط له ح الانفراد كما ان الاحوط له في ابتداء الائتمام انتظار الامام الى حال التلبس
بالركوع فينوي ويكبر ويركع مع الامام ولا يتلبس بالفاتحة ولو ائتم بالثانية للامام تحمل عنه
القراءة فيها ووجب عليه ما تيسر في الثالثة للامام لانها ثانية بالنسبة اليه ويتابعه استحبابا
في التشهد الذي ليس فرضه وكذا القنوت والاحوط ان لم يكن الاقوى التجافي ح كما ان الاحوط
له التسبيح عوض التشهد ويتخلف عن الامام في القيام للجلوس للتشهد كما انه يتخلف عنه
في كل فعل وجب عليه دون الامام من ركوع او سجود ونحوهما فيفعله ثم يلحق الامام الا اذا فرغ
من القراءة والاقوى الحاق قراءة الاخيرتين او ذكرهما اذا فرض اعجاله فيهما والاحوط له نية
الانفراد مع السبق بركنين بل وركن ولو شرع المأموم في نافلة وخشي من اتمامها فوات الركعة
الاولى من الجماعة فضلا عنها جميعها استحب له القطع ولو قبل احرام الامام للصلوة ولو كان
قد دخل في فريضة استحب له نقل نيته بها الى النفل واتمامها ركعتين اذا كان في ذلك ادراك الجماعة
نعم يعتبر فيه ان لا يكون قد تجاوز محل العدول كما لو ركع الثالثة بل الاحوط عدمه عند القيام
اليها ولو خشي فوات الركعة باتمامها ركعتين بعد ان عدل الى النفل فالاقوى جواز القطع
كالنافلة الابتدائية والاحوط خلافه كما ان الاقوى والاحوط عدم جواز قطع الفريضة
بغير العدول المزبور بل الاحوط عدم العدول بها الى النفل اذا علم عدم التمكن من ادراك
الجماعة بالعدول الى النفل واتمامه ركعتين بل يتمها ويعيدها جماعة ندبا

المبحث الرابع

يعتبر في الامام العدالة الظاهرة فلا تجوز الصلوة خلف الفاسق ولا مجهول الحال والمراد بها
حسن الظاهر باعتبار عدم منافيات المروة الدالة على عدم مبالاة مرتكبها بالدين والكبائر التي منها

الاصرار على الصغاير وهي كل معصية عظيمة في نفسها وتعرف بالنص عليها كالكفر بالله وانكار ما انزله والياس من روحه والامن من مكره والكذب عليه وعلى رسوله واوصيائه ومحاربة اوليائه وقتل النفس التي حرمها الله ومعونة الظالمين وعقوق الوالدين وقطيعة الرحم والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة والسحر وشهادة الزور وكتمان الشهادة واليمين الغموس ونقض العهد والوصية واكل مال اليتيم ظلما واكل الربا والميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به واكل السحت والخيانة والغلول والبخس في المكيال والميزان وحبس الحقوق من غير عذر والاسراف والتبذير والاشتغال بالملاهي والقمار وشرب الخمر والزنا واللواط وقذف المحصنات او ترك الصلوة ومنع الزكوة وترك شيء مما فرض الله او توعد النار عليها في كتاب او سنة صريحا او ضمنا او بعظمته في نفس اهل الشرع وكذا يعتبر فيه ان لا يكون ابن زنا وان لا يكون قاعدا للقائمين على الاصح وكذا المضطجع للجالسين اما القاعد للقاعد والمضطجع للمضطجع والقائم لهما والجالس للمضطجع والمتيمم للمتوضئين فضلا عن ذي الجبيرة لغيره ومستصحب النجاسة لعذر لغيره فلا باس بل الظ جواز امامة المسلوس والمبطون والمستحاضة للطاهرة نعم لا يجوز ائتمام القاري بمن لا يحسنها بعدم اخراج الحرف من مخرجه وابداله باخر او حذفه او نحو ذلك حتى اللحن في الاعراب على الاقوى وان كان لعدم استطاعته غير ذلك لكن الظاهر ان ذلك اذا ائتم به في محل القرائة التي يتحملها الامام عن الماموم اما في غيره فالاقوى الجواز كما ان الاقوى جواز الائتمام بمن لا يحسن غير القرائة من الاذكار الواجبة التي لا يتحملها الامام عن الماموم اذا كان لعدم استطاعته غير ذلك اما غير المحسن لمثله مع الاتحاد في المحل الذي لم يحسنا فالاقوى الجواز والاحوط العدم كما ان الاقوى الجواز مع الاختلاف فاذا نوى الانفراد عند محل الاختلاف فيقرء لنفسه بل جواز تجديد الائتمام اذا تجاوز المحل المزبور قوي لكن الاحوط خلافه ولا يجب على غير المحسن الائتمام بمن احسن وان كان هو الاحوط نعم يتجه الوجوب في تارك التعلم مع التمكن منه والاخرس يؤم مثله لا غيره وان كان غير محسن على الاقوى بل الاحوط ذلك وان كان في غير

بل الاقوى عدم قوة خ

الاقوى الكف خ

بل هو الاقوى خ

بل هو الاقوى خ

محل القرائة ويجوز الائتمام بمن لا يتمكن من كمال الافصاح بالحروف وكمال التادية او نحو ذلك مما لا اخلل فيه بالقدر الواجب من القرائة وكذا يعتبر في الامام الذكورة اذا كان الماموم ذكرا خاصة او خنثى كذلك او مع الانثى اما اذا كان الماموم انثى خاصة جاز ان تؤمها الانثى فضلا عن الخنثى على الاصح ولا يجوز ان يؤم الخنثى ذكرا او لا خنثى على الاصح ولا يعتبر في الامامة المندوبة التي لا تتوقف صحة الصلوة عليها علم الامام بالماموميّة فضلا عن نية الامامة اما الواجبة كالجمعة فالاقوى نيتها وان كان الظاهر الاكتفاء عنها بنية الجمعة كان المتجه نيتها في المعادة نفلا امامة ولو نذر الامامة فالاقوى صحة الصلوة مع عدم نيتها وان اخل بالنذر والراتب في المسجد وصاحب المنزل ولو بجارية المنفعة اولى بالامامة من غيره وان كان افضل الا ان الاولى لهما الاذن له فيها كما ان الاولى له الاجابة ح على الاظهر والهاشمي اولى من غيره المساوي له في الصفات واذا تشاح الائمة رغبة في ثواب الامامة او مع ضم ما لا ينافي الاخلاص بل يؤكده كبعض الضمائم الراجحة رجح من قدمه المامومون جميعهم تقديما ناشيا عن ترجيح شرعي لا لاغراض دنيوية ان اختلفوا فاراد كل منهم تقديم شخص كان الاولى بالترجيح ترجيح الفقيه المجتهد الجامع للشرائط على غيره خصوصا اذا انضم اليه مع ذلك شدة التقوى والورع ونحوهما فان لم يكن او تعدد قدم الاجود قراءة والا فالافقه في الصلوة ومع التساوي في ذلك فالافقه في غيرها والا فالاسن في الاسلام والا فغير ذلك من المرجحات الشرعية التي لا تخفى ومع التساوي فالتخيير والاحوط القرعة ولا يكره ائتمام المسافر بالحاضر وامامته له وبالعكس في مختلف الكيفية قصرا وتماما اما مع عدمه كالائتمام بالصبح والمغرب بل وغيرهما اذا لم يكن اختلاف فيهما كما لو ائتم القاضي منهما بالمودي وبالعكس فلا كراهة على الاقوى وان كان الاحوط في تحصيلها الاجتناب مطلقا بل يقوى ثبوتها فيما لو ائتم الحاضر بمثله او المسافر بمثله في المختلف قصرا وتماما قضاء او اداء ولا يلحق نقصان الفرضين بغير القصر والتمام بهما في الكراهة والاحوط مفارقة كل من الماموم والامام الاخر عند انتهاء صلوته ولا ينتظره بحيث تفوت الموالاة وان كان القول بجواز الانتظار في التسليم فيسلمون جميعا

الاحوط الاتمام خ

لاتنخ من وجه خصوصًا للماموم اذا اشتغل بالذکر والحمد ونحوهما الی ان یجیئ الامام وکذا
الاحوط للامام اذا اسلم الجلوس علی هیئة المصلی حتی یتم من خلفه من المامومین صلوته التی
فاتهم فیها وان کان الاقوی جواز قیامه من موضعه حیث شاء والاولی له ایضًا استنابة
من یتم الصلوة بهم عند مفارقته لهم ولکن یکره له استنابة المسبوق برکعة فصاعدا بل الاولی
عدم استنابة من لم یشهد الاقامة کما انه یکره امامة الاجذم والابرص ولو لبعضهم وخصوصًا
مع حصول الاثر فی الوجه الذی هو سبب للکراهة ایضًا ولو من غیرهما وامامة الاغلف المعذور
فی ترک الختان ومن یکره المامومون امامته والمتیمم للمتطهر والحایک والحجام والدباغ
بغیر امثالهم بل الاولی عدم امامة کل ناقص لکامل وکامل لاکمل والاقوی جواز الائتمام المجتهد
مقلده باخر او مقلده مع اختلافهما فی الاجتهاد واستعمال محل الخلاف فی تلک الصلوة
کالتستر بالسنجاب ونحوه والاحوط عدمه بل الاقوی الانفراد لو کان فی السورة مثلا عند ترکه
لها بل الاولی ذلک وان قرأها الامام ندبًا او قرأها الماموم نعم الاقوی انه لا باس بالائتمام
بمن کان علی ثوبه او بدنه نجاسة غیر معفو عنها لا یعلم بها ان علم بها الماموم بل الظ ذلک مع
الجهل بحال الامام انه غیر عالم بها او ناس اما اذا علم انه ناس لها فالاقوی عدم الجواز کما انه
لا یجوز مع العلم بفساد صلوته لترک وضوء او غیره وان کان الامام غیر عالم بذلک هذا اذا
علم الماموم قبل الائتمام وان نسیه حاله اما اذا علم بعد الفراغ صحت صلوته علی الاقوی
ان وجب علی الامام الاعادة او القضاء ولو علم فی الاثناء انفرد وتمت صلوته والاحوط
ان لم یکن اقوی استیناف القراءة مع بقاء محلها وکذا الحال لو بان فسق الامام او کفره علی
الاصح اما لو بان کونه امرأة ونحوها ممن لا یجوز امامته مطلقا کالمجنون وشبهه او للرجال
خاصة فی اثناء الصلوة شیئًا من افعالها ولم یعلم به الماموم صحت صلوته وان کان المنسی
رکنا اذا لم یشارکه فی نسیانه ما تبطل الصلوة به اما اذا علم به ونبهه علیه فان لم یتنبه او ترک
تنبیهه وکانت الفائتة مما لا تبطل به الصلوة سهوًا فالاقوی بقاء ائتمامه وان کان المنسی

للامام القراءة والاحوط الانفراد او الاستیناف بعد الفراغ خصوصًا فی القراءة ویستحب
ان یقف الماموم عن یمین الامام ان کان واحدًا او خلفه ان کانوا اکثر او امرأة بل هو الاحوط
ولو کان الماموم رجلا وامرأة وقف الرجل عن یمین الامام والمرأة خلفه ولو کانوا اکثر من ذلک
اصطف الرجال خلف الامام والنساء خلفهم ویستحب ان یعید المنفرد صلوته التی صلاها
اذا وجد من یصلی تلک الصلوة جماعة اماما کان او ماموما حتی لو کانا اثنین فاراد العود
جماعة علی ان یکون احدهما اماما والاخر ماموما علی الاصح والاقوی نیة الندب بها وان
کان الظ الاجتزاء بها لو بان فساد الاولی اما من صلی جماعة اماما او ماموما فاستحباب
اعادته ایضًا لا یخلو من وجه الا ان الاحوط خلافه ویستحب للماموم المسبوق مثلا او کان خلف المخالف
التسبیح والتحمید والتمجید والثناء علی الله اذا اکمل القراءة قبل رکوع الامام او قنوته بل
یستحب له ابقاء ایة من قراءته لیرکع بها ویستحب فی نظم الجماعة اقامة الصفوف وتسویتها فرجها والمحاذات
بین المناکب وان یکون فی الصف الاول اهل الفضل ویمینه لافضلهم والصف الثانی لمن دونهم
وهکذا ویکره وقوف الماموم وحده فی صف الا ان تمتلی الصفوف بل الاولی له ان یکون
جناحا وان یصلی الماموم نافلة اذا اقیمت الصلوة ووقت القیام الی الصلوة اذا قال المؤذن
قد قامت الصلوة علی الاصح ویستحب ایضًا للامام ان یسمع من خلفه کلما یقوله عدا ما وجب
الاخفات فیه بخلاف الماموم بل الظ کراهة اسماعه شیئا مما یقوله والله هو العالم **المقصد**
الثامن فی صلوة المسافر والکلام فی شروطها وهی امور **احدها** قصد قطع المسافة وهی
ثمانیة فراسخ امتدادیة ذهابًا او ایابًا او ملفقة من اربعة ذهابًا واربعة ایابًا فی یوم واحد او
فی لیلة واحدة او فی الملفق منهما مع اتصال ایابه بذهابه وعدم قطعه بمبیت لیلة فصاعدا فی الاثناء
اما اذا قطعه بذلک علی وجه لم یحصل به الاقامة القاطعة للسفر ولا غیرها من قواطعه فالاقوی
کونها مسافة ایضًا فیقصر ویفطر الا ان الاحوط احتیاطا شدیدا التمام مع ذلک وقضاء القصر
والمراد بالفرسخ ثلثة امیال والمیل اربعة الاف ذراع بذراع الید الذی طوله عرض اربع

عشرون اصبعًا كل اصبع عرض سبع شعيرات وكل شعيرة عرض سبع شعرات من اوسط شعر
البرذون فلو نقصت من ذلك ولو يسيرًا بقى على التمام كما انه كذلك لو شك فى بلوغها على الاصح
بل وكذا لو ظن على الاقوى نعم لا باس بثبوتها بالبيّنة بل وخبر العدل فى وجه قوى والاحوط
الجمع كما ان الاحوط ذلك مع تعارض البيّنتين وان كان الاقوى التمام فى الاخير ولا يكلف
الاختبار المستلزم للحرج امّا غيره كالسّؤال ونحوه فالاحوط وجوبه ولو كان الشك للجهل
بمقدارها الشرعى فالاحوط له الجمع وان كان الاكتفاء بالتمام لا يخلو من قوّة ولو قصر الشاك
فى المسافة مثلا اعاد وان ظهر بعد ذلك انه مسافة الّا اذا فرض النقرب منه مع مصادفة الواقع فانه
يجزيه ح فى وجه والاحوط الاعادة كما ان الاحوط له ذلك لو صلّى تمامًا ثم ظهر انه مسافة خصوصًا فى الوقت
ولو ظهر فى اثناء السير ان المقصد مسافة قصر وان لم يكن الباقى يبلغها ولو قصد الصّبى والمجنون
الذى يمكن منه ذلك مسافة فارتفع عذرهما فى الاثناء قصر فى وجه والاحوط الجمع ومبدء حساب
المسافة فى صغار البلدان ومتوسطاتها من سور البلد ومنتهى البيوت فيما لا سور فيها واخر
المحلة فى البلدان الكبار الخارقة للعادة بحيث تكون المحلة منها قدر البلاد المعتادة والاولى
مع ذلك الجمع بين القصر والاتمام خصوصًا مع عدم انفصال المحال بعضها عن بعض والمدار
على قصد قطع المسافة وان حصل ذلك منه فى ايام لم يتخلل بينها احد قواطع السفر ما لم يخرج
بذلك عن اسم السفر عرفا كما لو قطع فى كل يوم شيئا يسيرًا مثلا للتنزه لا لصعوبة السير فانه يتم ح
والاحوط الجمع ولو تردد فى اقل من اربعة فراسخ ذاهبًا وجائيًا مثلا حتى قطع ثمانية او اكثر لم
يكن مسافرا وان لم يدخل فى تردده محل الترخص وان كان ذلك من نيته على الاصح بل الظ ذلك
فى كل ملفق من الذهاب والاياب عدا الاربع فلو كان للبلد طريقان والابعد منهما مسافة
فسلك الابعد قصر وان كان ذلك لارادة التقصير على الاصح ولو سلك الاقرب وكان دون
الاربعة لم يقصر فيه حتى لو كان من نيته الرجوع فى الابعد الذى هو مسافة والاحوط له الجمع ح
نعم يقصر متى شرع فى الرجوع فى الابعد امّا اذا لم تكن مسافة فلا يقصر لو رجع فيه ايضا وان

كان

كان سفره والاقرب فرسخا وقصد الرجوع فيه من اول الامر فالاحوط الجمع ح ولو سلك مسافة
مستديرة كان الذهاب فيها الوصول الى المقصد والعود الباقى سواء زاد على الاول او
نقص فيلحظ التلفيق ح بالنسبة الى ذلك ولو فرض كون المقصد به يتحقق الرجوع الى البلد
لكونه منتهى الدائرة من الطرف الاخر كان الكل ذهابا فى وجه قوى ولو قصد ما دون
المسافة ثم تجدد له راى فقصد اخرى مثلها لم يقصر ولو زاد المجموع على مسافة التقصير فان عاد
وقد كملت المسافة فما زاد قصر بالضرورة وكذا لو طلب دابة شردت او غريمًا او ابقًا ولم يكن قاصدًا
فى طلبه مسافة وان قطع مسافات نعم يتعين عليه التقصير لو عيّن ولو فى الاثناء مقصدا يبلغ المسافة
ولو خرج ينتظر رفقة ان تيسّر وا سافر معهم فان كان على حد مسافة قصر فى سفره وموضع انتظاره
وان كان دونها اتم حتى تتيسر له الرفقة ويسافر نعم لو اطمئن بحصولها قصر بخروجه عن محل الترخص
ثم لا فرق فى اعتبار قصد المسافة بين التابع وغيره سوا كان التبعية لوجوب الطاعة كالزوجة
والعبد ونحوهما او اختيارية كالخادم ونحوه او قهرية كالاسير والمكره ونحوهما فان تبعيته لقصد
القصد المتبوع كاف فى وجوب القصر نعم يعتبر العلم بكون قصد المتبوع مسافة فلو لم يعلم بذلك
بقى على التمام ولا يجب الاستخبار ولا على المتبوع الاخبار كما انه يبقى عليه اذا كان عازمًا على المفارقة
حتى فى الزوجة والعبد ونحوهما ممن يجب عليه طاعة المتبوع بل لو احتمل العتق والطلاق قبل
بلوغ المسافة بقيا عليه فى وجه لكن الاقوى خلافه حتى لو كان مظنونا لهما ما لم يكن على وجه ينافى
اصل قصد المسافة فيتم ح امّا اذا كانا قاصدين لها لكن قد عزما على المفارقة على فرض حصول
ما لم يعلم القصر والاحوط الجمع **ثانيها** استمرار القصد فلو عدل عنه قبل بلوغ اربعة فراسخ اتم
وكذا لو تردد ومضى ما صلاه قصرا ولا يحتاج الى اعادته فى الوقت فضلا عن خارجه وان كان
بعد بلوغ الاربعة بقى على التقصير وان لم يرجع ليومه على الاصح ويكفى فى الاستمرار المزبور بقاء
قصد النوع وان عدل عن الشخص كما لو قصد السفر الى مكان مخصوص فعدل عنه الى اخر يبلغ ما
مضى وما بقى اليه مسافة التقصير فانه يقصر ح على الاصح ولو تردد فى الاثناء ثم عاد الى الجزم قبل

ان يقطع شيئا رجع الى القصر اما لو قطع حال التردد ثم رجع الى الجزم فالاقوى الاكتفاء ببلوغ
ما قطعه حال الجزم وما بقى مسافة واسقاط ما تخلل بينهما مما قطعه حال التردد والاحوط له الجمع
مع قصور ما بقى عن المسافة **ثالثها** ان لا ينوى قطع المسافة باقامة عشرة ايام فصاعدا فى
اثنائها او مرور فى وطنه لو الشرعى والا اثم فى طريقه كما لو عزم على قطع اربعة فراسخ قاصدا النية
الاقامة فى اثنائها او على راسها او كان له وطن كذلك وقد قصد المرور به وكذا لو كان مترددا فى
نية الاقامة او المرور فى المنزل المزبور على وجه ينافى القصد الى قصد المسافة اما اذا لم يكن كذلك كما
اذا قصدها ولكن يحتمل عروض مقتض لنية الاقامة فى الاثناء او المرور فى المنزل فانه يقصر ولو عدل
عن نية الاقامة والمرور فان كان ما بقى له بعد العدول يبلغ مسافة فى نفسه من دون تلفيق
لما بقى قصر فيه والا فلا ونية الاقامة والمرور بالوطن كما انها تنافى حصول السفر لو حصلا فى ابتداء
القصد تقطعانه ايضا بعد تحققه بمعنى ان من سافر ووجب عليه القصر فنوى اقامة فى مكان او
مر فى وطن له عاد الى التمام وكذا لو بقى مترددا فى مكان ثلثين يوما واحتاج فى عوده الى القصر الى
مسافة جديدة والاقوى حصوله فى اقامة العشرة والتردد ثلثين يوما من محل الضرب فى الارض بحذاء
المنزل فانه لا تقصير مع الخروج الابعد تجاوز محل الترخص كما ستعرف وان كان الاحوط فيهما
ذلك ايضا خصوصا فى محل الاقامة ولو كان بينه وبين وطنه الاخر الذى قصد السفر اليه او المحل الذى
عزم على نية الاقامة فيه مسافة قصر فى طريقه خاصة ولا يكفى فيها الا اربعة فراسخ هنا لانقطاع
سفره باحد الامرين فلا يلفق ذهابه وايابه ولو كان له عدة مواطن اراد الوصول من احدها
الى اخر اعتبر ما بينهما فان كان مسافة قصر فى الطريق خاصة فاذا وصل الى وطنه انقطع سفره فيتم
فيه فاذا اراد الوصول الى الاخر فعل كذلك ولو كان له مقصد اخر متجاوز عن وطنه الاخير الذى هو
فيه اعتبر ما بينهما فان كان مسافة قصر فى الذهاب والاياب والمقصد والا فلا ويكفى فى المسافة
هنا الاربعة فراسخ وان لم يرد الرجوع ليومه على المختار اما اذا كان دون ذلك فلا بد من
ان قصد الرجوع ليومه الى وطنه الاول بغير الطريق الذى يقطع سفره به نعم متى شرع فى الرجوع

المزبور

وقد مر سابقا ان هذا الاحتياط لا يترك مهما دام ظله العالى

المزبور وكان يبلغ الثمانية فصاعدا قصر وقد ظهر مما عرفت ان قواطع السفر ثلثة **اولها**
الوطن والمراد به المكان الذى يتخذه الانسان مقرا ومحلا له على الدوام مستمرا على ذلك غير عادل
عنه من غير فرق بين ما نشأ فيه وما استجده ولا يعتبر فيه بعد الاتخاذ المزبور حصول ملك له فيه
ولا الاتخاذ ولا اقامة الستة اشهر على الاقوى كما لا يكفى فيه مجرد النية نعم لا بد فيه من الاقامة
فى الجملة على وجه يعد بها انه وطن له عرفا نعم يجرى عليه حكم الوطن ما دام متخذا له اما اذا عدل عنه
الى غيره ولم يكن له فيه ملك زال عنه حكم الوطنية فان كان له ملك قد حلس فيه حال الاتخاذ المزبور
ستة اشهر ولو متفرقة جرى عليه حكم الوطنية على الاقوى ما دام مالكا فلو اخرجه عن ملكه خرج
عن حكم الوطن ولو كان له فيه منزل مملوك له ولكن لم يكن سكنه الستة اشهر المزبورة بل كان فى
غيره جرى عليه حكم الوطن فى وجه والاحوط الجمع اما اذا كان ملكه فيه نخلة ونحوها مما هو غير قابل
للسكنى لم يجر عليه حكم الوطن فى الاقوى والاحوط الجمع وكذا لو كان له منزل وقد عدل عنه
قبل اتمام السكنى فيه الستة اشهر او كان له منزل فى بلد قد سكن فيه ستة اشهر متوالية فصاعدا
عن المتفرقة الا انه لم يكن متخذه وطنا او مقرا وانما كان لغرض تجارة او نحوها بل الاحوط الجمع بين
حكم الوطن وغيره فى كل مكان عدل عن الاستيطان فيه فعلا وان كان له فيه منزل قد سكنه
ستة اشهر فصاعدا حال الاتخاذ وطنا وعلى كل حال فلا يكفى فى الوطنية القهرية والزوجة و
منزل الاهل من الوالدين ونحوهم على الاصح وان كان الابن عجوبه لو اراد المكث عندهم
ثانيها الاقامة والمراد بها ان يعزم على مكث عشرة ايام فصاعدا متوالية بلياليها المتوسطة
فى مكان واحد او يعلم ببقائه فيه كذلك على الاصح اما الظن فلا يكفى فضلا عن الشك ويكفى
تلفيق اليوم المنكسر من يوم اخر على الاصح والاحوط الجمع ولا يعتبر فى نية الاقامة قصد عدم
الخروج عن خطة سور البلد على الاصح بل لو قصد حال نيتها الخروج الى بعض بساتينها و
مزارعها ونحوها من حدودها مما لا ينافى صدق اسم الاقامة فى البلد عرفا جرى عليه حكم
المقيم على الاقوى وان خرج بل وان كثر تردده الا ان الاحوط ان لم يكن اقوى عدم تجاوز

فيه

هذا الاحتياط لا يترك مهما

بل اشكال فلا يترك الاحتياط مهما

محل الترخص وكذا لا ينافي الفصل بالشط ونحوه بعد صدق اسم اتحاد البلد كجانبي بغداد والحلة في نية الاقامة فيهما والتردد في الجانبين نعم لو لم يكونا بلدا واحدا كالنجف ومسجد الكوفة وبغداد والكاظمين على الاظهر لم تصح الاقامة في مجموعهما لاعتبار الوحدة فيها كما لا يعتبر فيها قصد عدم الخروج عن حدود البلد وتوابعه التي يصدق معها الاقامة في البلد فلو كان قصده في ابتداء النية الخروج الى ما دون المسافة مما هو خارج عن حدود البلد لم يكن مقيما على الاصح وكذلك لو عزم على الاقامة في رستاق من قرية الى قرية ولم يعزم عليها في واحدة منها بل لا يبعد ذلك لو بدا له ذلك بعد النية قبل الصلوة تماما بل لو كانت البلاد خارقة العادة منفصلة المحال نوى الاقامة في المحلة منها دون الجمع بل وكذا لو لم تكن منفصلة المحال نعم لا يعتبر في محل الاقامة كونه بلدا او قرية مثلا بل له نيتها في البرية القفراء لكن لا يتوسع في جعل الحدود بل يقتصر على المتيقن مع ان الاحتياط فيه لا ينبغي تركه ولا تصح نية الاقامة في بيوت الاعراب ما لم يطمئن بعدم الرحيل مقدارها او يعزم على المكث بعدهم في مكانهم لو رحلوا ولو نوى الاقامة ثم بدا له فان كان قد صلى بتلك النية فريضة تماما بقي على حكمه الى ان يسافر بل هو كذلك لو صلاها غافلا وان كان الاحوط له الجمع كما ان الاحوط له ذلك ايضا لو صلاها تماما لشرف البقعة بعد الغفلة من نية الاقامة وان كان الاقوى فيه الرجوع الى القصر ولو فاتته الصلوة على وجه يجب عليه قضاؤها فقضاها تماما ثم عدل بقي على حكم التمام بل لا يبعد ذلك وان لم يقضها الا ان الاحوط فيه الجمع بل وفي سابقه ايضا اما اذا فاتت على وجه لا يجب القضاء معه كالحيض ونحوه فعدل عن النية عاد الى القصر والاقوى عدم الحاق غير الصلوة بها مما لا يجوز فعله للمسافر كالنوافل والصوم ونحوهما فيرجع الى القصر مع العدول وان كان قد فعل شيئا منها حتى الصوم بعد الزوال وان كان الاحوط له الجمع في الجميع كما ان الاقوى عدم لحوق الدخول في ركوع الثالثة بالاتمام وان كان الاحوط معه الجمع بل الاحوط له ذلك بالقيام الى الثالثة ولو بدا للمقيم الخروج الى ما دون المسافة بعد الصلوة تماما اتم في الذهاب والمقصد

هذا الاحتياط لا يترك

هذا الاحتياط لا يترك منه مد ظله العالي

والاياب ان كان عازما على اقامة مستأنفة سواء كان في محل الاقامة الاولى او غيره وان لم يكن عازما عليها ولا على العود الى محل الاقامة قصر مطلقا مع كون المقصد مسافة وان بقي مترددا فيما دونها لبعض الاغراض وان كان عازما على العود دون الاقامة اتم في الذهاب والمقصد وقصر في الاياب خصوصا اذا كان الرجوع الى محل الاقامة باعتبار كونه منزلا في سفره الجديد والاحوط الجمع خصوصا مع بنائه على كثرة التردد الى محل الاقامة كما ان الاحوط ذلك ايضا لو كان مترددا في الاقامة بعد العود وعدمها بل وفي المتردد في العود وعدمه بل وفي الذاهل عن ذلك وان كان القول بالتمام في الذهاب والمقصد والقصر في غيره لا يخلو من قوة ولو بدا للمقيم السفر ثم بدا له قبل قطع المسافة ان يعود ويقيم عشرا قصر قبل حال خروجه واتم عند نيته على الاقوى اما اذا بدا له العود دون الاقامة فقصر فيه على الاقوى والاحوط الجمع وكذا لو ردته الريح او رد لنسيان حاجة ونحوه ومن دخل في صلوته بنية القصر ثم عن له المقام اتم ولو نوى الاقامة ودخل في الصلوة فعن له السفر قبل الدخول في الثالثة قصرها واجزء به بل الاقوى ذلك متى كان قبل التمام والاحوط الجمع كما اشرنا اليه سابقا **ثالثها** التردد في البقاء وعدمه ثلثين يوما ولو بتلفيق المنكسر منها ايضا على الاصح في مكان واحد على حسب ما سمعته في الاقامة من غير فرق بين البلد والمفازة وان كان الاحوط في الاخيرة الجمع وفي الاجتزاء بالشهر الهلالي وان كان ناقصا اذا اتفق المصادفة لاول الهلال وجه قوي لا ينبغي ترك الاحتياط معه وحكمه حكم الاقامة في وجوب الصلوة تماما وفي انقطاع السفر على وجه يحتاج العود معه للقصر الى مسافة جديدة على الاصح وفي حكم التردد الى ما دون المسافة وفي غير ذلك مما لا يخفى جريانه فيه ولا فرق في تردده بعد بلوغ المسافة بين ان يكون في وقت مفارقته لذلك وبين ابطال السفر والرجوع الى المحلة نعم يعتبر فيه ان يكون تردده وهو مقيم في مكان واحد اما لو كان ذلك منه وهو يسير في سفره بقي على القصر ان كان قد بلغ مسافة والا عاد الى التمام او كان تدرج في اثناء الثلثين الى مكان اخر غير الاول ولو دون المسافة فانه لا يجري عليه الحكم ح على الاقوى وان كان من قصد الرجوع ليومه او ليلته **رابعها** مرور وطن

والاحوط الجمع منه

هذا الاحتياط لا يترك منه

القصر ان لا يكون السفر سائغًا فلو كان معصيته لم يقصر سوا كان نفسه معصيته كاباق العبد
ونحوه او غايته على وجه يتبعها فى التحريم كالسفر لقطع الطريق ونيل المظالم من السلطان و
نحو ذلك على الاقوى نعم ليس منه ما وقع المحرم فى اثنائه اذا لم يكن على وجه يؤدى الى حرمة السفر
نفسه فيبقى على القصر ح اما لو كان كالركوب دابة مغصوبة ونحوها فانه يتم على الاقوى كما
انه ليس منه ما كان ضد الواجب قد تركه وسافر على الاقوى ايضًا وان كان الاحوط فيه الجمع
خصوصًا اذا قصد التوصل به الى ترك الواجب فى هو شرط ابتداء واستدامة فلو كان ابتدا
سفره طاعة فقصد المعصية فى الاثناء انقطع ترخصه وان كان قد قطع مسافات كما انه يترخص
لو عدل عن سفر المعصية فى الاثناء الى غيره اذا كان الباقى مسافة ولو اربع فراسخ فان لم يكن
وكان العود مسافة فضم ما بقى اليه وجه ولكن الاقوى خلافه فيتم ح حتى يشرع فى العود كما
انه يتم فيهما لو كانت المسافة ملفقة منهما ولم يكن الباقى اربع فراسخ نعم الاحوط الجمع فيهما
كما ان الاحوط ذلك ايضًا لو عاد الى الطاعة بعد قصده المعصية فى الاثناء وضرب فى الارض
وكان ما بقى لا يبلغ مسافة الا بضمه لما مضى بعد طرح ما تخلل بينهما من المصاحب للمعصية
وان كان الاقوى القصر فيه واولى منه فى ذلك ما لو قصد المعصية ولما يضرب فى الارض و
لو سافر للصيد لهوا ونحو ما يستعمله ابناء الدنيا اتم نعم يقصر فى رجوعه اذا كان يبلغ المسافة
كما فى كل مسافر معصية ولو كان الصيد لقوته وقوت عياله قصر ايضًا اما لو كان للتجارة افطر
لو كان صائمًا واحتاط بالاتمام والقصر فى الصلوة وان كان القول بالقصر فيها لا يخلو من
قوة ولا فرق فيما ذكرناه بين صيد البر والبحر كما لا فرق بعد احراز قصد المسافة بين كونه دائرًا
حول البلد وبين التباعد عنها وبين استمراره ثلثة ايام وعدمه على الاصح وتابع الجائر على وجه
يكون من اعوانه وجنده يتم حتى لو كان سفر الجائر طاعة فانه ح يقتصر فى نفسه دون اتباعه بل انه
يقال بالتمام للتابع المعد نفسه لامتثال امر الجائر لو امره بالسفر ففعله امتثالا لامره وان كان
مباحًا الا ان الاحوط الجمع ح اما من كان تابعًا له لاكراه او لتحصيل غرض منه من دفع مظلمة

ونحوها فلا ريب فى ان حكمه القصر والله هو العالم خامسها ان لا يتخذ السفر عملا له كالمكارى
والملاح وغيره من اصحاب السفن والساعى ونحوهم ممن عمله ذلك فان هؤلاء يتمون الصلوة
فى سفرهم الذى هو عمل لهم وان استعملوه لانفسهم لا لغيرهم كحمل المكارى مثلا متاعه او اهله
من مكان الى مكان آخر من غير فرق بين من كان عنده بعض الدواب يكريها الى الاماكن
القريبة الى بلاده فما يبلغ مسافة فكراها الى غير ذلك من البلدان البعيدة وبين غيره وكذا
لا فرق بين من جد فى سفره منهم بان جعل المنزلين مثلا منزلا واحدا او من لم يكن كذلك نعم الظ
القصر فى السفر الذى ليس عملا لهم كما لو فارق الملاح مثلا سفينته وسافر للزيارة او غيرهما
كما ان الظ ذلك فى نحو الحملدارية الذين يستعملون السفر فى خصوص اشهر الحج بخلاف من كان
منهم يتخذ ذلك عملا له فى تمام السنة كالذين يكرون الاعاجم من اماكنهم الى الحج ذهابا وايابا
على وجه يستغرق ذلك تمام سنته او معظمها فانه يتم ح والتاجر الذى يدور فى تجارته المسمى
فى عرفنا بالسيكاتيم ايضًا اذا كان قد اتخذ ذلك عملا له تمام سنته اما اذا كان فى الصيف دون
الشتاء وبالعكس فانه يصلى قصرًا فى وجه والاحوط الجمع ولو كان التردد عملا له لكن دون المسافة
كالحطاب ونحوه قصر اذا سافر ولو للاحتطاب الا اذا صار عملا له فانه يتم ح والمدار فى الجميع
على صدق اتخاذ السفر عملا له عرفا ولو كان فى سفرة واحدة لطولها وتكرر ذلك منه من مكان غير
بلده الى مكان آخر نعم يعتبر فى استمراره على التمام ان لا يقيم فى بلده عشرة ايام ولو غير منوية
بل وان كانت ملفقة من مجموع ايام يخرج فى اثنائها الى ما دون المسافة اما غير بلده فلا بد
من نيتها مع بقاء ها تمامًا فلا يجزى حصولها من غير نية ولا نيتها من دون حصولها تمامًا بل لا يجزى
على الاصح بقاء ثلثين يومًا مترددا فى مكان فضلا عن العشرة فلا ينقطع حكم عملية السفر عنه الا
باقامة عشرة بعدها لكن الاقوى عدم احتياجها الى نية كعشرة البلد وعلى كل حال فمتى حصلت
العشرة المزبورة انقطع حكم عملية السفر وعاد الى القصر لكن فى السفرة الاولى خاصة دون الثانية
فضلا عن الثالثة وان كان الاحوط فيهما الجمع ولا فرق فى الحكم المزبور بين المكارى والملاح والساعى

وغیرهم من افراد من عمله السفر اما اذا لم تحصل العشرة المزبورة بقی علی حکم التمام وان کان
الاحوط الحاق الخمسة بها الا ان الاقوی خلافه والبدوی الذی یطلب القطر والشجر ولم یتخذ مقرا
مخصوصا بل مقره بیته یتم فی صلوته الا اذا انشا سفر الزیارة مثلا علی غیر الحال الذی اتخذه فانه یقصر
ح حتی لو مضی لاختیار منزل مخصوص وکان یبلغ مسافة علی الاقوی والاحوط الجمع فیه ومبدء
مسافته من محل البیوت التی هی بحکم الوطن له وترخصه خفاؤها علی النحو الذی تسمعه فی غیره والسائح
فی الارض الذی لم یتخذ وطنا منها یتم والاحوط الجمع ومن سافر معرضا عن وطنه لکنه لم یتخذ وطنا
غیره یقصر ومن کان فی ارض واسعة قد اتخذها مقرا الا انه کل سنة مثلا فی مکان منها یقصر اذا
سافر عن مقر سنته مثلا والراعی الذی لیس له مکان مخصوص یتم فی صلوته **السادس** ان یضرب
فی الارض حتی یصل الی محل الترخص فلا یقصر قبله علی الاصح وهو المکان الذی یتواری عنه صور
جدران بیوت البلد واشکالها لا اشباحها او یخفی علیه الاذان فانه لما حصل کفی فی القصر
والاحوط مراعات حصولهما معا والمدار فی السماع والرؤیة علی المعتادین دون الخارقین و
فاقدهما او احدهما یقدرهما فی المستوی کما انه یقدر عدم الحائل لو کان بل یقدر البلد ایضا لو
کانت فی شاهق او مکان منخفض وان کان الاحوط فی المرتفعة خفاؤها ولا عبرة بالاعلام و
المنارات والقباب بل والسور علی الاصح بل قد عرفت ان المعتبر ما عرفت من خفاء سور جدران
البیوت واشکالها لا اشباحها والاحوط اعتبار خفاء مطلق الصوت حتی المتردد بین کونه اذانا
وغیره فضلا عن المتمیز کونه اذانا الا انه لم یمیز بین فصوله وان کان القول بالاکتفاء بخفاء
تمیز فصوله لا یخلو عن قوة ولو کان صوت المؤذن خارقا للعادة اعتبر کما انه لو کانت البیوت
علی خلاف المعتاد من العلو والانخفاض ردت الیه ایضا نعم یعتبر فیه کونه علی مرتفع معتاد فی اذان مثل
ذلک البلد ولو منارة بل الظاهر اعتبار کونه فی اخر البلد وفی ناحیة المسافر نعم یقوی الاکتفاء
باذان البلد وان لم یکن فی اخرها اذا کانت البلاد صغیرة او متوسطة واما اذا کانت مفرطة فی العظم کالنجف
والکربلا ویکفی فی البدوی ونحوه ممن لا جدران لبیوتهم خفاء البیوت ولا یحتاج الی تقدیر الجدران

فیه اشکال

علی الاصح ومتسع البلاد علی وجه تکون محالها کالقری المتعددة یعتبر اذان محلته وبیوتها اولی
من ذلک فی اعتبار ذلک منازل اهل العسکر والبادیة ونحوهم فان الظ تعدد الجمیع وان
شمله اسم واحد ولکن الاحتیاط لا ینبغی ترکه کما لا ینبغی ترکه فی اعتبار مقدار محل الترخص بالنسبة
الی کل سفر معتبر خصوصا محل الاقامة بل والثلثین وان کان الاقوی اختصاص اعتباره بالوطن
اما غیره فیکفی فیه الضرب فی الارض وینقطع السفر بالوصول الی محل الترخص من وطنه او محل عزم
علی نیة الاقامة فیه وان کان الاحوط له تاخیر الصلوة الی الدخول فی المنزل فاذا تمت هذه الشرائط
وجب علی المسافر القصر فلو صلی ح تماما فی غیر الاماکن الاربع مع علمه بالحکم بطلت صلوته و
وجبت علیه الاعادة فی الوقت والقضاء فی خارجه اما اذا کان جاهلا بان حکم المسافر التقصیر فلا
اعادة علیه فی الوقت فضلا عن خارجه ویلحق الصوم بالصلوة فی ذلک اما لو کان جاهلا ببعض
الخصوصیات لکن جهل انقطاع کثرة السفر باقامة العشرة او انقطاع سفر المعصیة بقصد الطاعة فی
اثنائها فاتم فالاحوط ان لم یکن اقوی عدم معذوریته بذلک فیعید الصلوة ح وقتا وخارجا
کما ان الاقوی عدم معذوریة من قصر جهلا بموجب التمام من الاقامة ونحوها بل الظ عدم
المعذوریة بنسیانه فضلا عن جهله فیعید ح ما صلاه قصرا فی الوقت وخارجه نعم لو نسی المسافر
سفره فصلی تماما اعاد فی الوقت دون خارجه ولو اتفق حصول القصر منه اتفاقا لا عن قصد
لم یجزه ذلک وکذا الجاهل بان حکمه القصر واذا دخل الوقت وهو حاضر متمکن من فعل الصلوة
ثم سافر حتی تجاوز محل الترخص والوقت باق قصر والاحوط الاتمام معه کما انه یتم لو دخل الوقت و
هو مسافر فحضر والوقت باق والاحوط القصر معه وکذلک العبرة فی القضاء بحال الفوات
لا الوجوب علی الاصح ویستحب مؤکدا ان یقول عقیب کل فریضة مقصورة ثلثین مرة سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر والاولی عدم الاکتفاء بها عما ورد من استحباب التعقیب
بها بعد کل فریضة وان لم تکن مقصورة واما الاماکن الاربع وهی مسجد الحرام ومسجد النبی ص و
مسجد الکوفة والحائر الحسینی علی ساکنها السلام فانه مخیر فیها بین القصر والتمام بل الاخیر

فی الکفایة اشکال

افضل وان كان الاول احوط كما ان الاحوط والاقوى عدم الحاق غيرها بها من البلدان
الاربعة وباقي المشاهد بل الظاهر الاقتصار فيها على الاصلي منها دون الزيادات الحادثة
في بعضها نعم الاقوى الحاق السطوح والمواضع المنخفضة من المساجد بها والاحوط القصر في
المحاريب الداخلة في الجدران منها كما ان الاحوط ذلك لو دخل بعض المصلي وخرج بعضه والظاهر
ان الروضة المشرفة بزيادتها من الحائر بل لا يخلو الحاق الرواق به من وجه الا ان الاحوط الاقتصار
على ما حول الضريح المبارك مما لا يزيد على خمسة وعشرين ذراعا بذراع اليد والله العالم و
الحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد واله الطيبين الطاهرين الغر الميامين **اما بعد**
فيقول العبد العاثر محمد حسن بن المرحوم الشيخ باقر انه قد التمسني جماعة من اخواني في الدين ان اكتب
لهم رسالة في احكام الصوم على وجه الاختصار ولم يكن لي بد من اجابتهم فاستخرت الله تعالى واجبتهم
الى ذلك مستعينا به ومتوكلا عليه وهو حسبي ونعم المعين **كتاب الصوم** وفيه فصول

الاول في النية وفيه مباحث **المبحث الاول** يشترط فيه النية كغيره من العبادات على النحو
الذي قدمناه في الطهارة والصلوة من انها الداعي دون الاخطار وانه لا يجب فيها بعد الاخلاص
وقصد الامتثال غير التعيين مع تعدد نوع المامور به لا مع اتحاده فلا يلزم فيها التعرض للوجوب
والندب ولا للقضاء والاداء ولا الاصالة ولا التحمل فلو لم ينوها بل لو نوى شيئا منها في محل ضده
على وجه لا ينافي التعيين ولا يقتضي تغيير النوع صح حتى لو كان مشرعا وان اثم بتشريعه كما لا يجب معرفة
انه الكف او الترك بل لا يجب العلم بالمفطرات على التفصيل فلو نوى الامساك عما تخل هي فيه صح على
الاقوى بل لو نوى الصوم وكان متخيلا ان الجنابة عمدا مثلا لا تبطله لكنه لم يفعلها فيه ولم يلاحظ
في النية الامساك عما عداها صح في الاقوى ايضا نعم لو لاحظ في نيته ذلك بطل **المبحث الثاني**
لا يقع في شهر رمضان صوم غيره واجبا كان او ندبا من المكلف بصومه وغيره كالمسافر ونحوه على

الاصح من غير فرق بين الجاهل والناسي والعالم نعم يكفي فيه نية صوم غد من غير تعرض فيها لكونه
منه حتى في المتوخي له والجاهل بعدم صحة غيره فيه على الاصح وان كان الاحوط خصوصا في الاخيرين
ذلك بل لو نوى غيره فيه جاهلا به او ناسيا له اجزء عنه بخلاف العالم به فانه لا يقع لواحد منهما على
الاصح وان كان جاهلا بعدم صحة غيره فيه ثم علم وجدد النية قبل الزوال وفي الحاق الواجب المعين
بنذر ونحوه بشهر رمضان في الاجزاء عنه لو نوى غيره فيه جهلا او نسيانا وجه ولكن الاقوى خلافه
ولا بد فيما عدا شهر رمضان من نية التعيين بمعنى القصد الى صنف الصوم المخصوص كالكفارة و
النذر المطلق بل النذر المعين كذلك على الاقوى وكذا قضاء شهر رمضان وان تضيق او لم يكن في ذمة
المكلف صوم واجب سواه بل وكذا المندوب المعين كايام البيض فضلا عن المندوب المطلق فان الجميع
عدا ما يجب التعرض في النية للتعيين المزبور فلا يجزي الاقتصار على نية القربة بدونه وان كان ذاهلا
نعم لو لاحظ في النية ما في ذمته وفرض اتحاده كان معينا **المبحث الثالث** محل النية في الواجب
المعين بالاصل او بالعارض مع التنبه عند طلوع الفجر الصادق على وجه تقارنه وهو يستلزم تبييتها
على انها الداعي او اي جزء من ليلة اليوم الذي يريد صومه وان نام او تناول المفطر بعدها فيه مع
استمرار العزم على مقتضاها لكن يقوى في خصوص شهر رمضان الاجزاء بنية واحدة للشهر كله و
الاحوط تجديدها مع ذلك لكل يوم ولو فاته بعض الشهر اجزء بنية واحدة لما بقي من الشهر ايضا
كما انه يجزيه النية لكل يوم من غير نية للمجموع من اول الشهر اما غير شهر رمضان من الصوم المعين فلا
بد من نيته لكل يوم مع التذكر اما مع نسيانها فيه او في ايام شهر رمضان جددها قبل الزوال و
اجزء بها مع عدم تناوله المفطر وعدم افساده الصوم السابق برياء او نحوه ولا يجزيه او نحو ذلك فانه
يجددها قبل الزوال ويجزيه دون ما بعد الزوال اذا كان معينا غير شهر رمضان واما هو ففيه عدم
الكلام فيه والله العالم وكيف كان محلها في غير المعين يمتد اختيارا من اول الليل الى الزوال
دون ما بعده على الاصح ولا فرق في ذلك بين سبق التردد بل العزم على العدم وغيرهما بل لو نوى الصوم
ليلا ثم نوى الافطار ثم بدا له الصوم قبل الزوال فنوى وصام صح على الاقوى نعم لو حصل منه صوم

فاسد بناء ونحوه ثم اراد تجديد النية قبل الزوال لم يصح على الاقوى وامتد محلها في المندوب
فيمتد من الليل الى ان يبقى من الغروب زمان يمكن تجديدها فيه على الاقوى ويوم الشك
في انه من شعبان او رمضان لو صامه بنية انه من شعبان ندبا اجزء عن رمضان لو بان بعد ذلك
وكذا لو صامه بنية انه قضاء او نذر اجزءه لو صادف على الاقوى بل لو ظهر له في الاثناء لم يحتج
الى النية وان كان هو الاحوط ولو بعد الزوال نعم لو صامه بنية انه من رمضان كان واجبا
والا كان مندوبا او على وجه الترديد في النية اما لو نوى القربة المطلقة وكان الترديد في الشيء
نفسه لا في نيته فالاقوى الصحة وان كان الاحوط خلافه ايضا ولو اصبح يوم الشك بنية الافطار
ثم بان انه من الشهر ولم يكن قد تناول مفطرا جدد النية ما بينه وبين الزوال واجزء به وان كان
ذلك بعد الزوال امسك وجوبا وقضاه بعد ذلك والاحوط التجديد للنية مع ذلك ولو نوى
الافطار في يوم من شهر رمضان عصيانا ثم تاب فجدد النية قبل الزوال لم ينعقد على الاقوى

البحث الرابع كما تجب النية في ابتداء الصوم تجب الاستدامة على مقتضاها في اثنائه
فلو نوى القطع بمعنى انه انشاء رفع اليد عما تلبس به من الصوم ولو لزعم الاخلال ثم بان عدمه
بطل بخلاف ما لو عزم على انشاء ذلك فيما ياتي او نوى القاطع فان الاقوى الصحة معهما وان كان
الاحوط خلافه وكذا ينافي الاستدامة المزبورة التردد في الاثناء كما ينافي ذلك ابتداء النية نعم
لو كان تردده في البطلان وعدمه لعروض عارض لم يكن فيه باس وان استمر ذلك الى ان سئل وتبين
في الصوم عدول مطلقا على الاصح من غير فرق بين كونه من فرض الى فرض اخر او نفل كذلك او من احدهما
الى الاخر والله هو العالم

الفصل الثاني فيما يمسك عنه وهو امور **الاول والثاني** الاكل والشرب للمعتاد كالخبز والماء وغيره كالحصى وعصارة الاشجار **الثالث**
الجماع للذكر والانثى والبهيمة على الاقوى قبلا او دبرا على الاصح حيا او ميتا على الاظهر صغيرا
او كبيرا واطئا كان الصائم او موطوءا ويفسد صوم الخنثى بوطي الذكر لها دبرا كما لو الحق بها
وبوطئها للمرأة مع وطي الذكر اياها من قبلها دون المرأة والذكر ولو وطئت كالخنثيين

الاخرى فلا بطلان كما لا بطلان بمطلق الجماع مع النسيان او القهر المانع عن الاختيار
بالايلاج في غير الفرجين بلا انزال وادخال غير الذكر من اصبع وغيره ولو طعن بزعم غير الفرج
فدخل فيه من غير قصد فلا شيء عليه بل وكذا العكس على الاقوى ولو ارتفع القهر او النسيان
فنزعه من حينه فلا باس بخلاف ما لو تراخى ويتحقق الجماع بغيبوبة الحشفة او مقدارها من
مقطوعها مثلا فلو دخل بجملته ملتويا ولم يبلغ الحد فلا افساد وان كان لو انتشر بلغ كما لا
فساد مع الشك في الاصل او في غيبة الحشفة والله العالم **الرابع** تعمد الكذب على الله و
رسوله والائمة عليهم السلام على الاصح بل يقوى الحاق باقي الانبياء والاوصياء كما يقوى عدم الفرق فيه
بين كونه في الدنيا او الدين وبين الفتوى وغيرها بعد تحقق اسم الاخبار وبين الرجوع عن
الكذب الى الصدق فورا او عدمه وبين الاسناد وغيره والتوبة وعدمها والجهل بالحكم وعدمه
وبين اللغة العربية وغيرها بل وبين الاشارة والكناية والكتابة ونحوها من الافعال التي يراد
منها الاخبار في وجه قوي فلو ساله سائل هل قال النبي ص كذا فاشار نعم في مقام لا او لا في مقام
نعم ترتب الفساد كما انه لا فرق في الكذب بالقول بين الصريح وغيره فلو اخبر صادقا عن النبي ص ثم قال
ما اخبرت به عنه كذب او اخبر بالليل عنه مثلا كاذبا ثم قال بالنهار ما اخبرت به البارحة صدق
فسد نعم لو نقل قول الكاذب عليهم او قصد الهزل او قصد الكذب فبان صدقا او الصدق فبان
كذبا او كان ناسيا للصوم او تكلم بالخبر غير موجه خطابه الى احد او موجها الى من لا يفهم معنى الخطاب
فلا فساد بل لو نقله تقية فكذلك على الظاهر **الخامس** رمس الراس في الماء ولو مع خروج البدن
كله دفعة او تدريجا حتى انتهى الى حصول تمام واستيعاب الماء حينا نعم لو غمسه على التعاقب وان
استغرقه لا باس والمراد بالراس مجموع ما فوق الرقبة لا خصوص المنافذ وان كان هو الاحوط لكن
لا يقدح خروج الشعر ونحوه مما لا ينافي الصدق ولا باس بالافاضة ونحوها مما لا يسمى رمسا
وان كثر الماء بل لا باس برمس البعض وان كان المنافذ على الاصح بل لا باس برمس جميعه في غير
الماء من المايعات ولو ماء مضاف وان كان الاحوط الاجتناب خصوصا في المضاف كما لا

هذا اذا لم يقصد المفطر وقد تقدم ان الفساد فيه لا يخلو عن قوة

باس به كلّ اذا وضع على راسه ما يمنع وصول الماء اليه ولو لطوخا على اشكال في الاخير الاحوط
الاجتناب ولو شك في التمام بنى على الصحة وخبر العدل فضلا عن العدلين يقوم مقام العلم على
الاقوى وذو الراسين يبطل بغمسهما معاً ما لم يكن احدهما زائدا فيكون المدار على الاصلي والاحوط
الاجتناب خصوصاً مع عدم تميز الاصلي منهما ولا باس بما كان منه عن نسيان او قهر او سقوط
من غير اختيار او القاء نفسه في الماء بتخييل عدم تبينه لذلك ولو ارتمس الصائم مغتسلا بطل صومه
وغسله اذا كان القصد الغسل باول مسمى الارتماس وكان الصوم معينا اما اذا كان نافلة او
موسعا يجوز له ابطاله فانه يصح غسله دون صومه وكذا لو نواه بالمكث او الخروج ولو ارتمس في
المغصوب مثلا ناسيا للصوم صح صومه دون غسله والناسي للصوم والغصب يصحان معا منه
غير المعذور من الجاهل كالعامد **السادس** ايصال الغبار ولو بتمكينه من الوصول لعدم التحفظ
ونحوه من غير فرق بين غبار الدقيق وغيره كما لا فرق بين الغليظ وغيره على الاقوى نعم لا باس بما يعسر
التحرز عنه وكذا لا فرق على الاقوى بين كونه نفسه مثيراً له بكنس ونحوه وبين غيره حتى الهواء اذا ترك
التحفظ منه حتى وصل الى المحل الذي يفطر به الصائم نعم لا باس به مع النسيان او الغفلة او تخيل
عدم الوصول او القهر لا اذا خرج هيئة الطين الى فضاء الفم ثم ابتلعه ولو خرج الغبار بنخاعة او
بصاق لم يحكم بمجرده بالافطار ما لم يعلم ايصاله اياه على الوجه المنهي عنه والاقوى الحاق دخان
التنباك ونحوه به في الافساد **السابع** تعمد البقاء على الجنابة الى الفجر من غير فرق بين
شهر رمضان وقضائه وبين غيرهما من الواجب المعين والموسع بل والندب في وجه قوي وان كان
الاقوى خلافه بل الاقوى البطلان بالاصباح جنبا وان لم يكن عن عمد في قضاء شهر رمضان
بل الاحوط الحاق مطلق الواجب غير المعين وان كان الاقوى خلافه فيه فضلا عن الندب كما ان
الاقوى عدم بطلان التتابع به في صوم الكفارة مثلا على كل حال بل الاقوى ايضاً بطلان
صوم شهر رمضان بنسيان غسل الجنابة ليلا حتى مضى عليه يوم او ايام بل يقوى كون غسل
الحيض والنفاس كذلك كما يقوى الحاق غير شهر رمضان من النذر المعين ونحوه به ومن البقاء عمدا

احداث سبب الجنابة في وقت لا يسع الغسل ولا التيمم ولو وسع الاخير خاصة عصى وصح
الصوم المعين والاحوط القضاء ولو ظن السعة واجنب فبان الخلاف لم يكن عليه شئ اذا كان
مع المراعات اما مع عدمها فعليه القضاء كما ستعرف ذلك في نظايره ايضا الثالث تارك التيمم لفقد
الماء او لغيره من اسباب التيمم ولو لضيق الوقت حتى يصبح كتارك الغسل بل الاحوط والاقوى وجوب
البقاء معه مستيقظا حتى يصبح فيه وكذا كل ما يصح فيه الصوم بالتيمم عوضا عن الغسل ولو تيقظ
بعد الصبح محتلما فان علم سبق الجنابة عليه لبس المني مثلا دخل في حكم البقاء غير متعمد حتى يصبح
وقد عرفت الكلام فيه والاقوى لمن اجنب بالنهار من ذوي الاعذار لا يبطل صومه من غير فرق فيه بين
الموسع وغيره والمندوب والاحوط البدار لمن اجنب في النهار والاقوى عدم وجوبه وحدث الحيض
والنفاس كحدث الجنابة في الابطال بتعمد البقاء عليه ليلا بعد الارتفاع وكذلك تنتقل الى
التيمم عند حصول موجبه ولو كان هو الضيق بسوء الاختيار الموجب للاثم بل تبقى متيقظة الى
الصبح معه كالجنب نعم لو حصل النقاء حيث لم يبق مقدار فرضه الغسل او بدله او اشتغلت
بالغسل في وقت تظن سعته له للمراعات ففاجاه الصبح او لم تعلم بنقاءها في الليل حتى دخل
النهار صح صومها المعين دون الموسع والمندوب واما المستحاضة فلا مدخلية لغير الاغسال من
افعالها في الصوم على الاصح بل لا مدخلية لاغسال غير النهار فيه على الاقوى سواء في ذلك
الليلة الماضية والمستقبلة بل الاقوى كون المعتبر من غسل النهار ما وجب منه للصلوة فلا يجب
تقديم غسل المتوسطة او الكثيرة على الفجر وان كان هو الاحوط ولو اجنب في شهر رمضان
في الليل فنام ناويا للغسل فاستمر نومه الى ان اصبح صح صومه مع احتمال الانتباه نعم لو انتبه
ثم نام ثانيا واستمر الى الصبح فسد صومه من غير فرق بين الجنابة بالاحتلام وغيرها وبين نيته
الغسل وعدمها ولو نام ناويا لعدم الغسل حتى اصبح فهو من التعمد ولو نام غير ناو للغسل ولا
لعدمه لذهول ونحوه فاصبح فسد صومه بل الاحوط الكفارة كما ان الاقوى وجوبها مع القضاء بنوم
الجنب بعد انتباهتين وان كان ناويا للغسل وممكن الانتباه بل معتاده بل الاحوط ترك النوم

له بعد الانتباه الاول وان كان الاقوى جوازه له بل الاحوط الكفارة بالنوم بعد الانتباهة
الاولى نعم ليس الانتباه من الاحتلام وفي حال الجماع من الانتباهتين انما المعتبر انتباهه
بعد نومه جنبا ويقوى الحاق الحائض والنفساء بالجنب في حكم الانتباهة والانتباهتين فضلا
عن غيرها من الاحكام كما ان الاحوط الحاق غير شهر رمضان من الصوم المعين به في ذلك حتى في
الكفارة بالثانية اذا كان الصوم مما له ذلك بنذر ونحوه وفاقد الطهورين يسقط عنه اشتراط
رفع الحدث للصوم **الثامن** انزال المني باستمناء او ملامسة او قبلة او تفخيذ او نحو ذلك من
الافعال التي يقصد بها حصوله فانه مبطل للصوم بجميع افراده بل ولو لم يقصد حصوله وكان
من عادته ذلك بالفعل المزبور فهو كذلك ايضا بل الاحوط والاقوى القضاء بخصوص هذه
الافعال حتى النظر وغيره من وجوه الاستمتاع وان لم يقصد ولا كان من عادته وان جاز
له ذلك نعم لو سبقه المني من دون ايجاد شئ مما يقتضيه منه لم يكن عليه شئ فانه كالمحتلم في
نهار الصوم والناسي **التاسع** الحقنة بالمايع على الاصح ولو لمرض ونحوه نعم لا باس بالجامد
مع ان الاحوط اجتنابه كما ان الاحوط ايضا اجتناب صب الدواء في الاحليل وان كان الاقوى
الجواز بل الاقوى انه لا باس بجميع ما يصل الى الجوف بغير الحلق عدى الحقنة بالمايع من جميع
منافذ البدن المعلومة مما لا يعد اكلا ولا شربا من غير فرق بين ما وصل منه بقصد الايصال
وعدمه وبين معتاد الوصول بالوضع وعدمه نعم لو فرض منفذ ولو بالعارض لهما في البدن
افطر به ان كان مما يحصل به الغذاء اما لو كان في مكان لا يعتدى بالوصول فيه لسفله عن المعدة
فوجهان اقويهما عدم الافطار ولا باس بوصول الدواء الى جوفه من جرحه كما لا باس بوصول الرمح
مثلا رطبا او يابسا اليه بطعن مثلا من غيره بامره او لا او من نفسه على الاقوى **العاشر**
تعمد القئ على الاصح دون ما كان منه بلا عمد والذارع على صدق مسماه ولو ابتلع في الليل ما يجب
عليه قيئه بالنهار فسد صومه مع القضاء الخارج بذلك نعم لو لم يتقيئه فيه صح **الفصل الثالث**
في توابع هذا الفصل وفيه مباحث **المبحث الاول** ليس من المفطرات مص الخاتم ولا مضغ

الاحوط احتسابه من الانتباهتين من قبله

الطعام

الطعام للصبي ولا ذوق الطعام ولا ذوق المرق ولا غيرها مما لا يتعدى الى الحلق بل وان تعدى
اذا كان من غير قصد بل وان كان ولكن عن نسيان من غير فرق في ذلك بين كون اصل الوضع
في الفم لغرض صحيح اولا على الاصح وكذا لا باس باستنقاع الرجل في الماء بل والامرأة وان
كان مكروها لها كبل الثوب ووضعه على الجسد بالنسبة الى كل منهما بل يكره الذوق للشئ
ايضا واما السواك فلا باس باليابس منه بل هو مستحب للصائم ودونه السواك بالعود
الرطب بل الاولى له اختيار اليابس عليه ويكره ايضا للصائم نزع الضرس بل مطلق
ادماء فيه كما يكره له غير ذلك مما سيأتي وكذا لا يفسده ابتلاع بصاقه المجتمع في فمه و
ان كان بتذكر ما كان سببا في جمعه ولا ابتلاع النخامة التي لم تصل الى فضاء الفم نعم
لو خرجت عن الفم ثم ابتلعها بطل صومه وكذا البصاق من غير فرق بين ما كان منه او من غيره
بل لو ترك في فمه حصاة وشبهها واخرجها وعليها بلة من الريق ثم اعادها وابتلع الريق
افطر وكذا لو بل الخياط الخيط بريقه او الغزال الغزل كذلك ثم رده الى الفم وابتلع ما كان
عليه من الريق فانه يفطر ايضا الا اذا استهلك ذلك منه في ضمن ريقه على وجه لا يعد انه
ابتلع ريقه وغيره ومثله ذوق المرق ومضغ الطعام والمتخلف من ماء المضمضة والسواك
الرطب ومص لسان الزوجة وغيرها وكذا لا يفسده العلك على الاصح وان وجد له طعما في
ريقه ما لم يكن ذلك بتفتت اجزاء منه ولو بان يكون كالسكرة المذابة في الفم بخلاف الطعم الذي
يحصل بالمجاورة نحو ما قيل من وجدان المرارة في الريق لمن يلطخ باطن قدميه بالحنظل او يحس
باجزاء لا تدرك بالحس ولو امتزج بريقه دم فابتلعه فالاحوط القضاء بل الكفارة بل كفارة
الجمع كما انه يجب القضاء عندنا بل والكفارة بابتلاع ما يخرج من بقايا الطعام من بين اسنانه
ولو بخرج بل الاحوط كفارة الجمع اذا كان من الخبائث وكذا ما يتخلف في الفم من القئ بل و
القلس اي التجشي على الاصح ولو تقلس عمدا ولم يصل الغذاء فيه الى الحلق لم يكن عليه شئ ولو
وصل ولكن سبقه رجوعه فالاحوط القضاء نعم لا باس بالقلس القهري وان وصل فيه الطعام

الاحوط ابتلاعه الا ابتلاع الرطب من فضلات الفم نعم لو علم عادة او لعظم نفس قضاء ... يجزي

ودجع كما انه لا باس بابتلاع ما تخلف بين الاسنان ونحوه سهوا وان قصر بترك التخليل و ان كان الاحوط له القضاء ح **المبحث الثاني** كلما ذكرنا انه يفسد الصوم عند البقاء على الجنابة الذي قد سمعت الكلام فيه انما يفسد اذا وقع عمدا لا بدونه كالنسيان او عدم القصد فانه لا يفسد الصوم باقسامه بخلاف الاول فانه يفسده باقسامه من غير فرق بين العالم والجاهل بقسميه على الاصح ومنه من اكل ناسيا فظن فساد صومه فافطر عامدا او اكل ناسيا لنوع صومه فافطر على انه ندب ثم ذكر وجوبه والمكره الموجر في حلقه مثلا لا يبطل صومه بذلك بخلاف المكره على تناول المفطر بنفسه فانه يفطر على الاقوى ولو كان لتقية على الاصح كالافطار معهم في عيدهم نعم لو تناول غير المفطر عندهم تقية لم يبعد صحة صومه بل لا يبعد ايضا الصحة لو افطر تقية بذهاب الفرض من دون الحمرة المشرقية **المبحث الثالث** تجب الكفارة مع القضاء بتعمد شيء مما ذكرنا انه من المفطرات عدا القيء من غير فرق بين الحقنة والارتماس والكذب على الله ورسوله وغيرها على الاصح اذا كان الصوم مما تجب فيه كشهر رمضان وقضائه بعد الزوال والنذر المعين وصوم الاعتكاف اذا وجب على الاصح دون غيرها من افراد الصيام سواء كان واجبا كالنذر المطلق وصوم الكفارة او مندوبا بل الظاهر عدم الاثم عليه بالافطار في ذلك قبل الزوال وبعده على الاصح كما ستعرف ولا فرق في وجوب الكفارة بين العالم والجاهل المتنبه المقصر في السؤال اما غيره فالاقوى عدمها وان كان الاحوط له ايضا اداؤها والاقوى انها في شهر رمضان مخيرة بين العتق وصيام شهرين متتابعين واطعام ستين مسكينا والاحوط مراعاة الترتيب فيعتق اولا فان لم يجد فالصيام فان لم يستطع فالاطعام كما ان الاقوى اتحاد الكفارة وان كان افطاره على محرم كالجماع المحرم او اكل المغصوب والاحوط له جمع الخصال الثلث في الاخير نعم تتكرر الكفارة بتكرار الموجب في يومين من صوم تتعلق به الكفارة من شهر واحد فضلا عن شهرين ولا تتكرر بتكرره اذا لم يكن جماعا في يوم واحد وان تخلل التكفير بينهما واختلف جنس الموجب وان كان الاحوط التكرار مع احدهما فضلا عنهما بل الاحوط التكرار مطلقا اما الجماع فالاقوى والاحوط تكررها بتكرره ولا

بل الاقوى عدم قوة ض

كفارة

كفارة في افطار ما وجب قضاؤه بترك مراعاة ونحوها وان وجب الامساك في شهر رمضان نعم لو فعل ما تجب به الكفارة ثم سقط بعد ذلك فرض الصوم بحيض او جنون او نحوهما من المسقطات لم تسقط على الاصح ومنه افطار المسافر قبل وصوله الى محل الترخص واولى منه بعد السفر من سافر بعد الافطار بقصد الفرار من الكفارة نعم من افطر ثم بان انه من شوال تسقط عنه مع ان الاحوط عدم سقوطها ومن افطر في شهر رمضان عالما عامدا مستحلا فهو مرتد وان لم يكن مستحلا عزر بخمسة وعشرين سوطا فان عاد عزر ثانيا فان عاد قتل في الثالثة على قول قوي والاحوط قتله في الرابعة ومن وطئ زوجته في شهر رمضان وهما صائمان مكرها لها كان عليه كفارتان وتعزيران خمسون سوطا وان كانت مطاوعة كان على كل منهما كفارة وتعزيره ولو اكرهها في الابتداء ثم طاوعته في الاثناء فالاحوط كفارة منها مع الكفارتين منه والاقوى ان على كل منهما كفارة ولا يلحق بالجماع غيره ولو للزوجة ولا اكراهها اياه ولا اكراه الاجنبي لهما او لاحدهما ولو على اكراه الاخر ايضا ولا النائمة بل ولا الامة على الاصح ولو كان الزوج مفطرا بسفر ونحوه فاكرهها لم يتحمل عنها ايضا على الاقوى ولو كانت المكرهة اجنبية فالاحوط التحمل عنها خصوصا اذا اكرهها على انها زوجته ثم بان خلافه بل هو لا يخلو عن قوة ومن تعين عليه شهران متتابعان في كفارة او نذر ونحوه على الاصح فعجز صام عنهما ثمانية عشر يوما متتابعا على الاظهر ولو كان له العجز بعد صوم شهر الثمانية عشر يوما فالاحوط ان لم يكن اقوى لو عجز عن الصوم اصلا تصدق عن كل يوم بمد و الاحوط مراعاة الستين ح لا الثمانية عشر فان عجز تصدق بالممكن فان لم يجد شيئا استغفر الله ولو مرة ناويا به البدل عن الكفارة والاحوط فعلها بعد التمكن ومن عجز عن الخصال الثلث في كفارة مثل شهر رمضان صام ثمانية عشر يوما او تصدق بما يطيق مخيرا بينهما والاحوط الصوم ولو عجز اتى بالممكن منهما فان لم يقدر على شيء استغفر الله ولو مرة عن الكفارة وكفر بعد التمكن في الاحوط ان لم يكن اقوى ويجوز التبرع بالكفارة عن الميت وفي الحي اشكال اقواه العدم خصوصا الصوم

الفصل الرابع يجب القضاء خاصة دونها في شهر رمضان بامور احدها

بل الاقوى من قوة والجمع بينهما غاية الاحتياط ض

فعل المفطر قبل مراعاة الفجر مع القدرة ثم ظهر سبق طلوعه بخلاف العاجز كالمحبوس والاعمى
مع ان الاحوط له القضاء ايضا خصوصا مع تمكنه من السؤال والاقوى مساواة غير العارف
له ايضا في ذلك بخلاف من راعى فلم ير الفجر فاكل فصادف فانه لا قضاء عليه نعم لو راعى فشك
او ظن طلوع الفجر فاكل مع ذلك ثم تبين له انه كان بعده فالاحوط بل الاقوى القضاء **ثانيها**
الاكل مثلا اخلادا الى من اخبره كالجارية ونحوها ان الفجر لم يطلع مع القدرة على عرفانه ويكون
طالعا بل الاقوى ذلك وان كان المخبر له بينة شرعية فضلا عن العدل الواحد **ثالثها**
ترك العمل بقول المخبر بطلوع الفجر فيبقى على ما كان عليه من الاكل مثلا لزعمه سخرية المخبر او
عدم العلم بصدقه بل يقوى وجوب الكفارة مع القضاء اذا كان المخبر عدلين بل عدلا واحدا
مع عدم احتمال السخرية والظاهر اختصاص حكم المراعاة بشهر رمضان دون غيره حتى المضيق
والمعين على الاصح فيبطل الجميع ح بتبين ان الاكل بعد الفجر مط مع المراعاة وعدمها و
الاحوط في الاخيرين الاتمام معها ثم القضاء نعم لا شيء على من تناول مع المراعاة او بدونها
ولم يعلم انه كان بعد الفجر في جميع اقسام الصوم حتى مع الظن فضلا عن غيره **رابعها**
الافطار تقليدا لمن اخبر ان الليل دخل وان كان جائزا له لعمى او لان المخبر عدلان او عدل لا
بل الاقوى وجوب الكفارة ايضا مع عدم جواز التقليد وان كان جاهلا بذلك والظ مساواة
غير شهر رمضان له في ذلك **خامسها** الافطار لظلمة قطع بحصول الليل منها فبان خطاؤه
ولم يكن في السماء علة وكذا لو شك او ظن بذلك منها بل المتجه في الاخيرين الكفارة ولو كان
جاهلا بعدم جواز الافطار بذلك نعم لو كانت في السماء علة فظن دخول الوقت فافطر ثم بان له الخطا
لم يكن عليه قضاء فضلا عن الكفارة والظ ايضا مساواة شهر رمضان لغيره في ذلك **سادسها**
ادخال الماء الى الفم للتبرد بالمضمضة او غيرها فسبقه ودخل الجوف فانه يقضي ح وان جاز له ذلك
على الاصح ولذا لم تجب به الكفارة على الاصح بخلاف ما لو ابتلعه لنسيان فانه لا قضاء على الاصح وان
كان هو الاحوط ايضا كما ان الاحوط الحاق العبث بالتبرد بل لا يخلو من قوة نعم لا يلحق به في

بل الاقوى عدم ... قوة

الاقوى ادخال غير الماء في الفم عبثا فضلا عما يكون منه لغرض صحيح ولا الاستنشاق بالماء
فدخل الجوف وان قلنا بمساواته للفم في غير ذلك وان كان الاحوط القضاء مط ايضا ولا قضاء
ايضا في سبق الماء بالمضمضة للطهارة للصلوة ولو نافلة بل للطهارة وان كانت لغيرها من
الغايات من غير فرق بين الطهارة الصغرى والكبرى بل ولا للتداوي وازالة النجاسة نعم
يكره له المبالغة في مطلق المضمضة وينبغي له ان لا يبلع ريقه حتى يبزق ثلث مرات وفي الحاق
غير شهر رمضان به في حكم المضمضة للتبرد وجه قوي فيقضي ح ان كان معينا ويبطل ان لم يكن وان
كان الاولى في الاخير الاتمام ولو مندوبا **الفصل الرابع** فيما يكره للصائم مضافا
الى ما تقدم سابقه وهو امور **منها** مباشرة النساء تقبيلا او لمسا وملاعبة لمن تحرك شهوته بذلك
ولم يقصد الانزال بذلك ولا كان من عادته والا حرم في الصوم المعين في وجه قوي بل الاولى
ترك ذلك حتى لمن لم تتحرك شهوته بذلك عادة مع احتمال التحرك بذلك **منها** الاكتحال خصوصا
اذا كان بالذرور وشبهه او كان فيه مسك او يصل منه او يخاف وصوله او يجد طعمه في الحلق
لما فيه من الصبر ونحوه **منها** اخراج الدم المضعف بحجامة او غيرها بل يقوى ذلك في جميع ما يورث
ذلك او يصير سببا لهيجان المرة من غير فرق في ذلك كله بين شهر رمضان وغيره وان اشتد
فيه بل يحرم ذلك فيه بل في مطلق الصوم المعين اذا علم حصول الغشيان المبطل به ولم تكن ضرورة
تدعو اليه **منها** دخول الحمام اذا اخشي به الضعف **منها** السعوط خصوصا مع العلم بوصوله
الى الدماغ او الجوف بل الاحوط في الاخيرين القضاء اذا كان الصوم معينا بل الاحوط الكفارة ايضا
فيما تجب فيه وان كان الاقوى خلافه في ذلك كله **ومنها** شم الرياحين خصوصا النرجس منها
والمراد بها كل نبت طيب الريح نعم لا باس بالطيب فانه تحفة الصائم ومن تطيب اول النهار لم يكن
يفقد عقله لكن الاولى ترك المسك منه بل يكره التطيب به للصائم كما ان الاولى ترك شم الرائحة
الغليظة حتى يصل الى الحلق **الفصل الخامس** في الزمان الذي يصح فيه الصوم وهو
النهار في غير العيدين دون الليل ودونهما فلو نذره او احدهما لم ينعقد نعم لو نذر صوم كل خميس

بل الاقوى عدم قوة
مد

الحكم بالفساد
مع التعدي الى
الحلق لا يخلو من
قوة
مد

مثلا فاتفق انه احدهما وجب قضاؤه في الاقوى بل الاحوط وكذا لو عرض فيه مرض او سفر او حيض
ويحرم ايضا صوم ايام التشريق وهي الحادي عشر والثاني عشر والثالث عشر من ذي الحجة
لمن كان بمنى ناسكا او لا على الاصح واما من لم يكن بها فلا باس ومبدء النهار طلوع الفجر
الثاني كما ان وقت الافطار ذهاب الحمرة من المشرق ولكن يجب امساك جزء من الليل في
الطرفين مقدمة لحصول اليقين بل يستحب له تاخير الافطار حتى يصلي العشائين فضلا عن المغرب
لتكتب صلوته صلوة الصائم الا ان يكون من يتوقع للافطار ويخاف ان يحبسه عن عشائه
او تنازعه نفسه على وجه ترفع عنه الخشوع والاقبال بكثرة الوسوسة ونحوها ولو للمحافظة
والتنبالة والتوبالة فان الافضل له الافطار ثم الصلوة ولكن الاولى له مع ذلك المحافظة
على وقت الفضيلة ايضا اذا امكن

الفصل السادس يصح الصوم من البالغ المؤمن
العاقل فلا يصح من غير البالغ على الاصح وان استحب تمرينه عليه بل يستحب التشديد عليه لسبع مع
فرض حصول التميز والطاقة قبلها من غير فرق في ذلك كله بين الذكر والانثى ولا من غير المؤمن ولو
مخالفا بل لو ارتد في الاثناء ثم عاد لم يصح وان كان الصوم معينا وجدد نيته قبل الزوال على
الاقوى ولا من المجنون ولو ادوارا مستغرقا للوقت او بعضه ولا السكران بل ولا المغمى عليه
ولو في بعض النهار وان سبقت منه النية على الاصح نعم يصح من النائم اذا سبقت منه النية
في الليل وان استمر نومه الى الليلة الثانية اما اذا لم ينو وكان الصوم معينا او موسعا ثم
طلع الفجر عليه نائما واستمر حتى زالت الشمس بطل ووجب القضاء في المعين نعم قد عرفت الاجتزاء
في خصوص شهر رمضان المجموع الشهر بنية واحدة مع ان الاحوط خلافه ولو كان الصوم في الفرض مندوبا
نوى وصح صومه على ما عرفته سابقا كما انك قد عرفت الحال في الجنب والمستحاضة بل والحائض والنفساء
اللتين لا يصح الصوم منهما اذا فاجاهما الدم ولو قبل الغروب بلحظة او انقطع عنهما بعد الفجر
بلحظة وكذا لا يصح صوم الواجب شهر رمضان كان او غيره معينا كان او موسعا على الاصح
من المسافر العالم بالحكم الذي يقصر في صلوته الا ثلثة ايام في بدل الهدي والثمانية عشر في

تامل فيها

بدل البدنة ممن افاض من عرفات قبل الغروب عامدا والنذر المشترط فيه سفرا او لو مع الحضر على
الاصح ولا يكفي اطلاق النذر على الاقوى كما ان الاقوى جواز الصوم ندبا لكن الاحوط تركه
الا ثلثة ايام للحاجة في المدينة وينبغي ان يكون الاربعاء والخميس والجمعة واما المسافر الجاهل
بالحكم لو صام فانه يصح صومه ويجزيه على حسب ما عرفته في جاهل حكم الصلوة اذ القصر كالافطار
والصيام كالتمام فيجري هنا جميع ما ذكرناه بالنسبة الى الصلوة ولا يلحق به الناسي ولو علم
في الاثناء لم يجزه وكذا يصح الصوم بجميع اقسامه من المسافر الذي لم يقصر في صلوته لانه بحكم
الحاضر كناوي الاقامة عشرة ايام والمتردد ثلثين يوما وكثير السفر وغيرهم ممن تقدم تفصيله في
كتاب الصلوة ونحوه المريض الذي لم يتضرر بالصوم دون من تضرر به ولو بجدوث مرض آخر
او طول برءه الاول او شدة المرض او نحو ذلك من اقسام الضرر بل الاقوى الاكتفاء بالخوف
المعتد به من الضرر فضلا عن الظن بل لو خاف الصحيح الضرر بالصوم كذلك لم يصح منه ولو صام
بزعم عدم الضرر فبان الخلاف بعد الفراغ من الصوم صح على الاقوى بل الاحوط القضاء اذا كان
معينا

الفصل السابع في اقسام الصوم وهي اربعة واجب ندب ومكروه كراهة
عبادة ومحظور ففيه حينئذ اربعة مباحث **الاول** في الواجب وفيه فصول **الاول** الواجب
من الصوم ستة صوم شهر رمضان وصوم الكفارة وصوم القضاء وصوم دم المتعة في الحج وصوم
النذر والعهد واليمين ونحوها وصوم اليوم الثالث من ايام الاعتكاف

الفصل الثاني يعلم هلال شهر رمضان بالرؤية وبالتواتر وبالشياع المفيد للعلم وغير ذلك من طرق
العلم فيجب الصوم على من حصل له ذلك وان انفرد بل وان شهد وردت شهادته كما يجب عليه الافطار
بذلك في هلال شوال والبينة الشرعية عند من تقوم عنده وحكم الحاكم الذي لم يعلم خطاؤه
بمنزلة العلم بالنسبة الى الحكم المزبور ولا فرق في البينة بين ان تكون من البلد او خارجه ووجود
العلة في السماء وعدمها نعم نعم لا عبرة بشهادة العدل الواحد على الاصح ولا بشهادة النساء
ولا بحساب المنجمين الماخوذ من سير القمر واجتماعه مع الشمس ولا بعد شعبان ناقصا ابدا وعد

المسئلة في محل النظر

وجوب الصوم على غير الغلمان لا يخلو عن تامل والاحوط الصوم والقضاء

شهر رمضان تاماً ابداً ولا بغيبوبة الهلال بعد الشفق المغربي في ليلة الرؤية في ثبوت كونه الليلة سابقة ولا برؤيته يوم الثلثين قبل الزوال ولا بتطوقه ولا بعد خمسة ايام من اول الهلال في السنة الماضية ولا بغير ذلك وان افاد الظن فليس له صوم يوم الشك على انه من رمضان وان حصلت بعض هذه الامارات وجميعها كما لا يجب عليه صومه على انه من غيره وان وجب عليه قضاؤه بعد ذلك اذا بان انه منه ولو برؤية هلال شوال ليلة التاسع والعشرين من هلال رمضان او قيام بينة برؤية ليلة الثلثين من شعبان بل لو قامت بينة على هلال شوال ليلة التاسع والعشرين من رؤية هلال رمضان فالاحوط والاقوى قضاء ذلك اليوم ولو اصبح يوم الثلثين من شهر رمضان صائماً وثبتت الرؤية في الماضية قبل الزوال افطر وصلى العيد وان كان بعده افطر وقد فاتت الصلوة ولا قضاء عليه على الاصح وعلى كل حال فالمرجع في شهر رمضان وغيره من الشهور التي لم يعلم هلالها بطريق من الطرق التي ذكرناها ان يعد ما قبله من الشهور ثلثين ثم يحكم به ولو غمت الشهور السنة او اكثرها بحيث لم يتيسر ذلك عد كل شهر منها ثلثين يوماً على الاصح اذا اراد تنقيح حال شهر بخصوصه او شهرين بل وازيد ما لم يعلم عادة النقصان كما لو نذر عبادة مثلاً في سنة هلالية واتفق غم الشهور كلها فان المتجه فعلها فيما لم يتيقن بمقتضى العادة نقصانه ومن كان بحيث لا يعلم شهر رمضان بخصوصه مثلاً كالاسير والمحبوس تحرى وصام ما غلب على ظنه انه شهر رمضان فان استمر الاشتباه او علم انه كان شهر رمضان او بعده اجزأه بخلاف ما لو بان انه كان قبله فانه يقضيه ولو تجدد له ظن آخر بغير الشهر الذي ظنه اولاً ولم يكن قد صام عدل اليه ولو لم يظن شهراً اصلاً تخير في كل سنة شهراً مراعياً للمطابقة بين الشهرين في سنتين بان يكون بينهما احد عشر شهراً لا ازيد ولا انقص والاحوط القضاء مع ذلك بل يقوى تعين ذلك عليه وسقوط الاداء عنه نعم لو حصل له العلم بعد التقدم لو صام قوى القول بوجوب الصوم عليه ناوياً ما في ذمته من الاداء والقضاء والاحوط اجراء احكام شهر رمضان على ما ظنه من الكفارة والمتابعة وغيرهما ما دام الاشتباه باقياً بل لو بان انه متقدم او متاخر فالاحوط

كفارة

كفارة شهر رمضان وان كان يقوى سقوطها في الاول وكونها كفارة قضاء في الثاني اذا فرض حصوله بعد الزوال ويكمله ثلثين لو لم ير الهلال في الطرفين فان رآه فيهما لم يكن عليه الا صوم شهر هلالي نعم لو تبين مخالفته لرمضان وكان رمضان تاماً كان عليه قضاء يوم ان لم يكن الشهر الذي صامه شوالاً او ذا الحجة والا فعليه قضاء يومين ويلحق يوم فطره احكام العيد من الصلوة وحرمة الصوم واخراج الفطرة وغير ذلك من الاحكام

الفصل الثالث

انما يجب الصوم على البالغ العاقل الصحيح الحاضر او ما في حكمه الخالي من الحيض والنفاس فلا يجب على الصبي والمجنون الا ان يكملا قبل طلوع الفجر دون ما بعده على الاصح وان كان الاحوط الصوم في المعين ثم القضاء بعد ذلك ولا فرق في الجنون بين الاطباقي منه والادواري اذا كان يحصل في النهار بل ومن غير العاقل المغمى عليه فلا يجب عليه الصوم مع حصوله بجزء من النهار وان قل حتى لو كان نوى الصوم قبل الاغماء ولا على المريض المتضرر بالصوم وان وجب عليه القضاء لكن لو برئ قبل الزوال ولم يكن قد تناول شيئاً جدد النية وصام في شهر رمضان بخلاف ما لو برئ بعد الزوال او كان قد تناول شيئاً قبل البرء وان استحب له الامساك بل يكره له ولكل من جاز له الافطار في شهر رمضان الامتلاء بل الاحوط تركه كما ان الاحوط له ترك الجماع وان كان الاقوى الجواز من غير فرق بين المسافر وغيره نعم يكره له ذلك ايضاً ولا على المسافر قبل الزوال على الاصح عالماً بالحكم دون الجاهل الذي قد عرفت الحال فيه ودون المسافر بعد الزوال فانه يبقى على صومه وان كان قد بيت السفر ليلاً على الاصح كما ان الاصح افطاره لو خرج قبل الزوال وان لم يكن قد بيت السفر نعم لو حضر المسافر بلده او بلداً عزم على الاقامة فيه عشراً كان حكمه حكم المريض في الوجوب لو كان قبل الزوال ولم يكن قد تناول المفطر وعدمه لو كان بعد الزوال او قد تناول وان استحب له الامساك كما ان حكمه حكمه ايضاً في القضاء وكثير السفر مكارياً كان او غيره والعاصي بسفره والمتردد ثلثين يوماً بحكم المقيم على حسب ما عرفته في كتاب الصلوة اذ المدار في تقصير الصوم على تقصير الصلوة فكل سفر يجب فيه قصر الصلوة يجب فيه قصر الصوم وبالعكس

من غير فرق بين السفر بقصد التجارة وغيره على الاصح وبين كون المسافة اربعة مع عدم اراده
الرجوع ليومه وغيرها على الاقوى نعم يتعين على المسافر الافطار في الاماكن الاربع وان
جاز له فيها الاتمام كما انه يتعين عليه البقاء على الصوم لو خرج بعد الزوال وان وجب عليه
القصر كما انه يتعين عليه الافطار لو قدم بعده وان وجب عليه التمام اذا لم يكن قد صلى وقد
تقدم ايضا لك في كتاب الصلوة ان المدار في قصر الصلوة على وصول المسافر الى محل الترخص
الذي قد عرفته هناك فكذا هو المدار في قصر الصوم فليس له الافطار قبل الوصول اليه بل
ولو فعل كان عليه مع القضاء الكفارة وان سافر بعده والاصح ان له السفر في شهر رمضان
اختيارا بل في كل صوم معين بالاصل او بالعارض وان كان الاحوط خلافه بل الاحوط نية الاقامة
مثلا مع امكانها اذا كان عليه صوم مضيق وهو في سفر مثلا وان كان الاقوى عدم الوجوب نعم
الافضل له الاقامة في شهر رمضان الا في حاجة لا بد له من الخروج فيها او يتوقف على ما له بل الظ
الكراهة الى ان يمضي ثلاثة وعشرون يوما الا في حج او عمرة او مال يخاف تلفه او اخ يخاف هلاكه
وعلى كل حال فلا يصح من الحائض والنفساء وان وجب عليهما القضاء

الفصل الرابع

شرط القضاء الذي يجب مع حصولها وينتفي بانتفاء احدها البلوغ والعقل والاسلام فلا
قضاء على غير البالغ الا اليوم الذي قد بلغ فيه قبل طلوع فجره ولم يصمه حتى لو كان بلوغه قبله في
زمن لا يسع الطهارة من الجنابة مثلا ولو الترابية بل لو قارن بلوغه طلوع الفجر وجب الصوم
في الاقوى ولو شك في التقدم والتاخر بنى على تاخر مجهول التاريخ منهما ولو جهل وجب ايضا في
الاحوط والاقوى وكذا الكلام في المجنون من غير فرق بين ما كان من الله او من فعله على جهة الحرمة
وعدمها وكذا لا قضاء على المغمى عليه من غير فرق بين ما نوى صومه قبل الاغماء وعدمه ولا بين
ما علم افضائه الى الاغماء في النهار وعدمه ولا بين ما عولج بالمفطر وعدمه ولا قضاء على من اسلم
عن كفر بل لو اسلم في اثناء اليوم لم يجب عليه صومه بل ولا قضاؤه على الاصح من غير فرق بين ما قبل
الزوال وعدمه نعم يجب عليه القضاء الذي اسلم فيه قبل فجره ولم يصمه كما يجب القضاء على المرتد سواء

كان

كان عن فطرة او ملة والظ مساواة حكم المخالف لما سمعته هنا في قضاء الصلوة ومن عدا
هؤلاء يجب عليه القضاء ويدخل فيه النائم والغافل الذي لم يصدق منهما النية في محلها بل والسكران
من غير فرق بين المحرم والمحلل للتداوي ونحوه والشيخ الكبير والشيخة كذلك وذو العطاش الذي يشق
عليهم الصوم وان وجب عليهم الافطار على الاصح الا ان الاقوى وجوب القضاء عليهم مع ذلك اذا
تمكنوا بل الاصح وجوب الصدقة عليهم عن كل يوم بمد من طعام مع القضاء بل الاحوط مدان
والاولى كونهما من حنطة من غير فرق في العطاش بين كونه من يرجى الزوال او لا كما انه يجب القضاء
والفدية بالمقدار المزبور على الحامل المقرب التي يضرها الصوم والمرضعة القليلة اللبن كذلك
من مالهما من غير فرق في ذلك بين كون الخوف على الولد او النفس على الاحوط والاقوى بل الاحوط
ذلك وان كان للخوف على الولد من المرض لا من الجوع والعطش كما ان الاقوى عدم الفرق في الولد
بين كونه ولدا لها او متبرعة برضاعه او مستاجرة بل الاقوى عدم الفرق بين تعينها لرضاعه و
عدمه فلو حصل من يقوم مقامها تبرعا او باجارة يبذلها الاب او كانت متمكنة منها لم يجب
عليها شيء من ذلك وجاز لها الارضاع المقتضي للافطار وان كان الاحوط خلافه والله هو
العالم

الفصل الخامس

لا فور في القضاء على الاصح ويستحب المتابعة فيه وان كان
اكثر من ستة لا التفريق فيه مطلقا او في الزائد على الستة ولا يجب التعيين فيه ايضا بل لو عين
الاخير اجزء ولو ظهر بعد ذلك صحة المقتضي لم يقع لغيره على الاقوى بل لو ظهر له ذلك في الاثناء
لم يكن له العدول على الاحوط وان جدد النية للمعدول اليه قبل الزوال كما ان الاحوط عدم
اعتبار التعيين بعد الفراغ من الصوم وكذا لا ترتيب بين افراد القضاء اذا كان عليه رمضانان
فصاعدا وان كان لا يبعد وجوب خصوص الحاضر عند التضيق الذي هو الاحوط ولا ترتيب ايضا
بين القضاء وغيره من اقسام الصوم الواجب ككفارة او غيرها على الاصح نعم لا يجوز التطوع بشيء
لمن عليه صوم واجب على الاصح قضاء كان او غيره من كفارة ونحوها بل الظ ذلك وان كان
غير متمكن من اداء الواجب لسفر ونحوه اما لو نذر التطوع على الاطلاق او اياما مخصوصة

يمكن وقوع الواجب قبلها جاز بل لو نذر اياما مخصوصة لا يمكن وقوعه قبلها صح على الاقوى كما يصح لو نسي الواجب فتطوع حتى فرغ ولو علم في الاثناء قطع وله التجديد النية للواجب مع بقاء محلها ومن فاته شهر رمضان او بعضه بمرض او حيض او نفاس ومات فيه لم يجب القضاء عنه ولكن يستحب النيابة عنه في ادائه وان استمر به المرض الى رمضان آخر سقط قضاؤه على الاصح وكفر عن كل يوم ولا يجزي القضاء عن التكفير على الاصح نعم الاحوط فعله معها ولا يلحق غير المرض من الاعذار كالسفر به في ذلك على الاصح فيبقى حينئذ على قاعدة القضاء والاولى له الجمع مع ذلك وان برء بينهما واخره عازما على القضاء مع التمكن منه فاتفق حصول العذر عند الضيق قضاه ولا كفارة على الاصح والاحوط فعلها مع القضاء وان تركه غير عازم عليه فضلا عن العازم على العدم حتى ادركه رمضان الثاني او عذر آخر استمر اليه قضاه بعد الثاني وكفر عن كل يوم وكذا لو عزم على العدم عند الضيق وان كان عازما على الفعل قبله وغير المرض من الاعذار كالمرض هنا ومقدار الكفارة التي ذكرناها مد والافضل بل الاحوط مدان ولا يتكرر بتكرر السنين على الاصح من غير فرق بين فدية الاستمرار وفدية التهاون فمن استمر به المرض مثلا الى رمضان ثالث لم يكن عليه الا الفدية للاول على الاصح والاحوط قضاء الثاني

الفصل السادس

يجب على الولي القضاء عن الميت الذكر والانثى الحر والعبد على الاصح ما فاته عمدا او بعذر كمرض وسفر ونحوهما نعم انما يجب اذا كان قد تمكن الميت من القضاء واهمل وان كان الاحوط فيما فات بالسفر القضاء عنه مطلقا سواء تمكن من الاقامة ولم يفعل اولا ولا فرق في الوجوب على الولي بين من ترك ما يمكن التصدق به عنه وغيره على الاصح وان كان الاحوط في الاول الصدقة عنه برضاء الوارث مع القضاء وقد تقدم في قضاء الصلوة المراد بالولي كما انه قد تقدم غير ذلك فلاحظ وتامل ولو لم يكن له ولي لم يجب القضاء عنه على احد نعم يقوى التخيير بين القضاء عنه ولو باجرة من اصل ماله اذا لم يكن اوصى بها من الثلث وبين الصدقة عنه ولو باجرة عن اصل ماله اذا لم يكن قد اوصى بها من الثلث وبين الصدقة عنه بمد عن كل يوم والاحوط المدان مع التمكن منهما ولو كان على الميت

شهران لا ازيد ولا اقل متتابعان ولو بالنذر ونحوه تخير الولي بين صيامهما وبين صيام واحد منهما والصدقة من مال الميت عن كل يوم من الآخر بمد سواء كانا معينين او احد افراد التخيير ولو تبرع بهما متبرع سقطا عنه كما في كل ما وجب على الولي من صوم او صلوة وكذا يسقط عنه ذلك اذا اوصى الميت بالاجارة عما فاته منهما فاستوجر وادى الاجير

الفصل السابع

يجوز للصائم قضاء شهر رمضان عن نفسه فضلا عن غيره الافطار قبل الزوال اذا لم يكن قد تعين اما بعده فيحرم بل تجب عليه الكفارة بذلك وان كان لا يجب عليه الامساك بقية يومه على الاصح وهي اطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد فان لم يمكنه صام ثلثة ايام والاحوط كفارة شهر رمضان واحوط منه اختيار اطعام الستين منها خاصة والاقوى جواز افطار الواجب الموسع غير القضاء قبل الزوال وبعده وان كان الاحوط خلافه خصوصا بعد الزوال كما ان الاحوط الحاق قضاء شهر رمضان عن الغير تبرعا او بملزم شرعي به في الحكم المزبور وان كان يقوى في النظر خلافه

الفصل الثامن

في صوم الكفارة وفيه ابحاث

البحث الاول

هو ثلثة عشر قسما وان اختلف بين ما يجب الصوم فيه مع غيره وهو في كفارة قتل العمد فان خصالها الثلث تجب جميعا بل ومن افطر على محرم في شهر رمضان عامدا على الاحوط وان كان الاقوى خلافه كما عرفته سابقا وبين ما يجب الصوم فيه بعد العجز عن غيره وهو في كفارة قتل الخطاء وكفارة الظهار التي قد رتب الصوم فيها على عدم استطاعة التحرير وكفارة الافطار في قضاء شهر رمضان التي قد عرفتها سابقا ونحو كفارة اليمين بل وكفارة الافاضة من عرفات قبل الغروب عامدا التي هي صيام ثمانية عشر يوما لكن بعد العجز عن البدنة على الاحوط كما ان الاحوط كون كفارة شق الرجل ثوبه على زوجته او ولده نحو كفارة اليمين وكذا خدش المرئة وجهها في المصاب حتى ادمته ونتفها راسها فيه اما جزه فيه فكفارة شهر رمضان بل الاحوط كونها مرتبة نحو كفارة الظهار وان كان لنا في جميع ذلك نظر وبين ما يجب فيه الصوم مخيرا بينه وبين غيره وهو في كفارة شهر رمضان على الاصح كما عرفت وكفارة الاعتكاف التي هي مثلها على الاقوى وان كان الاحوط مراعاة ترتيب كفارة الظهار فيها وكفارة النذر والعهد

كما في كفارة حلق الرأس في الاحرام وبين ما يجب فيه الصوم مرتبا على غيره مخيرا بينه وبين غيره
كصوم كفارة الوطي في الامة المحرمة باذنه فانها بدنة او بقرة فان عجز فشاة او صيام ثلثة ايام
البحث الثاني هذا الصوم بل كل صوم واجب كل شخص كفارة قضاء شهر رمضان وحلق الرأس
والثمانية عشر بدل البدنة او الشهرين اللذين عجز عنهما على الاصح يجب فيه التتابع ولو الاقضاء
الا ما ذكر في كثير رمضان او بعضه الاول صوم النذر ونحوه مجردا عما يقتضي التتابع وان كان
صوم شهر ونحوه اذا كان المقصود مطلق الصوم او الصوم المطلق اما اذا كان المقصود المتتابع
فالاحوط ان لم يكن اقوى مراعات التتابع **الثاني** صوم قضاء الواجب ولو نذرا معينا او اشترط
فيه التتابع وان كان الاحوط مراعاته في قضاء شهر رمضان وفي الاخير **الثالث** جزاء الصيد
وان كان تعاقبه الا ان الاحوط فيها بل مطلقا مراعاته **الرابع** صوم السبعة بدل الهدي والاحوط
ايضا التتابع فيها **البحث الثالث** كلما يشترط فيه التتابع اذا افطر في اثنائه لعذر بنى عليه
عند زوال العذر ولا يستانف من غير فرق بين الشهرين والشهر على الاصح بل والثلاثة في كفارة
اليمين او قضاء رمضان او الاعتكاف على الاقوى كما ان الاقوى عدم الفرق في العذر بين المرض
والحيض ونحوهما من الاعذار التي يرتفع خطاب الصوم معها وان كان اسبابها من العبد بعد جواز
الشرع له فعلها فيندرج فيها السفر وان لم يكن اضطراريا على الاصح ونسيان النية حتى فات وقتها
بل يندرج فيها نذر ما ينافي التتابع قبل تعلق الكفارة كصوم كل خميس فيخرج عن المتابعة فيما عداه
ولا يجب عليه الانتقال لغير الصوم من الخصال لتعذر التتابع نعم لو كان قد نذر صوم الدهر اتجه
في ذلك والمراد بالبناء مع العذر انه لا يخل بالتتابع شرعا لا ان المراد سقوط التتابع ح معه
جميع الصوم حتى ما بقي وان اخل بالتتابع لغير عذر استانف بالشهرين والشهر المنذور وصومه
متتابعا فيه وغيرهما من اقسام الصوم المتتابع نعم الظاهر عدم الاستيناف بالاخلال بالتتابع
الواجب في القضاء ونحوه بنذر وشبهه وان حنث ان حيث النذر ونحو نذر الموالات في وضوء
خاص ولا يبعد الاخلال بالتتابع في الشهرين بعد صيام شهر ويوم من الثاني بل وان كان الحكم

المسئلة في محل النظر

سابقا

سابقا على الشهر فيجزيه التفريق بل لا اثم عليه بذلك على الاصح من غير فرق في الشهرين بين
كونهما كفارة او منذورين متتابعين اذا لم يقصد الناذر ارادة تتابع الايام جميعها والا تعين
بل هو الاحوط فيهما ذلك ما لم يكن المراد تتابع الشهرين الحاصل بما عرفت ولا بالاخلال به عمدا
فضلا عن العذر في الشهر المتتابع بنذر وقد صام خمسة عشر منه بخلاف ما لو كان قبل ذلك
فانه يستانف اذا كان الاخلال لغير عذر ولا يحتاج الى زيادة يوم من النصف الثاني الاول على
الاصح كما لا فرق بين المصرح بالتتابع فيه وبين المفهوم منه ذلك بمقتضى الانصراف على الاقوى ولا
يلحق بالشهر غيره في هذا الحكم على الاقوى بل ولا يلحق به غيره مما هو واجب بغير النذر ولا بالاخلال
به في الثلاثة بدل الهدي اذا كان قد صام يوم التروية وعرفة عالما بان الثالث العيد فانه يصوم
الثالث ح بعد العيد بل وبعد ايام التشريق على الاقوى نعم لا يجزيه ازيد من ذلك على الاحوط
والاقوى اما لو صام اقل من ذلك بان صام يوم عرفة خاصة استانف وكذا لو فصل بين اليومين
والثالث بغير العيد كما لو صام قبل التروية بيوم ويوم التروية وافطر يوم عرفة على الاصح وفي غير
الثلاثة المزبورة لا يجوز لمن كان عليه صوم متتابع ان يبتدئ به في زمان يعلم انه لا يسلم له
بتخلل عيد او شهر رمضان او نحو ذلك فمن وجب عليه شهران متتابعان لا يصوم شعبان الا ان يصوم
قبله ولو يوما نعم لو لم يعلم فاتفق لا باس على الاصح كما انه لا يجوز لمن كان عليه شهران
متتابعان ان يقتصر على صوم شوال مع يوم من ذي القعدة او ذي الحجة مع يوم من المحرم لنقصان
الشهرين بالعيدين من غير فرق في ذلك بين القاتل في اشهر الحرم وغيره على الاصح والله العالم
البحث الثاني في الصوم المندوب اعلم ان الصوم من اشرف الطاعات وافضل القربات وثوابه
مخزون في علم الله تعالى والجنة من النار وزكوة الابدان والمستعان به على النازلة والفقر و
غلبة الشهوة واذهاب البلغم والنسيان وترك الشهوات والملاذ في الفرج والبطن الموجب لصفاء
العقل والفكر وبه يدخل العبد الجنة ويبعد عن الشيطان كتباعد المشرق والمغرب ويسود وجهه
بل نوم الصائم عبادة ونفسه تسبيح وصمته تسبيح وعمله متقبل ودعاؤه مستجاب وانه ليرتع في رياض

الجنة وتدعو له الملائكة حتى يفطر وله فرحتان فرحة حين يفطر وفرحة حين يلقى الله ولا يجر
عليه القلم حتى يفطر ما لم يأت بشيء ينقض صومه وخلوف فمه عند الله تع احب من ريح المسك
ومن صام يوما لله عز وجل في شدة الحر فاصابه ظمأ وكل الله به الف ملك يمسحون وجهه و
يبشرونه بالجنة حتى اذا افطر قال الله جل جلاله ما اطيب ريحك وروحك يا ملائكتي اشهدوا
اني قد غفرت له وان لله ملائكة موكلين بالصائمين والصائمات يمسحونهم باجنحتهم ويسقطون
عنهم ذنوبهم وملائكة قد وكلهم بالدعاء لهم لا يحصي عددهم الا الله ولم يامرهم بالدعاء لاحد
الا استجاب فيه ومن صام يوما تطوعا لو اعطي ملء الارض ذهبا صح ما وفي اجره دون يوم الحساب
وكل اعمال بني ادم بعشر اضعافها الى سبعمائة ضعف الا الصوم فانه لله تع وهو المجازي
به هذا كله في الصوم من حيث كونه صوما واما المؤكد منه فافراد منها صوم ثلثة ايام من كل
شهر فان المواظبة عليها تذهب وحر الصدر ووسوسته ويعدل صوم الدهر وافضل
كيفيتها اول خميس منه واخر خميس واول اربعاء في العشر الاواسط ودونها صوم خميسين
بينهما اربعاء في العشرات الثلثة او ذلك في شهر واربعاء وخميس واربعاء في شهر اخر او الاربعاء
والخميس والجمعة او خميس بين اربعائين او الاثنين والاربعاء والخميس او في كل عشرة يوما
او صوم ثلثة ايام من الشهر متوالية او متفرقة من اوله او اخره وكيف كان فيكره فيها المجادلة
والجهل والاسراع الى الحلف بالله كما انه يستحب له احتمال من يجهل عليه وقضاؤها ان فاتته ولو
لسفر او مرض على الاصح كما ان الاصح عدم كفاية قضاؤها في مثلها من الايام عن الاداء وان كان
لو صامها واجبا في الايام الثلاثة ملاحظا ندبها ضمنية رجونا له من الله تع اعطاء الفضيلتين و
رخص في تاخيرها اختيارا من الصيف الى الشتاء بل قد يقوى جواز تعجيلها ايضا وان عجز
عن صومها لكبر ونحوه استحب له ان يتصدق عن كل يوم بدرهم او مد بل الظ مشروعية هذه
الفدية لمطلق ترك صومها اذا لم يرد القضاء ومنها ايام الليالي البيض على الاصح وهي
الثالث عشر والرابع عشر والخامس عشر التي صومها يعدل صوم الدهر وبه رجع ابونا ادم الى

البياض بعد ان اهبطه الله تعالى الى الارض اسود ويكتب لمن صام اول يوم منها عشرة الاف
حسنة والثاني ثلثون الف والثالث مائة الف ويقوى الاجتزاء بما كان منها اول الاربعا
عنها وعن الثالثة السابقة ومنها يوم الغدير الذي نصب فيه امير المؤمنين عليه السلام
اماما للناس وعلما وان صومه يعدل ستين شهرا بل كفارة ستين سنة بل هو افضل
من عمل ستين سنة بل يعدل مائة حجة ومائة عمرة مبرورات متقبلات ومنها يوم مولد
النبي صلى الله عليه واله وهو السابع عشر من ربيع الاول على الاصح فانه يعدل صوم ستين
سنة ومنها يوم مبعثه وهو اليوم السابع والعشرين من رجب فان من صامه يكتب له
صيام سبعين سنة ومنها يوم دحو الارض من تحت الكعبة وهو اليوم الخامس والعشرين
من ذي القعدة فان من صامه كان كمن صام ستين شهرا بل سنة وكفارة لسبعين سنة واستغفر
له كل شيء بين السماء والارض ومنها يوم عرفة لمن لم يضعفه الصوم عما عزم عليه من
الدعاء كما وكيفا وتحقق الهلال على وجه لا يقع في صوم يوم العيد فانه كفارة لتسعين سنة
ويعدل صوم السنة ومنها يوم المباهلة بامير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين صلوات
الله عليهم اجمعين وهو الرابع والعشرون من ذي الحجة ومنها كل خميس وجمعة ومنها
اول ذي الحجة بل كل يوم من التسع فيه ومنها رجب وشعبان كلا او بعضا ولو يوما من كل
منهما ومنها يوم النيروز ومنها اول يوم من المحرم وثالثه وسابعه ومنها
التاسع والعشرون من ذي القعدة ومنها صوم ستة بعد عيد الفطر والاولى جعلها
بعد ثلثة ايام احدها العيد ومنها يوم النصف من جمادى الاولى الى غير ذلك

المبحث الثالث في المكروه يكره صوم عرفة لمن خاف ان يضعفه عن الدعاء الذي هو افضل
من الصوم وكذا يكره صومه مع الشك في الهلال ولو لوجود غيم ونحوه مما يفيد التخوف ان
يكون يوم العيد ويكره ايضا صوم الضيف نافلة من دون اذن مضيفه على الاصح بل وكذا مع
النهي وان كان الاحوط تركه بل الاحوط تركه مع عدم الاذن ايضا وكذا صوم الولد من غير

اذن الوالد على الاصح بل مع النهي ما لم يكن بذلك ايذاء له من حيث الشفقة لكن لاريب في ان الاحوط عدم الصوم بل الاحوط عدمه مع عدم الاذن فضلاً عن النهي كما ان الاحوط اجراء الحكم على الولد وان نزل والوالد وان علا بل الاولى مراعات اذن الوالدة ايضاً والله هو العالم ويستحب للصائم ندباً او موسعاً قطع الصوم اذا دعاه اخوه المؤمن الى طعام بل الاقوى كراهة الصوم له من غير فرق بين من هيأ له طعاماً وغيره وبين من شق عليه المخالفة وغيره **البحث الرابع** في المحظور يحرم صوم العيدين للقاتل في اشهر الحرم وغيره على الاصح وايام التشريق لمن كان بمنى ناسكاً او لا على الاصح ويوم الثلثين من شعبان بنية انه من رمضان والصوم وفاء عن نذر المعصية وساكتاً على نية الصوم كذلك ولو في بعض اليوم الا الصوم ساكتاً ولو في تمام اليوم بدون جعله وصفاً للصوم بالنية فانه جائز بل الاقوى عدم بطلان الصوم بضم الصمت عن الكلام الى المفطرات ولو في ابتداء العمل وان اثم ما التشريع انما المفسد تخصيص الصوم به واما الصوم عن الكلام خاصة فهو وان كان خارجاً عما نحن فيه لكنه حرام ايضاً اذا لم يتعلق به غرض صحيح يوجبه او يندبه وكذا يحرم ايضاً صوم الوصال والاقوى كونه للاعم من نية صوم يوم وليلة الى السحر ويومين مع ليلة ولا باس بتاخير الافطار الى السحر والى الليلة الثانية مع عدم النية وان كان الاحوط اجتنابه كما ان الاحوط عدم صوم الزوجة والمملوك تطوعاً بدون اذن الزوج والسيد وان كان يقوى في النظر الجواز في الزوجة خصوصاً اذا لم يمنع ذلك حقه او كان ناشزاً او غائباً او نحو ذلك بل يقوى الجواز في ذلك مع النهي فضلاً عن عدم الاذن والله العالم **خاتمة في الاعتكاف** وهو اللبث في المسجد بقصد التعبد به ولا يعتبر فيه ضم قصد عبادة اخرى خارجة عنه على الاصح ومشروعية في كل وقت نعم افضل اوقاته العشر الاخر من شهر رمضان وفيه مباحث **الاول** في شرائطه وهي امور **الاول والثاني** البلوغ والعقل فلا يصح من غير البالغ على الاصح ولا من المجنون مطبقاً او ادواراً حال دوره بل ولا من السكران وغيره من فاقدي العقل

الثالث الاسلام بل الايمان ابتداء واستدامة فلو ارتد في الاثناء بطل على الاصح **الرابع** النية كما في غيره من العبادات ولا يعتبر فيها بعد الاخلاص والتعيين ازيد من نية القربة على الاصح ويكفي في المندوب نية الندب اذا اراد التعرض للوجه وان وجب الثالث لكن الاحوط ملاحظته في ابتداء النية بل الاحوط تجديد نية الوجوب لليوم الثالث بل الاحوط ان تكون عند الفجر منه وعند الغروب من اليوم الثاني على وجه يتحقق معه المقارنة عرفاً من غير اعتبار التقدم اليسير والتاخر والامر فيها سهل بناء على المختار من انها الداعي ومنه يعلم كيفية النية في ابتداء الاعتكاف الذي هو اول الفجر من اليوم الاول ولا يكفي فيها التبييت على الاصح نعم الاحوط فعلها عند الغروب من الليلة الاولى وعند الفجر من يومها ويجوز بنية عن الميت والحي على الاصح ولا يجوز العدول بالنية من اعتكاف الى غيره اتحدا في الوجوب والندب او اختلفا ولا عن نيابة ميت الى غيره نعم لو نوى الوجوب فبان عدم وجوبه فان الاقوى جواز عدوله الى الندب بل لعل ذلك ليس عدولاً وانما هو من نية الوجوب في مقام الندب ولا باس به كالعكس ما لم يكن على وجه التشريع المفسد **الخامس** الصوم فلا يصح بدونه لكن لا يعتبر فيه كونه له بل يكفي فيه وقوعه في صوم غيره واجباً كان كشهر رمضان او مستحباً مؤدياً عن نفسه او متحملاً عن الغير من غير فرق في ذلك بين الاعتكاف الواجب بنذر مثلاً وغيره فلا باس حينئذ بوقوع الاعتكاف المنذور مطلقاً في شهر رمضان او غيره من الصوم الواجب بل لو نذر الاعتكاف في ايام معينة وكان عليه صوم منذور اجزأه الصوم في ايام الاعتكاف وفاء عن النذر وكذا لا باس بالاعتكاف المنذور مطلقاً في الصوم المندوب الذي يجوز قطعه له فان لم يقطعه تم اعتكافه وان قطعه انقطع اعتكافه واحتاج الى استئناف اعتكاف آخر نعم لو كان الاعتكاف منذوراً معيناً لم يجز له قطع الصوم من حيث وجوب الاعتكاف وعلى كل حال فيعتبر فيه ما يعتبر في صحة الصوم فلا يصح وقوعه من الحائض والنفساء ولا في زمان لا يصح فيه الصوم كالعيدين بل لو دخل في الاعتكاف قبل العيد بيومين لم يصح اما لو دخل في اعتكاف في رابع او خامس العيد فلا يبعد الصحة واما المسافر فبناء على المختار من جواز الصوم

اذا كان الداعي الى التعجيل حاصلاً على كل تقدير منه

السادس بتمامها التي سمعتها في المواضع المحصورة للصوم حيث منه يتضح كما انه منه وتوعد فيصح بالنذر له
العدد لا يكون الاعتكاف اقل من ثلاثة ايام فمن نذر مثلا اعتكافا كان اقل ما يمتثل به ثلثة
اما لو نذر اعتكاف يوم او يومين مقيدا بعدم الزيادة لم ينعقد نعم لو نذر من
غير تقييد صح وضم يوما او يومين كما لو نذر اعتكاف يوم قدوم زيد مثلا ولو نذر ثلثة
معينة فاتفق كون الثالث عيدا بطل من اصله ولا قضاء عليه والاحوط استيناف
ثلاثة قضاء لها واليوم من طلوع الفجر الى غروب الحمرة المشرقية وليست ليلته منه
على الاصح فالنية عنده لا عندها وان كان الاحوط الجمع بين النيتين كما ان الاصح
ايضا عدم دخول الليلة الرابعة نعم يدخل في حكم الاعتكاف الليلتان المتوسطتان
ولو لاحظ دخول الاولى او الرابعة او بعضهما او بعض اليوم على وجه يحرز فيه الاتصال
لم يكن فيه باس على الاصح من انه لا حد لاكثره وان تعين الثالث لكل اثنين كما ان
الاصح اجزاء التلفيق في صدق الثلثة مع الاتصال ولو نذر اعتكاف ثلاثة ايام
من دون الليلتين لم يصح على الاصح ولو نذر اعتكاف شهر معين او غير معين دخل فيه
الليلة الاولى ويجزيه ما بين الهلالين تم او نقص ويقوى الاجتزاء في الشهر المطلق بثلاثين
يوما كما انه يجزي التفريق فيه ثلاثة ثلاثة بل لا يبعد التفريق يوما فيوما على ان يصوم
لكل يوم من النذر يومين ندبا بل ذلك يجري في نذر الثلثة ايضا على الاصح نعم ذلك
كله اذا لم يكن المساق التتابع وقد علق الناذر قصده عليه والا تعين كما لو نذر اعتكاف
شهر معين بل الاحوط له ذلك مع الشك ولو افطر يوما في الشهر المعين مثلا يوما بعد
مضي ثلثة مثلا اثم واتم ما بقي وقضى ما فاته نعم لو كان قد اشترط التتابع لفظا
مثلا على وجه يكون كجزء المنذور فاخل ولو بيوم بطل الجميع وان كان ما مضى ثلثة فصاعدا
على الاصح واستانف شهرا لو غيره على الاصح والاحوط مراعاة التتابع فيه وان كان
قضاء كما ان الاحوط ابتداء الاستيناف بما بقي من الشهر المنذور واذا فرض الاخلال

في الاثناء ولو نذر اعتكاف شهر معين ولم يعلم به حتى خرج كالمحبوس والناسي قضاه
ولو غمت الشهور توخى والا تخير ولو نذر اعتكاف اربعة ايام فاخل بالرابع اتى به لكن
لا بد ان يضم اليه اخرين ليصح الاتيان به والاقوى التخيير بين جعل اليوم الواجب اولا او
وسطا او اخرا ولو نذر اعتكاف خمسة وجب ان يضم اليها سادسا سواء افرد اليومين
او ضمهما الى الثلاثة **السابع** المكان لا يصح الا في مسجد بل الاحوط كونه احد
الاربعة مسجد الحرام ومسجد النبي صلى الله عليه وآله ومسجد الكوفة ومسجد البصرة
وان كان الاقوى جوازه في كل مسجد جامع دون غيره كمسجد القبيلة والسوق فلو فرض
تعدده في البلد الواحد جاز في كل واحد منها نعم ليس له التشريك بينها في الاعتكاف
الواحد مع عدم الاتصال بل ومعه اذا كان في الباب ونحوها مما لا يرفع التعدد ولا يتحقق
معه اسم الوحدة التي هي المدار في ذلك ولو تعذر المكث في محل النية لخوف ونحوه بطل
لا يجزيه البناء في جامع آخر على الاقوى حتى لو زال المانع على الاصح فلا بد من
الاستيناف مع وجوب الاعتكاف ولا يجزيه البناء على الاول بل الظاهر ذلك لو تعذر
اتمام اللبث في المكان الذي اعتكف فيه لخروجه عن قابلية اللبث فيه باحد الاسباب
والمساجد سطوحها على الاصح وسراديبها كبيت الطشت في الكوفة ومنابرها و
محاريبها ونحو ذلك مما هو مبني على الدخول ما لم يعلم خروجه بخلاف سنائدها ونحوها
مما هو مبني على الخروج ما لم يعلم دخوله والاضافات الى الجوامع حكمها حكمها مع اتحادها
كانها وقبر مسلم بن عقيل وهاني ليس من المسجد على الظاهر ولو قصد المعتكف الاعتكاف
في الاسفل دون السطح او في مكان خاص من الجامع دون غيره لغى قصده على الاقوى
نعم لو خصصه الولي الشرعي كحاكم الشرع لمصلحة من المصالح امكن اعتباره ولو
اعتكف فبان عدم المسجدية او الجامعية بطل اعتكافه وتعلم الجامعية بالبينة والشياع
وحكم الحاكم بل يقوى الاكتفاء بخبر العدل والحضرات المشرفة وان كانت افضل من

الجوامع لا يجوز الاعتكاف فيها وكذا رواقها وان كان متخذا للعبادة والمرئية كالرجل
في جميع ذلك فليس لها الاعتكاف في المكان الذي اعدته للصلوة في بيتها عندنا
الثامن اذن من يعتبر اذنه كالسيد بالنسبة الى مملوكه ولو كان مدبرا او ام ولد
او مكاتبا لم يتحرر منه شيء ولم يكن اعتكافه اكتسابا والمستاجر بالنسبة الى اجيره الخاص
مثلا بل الاحوط مراعاتها بالنسبة الى الزوجة والولد الضيف والاحوط من ذلك مراعاة
اذن الوالدة ايضا ويجوز للمبعض الاعتكاف في ايامه اذا كان قد هاياه المولى من دون
اذن بل مع المنع ولو اعتق العبد في اثناء الاعتكاف الذي [illegible] فيه لم يلزمه المضي
فيه على الاصح نعم لو كان قد شرع باذن المولى فحصل سبب وجوب وجب حينئذ
التاسع استدامة اللبث في المسجد فلو خرج اختيارا لغير الاسباب المبيحة بطل
اعتكافه من غير فرق بين العالم والجاهل به ولو [illegible] ال منه بعد الثلاثة صح وبطل
الزايد ان كان بخلاف ما لو كان قبلها فانه يبطن [illegible] من اصله هذا كله في الخروج
اختيارا اما لو خرج نسيانا او كرها لم يبطل والمدار على صدق اللبث الذي لا ينافيه
خروج بعض اجزاء بدنه من غير فرق بين ا[illegible]ه نعم ليس له ان ينوي الاعتكاف
ببعض بدنه والمراد بالاسباب المبيحة للخروج [illegible] الامور الضرورية عقلا او شرعا او عادة كقضاء
الحاجة من بول او غائط والاغتسال من الجنابة والاستحاضة الوسطى والكبرى حتى لو
امكن الغسل في المسجد على وجه لا يتعد[illegible] استة على الاقوى وشهادة الجنائز للحمل و
والصلوة ودفنها وتشييعها وان لم يتعين عليه شيء من ذلك على الاقوى وعيادة
المريض وتشييع المؤمن واقامة الشهادة وغير ذلك من الامور التي يلزم الخروج اليها
عقلا او شرعا او عادة سواء كانت متعلقة بنفسه او بغيره رجح مصالحها للآخرة او الدنيا
يحصل ضرر بترك الخروج اليها اولا نعم لا يجلس مع الامكان تحت الظلال ولا يمشي
تحته بل الاحوط عدم الجلوس مطلقا كما انه ينبغي مراعاة اقرب الطرق والمكث بقدر الحاجة

بل ليس له التشاغل فيها على وجه تنمحي صورة الاعتكاف في جميع ذلك والا بطل من غير فرق
بين العمد والسهو والاختيار والاضطرار كما انه لو ترك الخروج حيث يجب عليه الجنابة
ونحوها بطل اذا كان اللبث محرما عليه في نفسه لا من حيث الضدية كالدائن ونحوه
فان الاقوى ح الصحة ولو غصب مكانا في المسجد بان دفع من سبق اليه او جلس فيه ولعيره
علامة اختصاص عرفا فالاقوى عدم بطلان الاعتكاف به وكذا لو كان لباسه مغصوبا او
حاملا له اما لو جلس على فراش مغصوب فالاقوى البطلان ولو فرش المسجد بتراب مغصوب
مثلا على وجه لا يمكن التحرز عنه فلا مانع من الكون عليه كما انه لا شيء عليه لو جلس على
المغصوب مجبورا او جاهلا بالغصب او ناسيا له واذا طلقت المعتكفة رجعيا خرجت
الى منزلها واعتدت وان كان الاعتكاف معينا على الاصح وان وجب القضاء عليها بعد
ذلك **المبحث الثاني** في اقسام الاعتكاف واجب او مندوب فالواجب ما وجب بنذر و
شبهه او عهد او يمين او اجارة ونحوها والمندوب ما عدا ذلك سواء فعله عن نفسه او غيره والاول
اذا كان معينا فلا بحث في الوجوب قبل الشروع فضلا عنه وان كان مطلقا فالاقوى عدم
وجوبه بالشروع كالمندوب لا ان الاحوط احتياطا شديدا ذلك فيهما نعم اذا امضى يومان
في المندوب تعين الثالث وهكذا ما لم يكن قد اشترط فيه حال نيته الرجوع متى شاء والا كان
له ذلك حتى في الثالث على ما هو الاصح من جواز الشرط فيه مطلقا ان عاما فعام وان خاصا
فخاص ولا يختص الجواز بالعارض الذي ينقطع معه الاعتكاف او الاعم منه ومن غيره من العوارض
نعم ليس له اشتراط الجماع ونحوه من منافياته فيه بل يصح الشرط المزبور في النذر ايضا على الاصح
فان نذر كذا وقد اعتكف مشترطا بذلك كان له على مقتضى ما شرط من غير فرق بين المعين و
غيره والمتتابع وغيره ولا قضاء عليه ولا اعادة بخلاف ما لو كان الشرط في الاعتكاف دون
النذر فانه يجري فيه ح ما سمعته في المندوب ما لم يكن المنذور عليه تاما معينة فان الشرط فيه ح
كما اذا لم يشترط والاحوط ذكر الاشتراط في الاعتكاف المنذور مشروطا وان كان الاكتفاء بالشرط

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
(ویژه کتاب)

فيما يحرم على المعتكف

في النذر مع قصد ايقاعه وفاء عنه لا يخلو من وجه ويعتبر في شرط الاعتكاف مقارنته لعقد
النية فلا اثر للمتقدم والمتأخر المنفصل وان كان قبل الدخول في الثالث على الاقوى ولو
شرط ثم اسقط حكم شرطه فكمن لم يشترط في وجه موافق للاحتياط ولا يجوز التعليق في الاعتكاف
فمن علقه بطل الا اذا كان شرطا مؤكدا نحو ان كان ذا حاجة او كان المحل مسجدا او شبه ذلك ولا
يصح اشتراط الفسخ في اعتكافه لاعتكاف عبده او ولده او اعتكاف اخر والله العالم

المبحث الثالث في احكامه يحرم على المعتكف امور **منها** مباشرة النساء بالجماع
بل وباللمس والتقبيل بشهوة بل هي مبطلة له على الاصح كغيرها من المنافيات التي ستسمعها بل
الاحوط اجتناب الجماع ولو في غير الفرجين بغير انزال والنظر بشهوة وان كان الاقوى خلافه
وحكم المرأة المعتكفة في ذلك حكم الرجل فيبطل اعتكافها بمسها وتقبيلها بشهوة وجماعها بل
يقوى البطلان بالجماع مطلقا من غير فرق بين الذكر والانثى وغيرهما كالدابة بل الاحوط تعميم
اللمس والتقبيل بشهوة للذكر والمرأة كما ان الاحوط استيناف الاعتكاف بالجماع سهوا
بخلاف اللمس والتقبيل **ومنها** شم الطيب متلذذا به ففاقد حاسة الشم خارج **ومنها**
استدعاء المني في قول موافق للاحتياط **ومنها** البيع والشراء وان كان الاقوى صحتهما لو وقعا
بل الاحوط اجتناب كل ما يقتضي الاشتغال في الامور الدنيوية من اصناف المعاش حتى الخياطة
وشبهها الا ما لا بد منه بل الاحوط اجتناب كل مباح لا يحتاج اليه وان كان الاقوى عدم تحريم
ما عداهما حتى الصلح والاجارة بل الظاهر عدم حرمة ما تمس الحاجة اليه مما يفتقر اليه من مأكول و
مشروب وان كان ينبغي تقييدهما بما اذا تعذر التوكيل والنقل بغير البيع **ومنها** المماراة على
امر دنيوي او ديني لمجرد اثبات الغلبة والفضيلة لا لاظهار الحق ورد الخصم عن الخطأ فانه
من افضل الطاعات فالمدار على النية وان لكل امرئ ما نوى ان خيرا فخيرا وان شرا فشرا والاحوط
للمعتكف اجتناب ما يجتنبه المحرم وان كان الاقوى خلافه خصوصا لبس المخيط وازالة الشعر واكل
الصيد وعقد النكاح فان جميع ذلك جائز كما يجوز له النظر في معاشه والخوض في المباح المحتاج

اليه

ولا يترك الاحتياط [illegible] — فيه تأمل صح — منه مدّ ظله

بسم الله الرحمن الرحيم